

مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری

کتاب راهبرد

برای ایران
چرا افغانستان مهم است؟

نویسنده: امیر هاشمی مقدم

بسم الله الرحمن الرحیم

چرا افغانستان (برای ایران) مهم است؟

نویسنده: امیر هاشمی‌مقدم

به سفارش

مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری

تابستان ۱۴۰۰



مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری

کتاب راهبرد



سرشناسه	:	هاشمی مقدم، امیر، ۱۳۶۰ -
عنوان و نام پدیدآور	:	چرا افغانستان (برای ایران) مهم است؟/ نویسنده امیر هاشمی‌مقدم؛ به سفارش مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.
مشخصات نشر	:	تهران: کتاب راهبرد، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	:	۲۰۳ ص.
شابک	:	978-622-98317-3-1
وضعیت فهرست نویسی	:	فیپا
یادداشت	:	کتابنامه: ص. [۱۹۵] - ۲۰۳.
موضوع	:	ایران -- روابط خارجی -- افغانستان
موضوع	:	Iran -- Foreign relations -- Afghanistan
موضوع	:	افغانستان --روابط خارجی -- ایران
موضوع	:	Afghanistan --Foreign relations-- Iran
موضوع	:	ایران -- روابط فرهنگی-- افغانستان
موضوع	:	Iran-- *Cultural relations-- Afghanistan
موضوع	:	افغانستان-- روابط فرهنگی-- ایران
موضوع	:	Afghanistan-- *Cultural relations-- Iran
موضوع	:	افغانستان -- سیاست و حکومت -- قرن ۱۴
موضوع	:	Afghanistan -- Politics and government-- 20th century
شناسه افزوده	:	ایران. ریاست جمهوری. مرکز بررسیهای استراتژیک
شناسه افزوده	:	ایران. ریاست جمهوری. مرکز بررسیهای استراتژیک. کتاب راهبرد
رده بندی کنگره	:	DSR۱۳۹
رده بندی دیویی	:	۳۲۷/۵۵۰۵۸۱
شماره کتابشناسی ملی	:	۸۴۵۵۰۹۴
اطلاعات رکورد کتابشناسی	:	فیپا



عنوان : چرا افغانستان (برای ایران) مهم است؟

نویسنده: امیر هاشمی مقدم

به سفارش : مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری

نوبت چاپ: اول– تابستان ۱۴۰۰



فهرست مطالب

بخش نخست :کلیات ---------- ۱
مقدمه ---------- ۳
بیان مسئله ---------- ۱۸
پیشینه پژوهش ---------- ۱۸
الف) نویسندگان ایرانی ---------- ۱۹
ب) نویسندگان افغانستانی ---------- ۲۲
ج) نویسندگان غربی ---------- ۲۴
روش اجرای پژوهش ---------- ۲۴
ساختار پژوهش ---------- ۲۵
بخش دوم: فرهنگ و دانش ---------- ۲۷
مقدمه ---------- ۲۹
الف) هویت‌طلبی افغانی و گسست در هویت ایرانی ---------- ۳۰
ب) زبان فارسی ---------- ۴۴
ج) نگاه منفی افغانستانی‌ها به ایران علیرغم خدمات فراوان ---------- ۴۹
ج ۱) خدمات ایران به افغانستان ---------- ۴۹
ج ۲) دلایل نگاه منفی افغانستانی‌ها به ایران ---------- ۵۴
د) دین و مذهب ---------- ۶۳
هـ) دانش و دانشگاه ---------- ۶۹
بخش سوم: امنیت و سیاست ---------- ۸۳
مقدمه ---------- ۸۵
الف– امنیت ---------- ۸۵
۱– الف) حضور کشورهای بیگانه در افغانستان ---------- ۸۷
۲– الف) قدرت‌گیری دوباره طالبان ---------- ۱۰۰
۳– الف) ظهور و حضور داعش ---------- ۱۰۶

۴- الف) بنیادگرایی دینی ---------- ۱۱۰
۵- الف) مواد مخدر ---------- ۱۱۴
ب- مسائل سیاسی ---------- ۱۱۷
۱- ب) مشکلات مرزی و درگیری‌های نظامی با پاکستان ---------- ۱۱۸
۲- ب) عدم مشروعیت دولت مرکزی ---------- ۱۲۰
۳- ب) مهاجرت و بی‌میلی به بازگشت به میهن ---------- ۱۲۳
بخش چهارم: مولفه‌های اقتصادی ---------- ۱۳۳
مقدمه ---------- ۱۳۵
الف) معادن ---------- ۱۳۷
ب) آب‌های جاری ---------- ۱۴۶
ج) درمان ---------- ۱۵۰
د) گردشگری ---------- ۱۵۳
هـ) تولید کالاها و منابع فرهنگی ---------- ۱۵۸
و) فروش کالاهای غیرفرهنگی ---------- ۱۶۰
ز) توسعه زیرساخت‌ها ---------- ۱۶۲
ح) ارائه خدمات در زمینه‌های گوناگون ---------- ۱۶۶
ط) ترانزیت کالا ---------- ۱۶۷
ی) افغانستان به‌عنوان کشوری رقیب ---------- ۱۷۳
بخش پنجم: نتیجه گیری ---------- ۱۷۷
منابع ---------- ۱۹۵

بخش نخست

کلیات

مقدمه

افغانستان با ۶۴۷,۵۰۰ کیلومتر مربع، چهل و یکمین کشور دنیا از نظر بزرگی، از کشورهای محصور در خشکی است که در جنوب آسیای میانه قرار گرفته است. این کشور از غرب با ایران، شمال غربی با ترکمنستان و ازبکستان، شمال با تاجیکستان، شمال شرقی مرز کوچکی با چین، شرق و جنوب با پاکستان همسایه است.

جمعیت این کشور در سال ۱۳۹۹ حدود ۳۲,۹ میلیون نفر برآورد شده[۱] است. نسبت جنسی در این کشور تقریباً ۱۰۵ است. هشت ملیون نفر شهرنشین، ۲۳,۴ میلیون نفر روستانشین و ۱,۵ میلیون نفر هم کوچرو یا به قول افغانستانی‌ها کوچی هستند. همینها نشان از چیرگی جامعه روستایی در این کشور دارد. این کشور از کودتای هفتم ثور/اردیبهشت ۱۳۵۷ تاکنون در وضعیت ناامنی گسترده‌ای به سر برده و بسیاری از بخش‌های زندگی اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و روابط سیاسی در آن مختل شده است.

حکومت فعلی این کشور که پس از پنج سال سلطه طالبان (از ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰)، با حمله ائتلاف نظامی به رهبری امریکا و بیرون راندن طالبان بر روی کار آمد، جمهوری اسلامی است. دولت پیشین (۱۳۹۳–۱۳۹۸) به‌طور مشترک میان رئیس جمهور، اشرف غنی احمدزی و رئیس اجرایی، عبدالله عبدالله اداره می‌شد؛ هرچند کفه قدرت رئیس جمهور خیلی بیشتر بوده و همین مایه بروز گاه به گاه اختلافات جدی میان ایشان می‌شد (هاشمی مقدم. ۱۳۹۵). اما در انتخابات بعدی (۱۳۹۸) که نتیجه‌اش با چند ماه دیرکرد اعلام شد، این اختلافات بالا گرفت و هر دو نفر اعلام پیروزی کرده و به‌طور جداگانه مراسم تحلیف برگزار کردند. هرچند کمیسیون مستقل انتخابات افغانستان، اشرف غنی را با ۵۰,۶۴درصد آراء برنده اعلام کرده بود. البته در اردیبهشت ۱۳۹۹ این دو نفر به تفاهم رسیدند و عبدالله عبدالله با پذیرش مسئولیت ریاست «شورای عالی مصالحه»، دوباره جایگاه دوم قدرت در این کشور را به دست گرفت.

این داده‌ها و اطلاعات بالا از همسایه شرقی‌مان، چیزهایی است بسیار ساده که بیشتر ایرانیان درباره

---

۱. البته یکسال پیش از این تاریخ، بانک جهانی جمعیت این کشور را حدود ۳۸ میلیون نفر برآورد کرده بود (World Bank. ۲۰۱۹).

افغانستان نمی‌دانند. خب اگر ندانند، مشکلش چیست؟ چه اهمیتی دارد ایرانیان درباره افغانستان اینها را بدانند یا ندانند؟ همه آنچه نگارنده می‌خواهد در این کتاب پژوهشی نشان دهد، همین است. اینکه چرا ایرانیان باید درباره افغانستان بیشتر بدانند و در واقع «چرا افغانستان برای ایران مهم است؟» اما پیش از آنکه توضیح دهیم چرا باید به افغانستان بیشتر بپردازیم، این نکته را روشن کنیم که چرا تاکنون به این همسایه شرقی‌مان کمتر پرداخته‌ایم؟

ایران با آنکه برای کاهش وابستگی به غرب، سیاست نگاه به شرق را در پیش گرفته، اما افغانستان به‌عنوان همسایه شرقی ما در این میانه جایگاهی ندارد؛ چرا که به باور برخی مقام‌ها و حتی پژوهشگران، در این زمینه باید بیشتر ارتباطات با کشورهایی باشد که اقتصاد پیشرفته‌تری دارند؛ هرچند در همین نگاه هم، پیچیدگی روابط (اقتصاد) سیاسی چندان در نظر گرفته نشده است (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۱۹۹-۲۰۱). سیاست خارجی ایران در زمینه افغانستان در سال‌های گذشته، آنچنان که پهلوان (۱۳۷۷: ۱۶) می‌گوید: «کورمال کورمال و بر اساس آزمون و خطا دنبال می‌شد نه با اتکا به نگرشهای تمدنی» و نه حتی با توجه به منافع و مصالح بلندمدت ایران.

«اگرچه مسائل افغانستان به‌عنوان «مسئله» در دستگاه تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران مورد توجه قرار گرفته است، اما به نظر می‌رسد میزان توجه موجود، به اندازه عمق و وسعت اهمیت افغانستان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیست» (شفیعی. ۱۳۸۲: ۸۴۸). یک دلیل این امر، آنگونه که موسی‌زاده و خسروی (۱۳۹۶: ۲۲۱) اشاره می‌کنند: «غربِ آسیا زدگی» است؛ یعنی توجه ما بیشتر به غرب آسیاست (از ترکیه گرفته تا سوریه، عراق، فلسطین، لبنان و...) که باعث شده نه تنها مسئولین، بلکه موضوع افغانستان در رسانه‌های گوناگون ایرانی نادیده گرفته شود. طبیعتا در چنین فضایی ایرانیان نیز کمتر فرصتی برای آشنایی با همسایه شرقی‌مان می‌یابند (که البته باید از فرصت استفاده کرد و یادآور شد که این نادیده گرفتن نه تنها افغانستان، بلکه دیگر همسایگان شرقی‌مان همچون پاکستان و شمالی شرقی‌مان همچون آسیای میانه را نیز در بر می‌گیرد).

این در حالی است که اشتراکات فرهنگی میان ایران و افغانستان، در جهان بی‌نظیر است. تاریخ اسطوره‌ای (که بخش عمده آن در شاهنامه آمده)، تاریخ غیر اساطیری (چه پیش و چه پس از اسلام)، دین و مذهب مشترک (چه پیش و چه پس از اسلام) و... را بگذاریم در کنار زبان مشترک، که به باوری بسیاری اندیشمندان (نصر. ۱۳۸۶: ۱۸۸؛ سیدامامی. ۱۳۸۳؛ بیگدلی. ۱۳۸۳) مهمترین مولفه هویتی ایرانیان است. زبان و خط فارسی تنها در همین دو کشور رسمی است (در تاجیکستان زبان فارسی، اما خط سیریلیک است). اکنون ایران و افغانستان تنها کشورهای جهان هستند که گاهشماری‌شان بر پایه

خورشیدی است و با نوروز و بهار آغاز می‌شود.[۱] البته طالبان پس از روی کار آمدن، آنرا به هجری قمری تغییر داد؛ چرا که آنها هجری خورشیدی را تقویمی ایرانی می‌دانستند (علی‌آبادی. ۱۳۹۵)؛ اما پس از فروپاشی حکومت‌شان، دوباره گاهشماری خورشیدی رایج شد.

اجازه بدهید نگارنده در آغاز، با یاری گرفتن از مقدمه مفصلی که بر سفرنامه افغانستان، یعنی «سفر به سرزمین آریایی‌ها»[۲] نوشته، توضیح بدهد که چرا ایرانیان علاقه‌ای به افغانستان ندارند و این کشور و مردمانش برای ایرانیان مهم نیست (بنابراین چند صفحه پیش رو، برای کسانی که آن سفرنامه را خوانده باشند، تا حدودی تکراری است؛ هرچند نکات تازه‌ای در اینجا بر آن افزوده شده است). در آنجا چندین دلیل برای بی‌اهمیت بودن افغانستان نزد ایرانیان نوشته شده که در اینجا، چکیده‌ای از چند مورد مهمش می‌آید[۳]:

۱- میزان بالای جرم در میان افغانستانی‌ها

برخلاف باور بسیاری از ایرانیان، میزان جرم و جنایت مهاجران افغانستانی بالا نیست؛ بلکه از آنجا که حساسیت ما نسبت به رفتارهای آنها بیشتر است، اگر در یک روز صدها جرم و جنایت در کشور رخ دهد، ما تنها به آن جرائمی توجه می‌کنیم که افغانستانی‌ها عاملش بوده‌اند. این ادعاهای برخی ایرانی‌ها حتی برخلاف داده‌های آماری رسمی است. بر پایه آماری که چند سال پیش درباره تعداد زندانیان کشور اعلام شد، از ۲۲۸ هراز زندانی در کشور، تنها ۵ هزار نفرشان افغانستانی بودند[۴]. یعنی تقریباً از هر ۶۶ زندانی، یک نفرشان افغانستانی بود. این در حالی است که در آن زمان از هر ۲۵ نفر ساکن ایران، یک نفر افغانستانی بود و همین نشان می‌دهد که آمار جرایم به نسبت جمعیت، در میان افغانستانی‌های

---

۱. هرچند نام ماه‌ها در دو کشور تفاوت دارد. نام ماه‌ها در افغانستان همان چیزی است که تا پایان سده سیزدهم خورشیدی در ایران نیز به این صورت رایج بود: حمل (فروردین)، ثَور (اردیبهشت)، جَوزا (خرداد)، سرطان (تیر)، اسد (مرداد)، سنبله (شهریور)، میزان (مهر)، عقرب (آبان)، قوس (آذر)، جَدی (دی)، دَلو (بهمن) و حوت (اسفند). از سوی دیگر باید یادآوری کرد که شوربختانه اکنون در افغانستان و به دلیل حضور گسترده نهادهای غربی، بسیاری از نهادها و حتی افراد عادی افغانستان با آنکه تقویم رسمی‌شان هجری خورشیدی است، از سال‌ها و حتی گاه ماه‌های میلادی استفاده می‌کنند.

۲. . هاشمی مقدم، امیر (۱۳۹۶)، سفر به سرزمین آریایی‌ها: سفرنامه افغانستان، مشهد: سپیده‌باوران.

۳. هرچند شاید از نگاه اخلاق علمی درست نباشد که نویسنده‌ای چندین صفحه از یک کتابش را در کتاب دیگرش بیاورد، اما اهمیت آنچه در پی می‌آید برای نشان دادن دلایل بی‌توجهی و حتی گریز ما ایرانیان از موضوع افغانستان آنچنان جدی است که نیاز به یادآوری دوباره دارد.

۴.خبرگزاری تسنیم (۱۳۹۲)، «۶هزار خارجی میهمان زندان‌های ایران، ۸۸ درصد مجرمان خارجی افغانی هستند»، ۲ اردیبهشت، شناسه خبر: ۴۵۳۴۶ به آدرس:
http://www.tasnimnews.com/Home/Single/45346

ساکن ایران به مراتب از آمار جرایم خود ایرانی‌ها کمتر است. نکته جالب آنکه بسیاری از این زندانیان افغانستانی، به‌دلیل ورود غیرقانونی به کشور در زندان به سر می‌برند و نه جرایم خشن.

نگارنده در سال ۱۳۸۸ پژوهشی برای معاونت اجتماعی شهرداری تهران انجام داد. شهرداری می‌خواست یک کمپ اسکان کارگری در پارک گل‌های منطقه ۲۱ (تهرانسر) درست کند. کارگرانی که قرار بود در آنجا مستقر شوند، همه افغانستانی بودند. آنها به‌طور موقت در یک سوله بدون امکانات در همان نزدیکی‌ها اسکان داده شدند. مصاحبه با ساکنان خانه‌های اطراف سوله داده‌های جالبی نشان داد. بیشترشان اعتراف می‌کردند که تا پیش از ساخت آن سوله موقت، نه تنها بسیار نگران حضور افغانستانی‌ها بودند، بلکه بارها نسبت به این عمل به مسئولین شکایت کردند. اما همین که سوله ساخته و کارگران افغانستانی در آن جای گرفتند، کم‌کم مردم متوجه اشتباه‌شان شدند. تا آنجا که بسیاری از همان معترضان اولیه، اکنون می‌گفتند که برای کارهای خانه و...، به سراغ همان کارگران افغانستانی می‌روند؛ چون در این چند سال آنها را واقعاً انسان‌های آرام و سر به زیری یافته‌اند. در عوض، یک نظرسنجی از ساکنان خانه‌های اطراف پارک گل‌ها (که قرار بود کمپ جدید در آنجا ساخته شود) انجام دادیم. نتیجه قابل پیش‌بینی بود: ۳۴٫۸ درصد گمان می‌کردند افغانستانی‌ها ممکن است برای زنان و دختران‌شان خطرناک باشند؛ ۶٫۸ درصد نگران دزدی از سوی آنان بودند؛ ۸٫۷ درصد هم باور داشتند که کارگران افغانستانی بهداشتی نیستند. در عوض ۳۴٫۴ درصد بر این باور بودند که افغانستانی‌ها سرشان به کار خودشان است؛ ۶٫۶ درصد آنان را انسان‌های مظلوم معرفی کردند و بقیه هم گزینه‌های مختلف دیگری را بیان کرده بودند. جالب و تأسف‌بار این بود که تنها ۴٫۶ درصد کل پاسخگویان گفتند که سابقه ایجاد مزاحمت از سوی افغانستانی‌ها برای خودشان یا نزدیکان‌شان وجود داشته است (چکیده‌ای از یافته‌های این پژوهش در این منبع ارائه شده است: هاشمی مقدم. ۱۳۸۹: ۸۸۶-۸۷۲).

این نگاه منفی به مهاجران افغانستانی، حتی به ادبیات علمی دانشگاهیان برجسته نیز راه یافته است. برای نمونه، حافظ‌نیا (۱۳۸۳: ۷۵-۷۴) از ۱۱ مورد «مسائل جدید» ناشی از «حضور آوارگان [افغانستانی] در ایران» نام می‌برد که بسیاری از آنها بدون شاهد و سند بوده و جای تامل دارد؛ مواردی همچون: گسترش نا امنی، توسعه ناهنجاری‌های اجتماعی، جاسوسی و... . تا آنجا که می‌نویسد: «افغانستان به‌عنوان کانون فشار، آوارگان، مواد مخدر، نا امنی و غیره، آن[ها] را از طریق مرز به داخل ایران تزریق کرده است» (حافظ‌نیا. ۱۳۸۳: ۷۵). طبیعتا در فضایی که دانشگاهیان و استادان دانشگاه اینچنین ساده اتهامات بی‌پایه و سند علیه مهاجران افغانستانی وارد کنند، زمینه و بستر اجتماعی نیز آماده و پذیرای باورهای نادرست و منفی درباره افغانستانی‌هاست.

۲- افغانستانی‌ها مواد مخدر وارد ایران می‌کنند

اگرچه این مورد هم می‌تواند به‌عنوان یکی از جرائمی که در بالا اشاره شد، دسته‌بندی شود، اما چون کشت تریاک و به دست آوردن مواد مخدر با هویت افغانستان شناخته می‌شود، لازم است به تنهایی مورد بحث قرار گیرد. بسیاری از ایرانیان بر این باورند که افغانستانی‌ها با وارد کردن مواد مخدر در حجمی بسیار زیاد، باعث معتاد شدن بسیاری از جوانان ایران شده‌اند. در این‌باره چند بحث مطرح است؛ نخست اینکه همه کسانی که تریاک از افغانستان وارد ایران می‌کنند، لزوماً افغانستانی نیستند، بلکه در بسیاری از موارد خودِ ایرانی‌ها مستقیماً مواد مخدر را از افغانستان وارد می‌کنند. نکته دوم این است که افغانستانی‌هایی که تریاک وارد ایران می‌کنند، قاعدتاً یک طرف معامله ایرانی در اینجا دارند و بنابراین به همان میزان که انگشت اتهام به سوی افغانستانی‌ها دراز است، به خود ایرانیان هم برمی‌گردد. نکته سوم اینکه کسانی که شغل‌شان وارد کردن حجم زیادی تریاک به ایران یا هر کشور دیگری باشد، طبیعتاً وضع مالی خوبی دارند؛ نه مانند افغانستانی‌های بی‌پناهی که برای کارگری روزمزد به ایران آماده‌اند. در واقع ما گناه –آن هم اثبات‌نشده– عده‌ای دیگر را به پای عده‌ای دیگر نوشته‌ایم. چهارم اینکه اگر عده‌ای معدود از افغانستانی‌ها تریاک تجارت می‌کنند، به این دلیل است که در کشور خودشان این ماده کشت و بهره‌برداری می‌شود، اما ایرانیانی که تریاک و مواد مخدر به میزان قابل توجهی به سایر کشورها قاچاق می‌کنند چه؟ آیا آنها هم در کشورشان این مواد کاشت و بهره‌برداری شده است؟ بر پایه گفته کنسول ایران در مالزی، ۸۶ ایرانی در این کشور به جرم قاچاق مقادیر زیادی مواد مخدر، محکوم به اعدام‌اند (به نقل از خبرگزاری ایرنا. ۵ اردیبهشت ۹۳[1]). آیا ما دوست داریم مالزیایی‌ها کل ایرانیان را به‌عنوان قاچاقچی مواد مخدر بشناسند؟ پنجم اینکه تنها تریاک از افغانستان وارد ایران می‌شود، در حالی که این سال‌ها مواد مخدر صنعتی جایگاه بالاتری به نسبت تریاک در بین جوانان ایرانی دارد. آیا برای آن هم افغانستانی‌ها مقصرند؟

درباره کشت و تجارت تریاک و پیامدهایش در ایران، در فصل جداگانه‌ای بیشتر خواهید خواند.

۳- ازدواج افغانستانی‌ها با زنان ایرانی و آزار دادن آنها

اخبار، گزارش‌ها و حتی فیلم‌های مستند بسیاری با مضمون و موضوع خشونت مردان افغانستانی علیه زنان ایرانی‌شان در رسانه‌های ایران بازنمایی می‌شود. بسیاری از این گزارش‌ها شوربختانه درست است و واقعیت دارد. بنابراین باید به این رفتار مجرمانه شوهران افغانستانیِ زنان ایرانی رسیدگی کرد. اما چند نکته که در این‌باره نادیده گرفته می‌شود را نباید از نظر دور داشت:

1. - http://tinyurl.com/malaysiadrugs

نخست اینکه خشونت علیه زنان در میان مردان افغانستانی عمومیت دارد و فرقی نمی‌کند زن‌شان ایرانی باشد و یا افغانستانی. با نگاهی به رسانه‌های افغانستان می‌توان اخبار بسیاری در این‌باره خواند. بنابراین اینکه گمان کنیم برخی مردان افغانستانی صرفاً به دلیل ایرانی بودن زنان‌شان با آنان بدرفتاری می‌کنند، نادرست است.

دوم اینکه باید پرسید آیا مردان افغانستانی به زور با این زنان ازدواج کردند یا این زنان را ربودند؟ بر پایه پژوهشی که در زیر به آن اشاره می‌شود، تقریباً همه دخترانی که به عقد مردان افغانستانی در آمدند، وضعیت‌شان در خانه پدری بهتر از وضعیت‌شان در خانه همسر افغانستانی نبود و سرنوشت دیگر اعضای خانواده‌شان، درستی این ادعا را نشان می‌دهد.

پژوهشی که در سال ۱۳۹۱ توسط کارشناسان اداره کل امور اتباع و مهاجرین خارجی استان سیستان و بلوچستان انجام شد نشان می دهد که ۹۱ درصد دختران ایرانی‌ای که به عقد مردان افغانستانی در این استان در آمدند، در خانواده‌های پدری بسیار فقیر یا فقیر زندگی می‌کردند؛ ۸۸ درصد این دختران کیفیت خانه پدری‌شان نامناسب و بدون داشتن امکانات لازم بوده است؛ نزدیک به نیمی از این افراد در خانواده‌هایی به دنیا آمدند که بین ۸ تا ۱۲ فرزند داشت؛ و اسف‌بار اینکه خواهران و برادران ۸۴ درصد این افراد هم زندگی موفقی نداشته‌اند و بنابراین زندگی سخت این زنان لزوماً ارتباطی با ازدواج‌شان با اتباع افغانستانی نداشته است (شهرکی، شهرکی و چهکندی. ۱۳۹۱: ۱۴۲-۱۲۷).

٤- افغانستانی‌ها سی سال است سربار ایران هستند

افغانستانی‌ها پس از بروز کودتای ۱۳۵۷ و حمله و تجاوز شوروی به خاک کشورشان و بعدها جنگ داخلی و حکومت طالبان، به دو کشور پناهنده شدند: ایران و پاکستان. اینکه آنها به ایران پناه آورده‌اند، طبیعی است؛ ایران حکم مادر دارد برای این کشور؛ همانگونه که ترکیه بیش از یکصد سال است پناهگاه ترک‌های کشورهای دور و نزدیک است که زندگی سختی داشتند و در برخی موارد خود در این زمینه برنامه‌ریزی کرده و شرایط اقامت گروه‌های چندصد هزار نفری ترک‌های کشورهای دیگر (همچون بلغارستان) را فراهم می‌سازد. همه افغانستانی‌های ساکن ایران، مشغول به کار بوده و بیشترشان هم در کارهای سخت و طاقت‌فرسا نان عرق‌شان را می‌خورند. با این همه بسیاری‌شان همچنان شرایط زندگی بسیار نامناسبی دارند.. بیشترشان در سرپناه‌هایی زندگی می‌کنند که شرایطش برای ما قابل تحمل نیست. در واقع در بسیاری از موارد ما از آنها بیگاری کشیدیم و بنابراین نمی‌توانیم منت روی‌شان بگذاریم. اگر کارگران افغانستان نبودند، واقعاً نیروی کار یدی بسیاری از طرح‌های عمرانی و کارهایی که از نظر ما منزلت پست دارد را چه کسی تأمین می‌کرد؟ نگارنده در گفتگویش با کارشناسان اداره

کار استان سیستان و بلوچستان (که زمانی بیشترین مهاجران افغانستانی را در خود جای داده بود و اکنون تبدیل به استان ممنوعه برای افغانستانی‌ها شده) به این نکته پی برد که پس از اخراج افغانستانی‌ها از این استان، بسیاری از مشاغل و صنایع این استان نیز به تعطیلی کشیده شده است؛ چرا که کارگران بومی حاضر به انجام فعالیت در این حوزه‌ها نیستند. دقت کنیم که این مربوط به یکی از فقیرترین استان‌های ایران است.

در استان‌های غیرممنوعه هم پروانه کار افغانستانی‌ها تنها در برخی مشاغل دشوار و سخت مانند کوره‌پزخانه، دامداری، کشاورزی، ساختمان و دیگر مشاغل مشابه و تنها در شرایط ویژه صادر می شود. بنابراین بیهوده است که مدعی شویم افغانستانی‌ها فرصت‌های شغلی جوانان ایرانی را غصب کرده‌اند. هیچ افغانستانی‌ای پشت میز ادارات (که بیشتر جوانان ایرانی به کمتر از آن راضی نیستند) ننشسته است. همه آنها در مشاغل بسیار سختی کار می کنند که جوان ایرانی حاضر به پذیرش آن نیست. کار در کوره آجرپزی، چوپانی گله‌ها در کوه‌های صعب‌العبور، حفر چاه و فاضلاب و... برخی از اصلی‌ترین مشاغل افغانستانی های مقیم ایران است.

۵- خیانت افغانستانی‌ها در طول تاریخ

همیشه وقتی کتاب‌های تاریخی ما، به‌ویژه تاریخ مدارس، به دوره صفوی می‌رسد، به اوج اقتدار ایران اشاره می کند و ناگاه می‌رود به حمله افغانستانی‌ها که باعث سرنگونی صفویان شد. اما هرگز نمی گویند که رفتار صفوی‌ها با اهل سنت تا چه میزان غیرانسانی بود؛ و شاه سلطان حسین هیچ توجهی به عریضه‌ها و شکایات اهالی قندهار از والی ستمگرشان که گرگین‌خان و گرجی‌الاصل بود، نکرد؛ و وقتی میرویس قندهاری دستگیر و به اصفهان تبعید شد، این مقامات درباری ایران بودند که میرویس توانست آنها را با زر و سیم بخرد و اجازه رفتن (فرار کردن) به مکه را بگیرد و نهایتاً با فتوایی که از علمای آنجا گرفت، اعلان قیام علیه صفویان کرد؛ و وقتی به شاه سلطان حسین خبر دادند که لشکر محمود دارد می‌آید، گفت که آش نذری بپزند و دعا بنویسند تا رفع بلا شود؛ و وقتی گروهی از جنگجویان بختیاری به افغانستانی‌هایی که اصفهان را محاصره کرده بودند، حمله کرده و محاصره را شکسته و وارد شهر اصفهان شدند تا به سلطان حسین یاری برسانند، شاه دستور داد رئیس آنها را دستگیر کرده و در سیاه‌چال بیندازند که چرا خلاف مشیت و خواست الهی عمل کرده است؛ و نهایتاً وقتی با دستان خودش تاج را بر سر محمود افغان گذارد، آنرا خواست خدا دانست. باید حتماً کتاب کوچک ۹۰ صفحه‌ای «سقوط اصفهان به روایت کروسینسکی» خوانده شود. کروسینسکی کشیش لهستانی در اصفهان بود که سال‌های پایانی حکومت صفویان و حمله و پیروزی افغانان را با چشم دید

و گزارش‌های دقیقی درباره آنها نوشت. به بیان طباطبایی (۱۳۹۰)، او برخلاف دیگر مورخان همچون آذر بیگدلی که سقوط اصفهان را مشیت الهی می‌پنداشتند، با تحلیل و بیان علت به ذکر چرایی این شکست می‌پردازد. ضمن آنکه در کنار نشان دادن سنگ‌دلی‌های محمود افغان در اصفهان، به رفتارهای مثبت آنان هم اشاره دارد. مثلاً هنگامی که آذوقه در این شهر به‌واسطه محاصره به پایان رسید، اشرف افغان (پسرعموی محمود و پادشاه بعدی) ۴۲ هزار کیلو گندم به شهر می‌فرستد؛ هنگامی که شاه سلطان حسین می‌خواست تسلیم شود، چون دیگر هیچ اسبی در شهر نمانده بود، محمود افغان برایش اسبی فرستاد تا سوار آن شده و حرمتش حفظ شود؛ یا پس از نشستن محمود بر تخت سلطنت، دستور داد همه خائنان به شاه سلطان حسین را کشته و جسدشان را به‌عنوان خائن به کشور در کوچه‌های شهر انداختند؛ یا هنگامی که اشرف پیشنهاد محرمانه برای سلطان حسین می‌فرستد که با آنها همدستی کند، دربار پاسخی به او نمی‌دهد؛ یا فشار قشری‌های شیعه بر اقلیت‌ها آنچنان زیاد بود که نه تنها سنی‌های ایران، بلکه اهل کتاب نیز در لشکرکشی محمود او را منجی خود یافته و به سپاهش ملحق شده یا دست‌کم در برابرش مقاومتی نکردند؛ یا اشرف افغان در سال ۱۱۲۵ خورشیدی در برابر سپاه عثمانی‌ها از ایران (به‌عنوان میهن خودش) دفاع کرده و آنها را شکست داد و... .

استنو (۱۳۸۳: ۱۰۸) از قوم–الگوهایی یاد می‌کند که در هر دوره تاریخی درباره یکی از اقوام یا ساکنان سرزمین‌ها به کار رفته است. مثلاً الگوهای رفتاری بسیاری را به سیاه‌پوستان نسبت می‌دادند تا برده بودن آنان را توجیه کنند و یا الگوهای بسیاری را به قوم یهود نسبت می‌دادند تا حملات‌شان به این قوم را طبیعی و بلکه لازم جلوه دهند. در میان بهانه‌هایی که علیه یهودیان به کار می‌رفت، یکی‌اش «به دلیل مسئولیت جمعی آنان در مرگ مسیح» بود. این بحث دقیقاً یادآور حمله افغان‌ها به ایران است و حتی می‌توان گفت اگر روایات درباره مقصر بودن یهودیان در کشتن مسیح درست باشد، آنان مقصرند؛ در حالی که اگر اسناد رسمی درباره حمله افغان‌ها به اصفهان را بررسی کنیم، می‌بینیم که عموماً تقصیر چندانی به گردن‌شان نیست و در پی بی‌نتیجه ماندن درخواست‌های‌شان این واکنش را نشان دادند. هرچند به هیچ‌وجه این بحث را نباید به‌عنوان سرپوش خونریزی‌هایی که در برخی شهرها و از جمله خود اصفهان انجام دادند، به کار گرفت. اما می‌توان بلافاصله پس از آن افزود که در آن دوران در همه جنگ‌ها و پس از همه فتح‌ها، این خونریزی‌ها امری طبیعی بود.

نکته دیگر اینکه برخی صفحات شمالی افغانستان و به‌ویژه هرات تا دوره قاجار همچنان تحت ادعای ایران بودند و به‌واسطه حیلت‌های انگلیس این دو سرزمین از یکدیگر جدا شدند (هرچند کتاب‌های تاریخی افغانستان هم مدعی می‌شوند که انگلستان در ماجرای بین ایران و افغانستان، جانب ایران را می‌گرفت).

دست آخر، آنانکه به ایران حمله کردند، افغانان بودند که متعلق به قوم پشتون[1] هستند؛ در حالی‌که آنانکه اکنون در ایران به‌عنوان مهاجر زندگی می‌کنند، تاجیک‌ها و هزاره‌ها هستند که عمدتاً میانه خوبی با پشتون‌ها نداشته و حتی در حمله نادرشاه به قندهار نیز وی را همراهی کردند. این افراد عموماً در افغانستان خود را مورد ستم پشتون‌ها (یعنی همان‌هایی که به ایران حمله کردند) می‌بینند و از سوی آنان به جاسوسی برای ایران متهم‌اند.

۶- **ناآشنایی با افغانستان:** شاید چنانچه ایرانی‌ها می‌دانستند اگر افغانستان را از تاریخ و فرهنگ و ادبیات‌شان جدا کنند، دیگر چیز زیادی برای‌شان باقی نمی‌ماند؛ شاید اگر می‌دانستند افغانستان امروزی محل زادگاه یا آرامگاه بزرگانی چون ابوریحان بیرونی، ناصر خسرو، خواجه عبدالله انصاری، مولوی، جامی، سنایی غزنوی، دقیقی، عنصری، مسعود سعد سلمان، کمال‌الدین بهزاد، امیر علی‌شیر نوایی، گوهرشاد بیگم و بسیاری دیگر از مشاهیری بوده که به آنان افتخار می‌کنیم؛ اگر می‌دانستند خراسان بزرگ، بیشترش در خاک افغانستان امروزی است و از چهار شهر و مرکز این خطه (هرات، بلخ، مرو و نیشابور) تنها یکی (نیشابور) در ایران، یکی (مرو) در ترکمنستان، و دو تای اصلی (هرات و بلخ) در افغانستان است؛ اگر می‌دانستند بسیاری از افغانستانی‌ها آرزوی دیدن ایران و بازدید از جاذبه‌های تاریخی-فرهنگی مشترک‌مان را دارند؛ و نهایتاً و مهمتر از همه اگر می‌دانستند افغانستانی‌ها همین‌که بفهمند یک ایرانی در کشورشان است، با همه خاطرات تلخ و شیرینی که ایرانی‌ها برای‌شان آفریدند، با جان و دل از ایرانی‌ها مهمان‌نوازی می‌کنند و مدام یادآوری می‌کنند که «ما وطن‌داریم» (هم‌میهنیم)، بی‌گمان رغبتی وصف‌ناشدنی برای سفر به این کشور داشتند.

از سوی دیگر، بسیاری از محدودیت‌هایی که بر ایرانیان اعمال می‌شود، مانع برقراری ارتباط شهروندان دو کشور و شناخت بهتر و بی‌واسطه از یکدیگر می‌شود. بر پایه دیدگاه ارتباطات در بحث همگرایی، «گسترش ارتباطات پیچیده بین جوامع باعث همگرایی بین آنها می‌شود» (قاسمی. ۱۳۹۰: ۴۹). فیلترینگ بیشتر شبکه‌های اجتماعی (همچون فیس‌بوک، توئیتر، تلگرام و...) در ایران، با آنکه کاربرد گسترده جهانی دارند، یکی از نمونه‌ها در این زمینه است. در واقع «دیپلماسی فرهنگی عامه مردم را هدف قرار می‌دهد» (آدینه‌وند. ۱۳۹۳: ۸۲) و امروزه یکی از بهترین راه‌ها در زمینه هدف گرفتن مردم، همین شبکه‌های اجتماعی پر کاربرد است که ایرانیان از آن محروم هستند. محدودیت‌هایی که بر

۱. افغان در واقع تنها نام قوم پشتون این کشور بود که در اواخر سده نوزدهم میلادی، نام افغانستان هم به پیشنهاد انگلستان به کل سرزمین زیر سلطه شاهان افغان این کشور تعلق گرفت. بعدها تعمیم افغان از جزء به کل شد و بنابراین به همه شهروندان این کشور، افغان می‌گویند. اما به جز پشتون‌ها، دیگر اقوام چندان با این نام موافق نبوده و تلاش‌هایی کرده‌اند برای تغییر آن. همچنین شناسنامه‌های شهروندان این کشور چندین سال است که آماده شده، اما شهروندان غیرپشتون به دلیل درج نام «افغان» برای همه آنها، از دریافت آن خودداری می‌کنند.

گردشگری ایرانیان نهاده شده نیز، امکان سفر –دست‌کم- اهالی فرهنگ و رسانه و نیز علاقمندان ایرانی به افغانستان را کم کرده است. مبلغ بالا و غیرمنطقی عوارض غیراخلاقی و در واقع غیرقانونی خروج از کشور در یکسو، و هزینه صد دلاری روادید افغانستان برای ایرانیان (که در تقابل با هزینه روادید ایران برای افغانستانی‌ها نهاده شده)، حتی در شرایط وجود آرامش در افغانستان نیز، تمایل به سفر به این کشور را کاهش می‌دهد.

همچنین ایران و افغانستان اکنون با داشتن این همه مشترکات فراوان، یک روزنامه، یک مجله علمی فرهنگی یا یک شبکه تلویزیونی مشترک ندارند. به نظر می‌آید بخشی از –و نه همه- این مشکل نیز به همان محدودیت‌های ایران باز می‌گردد. از یکسو محدودیت‌هایی فرهنگی و از سوی دیگر و مهمتر، محدودیت‌های سیاسی. آنچنانکه در بخش امنیتی و سیاسی اشاره می‌شود، از آنجا که حکومت افغانستان بیشتر با همکاری کشورها و نهادهای غربی روی کار آمد، بنابراین طبیعی است که دست‌کم در ظاهر به سوی دموکراسی غربی پیش برود که مسئولین ایرانی این را به زیان ساختار سیاسی کنونی ایران می‌دانند. رسانه‌های افغانستانی اکنون به نسبت رسانه‌های ایران از آزادی‌های بسیار بیشتری برخوردارند و بنابراین دشوار بتوان با چارچوب‌های کنونی آزادی رسانه‌ها در ایران، مخاطبان افغانستانی را راضی نگه داشت.

همه این محدودیت‌های عمدی بر شهروندان ایرانی، عملا «قدرت نرم»[1] ایران را خواسته و ناخواسته کاهش داده و از امکانات آن محروم ساخته است.

اما آشنایی با افغانستان نه تنها در میان شهروندان عادی ایران، بلکه میان دست‌اندرکاران و مسئولین و نویسندگان هم بسیار پایین است. محمد سرور رجایی در آیین رونمایی سفرنامه «در پایتخت فراموشی» نوشته محمدحسین جعفریان درباره پایین بودن شناخت ایرانیان از افغانستان می‌گوید: «در تهران در ایستگاه متروی مولوی هر عابری که تابلوی معرفی مولانا را بخواند متوجه می‌شود که روی آن نوشته است مولانا شاعر ایرانی زاده شهر بلخ تاجیکستان؛ در حالی که بلخ همواره از شهرهای افغانستان بود»[2]. نویسنده شناخته‌شده افغانستانی، رهنورد زریاب (۱۳۸۳: ۱۵) بر این باور است که برخلاف افغانستانی‌ها که از ادبیات قدیم و نوی ایران اطلاعات بالایی دارند، اما آگاهی ایرانی‌ها از ادبیات افغانستان و نویسندگان و متفکران آن بسیار اندک است که نهادهای فرهنگی ایران باید این خلأ را پر کنند. همین است که به قول پهلوان (۱۳۷۷: ۱۲۰) «مردم عادی وقتی می‌بینند یک تاجیک به فارسی سخن می‌گوید

---

۱. «قدرت نرم عبارت است از توانایی تاثیرگذاری بر اندیشه‌ها، ترجیحات و رفتار دیگران بدون استفاده از ابزار زور و تطمیع» (موسسه ابرار معاصر. ۱۳۹۳: ۵).

2. https://t.ly/Ld9NX

یا یک افغانستانی به فارسی شعر می‌سراید، تعجب می کنند». کاظمی (۱۳۹۰) در پیوست پایانی کتاب «هم‌زبانی و بی‌زبانی»، نتایج پرسشنامه‌ای را نشان داده که از تحصیل کردگان مشهدی به دست آورده و نشان می‌دهد ایرانیان تحصیل کرده و به‌ویژه خراسانی‌هایی که هم‌مرز با افغانستان‌اند، اطلاعات‌شان درباره زبان رایج در افغانستان و مفاخر آن سرزمین بسیار اندک است. تا آنجا که بیشتر دانشجویان ایرانی حتی نمی‌دانستند که زبان افغانستانی‌ها فارسی است. در این باره کاظمی در آخرین سطرهای کتابش می‌نویسد: «یکی از انگیزه‌های من در نوشتن این کتاب، رنجی بود که از ناآگاهی مردم ایران نسبت به زبان، ادب، تاریخ، جغرافیا و خلاصه همه آثار تمدنی این وطن فرهنگی - جز آنچه در ایران کنونی واقع شده است- می‌بردم. نتیجه این نظرسنجی برایم از سویی خوشایند بود چون آنرا مطابق فرضیاتی یافتم که با آنها دست به نوشتن برده بودم، ولی از سویی ناخوشایند بود، چون این رنج را تشدید کرد» (ص: ۲۱۸).

حتی طاهری، معاون وقت مدیر کل همکاری‌های اقتصادی وزارت امور خارجه ایران، در یک گفتگوی رسانه‌ای و پس از اشاره به زبان مشترک دو کشور ایران و افغانستان می گوید: «زبان تجارت در افغانستان، زبان افغانی است» (طاهری. ۱۳۸۰: ۴۳). در کل گفتگو به نظر می‌آید طاهری آشنایی چندانی با شرایط اقتصادی افغانستان نداشته و بیشتر به بیان مطالب کلی می‌پردازد.

این نا آگاهی به رواج و رسمیت زبان فارسی در افغانستان، آنگونه که در پیشینه پژوهشی دیدیم، در میان نویسندگان و پژوهشگران ایرانی نیز بی‌سابقه نیست. این نویسندگان و پژوهشگران ایرانی هم آنچنان که نوشتیم، یا کمتر به سراغ موضوعات مرتبط با افغانستان رفته‌اند یا برخی (و البته نه همه) که وارد این حوزه شده‌اند، آثار ضعیفی را پدید آورده‌اند که دستاورد چندانی نمی‌توان از آنها انتظار داشت. در واقع در کنار رسانه‌های سراسری، نویسندگان کتاب‌ها و مقالات نقش بسیار مهمی در شناساندن افغانستان به ایرانیان می‌توانند داشته باشند؛ که البته تاکنون در این زمینه موفقیتی نداشته‌اند.

پهلوان (۱۳۷۷) به بررسی این ناآگاهی دو گروه از ایرانیان درباره افغانستان اشاره کرده است. نخست، نیروهای چپ ایرانی بودند. «چپ‌اندیشان ایرانی الفتی ماندگار با چپ‌اندیشان افغانستانی نداشتند و به تحولات فکری در روسیه، غرب و آمریکای لاتین علاقه‌مند بودند، آثار و فعالیت‌های این کشورها را بهتر از افغانستان می‌شناختند و به این کشور به‌عنوان بخشی از تمدن مشترک نگاه نمی کردند. [از سوی دیگر] روشنفکری چپ افغانستان که توجه خود را معطوف به روسیه کرده بود، با تاکید بر پشتون‌گرایی از ایران می گریخت و ستیز با آن را موجه می‌دانست» (ص: ۱۲). او با مقایسه چپ‌های آذربایجان ایران با چپ‌های افغانستان که عموماً پشتون بودند، باور دارد «همانگونه که مثلاً بخشی از چپ ایران در آذربایجان به ورطه‌ی پان‌ترکیسم افتاد، بخشی از جریان چپ در افغانستان نیز به پشتونیزم دامن خواهد

زد» (همان: ۸۳). در کنار این گروه فعال سیاسی–فرهنگی، «رسانه‌های گروهی ایران اغلب به ترجمه اخبار و گزارش‌های خارجی بسنده می‌کردند و به نحوی شایسته به افغانستان و دگرگونی‌های سیاسی این کشور دل نمی‌دادند» (همان. ۱۹). از همین روست که او پیشنهاد می‌دهد «به موضوع مهاجران نباید تنها از زاویه سیاسی نگاه انداخت و در نتیجه مسئولیت آن را یکسره به دستگاه‌های سیاسی مملکت واگذار کرد» (همان. ۵۲).

به‌واسطه کتاب‌های درسی، بیشتر ایرانیان می‌دانند که ایران در روزگاران گذشته بسیار بزرگ و گسترده بوده است. اما همین ایرانیان کمترین آشنایی‌ای با وضعیت امروزین همان سرزمین‌هایی دارند که روزگاری ایران خوانده می‌شد. برای نمونه، افغانستان نزدیک‌ترین کشور از هر نظر به ایران است. هم مرز جغرافیایی با ایران دارد، هم زبانش فارسی است، هم خطش فارسی است (برخلاف تاجیکستان که خط سیریلیک دارد)، هم جمعیت قابل توجهی شیعه دارد، هم تاریخش در بیشتر بخش‌ها با ایران یکی بوده، و هم آخرین بخش‌هایی که از ایران جدا شد، بخش‌های غربی همین افغانستان، یعنی هرات بود. در کنار این موضوع باید توجه داشت که شمار بسیار اندکی از ایرانیان می‌دانند که امروزه سمرقند و بخارا در کدام کشور جای دارد، در کدام کشورها همتباران ایرانی، اعم از فارس‌زبان و... حضور دارند، چه فشارهایی برای ایران‌زدایی و فارسی‌زدایی در سرزمین‌های دیگر می‌شود و... .[1] پهلوان (همان منبع) توضیح می‌دهد که به جز چپ‌ها، پان‌ایرانیست‌ها هم که به سرزمین پهناور ایران دلبستگی نشان می‌دادند بیشتر توجهشان به قفقاز و بحرین بود و چندان به افغانستان توجهی نداشتند (ص: ۱۲).

عمده آشنایی مردم ایران با وضعیت افغانستان از دو کانال به دست می‌آید: اخبار رسانه ملی درباره جنگ و انتحار و بمباران خانه‌ها توسط نیروهای ائتلاف به رهبری امریکا از یکسو، و اخبار دزدی و تجاوز اتباع افغانستانی در روزنامه‌های ایران از سوی دیگر. «به یک اعتبار می‌توان گفت ما نگرش خود را از افغانستان بر اساس خبرهای رسانه‌های غربی سامان می‌دهیم و گاه حالتی به خود می‌گیریم که بی‌شباهت به رفتارهای غربیان در این موارد نیست. یعنی با فاصله و بی‌اعتنایی به جریان‌های افغانستان نگاه می‌کنیم» (پهلوان. ۱۳۷۷: ۱۱۱). همین است که نگاه بیشتر مردم ما نسبت به افغانستان منفی و

---

۱. بر پایه تجربیات شخصی نگارنده، غالب جمعیت ترکیه (و بسیاری از گروه‌های ترک‌زبان در دیگر کشورها، از جمله ایران) نسبت به وجود و حضور گروه‌های ترک‌زبان حتی کم‌جمعیت در دیگر سرزمین‌ها، آگاهی داشته و نسبت به وضعیت آنها حساس هستند. همین است که بارها در ترکیه نسبت به رفتار دولت چین با اویغورهای این کشور تظاهرات بر پا شده، به گردشگران چینی حمله شده، دولت‌ها روابط‌شان دستخوش تحول شده و... . حتی اخبار آذری/ترک‌های ایرانی را نیز به شدت پیگیری می‌کنند و برای نمونه، پس از اعتراضات نسبت به برنامه تلویزیونی فیتیله که آذری/ترک‌ها گمان می‌کردند به ایشان توهین شده، رسانه‌های ترکیه و احزابی همچون «حرکت ملی» (MHP) واکنش تند نشان داده و روبروی کنسولگری ایران در استانبول، تظاهرات (هرچند کم‌شمار) بر پا شد.

یکسویه است (اگرچه نشانه‌هایی از تغییر جدی هم در رسانه ملی و هم در برخی روزنامه‌ها و خبرگزاری درباره افغانستانی‌ها به چشم می‌خورد). در کنار این دو کانال می‌توان به سفرنامه علاقمندانی که به این کشور رفته‌اند اشاره کرد که نه تنها یکسویه اخبار را پوشش نمی‌دهند، بلکه گزارش‌های دست اولی را از بطن و متن زندگی در افغانستان به ارمغان می‌آورند. جانستان کابلستان (رضا امیرخانی)، در پایتخت فراموشی (محمدحسین جعفریان)، سفر به سرزمین آریایی‌ها (امیر هاشمی مقدم) و افسوس برای نرگس‌های افغانستان (ژیلا بنی یعقوب) برخی از سفرنامه‌های ایرانیان علاقه‌مندی است که در سال‌های اخیر منتشر شده است.

اما در کل، اینها نشان از آن دارد که ایرانی‌ها خواسته و ناخواسته به دنبال متهم کردن افغانستانی‌ها هستند. دلیل چنین کاری را بیش از یکصدسال پیش، مشهورترین بنیانگذار دانش جامعه‌شناسی، امیل دورکیم بیان کرده است؛ وقتی که می‌بیند مردم فرانسه همه مشکلات را از یهودی‌های کشورشان می‌بینند و یهودستیزی در حال افزایش است. دورکیم ضمن اینکه این دیدگاه مردم فرانسه را نشانه سستی اخلاقی کل جامعه فرانسه می‌داند، اشاره می‌کند: «وقتی جامعه از چیزی رنج می‌برد، این نیاز را احساس می‌کند که کسی را بیابد تا مسئولیت ناراحتی‌اش را به گردن او بگذارد. کسی که بتوان انتقام همه ناکامی‌ها را از او گرفت و آن کسانی که عقیده عمومی هم‌اکنون علیه آنها تبعیض قائل می‌شود، به طبع چنین نقشی را به دوش می‌کشند. اینان ناپاکانی هستند که باید کفاره گناهان جامعه را پس بدهند» (به نقل از ریتزر. ۱۳۸۰: ۱۲۵). این مفهوم را آنتونی گیدنز جابجایی یا «بلاگردانی» می‌نامد. بلاگردانی یا جابجایی زمانی رخ می‌دهد که در میان افراد یک قوم یا یک کشور، ناکامی‌های فراوانی به وجود می‌آید. این افراد چون نمی‌توانند منشأ اصلی ناکامی‌های خود را شناسایی کنند، بار مسئولیت آن را به دوش افرادی از یک قوم و گروه دیگر انداخته و نسبت به آنها احساس ترس، نفرت و انزجار پیدا می‌کنند. وی این امر را منشأ اصلی نگاه‌های کلیشه‌ای و قالبی منفی در نژادپرستی‌ها می‌داند (گیدنز. ۱۳۸۰: ۲۸۲).

به نظر می‌آید جامعه ایران نیز این روزها و سال‌ها دچار افت شدید چه در زمینه مادی فرهنگ (به‌ویژه تکنولوژی) و چه در زمینه معنوی فرهنگ شده و به دنبال کسانی می‌گردد که این ناکامی‌ها را به گردن آنها بیندازد. دست کم بخشی از این ناکامی‌ها به گردن افغانستانی‌ها نهاده می‌شود. در این میان آنچه برای ایرانیان اهمیتی ندارد، ویرانی‌ای است که بر روح و روان مردمان افغانستان بر جای می‌گذارند. ما با «داغ ننگ[1]»ی که بر افغانستانی‌ها گذارده‌ایم، آنها را شرمسار هویت خودشان کرده‌ایم. همین است

---

۱. «اصطلاح داغ ننگ برای اشاره به ویژگی یا صفتی به کار برده خواهد شد که شدیداً بدنام‌کننده و ننگ‌آور است. اما باید توجه کرد که قدرت داغ‌زنی یک صفت نه در ذات خودش، بلکه در روابط اجتماعی ریشه دارد» (گافمن. ۱۳۸۶:

که بسیاری از افغانستانی‌ها دوست ندارند در ایران هویت ملی‌شان را کسی بفهمد. اما از آنجا که این هویت عموماً به‌واسطه مشخصات ظاهری ایشان (چشمان بادامی و... که بیشتر ویژگی هزاره‌ها است) پوشیدنی نیست، داغ ننگ قومی و ملی بر ایشان می‌چسبد. به قول گافمن ما بر پایه همین برچسبی که به دیگران می‌زنیم «تصور می‌کنیم یک فرد داغ‌خورده انسان کاملی نیست و بر اساس همین تصور انواع تبعیض‌های مختلف را علیه وی اعمال می‌کنیم و به شکلی کارآمد، شاید هم اغلب از روی بی‌فکری، فرصت‌های زیستی‌اش را کاهش می‌دهیم. در واقع به نوعی یک نظریه داغ ننگ می‌سازیم، یک ایدئولوژی که پَست بودن وی را تبیین کند و دلیلی برای خطرناک تلقی کردنش در اختیار ما بگذارد» (گافمن. ۱۳۸۶: ۳۵-۳۳).

این پیش‌فرض‌های منفی و سیاه درباره افغانستانی‌ها، نه تنها ما را از روابط انسانی با افغانستانی‌ها – آنگونه که باید باشد- دور نگه داشته، بلکه همچنین مانعی جدی بر سر روابط فرهنگی و اقتصادی‌مان هم شده است؛ آنگونه که یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی (۱۳۹۷: ۲۱۶) به درستی می‌نویسند: «تغییر رویکرد منفی در مورد افغانستان (افغان‌هراسی) در داخل» یکی از راه‌های پیش روی ایران برای گسترش روابط بازرگانی با افغانستان است. همه تلاش این کتاب آن است که نشان بدهد به دلایل گوناگونی که در بالا اشاره شد، مسئولین، نویسندگان، سرمایه‌گذاران، رسانه‌ها و شهروندان ایرانی تاکنون آنگونه که باید، به افغانستان توجه نکرده‌اند و چنانکه دقیق‌تر این کشور و ظرفیت‌های آن را بشناسند، هر دو کشور و مردمانش از افزایش ارتباطات فرهنگی، اقتصادی و سیاسی سود خواهند برد. نگارنده امیدوار است در این راه به هدف مورد نظر برسد.

به‌عنوان نکته پایانی به این موضوع اشاره کنم که نوشتن درباره افغانستان و به‌ویژه تحلیل مسائل آن بسیار دشوار است. این کتاب در طول سه سال، بارها بازنگری و حتی در بخش‌هایی از آن بازنویسی شد و همین باعث تاخیر چندباره در انتشار آن گردید. سرعت تحولات در افغانستان آنچنان بالاست که بسیاری از تحلیل‌ها تاریخ مصرف روزانه دارند و فردا رخدادهایی دیگر روی می‌دهد. ائتلاف‌های سیاسی میان احزاب و شخصیت‌های افغانستانی بسیار کوتاه است و گاه حتی یک ماه هم دوام نمی‌آورد؛ جابجایی قدرت در این کشور بسیار سریع رخ می‌دهد و مثلا در همین یک ماه اخیر (یعنی ماه پایانی بهار ۱۴۰۰) طالبان موفق شد بیش از سه چهارم کل خاک افغانستان را تصرف کند. اما همچنان با اطمینان نمی‌توان چیزی در این باره گفت و نوشت. مداخلات منطقه‌ای، ائتلاف‌های سیاسی و نظامی داخلی، شیوه همکاری یا مقابله جکومت با جنبش‌های مردمی و... آنچنان پیش‌بینی ناپذیر است که نمی‌دانیم تا زمان انتشار این کتاب (که شاید یکی دو ماه بیشتر به درازا نکشد) چه بر سر این کشور خواهد آمد. اما همچنان این کتاب بر پایه مواردی نگاشته شده که فراتر از تحلیل این مسائل روز است. اینکه جمعیت

میلیونی مهاجران افغانستانی در چشم‌انداز کوتاه و حتی میان‌مدت همچنان میهمان ما خواهند بود؛ اینکه کشورهای منطقه همچون ترکیه، روسیه، پاکستان و عربستان تلاش دارند حضور خود را در این کشور چه در عرصه نرم و چه در عرصه سخت تثبیت کنند؛ اینکه امریکا می‌خواهد قدرت تعیین‌کننده اصلی در افغانستان بماند تا بتواند خاری در چشم ایران، روسیه و چین باشد؛ اینکه چه طالبان بر این کشور حکومت کند و چه دولت مرکزی و مورد تایید نهادهای بین‌المللی، مسئله کشت و قاچاق مواد مخدر در این کشور به این زودی‌ها حل نخواهد شد، مسائلی نیستند که ارتباط با موضوعات و تحلیل‌های روز داشته باشند. در این کتاب تلاش شده بیشتر مسائل درازمدت مرتبط با افغانستان و ارتباط‌شان با ایران مورد توجه قرار بگیرد. با این همه ممکن است در برخی جاها به اطلاعاتی درباره افغانستان برخورد کنید که نسبت به زمان نگارش کتاب، کمی قدیمی باشد. اینها که به‌واسطه سرعت بسیار بالای تحولات در افغانستان، گریز ناپذیرند، به کلیت تحلیل‌ها و ادعاهای این کتاب آسیبی نمی‌زنند.

پیشنهاد نگارش این کتاب را ابتدا دکتر محمد فاضلی که در آن زمان معاون پژوهشی مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری بود، بر پایه علایق و نوشته‌هایم در زمینه افغانستان به من داد و دکتر حسام‌الدین آشنا، ریاست وقت آن مرکز، از آن استقبال نموده و همکاری‌های لازم را در این زمینه انجام داد. اما هنگامی که کتاب آماده شد، هیچ یک از این دو بزرگوار در آن مرکز نبودند. در این زمان، دکتر ابراهیم حاجیانی معاون مرکز بودند که حقیقتاً اگر پیگیری‌های جدی ایشان نبود، این کتاب با سرعت و کیفیت لازم منتشر نمی‌شد. همچنین دکتر ولی کالجی و نیز دکتر وحید رنجبر حیدری، با مطالعه کتاب و ارائه پیشنهادها و نقدها، به بهبود کیفیت آن یاری رساندند. در این میان، آقای محمد فکری در نبود نگارنده در ایران، پیگیر کارهای این کتاب بود. همکاری یک یک این بزرگواران اگر نبود، بی‌گمان این کتاب به سرانجام نمی‌رسید. با این همه، همه کمبودها و ایرادات این کتاب بر دوش نویسنده است. نویسنده پذیرای هر نقد و یا نکته مرتبط با این کتاب و مسائل افغانستان خواهد بود و پیشاپیش برای کمبودهای کتاب و ایرادات آن، پوزش می‌خواهد.

امیر هاشمی مقدم

خرداد ۱۴۰۰، آنکارا

moghaddames@gmail.com

بیان مسئله

در حالی‌که بیشتر توجه و تمرکز جمهوری اسلامی ایران بر مرزها و همسایه‌های غربی این کشور (همچون عراق، سوریه، لبنان، فلسطین و ترکیه) است، در همسایگی‌مان رویدادهایی صورت می‌گیرد که در بهترین حالت می‌توان آن را به ناآگاهی مقامات ایرانی نسبت داد و در حالتی بدتر، به آگاهی، اما چشم‌پوشی و بی‌توجهی ایشان.

افغانستان به دلایل گوناگون، مهمترین همسایه ایران از نگاه‌های گوناگون است. چه از نگاه فرهنگی (که تنها همسایه هم‌زبان ماست که تاریخ و فرهنگ و دین مشترکی نیز با ما دارد)؛ چه از نگاه اقتصادی، و چه از نگاه امنیتی. به باور نگارنده دیگر ابعاد و مولفه‌ها را می‌توان در همین سه گروه دسته‌بندی کرد. آنچه برای نگارنده در درازای سالیان گذشته مهم بوده، بحث اهمیت رفتارهای انسانی در درجه نخست، و سپس مباحث و مولفه‌های فرهنگی این کشور بوده است. اما به نظر می‌آید در جهان سیاست امروزین، بحث‌های انسان‌دوستانه و انسان‌گرایانه جایگاه چندانی نداشته باشد و بسیاری از کشورها از مباحث انسان‌گرایانه تنها به‌عنوان ابزارهایی برای مشروعیت بخشیدن به سیاست‌های خود و یا سرپوش گذاشتن بر برخی از سیاست‌های متعارض‌شان استفاده می‌کنند. اگرچه مباحث فرهنگی در دنیای معاصر، جزو مهمترین اولویت‌های کشورها قرار گرفته و اقتصاد و امنیت نیز از گذرگاه فرهنگ است که برجسته می‌شود، اما از آنجا که فرهنگ شامل همه بخش‌های یک زندگی اجتماعی که نسل اندر نسل آموخته می‌شود می‌گردد، بنابراین در میان کشورها بر سر اینکه کدام بخش فرهنگ مهمتر است، اختلاف دیدگاه‌های جدی وجود دارد.

بنابراین نگارنده در چارچوب یک اثر پژوهشی قابل انتشار، نه تنها تلاش دارد اهمیت بخش‌های گوناگونی از فرهنگ افغانستان برای کشور ایران را آشکار سازد، بلکه دلایل اهمیت این کشور از نگاه امنیتی و اقتصادی برای ایران را نیز بیان می‌دارد تا شاید بدین وسیله، نگاه دولت‌مردان و مسئولین نظام جمهوری اسلامی ایران، بیشتر متوجه همسایه شرقی شده و ضمن پیشگیری از تکرار اشتباهات گذشته، در برخورد با این کشور، برنامه‌های اجرایی‌تر و شفاف‌تری تدوین کنند.

پیشینه پژوهش

این بخش در واقع بیش از آنکه پیشینه پژوهش باشد، یک دسته‌بندی کلی از منابع مرتبط با افغانستان در ایران را نشان می‌دهد. نگاهی به کتاب‌ها و مقالات مرتبط با افغانستان که در ایران در دسترس است، نشان از بی‌توجهی به این کشور از یکسو، و سنگینی آثار غیرعلمی درباره آن از سوی دیگر دارد. این منابع را در یک دسته‌بندی کلی و با توجه به ملیت نویسندگان‌شان می‌توان به سه دسته گروه‌بندی کرد: آثار نویسندگان ایرانی، آثار نویسندگان افغانستانی و آثار نویسندگان خارجی (عموماً غربی).

الف) نویسندگان ایرانی

کتاب‌های نویسندگان ایرانی را می‌توان در سه زیرگروه دسته‌بندی کرد: سفرنامه‌ها، کلیات و پژوهش‌ها.

الف. ۱) سفرنامه‌نویسان عموماً در پی یک سفر به این کشور و با آگاهی پیشینی نه چندان زیاد، تجربیات‌شان را در قالب کتاب منتشر کرده‌اند. «افسوس برای نرگس‌های افغانستان» ژیلا بنی‌یعقوب، «جانستان کابلستان» رضا امیرخانی، «افغانستان روزهای سقوط» حسین دهباشی، «سفرنامه کابل» رئوف پیشدار و... در این دسته می‌گنجند. بیشتر این افراد به نوعی با موضوع افغانستان ارتباط داشته و بنابراین به آنجا کشیده شده‌اند (بنی‌یعقوب روزنامه‌نگاری که برای تهیه گزارش به‌ویژه درباره زنان افغانستان بارها به این کشور سفر کرد و با فعالان حقوق زنان در افغانستان دیدار داشت؛ دهباشی که از سوی وزارت علوم برای بررسی امکانات و شرایط آموزشی به این کشور رفت؛ پیشدار که مدتی خبرنگار حوزه افغانستان بود)؛ با این همه اشتباهات فاحش زیادی در بسیاری از این سفرنامه‌ها دیده می‌شود که نشان از آشنایی اندک نویسنده با افغانستان دارد؛ هرچند کلیت این سفرنامه‌ها ارزشمند بوده و این اشتباهات چیزی از ارزش کلی آنها نمی‌کاهد. اما برخی از دیگر سفرنامه‌ها به قلم کسانی نوشته شده که افغانستان، موضوع پژوهشی درازمدت‌شان بوده و سال‌ها در این کشور یا با این کشور زیسته‌اند. بهترین نمونه از این دست سفرنامه‌ها، «در پایتخت فراموشی» محمدحسین جعفریان است که سال‌ها در افغانستان زیسته، یک پای خود را در این کشور از دست داده، از دوستان نزدیک احمدشاه مسعود بوده و مستند «حماسه ناتمام» درباره وی را ساخته، و از دیگرسو، تنها کسی است در جهان که با ملا محمد عمر مصاحبه کرده است. همچنین «سفر به سرزمین آریایی‌ها: سفرنامه افغانستان» به قلم نگارنده این پژوهش که تلاش کرده ضمن معرفی شهرهایی که رفته، درباره اوضاع اجتماعی و فرهنگی افغانستان و برداشت‌های نادرست ایرانیان درباره این کشور بنویسد نیز، به‌واسطه اینکه افغانستان موضوع بررسی چندین ساله او بوده، شاید در این دسته بگنجد. در همه این سفرنامه‌ها (چه دسته نخست و چه دسته دوم) سوگیری‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نویسندگان دیده می‌شود که گاه حتی شخصی شده است. برای نمونه در سفرنامه دهباشی، طعنه‌های زیادی به جعفریان (که به نوعی میزبان دهباشی در افغانستان بوده) زده شده و جعفریان هم متقابلا در سفرنامه‌اش، دهباشی را نکوهش کرده که با یک سفر چند روزه به افغانستان، کلی سفرنامه و یادداشت و... درباره این کشور نوشته؛ در حالی که توانایی این کار را نداشته است. خود این نکته به خوبی نشان می‌دهد بخشی از انرژی نویسندگان ایرانی در زمینه افغانستان که می‌توانست در چارچوب همکاری با یکدیگر، بازدهی بیشتری داشته باشد، با نکوهش و نفی یکدیگر، عملا مانع از پیشرفت مطالعات

افغانستان‌شناسی می‌شود (نمونه‌اش در سفرنامه جعفریان دیده می‌شود که بسیاری از پژوهشگران و فعالین خوشنام ایرانی در افغانستان، همچون محسن مخملباف یا چنگیز پهلوان، به دلیل ناهمخوانی دیدگاه‌های‌شان با جعفریان، نفی شده‌اند).

الف. ۲) دسته‌ای از کتاب‌ها نیز به معرفی افغانستان به‌طور کلی پرداخته‌اند. اینها معمولاً یکی از مجموعه‌هایی هستند که به معرفی کشورهای گوناگون می‌پردازند. داده‌ها و اطلاعات بسیاری از این کتاب‌ها قدیمی و به‌روز نشده است. ناشران و نویسندگان این دسته از کتاب‌ها حتی به خود زحمت به‌روز کردن داده‌های قدیمی را هم نمی‌دهند. البته در این میان می‌توان کتاب‌های سودمندی نیز یافت که «جامعه و فرهنگ افغانستان» (علی‌آبادی. ۱۳۹۵) نمونه‌ای از آنهاست که داده‌های کلی و تقریباً به‌روزی نه تنها از جامعه و فرهنگ افغانستان، بلکه از سیاست و گروه‌های سیاسی، اقتصاد، تاریخ و... این کشور ارائه می‌دهد.

الف. ۳) در این بخش (نوشته‌های پژوهشی) کمبود جدی احساس می شود و بسیاری از آثار تولیدشده نیز، دستاورد چندانی نداشته‌اند. برای نمونه می‌توان به کتاب «دیپلماسی فرهنگی: مطالعه موردی کشورهای افغانستان و تاجیکستان» (حاجیان. ۱۳۹۴) اشاره کرد که البته اشتباهات بسیار زیاد (برای نمونه جدا دانستن زبان فارسی با زبان دری در قانون اساسی افغانستان (ص ۷۱)؛ ادعای حضور بوداییان در افغانستان امروز (ص ۷۱)؛ کمرنگ دانستن حضور دین در جامعه افغانستان (ص: ۱۲۵) و...)، ادعایش مبنی بر «نبود اطلاعات کافی و روزآمد از فضای کنونی کشورهای افغانستان و تاجیکستان و مواضع فرهنگی آنها» (ص: ۱۵) که نشان‌دهنده نا آگاهی نویسنده از منابع زیاد درباره افغانستان (چه به زبان فارسی در خود افغانستان و چه به زبان انگلیسی) و نا آشنایی وی با شیوه دسترسی به منابع فارسی افغانستان دارد، خواننده را به این نکته آگاه می‌سازد که نویسنده کتاب نه با ادبیات و زبان فارسی در افغانستان آشنایی حتی سطحی دارد و نه با دیگر موضوعات و پدیده‌ها در این کشور. نویسنده هدفش از نگارش این کتاب را صدور آرمان‌های انقلاب به‌واسطه توانمندی زبان فارسی در افغانستان و تاجیکستان می‌داند: «شکل‌گیری ادبیات انقلاب اسلامی واقعیتی برآمده از رویداد انقلاب است که می‌توان آنرا برجسته‌ترین ظرفیت زبان فارسی برای انتقال ارزش‌های انقلاب به همه کشورهای حوزه ایران فرهنگی به‌ویژه تاجیکستان و افغانستان دانست» (ص: ۱۳) و این در حالی است که پس از چند دهه هزینه دادن برای صدور انقلاب (که حکم چشم اسفندیار را برای ایران در میان همسایگانش داشت)، نویسنده‌ای اینچنین پیشنهاد می‌دهد زبان فارسی و ادبیات که پر رنگ‌ترین مایه همبستگی دو کشور است را قربانی این نگاه نادرست کنند. این کتاب ابتدا در قالب طرح پژوهشی برای یکی از نهادهای پژوهشی دولتی

کشور تهیه شده بود که خود این پدیده، هدر رفت بودجه اندکی که برای افغانستان توسط نهادها تدارک دیده می‌شود و باید در هزینه آن دقت کرد را نشان می‌دهد.

نمونه‌ای دیگر از کتاب‌هایی که ظاهر پژوهشی داشته (و احتمالا پیش از انتشار در قابل کتاب، طرح پژوهشی بوده است) «افغانستان جدید و امنیت جمهوری اسلامی ایران» (مرادی و ترکاشوند. ۱۳۸۹) نام دارد، که آکنده است از ادعاهای بدون سند و مدرک و آلوده به همان نگاه ایدئولوژیک. برای نمونه بدون هیچ منبع و استنادی ادعا کرده که امریکا و انگلیس از تولید مواد مخدر در افغانستان «سودهای میلیاردی به اقتصاد فاسد و سیاه خود وارد کردند» (ص: ۱۰۵) و یا باز هم بدون اشاره به هیچ منبعی در نتیجه‌گیری خود می‌نویسد: «با توجه به حضور رژیم صهیونیستی بعد از سقوط طالبان در کشور افغانستان» (ص: ۲۰۱). و البته سراسر این کتاب آکنده از اشتباهات فاحشی است که نشان از نا آشنایی نویسندگان با اطلاعات ساده و اولیه درباره افغانستان دارد. برای نمونه به برخی آمارهای رسمی اشاره شده که وسعت افغانستان را ۲۲۵ هزار کیلومتر، یعنی تقریباً یک سوم مساحت واقعی نشان می‌دهد (ص: ۳۷)؛ به حضور شماری بودایی در افغانستان اشاره دارد (ص: ۴۰)؛ آمار باسوادی‌شان مربوط به ۳۵ سال پیش از نگارش کتاب‌شان است (ص: ۴۲)؛ تاریخ‌های بسیاری را اشتباه نوشته (فتح کابل به دست طالبان در سال ۱۳۷۸ (ص: ۴۴)، کودتای داوود خان در ۱۳۵۴ (ص: ۶۰)، روی کار بودن طالبان از ۱۳۷۳ تا ۱۳۸۴ (ص: ۶۱) و... . بسیاری از مطالب بدون ارجاع است و بخش عمده‌ای از ارجاع‌ها هم به رسانه‌هاست؛ از همین روست که مواردی همچون: «پس از یک عملیات گسترده در منطقه قندهار طی روزهای اخیر» (ص: ۷۹)، و یا «چندی پیش» (ص: ۱۰۱) و... در این کتاب زیاد به چشم می‌خورد که اگرچه در اخبار روز رسانه‌ها کاربرد دارد، اما در کتابی که قرار است سال‌ها اعتبار داشته باشد، نگاه غیرعلمی و کپی‌بردارانه مولفان را نشان می‌دهد.

برخی مقالات پژوهشی نیز دچار ایرادات برخاسته از نا آشنایی نویسنده با افغانستان است. برای نمونه، مهدی‌پور (۱۳۸۴) در مقاله‌ای با نام «بازارشناسی افغانستان» زبان رسمی این کشور را پشتو می‌داند (ص: ۹۵. بی‌آنکه دست‌کم اشاره‌ای هم به رسمی بودن زبان فارسی دری در کنار پشتو کرده باشد). این دقیقا دردی است که به نا آشنایی ایرانیان با افغانستان باز می‌گردد و در صفحات پیش رو بیشتر توضیح داده خواهد شد؛ اما دست‌کم از کسانی که تخصصی درباره افغانستان می‌نویسند، انتظار چنین اشتباهاتی نمی‌رود. در میان آثار علمی می‌توان به دو دسته دیگر از نوشته‌ها درباره افغانستان نیز اشاره کرد: مقالات علمی و پایان‌نامه‌های دانشجویی.

در پایان شهریور ۱۳۹۸، مجموعا ۶۹۷ مقاله با کلیدواژه افغانستان در سایت «انسانی»[1] در دسترس

1. www.ensani.ir

بود. شمار زیادی از اینها در واقع نوشته‌های خود افغانستانی‌ها و منتشرشده در نشریات افغانستان بود. شمار دیگری نوشته افغانستانی‌های ساکن ایران بود و تعدادی هم گزارش یا گفتگو بود. باقیمانده که مقالات تحلیلی نوشته ایرانی‌ها بود[۱]، عموماً به افغانستان پسا طالبان و به‌ویژه حضور امریکا و ناتو در این کشور باز می‌گشت. درون‌مایه این مقالات عمدتا یا به شکست امریکا در افغانستان اشاره داشت و یا در پی نشان دادن اهداف حضور امریکا در این سرزمین بود. یعنی برای این دسته از مقاله‌ها، بیش از اینکه خود افغانستان موضوعیت داشته باشد، وسیله‌ای است برای نگاه به امریکا. برخی از این مقالات و حتی کتاب‌هایی که به این موضوع پرداخته‌اند، دارای نگاه ایدئولوژیک بوده و در پی اثبات فرضیات خود هستند؛ بی‌آنکه نیازی به استناد و ارجاع به منابع معتبر داشته باشند. چنین نگاهی مانعی است جدی بر سر راه شناخت همسایه شرقی‌مان و روابط خارجی‌اش با دیگر کشورها.

پایان‌نامه‌هایی که درباره افغانستان نوشته می‌شود نیز گاهی دربردارنده یافته‌های علمی و سودمند درباره این کشور است. هرچند بیشتر این پایان‌نامه‌ها در رشته‌های علوم سیاسی و به‌ویژه روابط بین‌الملل نوشته می‌شوند و همچنان کمبود یا نبود توجه به افغانستان در میان دیگر رشته‌های علمی در ایران، به‌ویژه علوم اجتماعی (همچون انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و...)، اقتصاد و... به شدت احساس می‌شود[۲].

ب) نویسندگان افغانستانی

اینها را نیز از یک نگاه می‌توان به سه گروه دسته‌بندی نمود: افغانستانی‌های ایران، افغانستانی‌های افغانستان و افغانستانی‌های ساکن غرب. افغانستانی‌های ایران، یا جزو مهاجرین ساکن ایران هستند یا کسانی که در دوره‌ای (مثلا دانشجویی) ساکن این کشور بوده‌اند.

ب ۱) در میان کتاب‌های نوشته‌شده به دست افغانستانی‌های ساکن ایران درباره افغانستان، شاید قابل توجه‌ترین موضوع، ادبیات به‌طور کلی و شعر مهاجرت به‌طور ویژه باشد؛ یعنی کتاب‌هایی که به

سایت انسانی در کنار وبسایت نورمگز، پر کاربردترین وبسایت دریافت مقالات علمی است که چون سایت انسانی برخلاف سایت نورمگز رایگان و برای همگان به سادگی در دسترس است، آنرا مورد اشاره قرار دادیم.

۱.– شمار مقالات و نوشته‌های برخی پژوهشگران ایرانی اگرچه نمی‌تواند تنها معیار در این زمینه باشد، اما می‌تواند نشان از علاقه و توجه ویژه آنان به موضوع افغانستان باشد. برای نمونه، در سایت «انسانی»، چنگیز پهلوان با ۱۳ مقاله و یادداشت، حسین دهشیار با ۸ مقاله، محمدعلی بهمنی قاجار با ۷ مقاله و پرویز ورجاوند با ۵ یادداشت و مقاله در رأس نویسندگانی جای داشتند که به موضوع افغانستان پرداخته بودند.

۲. – اگرچه چندین پایان‌نامه در مقاطع گوناگون رشته‌های علوم اجتماعی درباره مهاجران افغانستانی در ایران داریم (همچون میرزایی. ۱۳۸۶؛ نصر اصفهانی. ۱۳۹۷ و...)، اما درباره خود افغانستان و زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی آن کمتر کاری در این رشته‌ها انجام شده است.

تحلیل اشعار مهاجران افغانستانی (به‌ویژه در ایران) می‌پردازد و یا دست‌کم گزیده‌هایی از آنها را گلچین کرده است. برخی از نویسندگان افغانستانی همچون محمد کاظم کاظمی، ابوطالب مظفری، محمد سرور رجایی، قنبرعلی تابش و... جزو نویسندگان پر کار در این حوزه بوده و به دلیل انتشار کتاب‌های‌شان در ایران، در میان اهل ادب هر دو کشور ایران و افغانستان، شناخته‌شده‌اند. البته این حوزه تنها محدود به نویسندگان افغانستانی نیست و برخی نویسندگان ایرانی (همچون انوشه. ۱۳۸۲ با کتاب «افغانستان در غربت») هم به آن وارد شده‌اند.

همچنین است کتاب‌هایی که از دل پایان‌نامه‌های دانشجویان افغانستانی دانشگاه‌های ایران بیرون آمده که برخی از آنها داده‌های ارزشمندی در بر دارد. برای نمونه «پاسخ سنت به سکولاریسم در افغانستان» (رسولی. ۱۳۸۶) که در این پژوهش هم مورد استفاده و استناد قرار گرفته است. برخی از دانشجویان افغانستانی در هنگام حضور در دانشگاه‌های ایران، مقالات و کارهای پژوهشی سفارشی‌ای انجام می‌دهند که بعضا درخور توجه است. برای نمونه می‌توان به گزارش راهبردی «افغانستان جدید و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران» اشاره کرد که به سفارش پژوهشکده مطالعات راهبردی و به قلم فرامرز تمنا (که مدتی رییس دانشگاه کابل و همچنین کاندیدای ریاست جمهوری این کشور در سال ۱۳۹۸ بود) اشاره کرد. اینگونه آثار، نگاه از درون به افغانستان دارند؛ با این تفاوت که به قلم نویسنده‌ای نوشته شده که با حال و هوا و دغدغه خواننده ایرانی نیز آشناست.

ب ۲) کتاب‌ها و آثار افغانستانی‌های خود افغانستان هم، چند سالی است به‌واسطه ناشران افغانستانی که به نمایشگاه کتاب تهران می‌آیند (و یا ناشران افغانستانی ساکن ایران، همچون انتشارات شریعتی- عرفان) به دست خوانندگان ایرانی می‌رسد؛ اگرچه شمار آنان زیاد نیست و خوانندگان ایرانی به بیشتر کتاب‌های منتشر شده در افغانستان دسترسی ندارد. البته برخی گزارش‌ها و پژوهش‌هایی که به سفارش نهادهای دولتی و غیردولتی در افغانستان انجام می‌شود و در اینترنت در دسترس است هم می‌تواند مورد توجه پژوهشگران و علاقمندان ایرانی باشد. گزارش‌های پژوهشی «انستیتوت مطالعات استراتیژیک افغانستان» که پژوهش‌های ارزشمندی را منتشر می‌کند، از این دسته است.

ب ۳) دست آخر، نویسندگان افغانستانی ساکن غرب را می‌توان نام برد که آثارشان عموماً به زبان انگلیسی نوشته و سپس به فارسی برگردانده می‌شود. در این زمینه شاید خالد حسینی با رمان «بادبادک‌باز» و سپس رمان‌های دیگری همچون «هزار خورشید تابان»، «ندای کوهستان» و «و کوهستان به طنین آمد»[1] شناخته‌شده‌ترین نویسنده افغانستانی ساکن غرب باشد که برگردان فارسی

۱. ترجمه دیگری با نام «و کوه‌ها طنین انداختند» نیز از این رمان در فارسی در دست است.

کتاب‌هایش به دست خوانندگان ایرانی می‌رسد. «فرستاده» (خلیلزاد. ۱۳۹۵) که خاطرات یکی از پر نفوذترین سیاستمداران افغانستانی در امریکا (که در دوره‌های گوناگون نماینده دولت امریکا در امور افغانستان هم هست) را در بر دارد نیز، یکی از آخرین کتاب‌ها در این دسته است که البته برای علاقه‌مندان به خاطرات و رویدادهای سیاسی افغانستان و همچنین روابط این کشور با امریکا بیشتر سودمند است.

در هر سه گروه نویسندگان افغانستانی یادشده در بالا، چیرگی با موضوعات مرتبط با زبان و ادبیات فارسی و همچنین مذهب تشیع در افغانستان است. این چیرگی تا حدی طبیعی و نتیجه ۱- پیوندهای ایران با این موضوعات و ۲- چیرگی قاطع مهاجران شیعه فارس‌زبان افغانستانی در ایران است. اما کفه دیگر ترازو تقریباً خالی است؛ یعنی ما در ایران نه کتابی تخصصی درباره پشتون‌ها و زبان و ادبیات پشتو داریم و نه درباره وضعیت مذهب حنفی در افغانستان. این نبود منابع تخصصی می‌تواند کمبودی جدی در راه بررسی و شناخت افغانستان در ایران باشد. خود نویسندگان ایرانی هم که به نسبت نویسندگان افغانستانی، برخورد کمتری با پشتون‌ها و دیگر حنفیان افغانستان داشته‌اند، هرگز به سراغ این موضوعات نرفته‌اند.

ج) نویسندگان غربی

آثار این گروه که به فارسی برگردان‌شده را هم می‌توان در دو دسته مقالات و کتاب‌ها گنجاند. مقالات بیشتر به موضوعات روز (طالبان، لشکرکشی امریکا به این کشور، پیدایش شاخه داعش در این کشور و...) می‌پردازند. اما کتاب‌ها را می‌توان در دو دسته کلی رده‌بندی کرد: دسته نخست که بیشتر به کلیات و معرفی این کشور می‌پردازد (که نمونه‌اش را نویسندگان ایرانی هم نوشته‌اند و اشاره کردیم) و دسته دوم که جای خالی‌اش در میان آثار نویسندگان ایرانی بیشتر حس می‌شود، کتاب‌های موضوعی است. یعنی آن دسته از کتاب‌ها که به یک پدیده یا موضوع خاص در افغانستان می‌پردازد. این کتاب‌ها عموماً به دست کسانی نوشته شده که بیشتر یا بخش زیادی از زندگی‌شان را در افغانستان یا دست‌کم متمرکز بر افغانستان گذرانده‌اند. آنگونه که مثلا نتیجه نزدیک به سه دهه زندگی گری باورساکس در کوه‌های دشوارگذر افغانستان برای شناسایی معادن سنگ‌های قیمتی این کشور، حتی در دوره طالبان، کتاب«گوهرسنگ‌های افغانستان» (۱۳۸۴) شد. «طالبان» (مارسدن. ۱۳۹۴) نیز از این دسته کتاب‌هاست.

روش اجرای پژوهش

روش اجرای این پژوهش، توصیفی-تحلیلی است. در این روش، بیشتر به وضعیت و شرایط کنونی پدیده مورد بررسی می‌پردازند و در نتیجه یافته‌ها، تلاش دارد توصیفی دقیق از پدیده مورد نظر در

زمان حال، روابطش با برخی متغیرها و... به دست دهد.[1] خود روش توصیفی-تحلیلی نیز گونه‌هایی دارد که پژوهش حاضر را می‌توان در دسته پژوهش‌های «ارزشیابی» در نظر گرفت. در این گروه از پژوهش‌ها، به میزان سودمند بودن یک برنامه، فرایند، تولید کالا و... پرداخته می‌شود که عموماً پسینی است. برای نمونه اگر پژوهشی درباره ارزشیابی یک دوره آموزشی برای معلمان باشد، پس از اینکه دوره به پایان رسید، به میزان سودمندی آن دوره برای معلمان، دانش‌آموزان، نظام آموزشی و... پرداخته می‌شود. پژوهش کنونی اگرچه تا حدودی پسینی نیز هست (یعنی به دستاوردهای ارتباط میان افغانستان و ایران، آنگونه که تاکنون بوده) می‌پردازد، اما هدف اصلی‌اش ارزشیابی یا به نوعی ارزشگذاری پیشینی است؛ چرا که ادعا دارد اگر ایران بیش از آن چیزی که تاکنون بوده به افغانستان توجه داشته و روابط مدیریت‌شده‌اش با این کشور را گسترش دهد، دستاوردهای بسیار بیشتری خواهد داشت.

برای اجرای این پژوهش، داده‌ها را بیشتر از طریق اسنادی و کتابخانه‌ای گردآوری کرده‌ام. در این راه، کتاب‌ها، روزنامه‌ها و نشریات، محتوای برنامه‌های تلویزیونی، محتوای شبکه‌های اجتماعی، اسناد و گزارش‌های مراکز پژوهشی و... افغانستان (و یا مرتبط با این کشور) مورد بررسی قرار گرفت و تحلیل محتوا و نیز تحلیل ثانویه شد.

ساختار پژوهش

ساختار این پژوهش و در واقع کتاب دارای پنج بخش اصلی است: یک مقدمه مفصل؛ سه بخش فرهنگی، امنیتی-سیاسی و اقتصادی که بدنه اصلی و یافته‌های پژوهش را در بر می‌گیرد؛ و در پایان، نتیجه‌گیری که همراه با پیشنهادهایی اجرایی خواهد بود.

---

۱. این روش با آنچه در مقدمه نوشتیم و اشاره کردیم که فراتر از تحلیل مسائل روز افغانستان است، ناهمخوانی ندارد. در واقع ما بر پایه آنچه امروز و اکنون در روابط میان دو کشور دیده می‌شود، دستاوردهای گذشته این روابط را ارزیابی کرده و برای بهتر شدن آن در آینده راهکار ارائه داده‌ایم.

بخش دوم

فرهنگ و دانش

مقدمه

افغانستان از نگاه تاریخی، فرهنگی، زبانی و ادبی نزدیکترین کشور به ایران به شمار می‌آید. تاریخ این دو کشور دست‌کم تا دو و نیم سده پیش در برخی دوره‌ها یکی بود و در برخی دوره‌های دیگر آنچنان به هم تنیده بود که به دشواری می‌شود جدا از دیگری به بررسی یکی از آنها پرداخت. با این همه، پیوندهای ریشه‌دار دو کشور چندان است که در این دو و نیم سده (از زمان تشکیل کشور افغانستان به دست احمدشاه ابدالی که از سرداران نادرشاه افشار بود) نیز، پیوندها -اگرچه با فراز و نشیب- حفظ شده است. این پیوندها از یکسو می‌تواند به تقویت فرهنگ و زبان مشترک در دو کشور بینجامد و از سوی دیگر چنانچه مورد بی‌مهری قرار بگیرد (که فرض و یافته‌های این پژوهش، چیرگی همین فضای بی‌مهری را نشان می‌دهد) یا به درستی مدیریت نشود، می‌تواند به مشترکات فرهنگی، ادبی و تاریخی دو کشور آسیب جدی برساند. آنچنانکه تفسیر برخی دوره‌های تاریخی به سود یکی از طرفین و زیان طرف دیگر -به گونه‌ای که اکنون رایج است، مصادره مفاخر یا مشترکات فرهنگی برای یکی از کشورها و نادیده گرفتن کشور دیگر، حساسیت‌هایی که از سوی زبان‌های غیر فارسی در دو کشور نسبت به ارتباطات زبانی میان ایران و افغانستان وجود دارد و...، برخی مسائلی است که توانسته این مشترکات فرهنگی، تاریخی و زبانی را گاهی از یک توانمندی به یک مسئله تبدیل کند.

از سوی دیگر، شرایط و همبستگی‌های فرهنگی ایران و افغانستان در دیگر زمینه‌ها هم عمیقا اثرگذار است. برای نمونه در بحث اقتصادی (که در بخش‌های دیگر مفصل‌تر پرداخته می‌شود)، بسیاری از نویسندگان به این مسئله پرداخته‌اند. غوثی (۱۳۵۶) درباره تحول اقتصادی افغانستان در نزدیک نیم‌سده پیش، اشاره داشت که توسعه اقتصادی نیازمند زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی است که چنانچه مناسب نباشد، حکم بازدارنده یا کاهش‌دهنده توسعه اقتصادی را دارد. اگرچه در سالیان گذشته کشورهایی همچون چین، پاکستان، کره جنوبی، ژاپن، مالزی، اندونزی، امارات متحده عربی، ترکمنستان، ازبکستان، ترکیه، هند و برخی از کشورهای اروپایی برای به دست آوردن بخشی از بازار افغانستان به رقابت با یکدیگر پرداخته‌اند، اما به دلیل همسایگی و همسانی‌های فرهنگی، تاریخی، زبانی و مذهبی، «شرایط ایران را هیچ رقیبی در بازار افغانستان دارا نیست» (دانایی‌فرد، رجب‌زاده و خلیلی. ۱۳۸۹: ۷۱-۷۰). با این همه باید دید ایران چقدر توانسته از این شرایط استفاده ببرد. «آمادگی یک کشور برای

پذیرش کالا و خدمات مختلف و جاذبه بازار این کشور برای شرکت‌های خارجی به چند عامل متفاوت بستگی دارد. این عوامل به ۶ دسته تقسیم می‌شود (کاتلر، ۲۰۰۳) که عبارتند از: محیط جمعیتی، محیط اقتصادی، محیط طبیعی (اقلیمی)، محیط فن‌آوری، محیط سیاسی- قانونی، محیط فرهنگی- اجتماعی» (همان. ۷۲). دست‌کم سه عامل از میان عوامل یادشده در بالا، برای ایران فراهم و مساعد است: محیط جمعیتی (به‌واسطه حضور جمعیت چند میلیونی مهاجرین افغانستانی در ایران که بسیاری‌شان به افغانستان بازگشته‌اند)، محیط طبیعی (به‌واسطه همسایگی جغرافیایی و شرایط هم‌سان طبیعی در بسیاری موارد) و محیط فرهنگی- اجتماعی (به‌واسطه اشتراک گسترده در تاریخ، زبان، دین، فرهنگ و...).

همچنین در بحث امنیتی که یکی از مسائل امنیتی افغانستان که ایران را نیز عموماً گرفتار می‌کند، بحث گروه‌های بنیادگرا همچون طالبان و داعش است. اما همانگونه که کوزه‌گر کالجی (۱۳۹۵) نشان داده، یکی از راه‌های پیشگیری از قدرت یافتن این گروه‌ها، استفاده از ظرفیت‌های مشترک فرهنگی و تمدنی مشترک با کشورهای همسایه آن است.

آنچه در این بخش می‌آید، بیشتر در پی نشان دادن آسیب‌شناسی در این حوزه است؛ چه آنکه تا آسیب‌ها شناسایی نشود، نسخه درمان برای آنها نمی‌توان پیچید. از سوی دیگر، شناخت این آسیب‌ها به خودی خود می‌تواند از تکرار آنها -که بسیاری اوقات در پی بی‌توجهی مسئولین یا روشنفکران و اهل اندیشه بوده- پیشگیری نماید.

الف) هویت‌طلبی افغانی و گسست در هویت ایرانی

بحث‌های هویتی و ملی‌گرایانه، عموماً به‌عنوان پدیده‌ای مربوط به جهان مدرن در نظر گرفته می‌شود. بسیاری از مناطق پس از استقلال از کشورهای استعمارگر یا جدا شدن از بدنه کشور بزرگتر، به دنبال ساخت هویت و تاریخی تازه و نو برای خود هستند که گاه تا هزاران سال پیش برمی‌گردد. اسمیت (۲۰۰۷: ۶۳) اصطلاح «تاریخ قومی»[1] را برای این فرایند به کار می‌برد.

همین است که سرزمین‌ها و مردمانی که روزگاری بخشی از ایران بزرگ بودند، اکنون به مقابله با اندیشه‌های وحدت‌گرایانه برخاسته و تلاش دارند با تفسیر تاریخ، بر هویت مستقل خود در درازای تاریخ پافشاری کنند. علی‌بابایی (۱۳۹۲: ۹۱۵) دلیل این امر را اینچنین توضیح می‌دهد: «تز اصلی هویت‌سازی در کشورهایی که در دو قرن اخیر در حاشیه ایران تشکیل شده‌اند، تقابل با هویت ایران است؛ زیرا که با چشم‌پوشی از این امر، آنها دیگر دلیلی به منظور جدا شدن از ایران نداشتند». پهلوان (۱۳۷۷: ۴۷۴) این پدیده را که در تمدن ایرانی رایج است، «تمدن‌گریزی» نامیده و آنرا چنین توصیف

1. Ethno-History

کرده است: «این پدیده به خصوص بر اثر دخالت‌های استعمار و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ رشد می‌کند. جزئی از یک تمدن در جستجوی هویتی مستقل، با کل یک تمدن به مخالفت برمی‌خیزد و حتی دشمنی پیشه می‌کند». بنابراین فرایند دولت-ملت‌سازی در این کشورها نیازمند چنین تحریفاتی در تاریخ است. همین است که برخی کارشناسان (همچون پهلوان و جعفریان)[۱] بر این باورند که افغانستان هنوز دارای یک ملت نیست و بیشتر مجموعه‌ای از اقوام است که کنار یکدیگر زندگی می‌کنند.

البته نقش کشورهای بیگانه در این واگرایی را هم نباید نادیده گرفت. برای نمونه قاسمی (۱۳۹۰: ۶۱) درباره نقش روسیه/ شوروی در تغییر ساختارهای سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی و... در میان کشورهای حوزه ایران فرهنگی اینگونه توضیح داده: «در حالی که تا قبل از انقلاب کمونیستی در روسیه و شکل‌گیری رقابت بین جهان کمونیسم و جهان غرب، واگرایی در حوزه ایران فرهنگی، واگرایی سرزمینی و جدایی جغرافیایی بود، بعد از این تحولات این جدایی و واگرایی ابعاد ساختاری پیدا کرد».

شاید آشکارترین نمونه در این زمینه، جمهوری آذربایجان باشد و پس از آن، افغانستان. بسیاری از افغانستانی‌هایی که اکنون در آن سوی خط فرضی (مرز) زندگی می‌کنند، تا چند سال پیش ساکن ایران و در واقع ایرانی (با معیارهای امروزی) بودند. اقوام بسیاری از سرزمین ایران امروزی، در گذشته به افغانستان رفته و ساکن آنجا شدند. برخی‌شان هنوز به نام و هویت ایرانی شناخته می‌شوند. اینها در تاریخ هم ثبت شده است.[۲] آنان عموماً می‌دانند که اجدادشان اهل کدام شهر ایران بوده و حتی شجره‌نامه‌شان را هم دارند. اما ما امروزه حاضر به پذیرش این واقعیت نیستیم. کلاً مرزهایی که در دنیا به‌واسطه استعمار و دخالت بیگانگان ترسیم شده، باعث گردیده «مردمی که از یک نژاد و یا یک زبان بوده و با داشتن

---

۱. البته پهلوان (۱۳۷۷: ۱۱۳) به شیوه‌ای دیگر به این نکته پرداخته. وی تشکیل دولت-ملت در افغانستان با گوناگونی قومی بالا را کاری دشوار می‌داند که همچنان در حال انجام است. اما جعفریان در گفتگوی اینستاگرامی با حسن آقامیری (۱۴۰۰) با موضوع تحولات افغانستان، آشکارا این نکته را بیان می‌دارد.

۲. برای نمونه برای نگارنده به‌عنوان کسی که اصالت بختیاری دارد، مهم بود که دیتر امان (۱۳۶۷) در جایی می‌نویسد: «بعد از پیروزی، حاتمی‌خان [فرمانده بختیاری‌ها در حمله به قندهار] به سِمَت والی کشمیر منصوب شد. از طایفه مال‌احمدی حدود ۷۵۰ خانوار در کنار طایفه میان‌خیل، ۷۰۰ تا ۸۰۰ خانوار در دَرن‌بند و ۵۰۰ خانوار در مرخا ساکن شدند» (ص: ۷۲). و البته در ادامه می‌نویسد: «از این جمعیت، خانوارهای بسیاری بعد از مرگ نادر به موطن قبلی خویش مراجعت کردند»، یعنی قاعدتاً همه‌شان برنگشتند و برخی یا بسیاری‌شان هم همانجا ماندند. اما اکنون بختیاری‌ها همیشه افتخار می‌کنند که از نیروهای اصلی نادرشاه در شکست دادن افغان‌ها بودند؛ بی‌آنکه بدانند برخی از افغانستانی‌های امروزین هم‌تباران‌شان هستند. همچنین خیاطی را در قندهار می‌شناختم که از سوی پدری نسبش به اصفهان و از سوی مادری به کرمانشاه می‌رسید و با لشکر نادرشاه به این منطقه آمده و ساکن شده و اکنون جزو فارسی‌وان‌ها (یا پارسی‌بان‌ها) هستند. نجیب مایل هروی (۱۳۷۱: ۱۹) نیز به کردها، لرها و بختیاری‌های افغانستان اشاره دارد.

فرهنگ مشترک سال‌ها با هم زندگی کرده‌اند، در اثر عبور خط مرزی به دو دسته تقسیم شده و هر یک تحت لوای حکومت جداگانه به سر می‌برند» (میرحیدر. ۱۳۷۱: ۶ به نقل از تکمیل‌همایون. ۱۳۸۰: ۱۶). نکته جالب و بلکه تأسف‌بار این است که ما ایرانی‌هایی که چند نسل در افغانستان زیسته‌اند را افغانستانی قلمداد می‌کنیم؛ اما در نقطه مقابل افغانستانی‌هایی که چند نسل است دارند در ایران زندگی می‌کنند را ایرانی نمی‌دانیم. فارغ از اینکه شاید بسیاری از ما که اکنون خود را تافته جدا بافته از افغانستانی‌ها می‌دانیم، اصل و نسب‌مان به این کشور باز گردد. به قول احمد شاملو: «نَسَبَم با یک حلقه، به آوارگان کابلی می‌پیوندد».[1]

همین عامل باعث شده داشته‌های فرهنگی، ادبی و تاریخی بسیار که میان دو کشور مشترک است، اکنون به یکی از اصلی‌ترین حوزه‌های تنش فرهنگی تبدیل شود. آنچنانکه ایرانی دانستن مولانا، بیرونی، ناصرخسرو و...، با واکنش تند افغانستانی‌هایی روبرو می‌شود که ایران را متهم به سرقت میراث فرهنگی خود می‌کنند. کاظمی (۱۳۹۰) به درستی گلایه‌های مردم افغانستان را درباره مصادره مفاخر افغانستان امروز به نام ایران امروز بیان می‌کند. وی شرح می‌دهد که در گذشته نام ایران به مناطقی بسیار فراتر از مرزهای سیاسی ایران امروز اطلاق می‌شد و کشور ایران این شانس را داشته که این نام را حفظ کند. اما بهتر است اشاره شود که آن همه مفاخر فرهنگی مربوط به ایران بزرگ فرهنگی بوده که امروزه در سرزمین‌های مختلفی تکه تکه شده است. خلاصه آنکه مردم افغانستان دوست داشتند «در وضعی که فارسی‌زبانان افغانستان و تاجیکستان زیر فشار حاکمیت‌هایی غالباً فارسی‌ستیز بودند و دست‌شان از همه جای کوتاه بود، مردم ایران هم از جانبی دیگر به این فشار نیفزایند» (ص: ۸۱).

از همین روست که بسیاری از قلم به دستان در افغانستان، نه تنها به نقد این رفتارهای ایرانیان می‌پردازند، بلکه خود با تندروی بسیار، اقدام به تحریف تاریخ ایران و مصادره میراث فرهنگی و ادبی ایران به نام افغانستان می‌نمایند. بدین ترتیب، آنها هویت خود را نه در کنار هویت ایرانی، بلکه در تقابل با هویت ایرانی برجسته می‌کنند. به قول پهلوان (۱۳۷۷: ۱۱۰) تاریخ نوشته‌شده در ایران در دوران معاصر، با رویدادهایی همچون فتح اصفهان به دست افغانان در دوره صفوی و از دست رفتن هرات در دوره قاجار، تصویری غم‌بار و گاه زننده از افغانستان به دست می‌دهد. در حالی که تاریخ نوشته شده در افغانستان به نوعی به تاریخ‌سازی دست زده تا برای خودش پیشینه‌ای از دوران باستان فراهم کند و در این راه پیوندهایش با دیگر مناطق را نادیده گرفته است. این در حالی است که ارتباط فرهنگی افغانستان با نه تنها نقاط مرزی ایران، بلکه با دورترین نقاط ایران در غربی‌ترین نقطه این کشور نیز قابل کتمان

---

۱. – در شعر «من بامدادم سرانجام» در مجموعه اشعار «مدایح بی‌صله». این یکی از مشهورترین اشعار وی است که در آن شرحی از زندگی‌اش را به دست می‌دهد.

نیست. تبریز به‌عنوان مهمترین شهر غربی ایران آنچنان حضوری پررنگ در تاریخ و فرهنگ و اقتصاد افغانستان دارد که نشانه‌هایش را اینجا و آنجا به سادگی می توان یافت. برای نمونه، دوست محمدخان، پادشاه افغانستان در سال ۱۲۰۸ خورشیدی (۱۲۴۵ مهشیدی یا ۱۸۲۹ میلادی) عبدالصمد خان تبریزی که از نوکران خاص محمدعلی میرزا، فرزند فتحعلی شاه قاجار بود را مامور ساماندهی ارتش مدرن کرد[۱] (کاتب. ۱۳۳۱: ۱۱۳)؛ در هرات دهه‌های ۱۲۲۰ و ۱۲۳۰ خورشیدی، پول رایج، روپیه تبریزی بود (غوثی. ۱۳۵۶: ۹۶)؛ آرامگاه زو پهلوان تبریزی در بلخ همچنان زیارتگاه افغانستانی‌هاست و... .

در واقع شیوه تاریخ‌نگاری جدید افغانستانی، به هویت‌طلبی شدید در این کشور منجر شده است. مسئله برای ایران اینجاست که این هویت‌طلبی که تمایز بین خود و دیگری است، این دیگری را عموماً در قالب ایرانی می‌بیند و تلاش بسیار دارد تا بر این جدایی و به‌ویژه بر غارت تاریخ و بزرگان افغانستانی به دست ایرانیان تاکید ورزد. این در حالی است که ایران نخستین کشوری بود که استقلال افغانستان را در ۱۲۹۸ خورشیدی به رسمیت شناخت (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۱۹۲).

در اینجا و برای نمونه، یکی از کتاب‌های نسبتا تازه‌ای که در زمینه هویت افغانستانی نوشته شده را بررسی می کنیم.

داوود عطایی قندهاری، در سال ۱۳۹۴ کتابی با نام «افغانستان و بازسازی هویت ملی» نوشته که توسط انتشارات احراری در هرات منتشر شد. جالب اینکه این کتاب در نمایشگاه کتاب تهران در ۱۳۹۶ رونمایی گردید. کتابی که آنچنانکه خواهیم دید، بیش از اینکه به افغانستان پرداخته باشد، به نفی تاریخ و اقتدار و هویت و حتی نام ایران پرداخته است[۲].

عطایی در نخستین صفحه از کتاب خود، ایران و تاریخ‌نگاری ایران را اصلی‌ترین آسیب برای هویت ملی افغانستان می‌داند که «به اصلی راسیستی اثبات وجود خود در انکار حقیقت دیگران» پایبند هستند (عطایی قندهاری. ۱۳۹۴: ۸و۹).

او به جای بررسی تاریخ افغانستان، به تاریخ ایران پرداخته و تلاش دارد دو مسئله را نشان دهد: نخست تحریف تاریخ ایرانی و نفی شکوه آن و دوم، مصادره شخصیت‌ها و داشته‌های ادبی و فرهنگی افغانستان توسط ایرانی‌ها. او باور دارد که «آیین حقیقی زردشت یک آیین بلخی افغانی بوده است که بعدها توسط ایرانیان به شدت جعل و تحریف شده و خرافات زیادی به آن اضافه شده است» (ص: ۵۱).

۱. یا میرزا میرمحمدعلی شیرازی در دوران همان دوست محمدخان و از سوی همو به سفارت افغانستان نزد شاه ایران می‌رود (کاتب. همان: ۱۱۳).

۲. البته تقریباً همه صفحات این کتاب پر است از غلط‌های ویرایشی و نگارشی، تحریف‌های تاریخی و حتی تحریف در اشعار کسانی همچون فردوسی، جملات و نتیجه‌گیری‌های متناقض با داده‌های کتاب و... . اما شوربختانه همین دست منابع و کتاب‌ها در افغانستان می‌تواند مورد توجه بسیار قرار گیرد.

بنابراین عطایی ضمن تشکیک درباره تاریخ هخامنشی و انتساب کتیبه‌های تاریخی و... به این دوره، بارها از کوروش به‌عنوان جنایتکار یاد می‌کند و نزدیک به ده بار در کتابش تاکید می‌کند که وی به دست مردمان افغانستان «به هلاکت رسید»: «از جنایات خونین کوروش در بابل که بگذریم، مهمترین جنگ کوروش حمله او به ملت‌های ساکن در اطراف رود اکسوس (رود بلخ) است که باعث شکست و هلاکت وی می‌شود» (ص: ۵۶). درباره شخصیت کوروش، استناد وی به کتاب آیت‌الله خلخالی است که به شدت به کوروش حمله کرده و با جعل تاریخ، حتی وی را تن‌فروش می‌داند[1]. او تلاش دارد نشان دهد کوروش موفق به تسلط پایدار بر افغانستان نشد، بلکه «اوج سلطه هخامنشیان بر افغانستان و آسیای میانه فقط به دوره داریوش اول و به مدت زمان بسیار کوتاهی محدود بوده است» (ص: ۶۵).

در تاریخ پس از اسلام نیز تلاش دارد تا نشان دهد خود ایرانی‌ها هم عرب هستند و تمدن اسلامی هم کاملا عربی بوده و مطلقاً هیچ چیزی از ایران به وام نگرفته است: «متاسفانه در طی یکصد سال اخیر، ناسیونالیستهای پان‌ایرانیزم و یا مستشرقین مغرضی غربی بر طبق دسیسه‌های استعماری با تمام امکانات سعی کرده‌اند تا تمدن اسلامی را با هویت جعلی تمدن ایرانی تحریف کنند» (ص: ۹۳). «اسلام به هر حال اصولا یک دین عربی است. اما بعد از هویت عربی تمدن اسلامی که بسیار چشم‌گیرتر از همه است، فرهنگ و تمدن اسلامی در دنیا با هویت ترکی بیشتر شناخته شده بوده تا با هویت ایرانی» (ص: ۱۱۴). «اسلام دینی است که در واقع همه چیزش عربی است نه ایرانی» (ص: ۱۱۴).

او در این باره تا جایی پیش می‌رود که حتی خود برعکس نقدهای خویش عمل کرده و شخصیت‌های ایرانی را مصادره می‌کند. برای نمونه از «بزرگترین شاهکارهای تاریخ ادبیات مردم آسیای مرکزی مثل مثنوی مولانا و حافظ و سعدی...» به عنوان ادبیات افغانستان یاد می‌کند (ص: ۸۸).

به دوره صفوی که می‌رسد، دوباره همچون دوره هخامنشیان اوج نفرت خود را به نمایش می‌گذارد و در حالی‌که از «متجاوزان صفوی» سخن می‌گوید (ص: ۱۲۲)، مدام با اصطلاحاتی همچون «ظهور دولت فخیمه هوتکیان» به محمود و اشرف افغان اشاره دارد (ص: ۱۲۴).

وی چندین بار بر همزمانی روی کار آمدن ازبکان، صفویان و هوتکیان افغانستان تاکید کرده است (برای نمونه ص: ۱۲)، در حالی‌که روی کار آمدن هوتکیان برابر بود با سقوط صفویه که دو و نیم سده حکومت کرده بودند. او مانند دیگر نویسندگان افغانستانی مدعی است که کشور کنونی ایران، در دوره رضاشاه نام ایران را مصادره کرد تا همه مفاخر حوزه تمدنی ایران را از آن خود کند: «اخیرا که

۱.-برای نمونه، در برخی منابع تاریخی درباره دوره جوانی کوروش آمده که به دلیل تنگدستی، مدتی به راهزنی پرداخت. خلخالی در کتاب «کوروش دروغین و جنایتکار» ابتدا واژه «راهزنی» را از هم جدا کرده و به شکل «راه زنی» در آورده و آنگاه نتیجه گرفته که راهِ زنی، یعنی اینکه کوروش همانند زن‌ها تن‌فروشی می کرد.

حکومت پهلوی نام کشور پارس یا پرشیا را به ایران تغییر داد میان این دو نام نیز خلط مبحث کردند» (ص: ۱۵۹). این بحث تغییر نام پرشیا به ایران (بدون اشاره به اینکه نام ایران از دوره ساسانی به این سرزمین اطلاق می‌شده و از دوره صفوی تقریباً همه اسناد و مکاتبات به نام ایران بوده)، در بیشتر منابع افغانستانی دیده می‌شود.[۱]

آنچه عطایی، نویسندگان وزارت امور خارجه افغانستان و دیگر کسانی که در زمینه تاریخ افغانستان قلم می‌زنند، مدعی می‌شوند را می‌توان با بررسی تاریخ‌نگاری در افغانستان بهتر درک کرد. در واقع تاریخ هر دو کشور ایران و افغانستان، در بیشتر مقاطع تا دو سده پیش یکی بوده و بیشتر سلسله‌های حکومتی نیز در هر دو سرزمین حکمروایی می‌کردند. اما اکنون تاریخ رسمی و به‌ویژه درسی هر دو کشور، روایت‌های متفاوتی از این ارتباط بیان می‌کنند. در حالی که ایرانیان، افغانستان را بخشی از خاک خود می‌دانند که جدا شده، تاریخ رسمی افغانستان، ایران را کشوری متجاوز معرفی می‌کند که در طی سده‌ها این کشور را استثمار کرده است. همچنین همانگونه که اشاره شد، تعلق برخی سلسله‌ها (همچون غزنویان) و یا برخی شخصیت‌ها (همچون مولانا، ابن سینا، جامی و...) نیز مایه اختلاف نظر است که به جای نزدیک‌تر کردن هر چه بیشتر دو کشور، در مواردی وارونه عمل می‌کند. دکتر محمدجعفر یاحقی به درستی اشاره می‌کند که: «بیشتر این کینه‌ها از کتاب‌های درسی تاریخی وارد می‌شوند» (اسماعیلی و صیامیان. ۱۳۹۲: ۵۷۴). حتی شکوفه اکبرزاده، شهروند افغانستانی و دکترای زبان و ادب فارسی، این اختلافات میان دو کشور را ورای کتاب‌های درسی می‌داند و می‌گوید: «نخبگان ما [ایرانی و افغانستانی] با هم مشکل دارند. بیشتر کسانی که در زمینه ادب و تاریخ و جغرافیا کار می‌کنیم، باعث مشکل فرهنگی بین کشورهای خود شده‌ایم، چرا که هر کدام سعی کردیم برتری خود را نسبت به کشور همسایه نشان دهیم» (همان: ۵۷۰).

به طور کلی در تاریخ‌نگاری افغانی تلاش می‌شود برای افغانستان تاریخی دراز معرفی شود که از سپیده‌دم تاریخ به‌صورت کشوری مستقل وجود داشته است. بنابراین در این راه باید از وابستگی یا پیوستگی این سرزمین به کشوری دیگر پیشگیری شود و همین است که تاریخ این کشور در تضاد

۱. برای نمونه در کتاب «سیاست خارجی افغانستان در سپهر همکاری‌های منطقه‌ای» که توسط وزارت امور خارجه این کشور نوشته شده و طبیعتا باید دیدی واقع گرایانه داشته باشد نیز، نویسنده مقاله درباره همکاری‌های ایران و افغانستان همین ادعا را تکرار کرده است: «در اوایل قرن بیستم در زمان رضاخان سرزمین پارس به ایران تغییر نام داد» (منادی. ۱۳۹۳: ۹۱). این در حالی است که چه مردم و دولت ایران در دوره‌های قاجار، زند، افشار و صفوی، و چه همسایگانی همچون عثمانی و حتی خود افغانستان، کشورمان را ایران می‌نامیدند. اسناد سیاسی و همچنین خاطرات شاهانی همچون عبدالرحمان خان گواهی در این زمینه است. نقشه‌های عثمانی از ایران دوره صفوی، یا سکه‌های ضرب‌شده در دوره افشار و قاجار و...، این کاربرد نام ایران برای کشورمان را به خوبی نشان می‌دهد.

شدید با تاریخ‌نگاری ایران قرار می‌گیرد که همواره افغانستان را بخشی جداشده از خود معرفی می‌کند. بنابراین دوره‌هایی که افغانستان یا بخش‌هایی از آن جزئی از سرزمین ایران بزرگ بوده‌اند، در تاریخ‌نگاری افغانی به‌عنوان تجاوز بیگانگان معرفی می‌شود. در این راه سه دوره هخامنشی، ساسانی و صفوی بسیار مورد نقد قرار می‌گیرد و از این سلسله‌ها با تندترین تعابیر یاد می‌شود.

در تاریخ‌نگاری افغانی، چندین چهره برجسته وجود دارد که عبدالحی حبیبی، احمدعلی کهزاد و میرغلام محمد غبار در پیشاپیش آنها جای دارند. عبدالحی حبیبی را بسیاری پدر تاریخ‌نگاری مدرن افغانستان معرفی می‌کنند که قرائتی کاملا پشتونی از تاریخ دارد. احمدعلی کهزادِ پشتون[1] نیز، مجموعه یادداشت‌هایی را که در دهه سی خورشیدی برای رادیو کابل نوشته بود، به‌صورت کتاب «افغانستان در پرتو تاریخ» در آورد که همان دیدگاه پشتونی وی است. شگفت آنکه تاریخ‌نگاری غبارِ هزاره نیز کاملا پشتونی است؛ شاید از آنجا که در دربار بوده. در اینجا برای نمونه به بررسی تاریخ‌نگاری وی می‌پردازیم؛ به‌ویژه آنجاهایی که به ایران اشاره دارد.

وی درباره حکومت‌های مشترک ایران و افغانستان می‌نویسد: «بعضا افغانستان با ممالک همجوار شمالی و غربی (ماوراءالنهر و ایران) کشور واحدی تشکیل می‌کردند. مثلا در دوره‌های سامانی (قرن نهم و دهم میلادی)، خوارزمشاهی (قرن سیزده)، امیر تیمور گورکان (قرن چهارده) و نادر افشار (قرن هجده). برعکس، گاهی به علت تغلب اجانب، از حدود افغانستان کاسته می‌شد و یا تجزیه می‌گردید. مثلا دوره هخامنشی (قرن ششم قبل از میلاد)، پارت‌ها (قرن سوم و دوم قبل از میلاد)، ساسانی (قرن ششم میلادی)، صفوی (قرن شانزده و هفده میلادی)...» (غبار. ۱۳۹۰: ۳۸). بنابراین همه حکومت‌هایی که پایتخت‌شان در ایران امروزی بوده را متجاوز می‌خواند. در این میان حکومت نادرشاه افشار استثناء است، چرا که غبار وی را خراسانی (در معنای افغانستانی) می‌داند و چندین جا در کتابش از «نادرشاه خراسانی» (ص: ۵۵۵) یا «نادر خود اصلا اهل خراسان و دلبسته خراسان بود» یاد می‌کند (همان: ۵۷۳).

اصولا دوره هخامنشی منفور تاریخ‌نگاران افغانستانی است. غبار بدون اینکه اشاره کند که پیش از هخامنشیان چه حکومت درخشانی در افغانستان بر سر کار بوده، می‌نویسد: «از قرن شش تا قرن چهار قبل از میلاد افغانستان اگرچه از نظر سیاست ضعیف بود –زیرا دیگر آن دولت توانگر و پرنفوس را که در قرنهای ۸ و ۷ قبل از میلاد داشت از دست داده بود...» (ص: ۹۵). البته اشاره نمی‌کند که این «دولت توانگر و پرنفوس» قرن‌های ۷ و ۸ پیش از میلاد در افغانستان، کدام دولت بود. وی مانند دیگر تاریخ‌نگاران افغانستانی معتقد است که کوروش هخامنشی به دست افغانستانی‌ها کشته شد: کوروش در شهرهای

---

۱. در ویکی پدیای فارسی، تبار او را از قزلباشان نوشته‌اند. اما احتمال پشتون بودن او بیشتر است. وی همچنین رئیس انجمن پشتو (پشتو تولنه) نیز بود.

گوناگون افغانستان کنونی با مقاومت شش ساله مردم روبرو گردید «خودش نیز در سال ۵۳۹ قبل از میلاد در یکی از این جنگ‌ها کشته شد» (ص: ۹۴). در کنار کوروش، مرگ داریوش سوم، یعنی آخرین پادشاه هخامنشی‌ها را هم این تاریخ‌نگاران به خود منتسب می‌کنند: «وقتی که در قرن چهارم قبل از میلاد یونان به لشکرکشی در ایران پرداخت، داریوش سوم (۳۳۸-۳۳۳ ق.م) از دفاع عاجز آمد و به افغانستان روی آورد، ولی با قیام و مقاومت مردم افغانستان مواجه شد. این بود که بسوس والی باختریان توانست اعلان استقلال کرده و خویشتن را پادشاه مشرق زمین بخواند. داریوش از طرف او کشته شد» (ص: ۹۵).

با این همه، تاریخ‌نگاران افغانستانی که اینچنین حساسیتی نسبت به سلسله‌های ایرانی دارند، سلسله‌های یونانی که در پی لشکرکشی اسکندر بر روی کار آمدند را خودی می‌شناسند: «یکی از جمله همین والیان یونانی بود که از منازعات شام و مصر استفاده کرده و در سال ۲۵۰ ق.م استقلال افغانستان را اعلام نمود» (غبار. همان: ۱۰۰). نکته قابل توجه این است که تاریخ‌نگاری افغانستانی حاضر است تصرفش به دست یونانیان را استقلال افغانستان توسط یونانی‌ها بداند، اما با سلسله‌های ایرانی یکی نباشد. کهزاد حتی پا را فراتر از این نهاده و در کتاب تاریخ افغانستان «برای تراشیدن یک نماد ملی برای افغان‌ها دست به دامان یک یونانی به نام «ایوتیدم»، یکی از شاهان یونانی باختر شده و وی را وحدت‌بخش خاک آریانا قلمداد کرده است» (علی‌بابایی. ۱۳۹۲: ۹۲۰). بعدها که ساسانی روی کار می‌آید نیز، دوباره همان بحث تجاوز در میان است: «در سده سوم میلادی، دولت مقتدری در همسایگی افغانستان پیدا شد و ایالات غربی و شمال مغربی آن دستخوش تجاوز سلطه ساسانی قرار گرفت» (غبار. همان: ۱۱۵) و یا «یزدگرد سوم هنگامی که از سپاه عرب رو به افغانستان فرار می‌کرد...» (ص: ۱۳۰).

سپس به دوره اسلامی می‌رسیم که همسانی، اما دوگانه‌گرایی در تاریخ ایران و افغانستان تشدید می‌شود؛ آن هم به‌واسطه تاکید هر دو طرف بر مصادره سلسله‌های پادشاهی و مفاخر برجسته. تاکید تاریخ‌نگاری افغانستانی بر افغانستانی نامیدن و دانستن سلسله‌ها و بزرگان، در همین راستا می‌گنجد: «مردم افغانستان بعد از آنکه به رهبری ابومسلم خراسانی طومار امپراتوری اموی را در هم پیچیدند...» (ص: ۱۳۷). «رجال افغانستان مثلا [...] سهل سرخسی سال‌ها در اداره آن دولت بزرگ [عباسی] اشتراک داشتند» (ص: ۱۳۸). «یعقوب صفاری موسس دولت صفاری افغانستان، خود از زمره عیاران بود» (ص: ۱۷۷). «یعقوب نخستین پادشاه افغانستان است که پایتخت خلافت اسلام، نام او را در خطبه با نام خلیفه بغداد یکجا ذکر نمود» (ص: ۱۸۱).

همچنین در ذکر تاریخ ورود اسلام به منطقه اینگونه می‌نویسد: «قشون خلفای راشده در مدت بیست سال توانست ولایات نیشاپور (ایالت خراسان کنونی)، مرو، هرات، مروالرود، جوزجان و بلخ را در شمال افغانستان، کرمان و سیستان را در غرب کشور، بلوچستان و قندهار را در جنوب مملکت قسماً

اشغال و قسما تحت نقوذ خود قرار دهد» (ص: ۱۴۳). آنچه در اینجا قابل توجه است، ادعاهای ارضی غبار، همچون بسیاری از دیگر تاریخ‌نگاران و نویسندگان افغانستانی، نسبت به سرزمین ایران است. آنچنانکه نیشابور و کرمان، و همچنین بلوچستان (که بخش بسیار کوچکی از آن در افغانستان قرار دارد و بخش بزرگتر در ایران و پاکستان است) و سیستان (که بخشی در افغانستان و بخشی دیگر در ایران است) را جزوی از افغانستان شمرده است. چنین ادعاهایی در جای جای این کتاب تکرار شده است:

«در شمال مغرب کشور [افغانستان] شهر مشهد از لحاظ مذهبی طرف توجه دولت صفوی قرار داشت» (ص: ۴۷۶). از شروط محمود افغان وقتی به نزدیکی اصفهان رسیده بود: «اول، شاه ایران ولایت خراسان (کنونی) را که جزء قدیمی افغانستان است به افغانستان واگذارد...» (ص: ۵۴۰). پس از مرگ محمود افغان و گمان بر اینکه اشرف او را کشته، «بین خاندان حکمران و اشراف غلجایی دو دستگی پیدا شد و ایران از قندهار جدا گردید» (ص: ۵۴۴). در دوره احمدشاه ابدالی، «ولایت خراسان بار دیگر ملحق به افغانستان گردید» (ص: ۵۸۲). «در دوره شاه محمود ابدالی، ولایت خراسان در شمال مغرب افغانستان در سال ۱۸۰۳ به دست حکومت قاجاری ایران افتاد» (ص: ۳۸). ولایت سیستان (قسماً) در سال ۱۸۷۲ از طرف هیئت حکم انگلیسی به ایران گذاشته شد» (ص: ۳۹).[۱]

این ادعاها نه تنها درباره بخش‌های سرزمینی، بلکه درباره دیگر داشته‌های فرهنگی و تاریخی هم بارها ادعا می‌شود. آنچنانکه دیدیم، درباره طاهریان و صفاریان و... تاکید می‌شود که افغانستانی هستند. و یا «به شهادت مورخ افغانستان عطاملک جوینی...» (ص: ۳۳۵).

اما یک نکته جالب دیگر این است که در هم‌ریختگی تاریخ اسطوره‌ای با تاریخ واقعی مسئله‌ای اساسی در تاریخ‌نگاری افغانستان است. تقریباً در همه کتاب‌ها و مقالات تاریخی نویسندگان افغانستانی، تاریخ این کشور با دوره پیشدادیان آغاز می‌شود و به کیانیان می‌رسد و همه بدون ذره‌ای تردید، بلخ را مرکز این پادشاهی‌ها می‌دانند و زردشت را هم بلخی و بنابراین پیامبری افغانستانی معرفی می‌کنند که دینش از آنجا به ایران وارد شد و در ایران دچار تحریف‌های بسیار گشت. برای نمونه غبار در این باره می‌نویسد: «اویستا از جم (جمشید) ویشتاسپ (گشتاسپ) و کاوی و غیره نیز نام می‌برد و این همان نام‌هایی است که بعدها اسطوره‌ها و روایات مورخین و شهنامه‌ها به‌عنوان پیشدادیان کیانی و اسپه‌ها از یک سلسله پادشاهان قدیم بلخ و باختر افغانستان یاد کرده‌اند» (ص: ۸۹). همچنین سروده‌های ریگویدا «قسما در افغانستان سروده شده و باز در هندوستان تکمیل گردیده است» (ص: ۸۷). «افغانستان که پیش

---

۱. در واقع افغانستانی‌ها نه تنها به‌طور تلویحی نسبت به ایران، بلکه به‌ویژه آشکارا درباره خاک پاکستان هم ادعای ارضی دارند. مهمترین دلیل اختلافات افغانستان و پاکستان، ادعای کشور افغانستان نسبت به منطقه پشتون‌نشین پاکستان است که در بخش سوم مفصل به آن می‌پردازیم.

از قرن هشتم قبل از میلاد دیانت زردشتی را به کشور ایران منتقل ساخته بود...» (ص: ۹۵).

همچنین در پشتون‌گرایی دیدگاه و کتاب غبار، نشانه‌های بسیاری می‌توان یافت. وی در جای جای کتابش به جای زبان فارسی، از واژه «دری» استفاده می‌کند (که حربه‌ای است که پشتون‌ها برای جدایی فارسی‌زبانان دو سوی مرز به کار می‌برند)؛ خط دیورند را به رسمیت نمی‌شناسد و آن را «خط مصنوعی» می‌نامد (که تنها پشتون‌گراها درباره پشتونستان ادعا دارند و تاجیک‌ها و دیگر اقوام عموماً مخالف این مسئله بوده و خواهان حل آن با پاکستان و به رسمیت شناختنش هستند)؛ تلاش دارد همه شهرها و اقوام افغانستان کنونی را، در دوره صفویان پشت سر ابدالی‌ها و غلجایی‌ها علیه صفویان و ایران نشان دهد؛ مدام از ادبیات و شاعران پشتون یاد می‌کند؛ از اشخاص مورد احترام تاجیک‌ها همچون حبیب‌الله کلکانی به بدی یاد می‌کند و... .

در توضیح نکته پایانی بالا باید یادآوری کنیم که در تاریخ دو و نیم سده‌ای افغانستان، کلا دو بار به‌طور کوتاه‌مدت قدرت به دست غیرپشتون‌ها افتاد: یکبار کمتر از ده ماه توسط حبیب‌الله خان کلکانی که علیه اصلاحات شاه امان‌الله و به نفع شریعت اسلام شورش کرد و قدرت را به دست گرفت؛ و بار دیگر در دوره حکومت اسلامی برهان‌الدین ربانی پس از اخراج نیروهای شوروی بین سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵. پشتون‌ها و تاریخ‌نگاری پشتونی به هر دوی این دوره‌ها شدیدترین واکنش‌ها را دارد. غبار هم در این زمینه از همان راه پیروی می‌کند. برای نمونه درباره حکومت حبیب‌الله کلکانی می‌نویسد: «اغتشاش ارتجاعی بچه سقا این قرارداد [خط آهن با جرمنی و فرانسه] را با تمام ریفورم‌های ده ساله و خود دولت یکجا از بین برد» (ص: ۶۲). «بچه سقا» اصطلاحی است که برای تحقیر حبیب‌الله خان کلکانی از سوی قوم‌گرایان پشتون به کار برده می‌شود؛ چه اینکه پدر حبیب‌الله خان کلکانی سقا و آبرسان بود.

به هر روی درباره افغانستان دیدگاه‌های تاریخی در این کشور بسیار متفاوت است. از یکسو می‌توان مورخانی همچون عبدالحی حبیبی و پیروانش را دید که موفق شده‌اند دیدگاه‌شان را به‌عنوان تاریخ رسمی این کشور غلبه دهند (که بر پایه آن، پشتون‌ها نه تنها پیشینه چند هزارساله در این سرزمین دارند، بلکه در پی جدایی تاریخی مردمان این سرزمین با دیگر کشورها و به‌ویژه ایران هستند) (برای نمونه ن.ک: حبیبی. ۱۳۸۹ و حبیبی ۱۳۹۰)؛ اما از سوی دیگر اقوامی همچون تاجیک‌ها، ضمن رد حضور چندهزار ساله پشتون‌ها در این سرزمین، تأکید بر سرزمین خراسان بزرگ دارند. حتی بسیاری از تاجیکان و هزاره‌ها و دیگر اقوام، نه تنها خود را «افغان» ندانسته و ضمن اشاره به «افغان یعنی پشتون»، بر «افغانستانی» بودن خود تأکید می‌کنند؛ در بسیاری موارد با نام افغانستان هم مشکل داشته و نام تاریخی سرزمین خود را خراسان می‌دانند. دولت افغانستان اما به شیوه‌های گوناگون تلاش دارد زبان فارسی و هویت‌های غیرپشتون را از میان برده یا تا جای ممکن، کمرنگ سازد. در یکی از آخرین تلاش‌ها،

در روزهای پایانی سال ۱۳۹۹ اداره احصائیه مرکزی افغانستان (ثبت احوال) فهرستی بلند از نام اقوام را برای ذکر در تذکره‌های الکترونیک (کارت ملی هوشمند) شهروندان افغانستانی منتشر کرد. اما در این فهرست، برای اقوام غیرپشتون، نام طایفه، قبیله یا حتی مکان زندگی، به نام قوم افراد ثبت شده است. ثبت قوم افراد در این تذکره‌ها چندین سال است که به عرصه کشاکش میان حکومت پشتون از یکسو و اقوام غیرپشتون از سوی دیگر تبدیل شده است. حکومت تاکنون به ثبت واژه «افغان» در کنار نام قومیت افراد پافشاری داشت. اما غیرپشتون‌ها با این استدلال که افغان در واقع نام دیگر همان قوم پشتون است، و اینکه وقتی در تذکره آنها واژه افغانستان ذکر شده، ضرورت این کار را زیر سوال می‌بردند. اما اکنون گام دیگری در راستای کمرنگ کردن هویت غیرپشتون‌ها برداشته شده است. از آنجا که تاجیکان و هزاره‌ها (که هر دو گروه فارس‌زبان هستند) شمار جمعیت‌شان بیش از دیگر اقوام بوده و از سوی دیگر در صف مقدم این کشاکش با حکومت جای دارند، حکومت نیز برای ایجاد شکاف در میان آنان و در واقع کم‌شمار نشان دادن‌شان، به جای اینکه مثلا در تذکره همه هزاره‌ها، قومیت آنان که هزاره است را بنویسد، تلاش دارد قومیت‌هایی جدید جعل کرده که نه تنها بر پایه نام طایفه و قبیله (همچون نیک‌پی، تایمنی، کاوی، شیخ محمدیان، آل بیگ و...) آنها، بلکه حتی در برخی موارد نام مکان زندگی ایشان را به نام قوم آنها ثبت گردد (همچون شیخ‌علی که نام محلی در غوربند است و گروهی از هزاره‌ها آنجا زندگی می‌کنند).[1] اما چنین اتفاقی برای طایفه‌ها و قبایل پشتون رخ نداد. آن هم در حالی که اتفاقا در طول تاریخ، پشتون‌ها عموماً به نام قبایل و طوایف‌شان مشهور بودند نه هزاره‌ها و تاجیکان. برای نمونه خاندان‌های پادشاهی پشتون که در طول ۲۵۰ سال گذشته در این کشور قدرت را در دست گرفتند، عموماً به واسطه همین نام طایفه‌شان شناخته می‌شوند: هوتکی، درانی، بارکزایی. البته این اقدام حکومت با واکنش گسترده مردم و رسانه‌ها روبرو شد؛ اما به نظر می‌آید حاکمیت هیچ ابایی از تحریف و هویت‌سازی جعلی در این کشور برای از میان بردن هویت‌های غیرپشتون نداشته باشد.

در اینجا لازم است به بحث واژه‌های افغان، افغانی، افغانستانی و... نیز پرداخته شود. بسیاری از افغانستانی‌ها به ایرانیان انتقاد وارد می‌کنند که چرا آنان را افغانی می‌نامند، در حالی که «افغانی» نام واحد پول این کشور است. در اسناد و ادبیات رسمی افغانستان، همه شهروندان این کشور «افغان» نامیده می‌شوند. اما بسیاری از شهروندان به این واژه نیز اعتراض داشته و با این استدلال که افغان در طول تاریخ تنها به پشتون‌ها گفته می‌شد و افغان نام دیگر برای پشتون است، خود را افغانستانی می‌نامند. اما برخی حتی به این هم راضی نشده و با این استدلال که نام افغانستان یک نام تازه برای این سرزمین است که پیشینه تاریخی ندارد، خواهان خراسانی نامیدن خود و خراسان نامیدن سرزمین‌شان هستند. این کلاف پیچیده و سر درگم نه تنها برای

1. https://8am.af/millennial-tribes-called-ethnic-groups-in-electronic-ids/

خود اهالی این کشور بحثی بی‌انتها و بدون نتیجه بوده تاکنون، بلکه همانگونه که اشاره شد، برای ایرانیان نیز گمراه‌کننده است که بالاخره باید این همسایگان شرقی و هم‌تباران تاریخی را چه صدا بزنیم؟ (لعل‌زاد (۱۳۹۱) این اختلاف نام سرزمین و اقوام و... را از دل منابع تاریخی بیرون کشیده و نشان داده است).

در واقع به نظر می‌آید افغانستان در همه زمینه‌ها دارای بحران هویت باشد. برخی پژوهشگران (برای نمونه: علی‌آبادی. ۱۳۹۵؛ واعظی. ۱۳۸۱: ۱۷) توضیح داده‌اند که عواملی همچون سرزمین، دین و مذهب، زبان، فرهنگ، تاریخ و احساس مشترک و... که در میان افراد یک ملت می‌تواند مایه پیوند و همبستگی ملی باشد، در افغانستان به شدت محل اختلاف است و بنابراین عوامل انسجام ملی در این کشور خرد و شکننده است. همچنانکه پیش از این اشاره کردیم، کسانی همچون پهلوان (۱۳۷۷) و جعفریان (۱۴۰۰) نیز افغانستان را نه به‌عنوان کشوری در برگیرنده یک ملت، بلکه سرزمینی در برگیرنده اقوام گوناگون می‌دانند. بنابراین با نگاهی به جامعه افغانستان متوجه بحران هویت ملی می‌شویم که خود را عموماً به شکل قوم‌گرایی‌های افراطی نشان می‌دهد و البته این تنها به سه قوم بزرگ کشور، یعنی پشتون، تاجیک و هزاره خلاصه نمی‌شود و نباید از اقوام دیگر در این کشور چشم پوشید. افغانستان جایگاه اقوام بسیاری است (ارزگانی. ۱۳۹۰: ۵۴) که در این میان پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها به‌طور کلی و به ترتیب از قدرتمندترین‌ها هستند۳. «در افغانستان تنوع قومی و زبانی و دینی به حدی زیاد است که همچون موزه‌ای می‌ماند» (پهلوان. ۱۳۷۷: ۸۰).

ازبک‌ها به‌عنوان اقلیتی که ارتباط بسیار نزدیک با ترکیه دارند، در حال قدرتمندتر شدن و برجسته کردن مطالبات‌شان هستند. ژنرال دوستم، رهبر ازبک‌ها هم موقعیت‌های فراوانی برای ازبک‌ها در ترکیه فراهم کرده و هم در نبردهای گذشته در این کشور، سهم‌خواهی‌های قابل توجهی داشته است. اکنون نیز «میان تجار ازبک افغانستان با مردم ازبکستان نزدیکی بیشتری وجود دارد تا با اهالی کابل» (فرنان. ۱۳۳۹: ۳۵۱). ترکمن‌ها نیز عموماً به ازبک‌ها و ترکیه نزدیکی دارند. آنگونه که کیفر و مورگنستیونه (۱۳۸۷: ۱۰۵-۱۰۴) می‌نویسند، حضور ازبک‌ها در شمال افغانستان کنونی، در سده دهم هجری (۱۶ میلادی) آغاز شد و ترکمن‌ها نیز در پی پیشروی‌های روس‌ها در سده سیزدهم هجری (۱۹ م) و اوایل سده چهاردهم هجری (۲۰ میلادی) به این منطقه روی آوردند.

بلوچ‌ها به سرزمین بلوچستان که بین ایران و پاکستان است احساس تعلق می‌کنند و بقیه اقوام نیز به همین ترتیب.

پهلوان (۱۳۷۷: ۶۴) گرایش‌های هویتی در میان اقوام غیرپشتون را، بیش از همه در میان شیعیان هزاره می‌داند. به‌ویژه به دلیل ستم‌های تاریخی‌ای که بر آنان رفته، اکنون در پی برجسته‌سازی هویت نژادی متمایز خود بوده و حتی برخی از روشنفکران‌شان به‌واسطه تجربه تاریخی بدی که این قوم داشته،

از هویت مذهبی خود دارند فاصله می‌گیرند. یادآوری می‌شود که هزاره‌ها با چهره‌های استخوانی، چشم‌های بادامی و ریش نسبتا تُنُک در مردان، چهره‌ای شبیه اقوام شرق آسیا دارند.

این معادلات قومی تنها در دوره جهاد علیه روس‌ها بود که تا حدودی کم‌رنگ شد. هرچند همان دوره هم «تاجیک‌ها عمدتا حول محور جمعیت اسلامی گرد آمدند. پشتون‌ها ابتدا بر محوریت حزب اسلامی و سپس بر مدار جنبش طالبان چرخیدند و هزاره‌ها به‌صورت پراکنده در احزاب مختلف مثل سازمان نصر، پاسداران جهاد، حرکت اسلامی، نهضت اسلامی، جبهه متحد انقلاب اسلامی و حزب وحدت اسلامی جذب شدند» (واعظی. ۱۳۸۱: ۱۴۳). رسولی (۱۳۸۶: ۲۱۳) نقشه قلمروی فضایی احزاب جهادی در افغانستان را زیر چند مقوله دسته‌بندی می‌کند که دومین آن، نقشه قومی کشور است و بر پایه آن نوشته: «هر گروه مبارز معمولا از حزب هم‌قوم خود کمک دریافت می‌کند و به آن می‌پیوندد». به باور او جهاد اسلامی نه تنها قومیت و محلی‌گرایی را منسوخ نکرد، بلکه با الگوی قومی و قبیله‌ای تداوم یافت و بنابراین تقویت‌کننده گفتمان قومیت نیز شد (همان. ۲۵۳). این جنبش اسلامی در افغانستان در واقع تداوم تشکیل دولت–ملت در افغانستان بود؛ اما به دلیل تنوع درخواست‌های قومی و فرهنگی، همانگونه که پهلوان (۱۳۷۷: ۱۱۳) پیش‌بینی کرده بود، نتوانست به آسانی شیوه کلاسیک در اروپا باشد و بنابراین در دوره پسا شوروی نیز ادامه یافت. همین است که همچنان بحران هویت در این کشور ادامه دارد و هر روز ابعاد تازه‌ای به خود می‌گیرد. تا جایی که بسیاری از غیرپشتون‌ها سخن از فدرالیسم در این کشور به میان می‌آورند. برای نمونه دکتر عبداللطیف پدرام، نماینده پارلمان که از روشنفکران تاجیک به شمار می‌آید، بارها بر ضرورت فدرالیسم در این کشور سخن به میان آورده و هواداران زیادی نیز دارد.[1]

اکنون برخی نیروهای داخلی افغانستان تلاش دارند تا بخشی از این بحران درونی هویت را با آفرینش دشمن هویتی بیرونی به نام ایران، بزدایند. همین است که اکنون نوشتن علیه ایران و بیان هرگونه اتهام اثبات‌نشده و واهی علیه این کشور از سوی رسانه‌ها، روزنامه‌نگاران و حتی افراد عادی در افغانستان، به گونه‌ای نشانه روشنفکر بودن، یا دست‌کم ملی‌گرا بودن است. از سوی دیگر نیز، هرگونه دفاع از ایران یا حتی داشتن دیدگاه‌های خنثی درباره این کشور، نشانه وابستگی به ایران و جاسوس بودن است. اتهام جاسوسی برای ایران به افراد عادی گرفته تا روزنامه‌نگاران و حتی شخصیت‌های برجسته‌ای چون عطامحمد نور، والی بلخ، به‌واسطه اینکه تاجیک است و از منافع قومی تاجیکان دفاع می‌کند، بسیار رایج است. این اتهام جاسوسی برای ایران بیشتر به دو گروه چسبانده می‌شود: کسانی که از زبان فارسی

۱. باید توجه داشت که فدرالیسم و تجزیه هر کدام از همسایگان ایران و یا کشورهای منطقه، به زیان ایران است و نیروهای تجزیه‌طلب داخلی ایران را تحریک خواهد کرد.

دفاع می‌کنند و آنان که از مذهب تشیع دفاع کنند. بسیاری از این افراد خود جزو منتقدان ایران هستند و یا دست‌کم برای گریز از اتهام جاسوس ایران بودن، مجبورند به انتقاد از ایران بپردازند. شاید همین مسائل بوده که باعث شده ولی‌پور (۱۳۸۸: ۱۴۰) از «عدم بلوغ سیاسی و اجتماعی کشورهای واقع در حوزه تمدن ایرانی» یاد کرده و همین را از زمینه‌های واگرایی بداند.

در زمینه هویت و قوم‌گرایی در افغانستان، ایران تاکنون موضعی منفعل داشته که این به واگرایی نیروهای نزدیک به ایران انجامیده است. در حالی‌که پشتون‌های افغانستان قدرت را در دست داشته و پشتونیسم را گسترش می‌دهند، ازبک‌ها و ترکمن‌های این کشور از سوی ترکیه (و در درجه بعدی دیگر کشورها همچون ازبکستان) پشتیبانی می‌شوند، تاجیک‌ها و هزاره‌های شیعه که هر دو فارس‌زبان هستند تاکنون حمایت جدی‌ای در زمینه فرهنگ و زبان‌شان از ایران ندیده‌اند و این در حالی است که همین رشته‌های ارتباطی نیز هر روز نازک‌تر می‌شود. حلقه‌های قوم‌گرای پشتون به شدت نگران ارتباط میان این دو گروه با کشور ایران هستند و به همین دلیل به هر تاجیک و هزاره، برچسب جاسوس ایران بودن می‌زنند. به نظر می‌آید این اتهام تا حدود زیادی نتیجه بخشیده و اکنون بسیاری از هزاره‌ها و به‌ویژه تاجیکان، از هر گونه ارتباطی با ایران، به دلیل ترس از برچسب جاسوس خوردن، نگران‌اند. برای نمونه در بند سیزدهم پیشنهادهای کتاب دویمه سقاوی (۱۳۷۷)، اینگونه آمده:

> باید یک برنامه‌ی همه‌جانبه را روی دست گیریم که جلوی مداخلات و دست‌درازی‌های ایران در کشور ما به‌طور قطعی و دایمی گرفته شود. باید کاری کنیم که تمام زمینه‌ها و امکانات مداخله ایران از میان برود. برای برآورده شدن این هدف باید در بخش‌هایی از بامیان و مناطق شیعه‌نشین هزاره‌جات، پشتون‌های مشرقی و جنوبی و مناطق جنوب‌غربی را جایگزین سازیم. همچنان باید در تمام مناطق مرزی ما با ایران پشتون‌ها را جا به جا سازیم. چون که پشتون‌ها هیچ وابستگی زبانی و مذهبی با ایران ندارند، ممکن نیست که تحت تاثیر تلقینات و تحریکات ایران بروند و به لحاظ هم‌زبانی و هم‌تباری همیشه به دولت مرکزی اوغانستان وفادار می‌مانند و از مرزهای کشور به خوبی پاسداری می‌کنند. چیز دیگری که در رابطه با ایران از همین حالا و قبل از تطبیق برنامه‌های بزرگ دیگر باید عملی شود این است که بالای وارد شدن آثار و نوشته‌های تاریخی، علمی، فرهنگی و مذهبی که از ایران به اوغانستان آورده می‌شوند یک کنترل و مراقبت شدید حاکم باشد و باید یک کمیسیون تعیین شود که تمام کتاب‌ها و نشرات وارد شده از ایران را معاینه و بررسی کنند و از ورود کتابها و نشرات ضد اوغانی و ضد مذهب حنفی جلوگیری نمایند.

اینچنین اتهاماتی در کنار شفاف نبودن برنامه‌های ایران در برابر افغانستان، باعث ناامیدی کسانی مانند دکتر عبدالله عبدالله و عطا محمد نور از ایران و نزدیکی‌شان به کشورهایی همچون عربستان شده است (هاشمی مقدم. ۱۳۹۴). با وجودی که دولت اشرف غنی مدعی شده بود که تمایلات قومی را در سطح

مدیریتی ریشه‌کن کرده و تصمیم دارد اقلیت‌های قومی را در فرایندهای انتخابی سهیم سازد، با این همه روند رخدادها در چند سال اخیر، چیزی برعکس آنچه ابراز شده را نشان می‌دهد (کایتانو. ۲۰۱۵)؛ چرا که به واقع خود اشرف غنی جزو پیشگامان پشتونیزم در افغانستان شده است.

سیاست بی‌طرفی ایران در زمینه زبان و قومیت و فرهنگ در کشور افغانستان، به تضعیف هویت ملی در ایران نیز خواهد انجامید. در شرایطی که همه کشورهای دنیا در تلاش برای تقویت فرهنگ‌شان در کشورهای دیگر هستند، ایران به نظر می‌آید مباحث فرهنگی را در کشورهایی با فرهنگ مشترک به دست فراموشی سپرده است. مذهب شیعه که ایران بیشترین تمرکزش بر آن است، اتفاقا باعث واگرایی بسیاری از هم‌تباران تاریخی می‌شود. آنگونه که برای نمونه اکنون تاجیکان افغانستان، مناسبت‌های دینی همچون عید فطرشان را با عربستان تنظیم می‌کنند. در سال‌های اخیر، نفوذ فرهنگی ترکیه در افغانستان (و دیگر کشورهای حوزه تمدن ایرانی؛ حتی تاجیکستان فارس‌زبان) دارد از ایران پیشی می‌گیرد. ایران نه زمانی که در سال ۱۳۴۳ دولت قوم‌گرای افغانستان نام زبان فارسی در این کشور را به زبان دری تبدیل کرد تا میان فارس‌زبانان دو طرف فاصله بیندازد واکنشی نشان داد، نه چندان تلاشی تاکنون کرده برای به حکومت رسیدن تاجیک‌ها و هزاره‌ها، نه در برابر پشتونیزه کردن مناطق فارس‌زبان (از هرات و مزارشریف و بلخ گرفته تا بدخشان و...) واکنشی نشان داده و نه تلاش چشمگیری در زمینه تقویت زبان فارسی در این کشور داشته است.

ب) زبان فارسی

به جز ایران، تنها کشور دنیا که در آن هم خط و هم زبان فارسی است، افغانستان است (در تاجیکستان تنها زبان فارسی است و خط، سیریلیک). البته افغانستان کشوری است دو زبانه که در کنار فارسی، زبان و خط پشتو نیز رایج است؛ هرچند زبان میانجی در این کشور فارسی است و برای نمونه چنانچه یک ازبک بخواهد با یک پشتون صحبت کند، زبان‌شان فارسی خواهد بود اما از آنجا که در سه سده تاریخ این کشور (پس از جدایی)، همواره حکومت در دست پشتون‌ها بوده، تلاش برای محدود کردن زبان فارسی و جایگزینی کامل زبان پشتو روز به روز ابعاد جدی‌تری به خود می‌گیرد. پشتون‌ها که قدرت را در افغانستان در دست دارند و در رقابت با فارس‌زبان‌ها (تاجیکان، هزاره‌ها و قزلباشان) هستند، ممکن است از نفوذ فرهنگی و علمی ایران به‌عنوان یک کشور فارس‌زبان در افغانستان احساس خطر کنند؛ همانگونه که بیشترین مخالفت‌ها با گشایش دانشگاه‌های ایرانی در افغانستان نیز از سوی این افراد بوده است (داودی. ۱۳۹۳: ۱۲۱). همین است که پشتون‌ها برای جدایی‌افکنی بین ایرانیان و فارس‌زبانان افغانستان، در حال کوچاندن پشتون‌ها به سرزمین‌هایی هستند که زیستگاه فارس‌زبانان است (به‌ویژه در نقاط مرزی با ایران). این نکته را در دویمه سقاوی (۱۳۷۷) آشکارا بیان کرده‌اند.

البته از زمان امیرعبدالرحمان خان به بعد، سیاست کوچاندن پشتون‌ها به مناطق شمالی که به‌طور تاریخی در اختیار دیگر اقوام بوده شدت گرفت. به گونه‌ای که اکنون در شهر بلخ که زادگاه کسانی همچون مولانای تاجیک بود، به جز پشتون‌ها کسی دیگر زندگی نمی‌کند. قوم‌گرایان پشتون البته خواهان افزایش این سیاست هستند. به گونه‌ای که در کتاب «دویمه سقاوی» (۱۳۷۷) که به‌عنوان مانیفست پشتون‌های افراطی شناخته شده و در تیراژ بسیار بالا و چندین نوبت چاپ، به رایگان در میان مردم پخش شد، خواهان پشتون‌نشین کردن پنجشیر (مهد احمدشاه مسعود)، بامیان (مرکز هزاره‌های شیعه) و مرزهای غربی با ایران شده است.

در حالی که تا زمان امان‌الله خان همه اسناد رسمی و دولتی به فارسی بود، پدرزن وی (محمود طرزی) زبان پشتو را برجسته کرد و از دوره محمدظاهر شاه (۱۳۵۲-۱۳۱۲) به بعد، سیاست پشتونیزه کردن شدت گرفت. زبان پشتو ابتدا زبان رسمی شد و نام زبان فارسی از سال **۱۳۴۳** به دری تغییر یافت تا بین فارس‌زبان‌های ایران و افغانستان شکاف ایجاد شود. اما به دلایل مشکلاتی که در اثر ناآشنایی مطلق دیگر اقوام با زبان پشتو وجود داشت، نهایتاً دو زبان دری/فارسی و پشتو به‌طور همزمان زبان رسمی شد. با این وجود تلاش گسترده‌ای از سوی محافل رسمی برای تقویت زبان پشتو وجود دارد.

محمود طرزی خواهان رسمی کردن زبان پشتو شده بود. او تحصیل‌کرده عثمانی بود و البته در همان زمان روشنفکران ایران سیاست ضدیت با زبان فارسی وی را مرتبط با ایده‌های پانترکیسم در عثمانی دانسته و از گسترش و نفوذ «خطر زرد» که اشاره به نژادگرایی ترک‌ها داشت، در افغانستان احساس نگرانی کرده بودند.[1] طی یک دهه گذشته و در شرایط نابسامان این کشور، ترکیه نیز با حمایت بسیار از ژنرال دوستم (فرمانده ازبک‌ها و مورد احترام ترکمن‌های افغانستان) تلاش‌های جدی‌ای را برای تقویت زبان ترکی در این کشور به عمل آورده است. در فروردین **۱۳۹۴**، بخش زبان ترکی استانبولی در دانشگاه کابل راه‌اندازی شد (مرجانی‌نژاد. ۱۳۹۴). بنابراین خطرات جدی‌ای زبان فارسی را در دومین کشور فارسی‌زبان تهدید می‌کند.

---

۱. در یادداشتی که با نام «افغانستان و خطر زرد» در شماره ۱۲ مجله آینده (اسفند ۱۳۰۶) نوشته شده، نویسنده (بی‌نام) ضمن انتقاد دوستانه از محمود طرزی که سال‌ها پیش در مقاله‌ای در نشریه حبل‌المتین کلکته خواهان رسمی شدن زبان پشتو در افغانستان شده بود، «نفوذ بی‌تناسب» دولت عثمانی در افغانستان را مایه نگرانی می‌داند و آنرا «خطر زرد» نام می‌برد که با توجه به توضیحات بعدی درباره احتمال سوءاستفاده عثمانی از ترک‌تباران و ترک‌زبان‌ها در افغانستان و ایران، ممکن است این دو کشور را به جان یکدیگر بیندازند. نویسنده توضیح داده که مثلا ممکن است به افغانستان بگویند که شما آن مناطق شمالی ترک‌نشین کشور را برای وحدت ترکی به ترک‌ها بدهید و در نقطه مقابل، آنها هم بخش‌هایی از ایران را به افغانستان می‌دهند؛ در حالی که به ایران هم ممکن است همین را القا کنند که شما آذربایجان را به عثمانی بدهید و در نقطه مقابل، عثمانی هم بخش‌هایی از افغانستان را به ایران می‌دهد.

در حالی که تا پیش از سده چهاردهم خورشیدی، زبان فارسی زبان رسمی و ادبی و درباری و میانجی در این سرزمین بود، از آغاز سده چهاردهم خورشیدی و با پیگیری‌های محمود طرزی، نهادهای علمی، فرهنگی و ادبی یکی پس از دیگری در راستای فارسی‌زدایی و روی کار آوردن پشتو راه‌اندازی شد. علی‌آبادی (۱۳۹۵) به خوبی این فرایند را چکیده‌وار نشان داده است. ابتدا در سال ۱۳۰۱ «مرکه پشتو» (به معنای انجمن پشتو) در راستای گسترش زبان پشتو و حاکمیت قوم پشتون بر کشور پدید آمد. سپس در سال ۱۳۱۶ که محمدظاهرشاه بر روی کار بود، «پشتو تولنه» (به معنای آکادمی پشتو) راه‌اندازی و انجمن ادبی کابل منحل شد. مجله ادبی کابل نیز با حفظ نام از زبان فارسی به زبان پشتو تغییر یافت. در سال ۱۳۲۱ هم «انجمن تاریخ افغانستان» به ریاست احمدعلی کهزاد راه‌اندازی شد که در همین انجمن، بیشترین فعالیت‌ها برای رواج تاریخ‌نگاری افغانی (بر پایه دو عنصر پشتون‌گرایی و تقابل با تاریخ‌نگاری ایرانی) رخ داد و البته بعدها همچنان تداوم یافت. کهزاد که در صفحات پیشین از وی به‌عنوان یکی از تاریخ‌نگاران پشتون‌گرا یاد کرده بودیم، تا سال ۱۳۴۰ رئیس این انجمن بود. همچنین عبدالحی حبیبی نیز که تاریخ‌نگار پشتون‌گرای پرکار دیگری است نیز، در همین دوره در این انجمن فعالیت می‌کرد و البته نقش وی در این شیوه تاریخ‌نگاری را حتی می‌توان بسیار پررنگتر از کهزاد دانست. این انجمن مجله آریانا را به‌عنوان نشریه تخصصی خود منتشر می‌کرد که نخستین شماره آن در بهمن ۱۳۲۱ انتشار یافت (علی‌آبادی، ۱۳۹۵).

تقابل با زبان فارسی نه تنها در میان روشنفکران پشتون، بلکه حتی در میان سلفی‌های این کشور نیز رواج دارد. طالبان در صدد بود نه تنها شیعیان که ملا عمر آنان را گروهی مابین کفار و مسلمانان واقعی می‌دانست و آزارشان را مجاز می‌شمرد، از میان ببرد، بلکه زبان فارسی را نیز در افغانستان ریشه‌کن کند (قدیری، ۱۳۷۷: ۲۱). بنابراین هویت طالبان دارای دو بُعد بود: نخست بنیادگرایی دینی که عموماً به آن شناخته می‌شود، سپس قوم‌گرایی پشتونی که عموماً دیده نمی‌شود.

البته شفیعی (۱۳۸۲: ۸۳۷-۸۳۶) «عدم تعامل مفید و سودمند با پشتون‌های افغانستان» را یک ضعف اساسی در سیاست خارجی ایران نسبت به این کشور می‌داند و بر این باور است که برخلاف پنداشت ایرانی‌ها که گمان می‌کنند پشتون‌ها به پاکستان نزدیک‌اند، «یکی از دلایل گرایش پشتون‌ها به پاکستان سرخوردگی آنها از ایران و نحوه بازی آن در صحنه افغانستان بوده است». هرچند توضیح بیشتری درباره این مسئله نمی‌دهد.

مسکوب (۱۳۷۸: ۱۰) درباره ایران در سده‌های نخستین اسلام، از «وحدت فرهنگی بدون وحدت سیاسی؛ یگانگی در ریشه و پراکندگی در شاخ و برگ» سخن می‌گوید. این فرایند کمابیش تا دو سده پیش وجود داشته و در این میان، زبان فارسی یکی از اصلی‌ترین مولفه‌های این وحدت بود است. زبان فارسی تا دو سه سده پیش توانمندی گسترده‌ای داشته که کم کم، با افول ستاره اقبالش روبرو می‌شود.

محمدکاظم کاظمی (۱۳۹۰) بیشتر و بهتر از دیگران به این فرایند جداسازی زبان مشترک در دو سوی مرز اشاره کرده است. برای همین در اینجا، چکیده‌ای از دیدگاه‌های وی را می‌آوریم.

یکی از اصلی‌ترین دلایلی که کاظمی به آن اشاره دارد، جداسازی سیاسی است. به باور او (۱۳۹۰: ۱۶) «این مرزها که نخست فقط سیاسی بودند، کم‌کم هویتی فرهنگی هم یافتند». این در حالی است که فارسی ایران با فارسی دری افغانستان یک زبان یکسان است و حتی نوشته‌های نویسندگان معاصر افغانستان که سابقه زندگی در ایران ندارند، به‌طور کامل برای یک ایرانی قابل فهم است. در کل زبان فارسی رایج در افغانستان، دویست واژه وجود دارد که برای ایرانیان نامفهوم است (همان: ۲۶). آنگونه که کاظمی (۱۳۹۰) نشان می‌دهد، چهار مرکز عمده زبان فارسی در افغانستان، یعنی هرات، کابل، بامیان و مزارشریف داریم که با هم تفاوت‌های قابل ملاحظه‌ای در لهجه دارند.[1] اما کاظمی با مقایسه لهجه هراتی با لهجه کابلی و لهجه رایج در ایران، نشان می‌دهد که لهجه هراتی به فارسی ایران نزدیکتر است تا فارسی رایج در کابل. همچنان که واژه‌های مورد استفاده در خراسان ایران، بیشتر شبیه به لهجه فارسی کابلی است تا لهجه تهرانی. مثلاً در خراسان و افغانستان، پاوزار و پیزار برای کفش به کار می‌رود که در نوشته‌های کهن فارسی نیز به همین شکل یا شبیه آن (پای‌افزار) به کار می‌رفته است.

اگر تفاوت برخی واژگان در دو سوی مرز دیده می‌شود، ریشه‌هایش در اینهاست: ۱-متروک شدن یک واژه در یک نیمه از این قلمرو زبانی؛ ۲- تأثیر زبان‌های دیگر (برای نمونه زبان فارسی ایران بیشتر تحت تأثیر فرانسوی بود و فارسی افغانستان تحت تأثیر انگلیسی)؛ ۳-تغییر شکل و تغییر تلفظ واژگان؛ ۴-تفاوت‌های دستوری (برای نمونه در ایران می‌گویند پختن، در حالی که در افغانستان می‌گویند پخته کردن)؛ ۵- تفاوت در ترکیب‌سازی (برای نمونه در ایران می‌گویند لاک‌پشت و در افغانستان می‌گویند سنگ‌پشت)؛ ۶- تفاوت در حوزه کاربرد واژگان (برای نمونه در ایران جاده را برای راه‌های بین شهری و در افغانستان برای درون شهری به کار می‌برند)؛ ۷-ابداعات امروزین (در ایران واژه فرودگاه ساخته شد و در افغانستان میدان هوایی)؛ ۸-نیازهای طبیعی (در ایران که مرز دریایی زیادی وجود دارد، واژه‌های زیادی برای دریانوردی و وسایل نقلیه روی آب می‌توان یافت؛ اما افغانستان به دلیل محصور بودن در خشکی واژگان چندانی در این زمینه ندارد) (کاظمی. ۱۳۹۰).

اما چرا با وجود شباهت و بلکه همسانی، دو نام مختلف برای زبان فارسی در ایران و افغانستان وجود دارد؟ کاظمی (۱۳۹۰) نشان داده برخی ادعاها در این زمینه نادرست است؛ از جمله اینکه دری، گونه خاصی از فارسی است که در افغانستان رواج دارد. وی برای نشان دادن این نادرستی، متون نثر و اشعار بسیاری را از شعرا و ادیبانی همچون ناصرخسرو، فردوسی، منوچهری، مسعود سعد، سنایی

---

۱. در اینجا باید اشاره کرد که برخلاف وحدت زبانی در میان پشتون‌ها، در بین فارس‌زبانها لهجه‌های مختلف کابلی و هراتی و هزارگی مورد تمسخر یکدیگر قرار می‌گیرد و کمتر عامل وحدت است (واعظی. ۱۳۸۱: ۳۹).

غزنوی، انوری، خاقانی، نظامی، عطار، سعدی، امیرخسرو دهلوی، مولانا، حافظ، اوحدی مراغه‌ای، جامی، وحشی بافقی، فروغی بسطامی، اقبال لاهوری، ملک‌الشعرای بهار، شهریار و قهار عاصی گواه می‌آورد که نشان می‌دهد کاربرد نام‌های دری و فارسی برای این زبان یکسان است و این دو واژه به جای یکدیگر می‌نشینند.

بی‌گمان حرف اصلی را نجیب مایل هروی بیان کرده، آنجا که می‌نویسد: «اینکه امروزه زبان فارسی رایج را در افغانستان دری می‌نامند و در ایران فارسی و در تاجیکستان تاجیکی، فکری است که خاستگاه استعماری دارد» و در ادامه در این باره توضیح بیشتر می‌دهد (به نقل از کاظمی. ۱۳۹۰: ۶۶).

کاظمی (۱۳۹۰) نشان می‌دهد که زبان رسمی و رایج در افغانستان نیز همیشه با نام فارسی شناخته می‌شده و برای اثبات این مدعا، بسیاری از اسناد رسمی، نشریات و کتب تاریخی و ادبی افغانستان تا پیش از سال **۱۳۴۳** را نشان می‌دهد که در همه آنها نام «فارسی» به کار می‌رفته است. اما در این دهه و سال **۱۳۴۳** که اوج ملی‌گرایی افغانستان بر پایه پشتون‌گرایی بود، به یکباره نام زبان را از فارسی به «دری» تغییر می‌دهند (ص: ۶۹). به باور دکتر ولی‌پرخاش احمدی، «واقعیت این است که این مدافعان نظریه ملی‌سازی محض پشتو بودند که با پذیره شدن دری به جای فارسی میان دو گونه یک زبان مشترک، در ذهن خودشان خدشه آفریدند و تفاوت تراشیدند» (صص: ۲-۷۱). این نکته اکنون نیز به همین شکل ادامه دارد؛ به گونه‌ای که استادان زبان و ادب فارسی در افغانستان بر نام فارسی تأکید دارند و حاکمان که غیرتاجیک‌اند، بر دری نامیدن این زبان پافشاری می‌کنند.

البته این تغییر نام زبان فارسی، به همان اندازه به زیان افغانستانی‌ها هم شده است. کاظمی اشاره می‌کند که فارسی در همه جای دنیا به‌عنوان یک زبان پربار شناخته شده است، اما در هیچ کتابخانه‌ای در کشورهای دیگر نمی‌توان قفسه‌ای برای کتاب‌های «دری» یافت (ص: ۷۵).

«داد و ستدهای زبانی» برخی واژگان ممکن است در ایران با افغانستان متفاوت باشد. همانگونه که در برخی موارد افغانستانی‌ها می‌توانند از واژه‌هایی که در ایران کاربرد یافته‌اند استفاده کنند، بسیاری از واژه‌ها را هم می‌توان یافت که در افغانستان کاربرد داشته و بهتر و مناسب‌تر از واژه‌هایی است که در ایران به کار می‌رود. داد و ستد زبانی بین این دو کشور می‌تواند به پربارتر شدن زبان فارسی در هر دو سوی این مرزهای ساختگی یاری برساند و در این راه برخی نمونه‌ها را بیان می‌کند. به‌طور کلی کاظمی به درستی نشان می‌دهد از نظر واژگان، فارسی ایران پربارتر است و از نظر آوایی (تلفظ) فارسی افغانستان (ص: ۱۱۹). اما مشکل اصلی اینجاست که هر کس در افغانستان بخواهد از واژه‌های فارسی رایج در ایران استفاده کند، متهم به «ایرانی‌نمایی» می‌شود و با واکنش‌های منفی روبرو خواهد شد (ص: ۱۰۷) و از سوی دیگر، فارسی‌زبانان ایرانی آشنایی چندانی با ویژگی‌های فارسی افغانستان و توانمندی‌هایش ندارند.

البته به جز زبان پشتو و همچنین گسترش آرام زبان ترکی استانبولی در افغانستان، زبان فارسی در این کشور از سوی زبان انگلیسی نیز تهدید می‌شود. گسترش آموزش زبان انگلیسی، گسترش فیلم‌های هالیوودی و چاپ کتاب‌های درسی افغانستان توسط امریکایی‌ها (شفیعی‌فر. ۱۳۸۶: ۱۳) به افزایش کاربرد زبان انگلیسی در این کشور می‌انجامد. همچنانکه اکنون بسیاری از واژه‌ها در زبان فارسی افغانستان، مستقیما از انگلیسی گرفته و به کار می‌رود. در همین راستا، ابراهیمی (۱۳۹۱: ۲۶) بر این باور است که «به دلیل ارتباط وسیع میان دو ملت ایران و افغانستان به‌واسطه مهاجرت و سایر روابط احتمال سرایت این هجمه فرهنگی به داخل ایران نیز وجود دارد که در این صورت امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد». هرچند شواهد نمی‌تواند به سادگی این ادعا را بپذیرد؛ اما به‌هر روی آسیب دیدن زبان فارسی در افغانستان، خواه ناخواه بر زبان فارسی در ایران نیز اثر منفی خواهد گذارد.

ج) نگاه منفی افغانستانی‌ها به ایران علیرغم خدمات فراوان

پیش از آنکه به بحث نگاه منفی بسیاری از افغانستانی، چرایی این پدیده و نیاز به اصلاح این نگاه بپردازیم، چکیده‌ای بسیار مختصر از برخی خدمات ایران به افغانستان را در اینجا می‌آوریم تا بهتر بتوانیم به موضوع اصلی وارد شویم.

ج ۱) خدمات ایران به افغانستان

همانگونه که نوشتیم، ایران نخستین کشوری بود که استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۱۹۲). ایران در دوره حکومت پهلوی، نه تنها واکنشی به امور داخلی افغانستان (از جمله فارسی‌زدایی) نداشت، بلکه حتی تلاش کرد میان افغانستان و پاکستان میانجی‌گری کند و البته در این راه گام‌های برجسته و مهمی هم برداشت که مورد استقبال و سپاسگزاری دو طرف قرار گرفت (بهمنی قاجار. ۱۳۸۲).

پس از کودتای سردار داوود خان در ۱۳۵۲ و گرایش وی به شوروی، ابتدا وقفه‌ای کوتاه در روابط دو کشور پیش آمد؛ اما با کمک‌های مالی ده‌ها میلیون دلاری ایران به این کشور، دوباره نگاه آنان به ایران مثبت شد (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۱۹۵ به نقل از فرهنگ. ۱۳۹۵).

پس از کودتای ثور/ اردیبهشت ۱۳۵۷ در افغانستان که با پشتیبانی شوروی بود و سپس شوروی به بهانه همین پشتیبانی از دولت کودتا، به افغانستان لشکر کشید، ایران نخستین کشوری بود که رسما نسبت به تجاوز نیروهای شوروی به افغانستان اعتراض کرد و از مجاهدین افغانستانی در برابر ارتش شوروی پشتیبانی نمود (روح‌زنده. ۱۳۸۴: ۱۷۵). کافی است بدانیم بنیانگذار انقلاب اسلامی و رهبر وقت ایران، هم به سفیر شوروی که برای توجیه حمله این کشور به افغانستان نزد ایشان رفته بود نه گفت و هم به

وزیر امور خارجه این کشور که پیشنهاد داده بود در قبال پشتیبانی نکردن ایران از مجاهدین، شوروی هم دیگر موشک‌های دوربردی که عراق با آنها تهران و دیگر شهرهای ایرانی را موشک‌باران می‌کرد، به این کشور نفروشد چنین پاسخی داد (موسی‌زاده و خسروی. ۱۳۹۶: ۲۴۵؛ بی‌نا. ۱۳۸۸: ۲۴۴).[۱]

در پی همین لشکرکشی شوروی بود که میلیون‌ها افغانستانی به ایران پناه آوردند. در همه سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و جنگ این کشور با عراق، یارانه‌هایی که ایران در کالاهای اساسی همچون نان، سوخت، حمل و نقل و... به شهروندانش می‌داد، شامل شهروندان افغانستانی هم می‌شد. همچنین شهروندان افغانستانی ثبت‌نام شده نیز همچون شهروندان ایرانی کوپن دریافت می‌کردند تا کالاهای مصرفی همچون برنج، قند، روغن، پنیر و... را با بهایی ارزان‌تر خریداری کنند. پهلوان (۱۳۷۷: ۱۱۱) بر پایه بررسی‌هایش که البته اذعان دارد به دلیل نبود آمار دقیق، نمی‌تواند آنرا اثبات کند، اشاره دارد که تا سال ۱۳۷۳ بیش از هفت و نیم میلیون نفر از افغانستانی‌ها برای مدتی طولانی یا کوتاه در ایران به سر برده‌اند. این یعنی هفت و نیم میلیون افغانستانی در دشوارترین سال‌های اقتصادی ایران، از یارانه‌ها و کمک‌های دولتی ایران استفاده کرده‌اند.[۲]

در سال ۱۳۷۱ که مجاهدین پیروز شده و حکومت اسلامی در کابل تشکیل دادند، ایران نخستین کشوری بود که آنان را به رسمیت شناخت و پشتیبانی از آنان را حتی پس از اشغال کابل به دست طالبان نیز ادامه داد (روح‌زنده. ۱۳۸۴: ۱۷۵). هنگامی که طالبان روی کار آمد، ایران در کنار مردم ستم‌دیده افغانستان، یکی از قربانیان خشونت‌های طالبان بود و در این راه چندین دیپلمات و خبرنگارش به دست طالبان کشته شدند.

پس از فروپاشی حکومت طالبان و در پی اجلاس بن، ایران پنجمین کشور کمک‌کننده خارجی به افغانستان برای بازسازی این کشور بود (جلال‌زاده. ۱۳۹۶: ۵۷).[۳] در همین راستا و در بهمن ماه ۱۳۸۰

---

۱. مژده (۱۳۸۷: ۶۷) برخلاف بسیاری دیگر، بر این باور است که چون شوروی در جنگ ایران و عراق، طرف عراق را گرفته بود، بنابراین جمهوری اسلامی تلاش می‌کرد تا حساسیت این کشور را بر نینگیزاند و بنابراین «روی مسائل افغانستان آنچنان تاکید نداشت». این گفته مژده با مستندات تاریخی چندان همخوان نیست؛ مگر اینکه تعریف مشخصی از «آنچنان» داشته باشند.

۲. البته نباید فراموش کرد که همین جمعیت مهاجر افغانستانی، در سال‌های جنگ میان ایران و عراق، نزدیک دو هزار شهید و چندین برابر جانباز در راه دفاع از ایران تقدیم کرد و در دوران بازسازی پس از جنگ هم، نیروی کاری ارزان و در دسترس برای طرح‌های عمرانی کشور فراهم آورد.

۳. توجه داشته باشیم که کمک‌های بین‌المللی از سوی کشورهای غربی به افغانستان، عموماً نه مستقیم و نه حتی غیرمستقیم به دست افغانستانی‌ها نمی‌رسید. «کمتر از یک سوم این کمک‌ها [ی بین‌المللی] (حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد) در اختیار دولت افغانستان قرار داده شده است و مابقی را کشورها و سازمان‌های کمک‌کننده و موسسات غیر دولتی خارجی مانند NGO ها مصرف کرده‌اند» (علی‌آبادی. ۱۳۹۵). این مسئله مورد انتقاد روشنفکران و سیاستمداران افغانستانی (همچون عبدالطیف

با هدف ساماندهی و برنامه‌ریزی بهتر فعالیت‌های ایران برای بازسازی افغانستان، ستاد مشارکت در بازسازی افغانستان از سوی ریاست جمهوری وقت پیشنهاد و در هیئت وزیران تصویب شد. اعضای این ستاد را وزیران امور خارجه، جهاد کشاورزی، امور اقتصادی و دارایی و نیز رئیس بانک مرکزی و رئیس سازمان برنامه و بودجه تشکیل داده که ریاست آن بر دوش معاون اول رئیس جمهور بود. مصوبات این ستاد نیز در حکم تصمیمات رئیس جمهور و هیئت وزیران بود. پنج کمیته سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، بین‌الملل و تلفیق در چارت سازمانی این ستاد در نظر گرفته شده بود. این ستاد، در هماهنگی با مسئولین افغانستانی فعالیت می‌کرد؛ به گونه‌ای که مقام‌های افغانستانی در میان گفتگوها یا بر پایه یادداشت‌های رسمی، درخواست‌شان را مطرح می‌کردند که در کمیته‌های مورد نظر بررسی و تصویب شده و به وزارتخانه‌های مربوطه برای اجرا ابلاغ می‌گردید (ستاد افغانستان. ۱۳۸۳: ۶). کمک‌های ایران برای بازسازی افغانستان در سه دسته اقتصادی، فرهنگی و سیاسی/امنیتی دسته‌بندی می‌شد:

ج-۱-۱) کمک‌های اقتصادی

الف) راه‌سازی: راه دوغارون به هرات به همراه دو پاسگاه پلیس در آغاز و پایان این راه و یک نمازخانه در میانه راه. همچنین ساخت یا آسفالت برخی خیابان‌ها و جاده‌های هرات (همچون بلوار ورودی هرات به تورغندی، بازسازی و توسعه جاده آرامگاه گوهرشاد، ساخت راه هرات به ارملک و...)؛ کمک در آسفالت خیابان‌های شهر تالقان (مرکز استان تخار)؛ ساخت پل میلک و همچنین راه میلک به زرنج؛ همکاری در بازسازی خیابان آرامگاه احمدشاه مسعود و... .

ب) برق‌رسانی: پست برق ۱۳۲٫۲ کیلو ولت هرات؛ پست برق ۲۰ کیلو ولت غوریان؛ خط دو مداره ۲۰ کیلو ولت دوغارون به هرات؛ خط دو مداره ۲۰ کیلو ولت زابل به زرنج؛ چندین دوره آموزشی رایگان کارکنان شرکت برق افغانستان و... .

ج) آبرسانی: آبرسانی به شهر زرنج؛ بازسازی مرکز آب و محیط زیست افغانستان؛ ساخت ۳ ایستگاه آبسنجی در حوزه رود کابل؛ تجهیز ۱۰ مرکز هواشناسی؛ چندین دوره آموزش‌های گوناگون به کارمندان اداره‌های آب، هواشناسی و... .

د) کشاورزی: ساخت و تجهیز مراکز دامپزشکی و قرنطینه در استان‌های هرات، فراه و نیمروز؛ مبارزه با آفت‌های گیاهی در استان‌های کابل، بامیان، بادغیس، هرات، فاریاب و پروان؛ پخش رایگان صدها هزار نهال درخت اصلاح‌شده؛ برگزاری چندین دوره آموزشی رایگان برای کارکنان اداره کشاورزی افغانستان؛ ساخت و تجهیز بخش ماشین‌آلات کشاورزی تعاونی در استان‌های کابل،

پدرام) نیز قرار گرفته است (ن.ک. بنی‌یعقوب. ۱۳۹۴).

هرات، نیمروز، قندهار، هلمند، فراه، بامیان؛ ساخت مراکز مکانیزه کشاورزی در استان‌های کابل، قندهار، هلمند، هرات، نیمروز، فراه، بامیان؛ حفر ده‌ها حلقه چاه در استان‌های کابل، قندهار و فراه؛ بازسازی چند رشته قنات در استان کابل؛ اهدای چند دستگاه خودرو به وزارت زراعت و مالداری و نیز وزارت توسعه و انکشاف دهات و... .

هـ) مخابرات: ساخت شبکه فیبر نوری مشهد-هرات؛ نصب ده‌ها دستگاه تلفن کارتی در هرات و...؛ ساخت مرکز آموزشی مخابرات کابل؛ فرستادن تجهیزات پستی به هرات و... .

و) بهداشت: راه‌اندازی درمانگاه ایرانیان در هرات؛ کمک به تجهیز بیمارستان خواجه بهاءالدین؛ تجهیز بخش مراقبت‌های ویژه بیمارستان مزارشریف؛ همکاری در ساخت و تجهیز مرکز توان‌بخشی در کابل و هرات؛ ساخت درمانگاه شیر و خورشید (هلال احمر) در زرنج؛ کمک‌های سالانه شیر و خورشید (هلال احمر) در نقاط گوناگون افغانستان؛ و... .

ز) دیگر موارد: همچون اهدای ۵۰ دستگاه اتوبوس به شهرداری کابل و ۵ دستگاه به شهرداری قندهار؛ ساخت ساختمان گمرک میلک و محوطه‌سازی آن برای افغانستان؛ نصب سامانه کارت-ساعت در نهادهایی همچون وزارت مخابرات، وزارت تحصیلات عالیه و... .

ج-۲-۱) کمک‌های بخش فرهنگی و انسان‌دوستانه

الف) آموزش و پرورش: ساخت مرکز تربیت معلم کابل، مدرسه مولانا در هرات، مجتمع آموزشی دخترانه کابل، مجتمع آموزشی پسرانه کابل؛ ساخت مراکز فنی و حرفه‌ای در شهرهای هرات، زرنج، و قندهار؛ بازسازی و تجهیز کتابخانه ۱۰ دبیرستان در کابل؛ اهدای ۱۵ دستگاه مینی‌بوس به وزارت معارف؛ ۸ دستگاه کپی به ۸ مدرسه؛ ده‌ها هزار جلد کتاب‌های درسی و آموزشی؛ وسایل کارگاه‌های برق، مکانیک، جوشکاری و...؛ برگزاری چندین کارگاه آموزشی برای معلمان، مدیران، نویسندگان کتاب‌های درسی و...

ب) آموزش عالی: اعطای ۶۲۰ بورسیه دانشگاهی (از ۱۳۸۰ تا ۱۳۸۳)؛ چندین فرصت مطالعاتی به استادان دانشگاه‌های افغانستان؛ اهدای تجهیزات کمک آموزشی (همچون رایانه، میز و صندلی، تلویزیون، دستگاه کپی) و تجهیزات خوابگاهی؛ ایجاد مرکز صوتی و تصویری دانشگاه بلخ؛ ساخت و تجهیز چاپخانه دانشگاه کابل؛ اهدای ۵۰ هزار کتاب به کتابخانه‌های دانشگاه‌های کابل؛ اهدای ۱۰ دوره ۷۵۰ جلدی کتاب‌های سمت به دانشگاه‌های افغانستان؛ چاپ ده‌ها جلد کتابهای دانشگاهی در سال‌های ۸۲ و ۸۳ و... .

ج) صدا و سیما: نصب و راه‌اندازی ایستگاه‌های رادیویی و تلویزیونی در کابل، مزارشریف، هرات،

طالقان، قندهار و...؛ اهدای ۲۷۸ حلقه نوار فیلم، سریال و برنامه تلویزیونی به همراه امتیاز پخش در شبکه‌های تلویزیونی؛ ۷ هزار کاست موسیقی و ۱۰ هزار جلد از کتاب‌های انتشارات سروش؛ برگزاری دوره‌های تخصصی برای کارکنان رادیو و تلویزیون افغانستان و ... .

د) دیگر موارد: تجهیز کتابخانه عمومی هرات، قرائت‌خانه قندهار، کتابخانه عامه کابل، کتابخانه دانشگاه کابل و...؛ برگزاری دوره‌های آموزشی برای کارمندان کتابخانه‌های عمومی افغانستان؛ کمک به بازسازی بسیاری از مساجد و مدرسه‌های دینی در کابل و هرات و تجهیز آنها. بازسازی زمین ورزشی قندهار؛ اهدای وسایل ورزشی به ۲۰ مدرسه؛ تجهیز دارالایتام عبدالاحد کرزی در قندهار و...

در این بخش، در کنار کمک‌های بخش دولتی ایران، بخش خصوصی نیز یاری‌های درخور توجهی داشت. برای نمونه، محسن مخملباف هم دو مجتمع آموزشی دخترانه رودکی و فردوسی که هر یک ۲۷ کلاس داشتند در هرات ساخت. همچنین بخش خصوصی ایران در بازسازی آرمگاه گوهرشاد همکاری کرد (ستاد افغانستان. ۱۳۸۳: ۲۵).

ج-۳-۱) کمک‌های بخش سیاسی و امنیتی

ساخت و تجهیز ۲۵ پاسگاه مرزبانی؛ اهدای ۱۲۵ دستگاه موتور سیکلت به پلیس افغانستان؛ بازسازی ۶ ساختمان اداری و پشتیبانی نیروهای هوایی؛ بازسازی تعمیرگاه هلیکوپتری و هواپیمایی نیروی هوایی؛ کمک‌های لجستیکی به وزارت دفاع افغانستان؛ تجهیز مرکز مطالعات استراتژیک و همچنین انستیتو دیپلماسی وزارت امور خارجه؛ برگزاری ده‌ها کارگاه آموزشی برای کارمندان وزارت امور خارجه، نیروهای مرزبانی، ماموران مبارزه با مواد مخدر و... . به جز اینها، نماینده ایران در کنفرانس افغانستان که در فروردین ۱۳۸۳ در برلین برگزار شد، وعده داد به جز کمک‌های ۵۶۰ میلیون دلاری که قول داده بود، چنانچه هر یک از طرح‌های بازسازی افغانستان به دست شرکت‌های ایرانی انجام شود، ۱۰ درصد از هزینه آنرا نیز ایران بر دوش خواهد گرفت (ستاد افغانستان. ۱۳۸۳: ۵).[1]

کمک‌های برشمرده شده در بالا، تنها در فاصله سالهای ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ انجام شده و این کمک‌ها چه به کشور افغانستان و چه به مهاجران افغانستانی در ایران، از سال ۱۳۸۳ تاکنون نیز ادامه داشته است.

---

۱. برخی پژوهشگران ایرانی (برای نمونه: دهقان، یزدانی و کاظمی. ۱۳۹۷: ۱۵۶؛ یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۱۹۷؛ علی‌آبادی. ۱۳۹۵) به خدمات و کمک‌های ایران در بازسازی افغانستان اشاره کرده‌اند. اما در اینجا چکیده‌ای از فعالیت‌های این ستاد از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ بر پایه کتابچه آن (ستاد افغانستان. ۱۳۸۳: ۲۷-۱۵) آمد. حجم کمک‌های ایران در بازسازی افغانستان در سال‌های بعد (یعنی از ۱۳۸۳ تاکنون) بسیار افزایش یافته است.

برای نمونه در سال ۱۳۹۴ و با دستور رهبری، همه دانش‌آموزان افغانستانی، حتی آنها که غیرقانونی به کشور وارد شده‌اند هم باید در مدارس به رایگان ثبت‌نام شوند. در سال آموزشی ۱۳۹۸ بیش از ۴۰۰ هزار دانش‌آموز افغانستانی در مدارس ایران ثبت‌نام کردند (فکت‌نامه. ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۸) که اگر فرض بگیریم مدارس از هر کدام از آنها پانصد هزار تومان هم دریافت کرده باشند،[1] باز هم ۱,۲۰۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ (هزار و دویست میلیارد) تومان یا صد میلیون دلار به نرخ مهرماه ۱۳۹۸ هزینه آنها بر دوش ایران است. کمک‌های بین‌المللی در این زمینه نیز کمتر از ۵ درصد این هزینه‌ها را پوشش داده است (موسی‌زاده و خسروی. ۱۳۹۶: ۲۳۱-۲۳۰). این مقدمه مفصل درباره کمک‌های ایران در چند دهه گذشته به افغانستان را نوشتیم تا به این پرسش برسیم که با وجود این همه کمک، چرا همچنان نگاه بسیاری از افغانستانی‌ها به ایران منفی است؟ و پرسش پیشینی اینکه در کدام زمینه‌ها منفی است؟

ج ۲) دلایل نگاه منفی افغانستانی‌ها به ایران

یکی از نکات اصلی که در دیپلماسی فرهنگی[2] باید مورد توجه قرار گیرد، چگونگی تفکر دیگر کشورها درباره شماست (آدینه‌وند. ۱۳۹۳: ۷۹). به جز بحث مخالفت برخی از پشتون‌گرایان با ایران که ریشه در قوم‌گرایی و رقابت با زبان فارسی دارد، نگاه منفی به ایران در میان فارسی‌زبان‌ها و هزاره‌های شیعه هم دیده می‌شود که مهمترین دلایل آن در اینجا شرح داده می‌شود:

ج-۲-۱) برخوردهای ناشایست با مهاجران افغانستانی

بنی‌یعقوب (۱۳۹۴) وقتی برای نخستین بار در زمستان ۱۳۸۳ به هرات می‌رود، بیشترین چیزی که نظرش را به خود جلب می‌کند، شباهت‌های فرهنگی بین ایران با هرات است، بسیار بیشتر از شباهت‌های دیگر شهرهای افغانستان با ایران. از گویش‌شان گرفته تا پوشاک زنان و حتی کالاهای ایرانی. اما همین حضور بسیاری از هراتی‌ها در ایران باعث شده خاطرات تلخی برای بسیاری‌شان هم به وجود بیاید و از همین رو

۱. دریافت کمک هزینه آموزشی در هنگام ثبت‌نام دانش‌آموزان در مدارس، ویژه مهاجرین افغانستانی نیست و از همه دانش‌آموزان ایرانی نیز دریافت می‌شود. اگرچه آموزش رایگان تا دانشگاه حق هر کودک ایرانی است، اما بسیاری از مدارس به دلیل بودجه کمی که از اداره آموزش و پرورش دریافت می‌کنند و هزینه‌های بالای مدرسه، مبالغی را از همه دانش‌آموزان (چه ایرانی و چه افغانستانی) دریافت می‌کنند که عموماً در سال ۱۳۹۸ سالانه زیر پانصد هزار تومان بود. این در حالی است که سرانه هزینه آموزشی یک دانش‌آموز در طول آن سال برابر با ۳,۵ میلیون تومان می‌شد که یعنی مدارس بین ۱۰ تا ۱۵ درصد هزینه‌ها را از خانواده دانش‌آموزان دریافت می‌کردند.

۲. «دیپلماسی فرهنگی را می‌توان تلاش برنامه‌مند و نظام‌یافته برای تاثیرگذاری بر اندیشه‌ها، برداشت‌ها، انگاره‌ها و ایده‌آلها، ارزش‌ها، باورها و سبک زندگی سایر ملت‌ها از طریق ترویج فرهنگ و تمدن خود با هدف تامین و توسعه اهداف و منافع ملی دانست» (موسسه ابرار معاصر. ۱۳۹۳: ۶).

است که بنی‌یعقوب می‌نویسد هراتی‌ها اصلی‌ترین منتقدان ایران بوده و بیش از سایر شهرهای افغانستان نگاه منفی به ایران دارند. همه اینها در حالی است که ایران برخلاف تصوراتی که بسیاری از افغانستانی‌ها دارند، یکی از کشورهایی است که -علیرغم همه رفتارهای نادرستی که اشاره شد- بیشترین حمایت‌ها را از پناهندگان می‌کند. در همین زمینه ایران دومین کشور بزرگ مهاجرپذیر دنیا است و کشورهای غربی‌ای که عمدتاً رفتارشان با مهاجران، با رفتار ایرانیان با مهاجران افغانستانی مقایسه می‌شود، در این حجم و تعداد پذیرای مهاجر نبوده‌اند. بنا به گفته کمیسariای عالی پناهندگان سازمان ملل در ایران، بیشتر هزینه‌های این پناهندگان بر دوش دولت ایران است و تنها بخش اندکی از آن توسط سازمان‌های بین‌المللی و دیگر کشورها تأمین می‌شود. در سال ۹۲ کمک‌های مالی جهانی برای هر پناهنده، ۱۰ دلار در سال بوده است؛ در حالی که دولت ایران روزانه برای هر پناهنده ۵ دلار (مستقیم یا غیرمستقیم) هزینه می کند که در سال، ۱۸۲۵ دلار می‌شود؛ یعنی بیش از ۱۸۰ برابر کمک جهانی. این در حالی است که بسیاری از افغانستانی‌ها بدون هیچگونه سند و مدرک و کاملاً برخلاف واقعیت‌هایی که مسئولین افغانستان و نمایندگان سازمان ملل در امور پناهندگان بیان می کنند، صرفاً بر پایه تبلیغات منفی گمان می کنند جامعه جهانی بسیار بیش از اینها به خاطر حضور افغانستانی‌ها به ایران کمک می کند؛ اما ایران آنرا در اختیار پناهندگان قرار نداده و برای آنان هزینه نمی کند! این دوستان حتی نمی‌دانند در بسیاری از سال‌ها، از جمله سال‌های اول انقلاب که ایران تحریم همه‌جانبه بود، همین مبلغ اندک را هم جامعه جهانی پرداخت نمی کرد. بعدها هم کمیساریا تنها در قبال پناهندگان قانونی (که اکنون رقمی بین ۸۴۰ تا ۹۴۰ هزار نفر برای‌شان بیان می‌شود) خود را مکلف به پاسخگویی دانست که این سیاستش همچنان ادامه دارد. به گونه‌ای که بارها تأکید کرده که مسئولیتی در قبال دو میلیون نفر مهاجر غیرقانونی دیگر ندارد[1]. بنابراین، آنچه مشخص است، اینکه مردم ایران نزدیک ۴ دهه پذیرای هم‌تباران افغانستانی خویش بوده‌اند. در این مدت دولت ایران از پناهندگان قانونی این کشور پذیرایی کرده و به قول کمیساریا، بیش از وظیفه‌اش هم عمل کرده؛ اما به‌واسطه نداشتن برنامه‌های منسجم فرهنگی از یکسو، و از سوی دیگر تلاش نکردن در راستای ادغام این افراد در جامعه ایران و حذف برداشت‌های فرهنگی نادرست، ما شاهد نارضایتی افغانستانی‌هایی هستیم که در ایران زیسته‌اند و وقتی به کشور خودشان بازگشته یا به کشور ثالثی بروند، به جای آنکه سفیران فرهنگی ما باشند، راوی درد و رنج‌هایی هستند که به‌واسطه ندانم کاری‌های عده‌ای مدیر میانی و برخی مردم ناآگاه بر آنان وارد شده است.

---

۱. در این زمینه پیشنهاد می‌شود به شماره ۲۷ ویژه‌نامه صدر با موضوع «ما و مهاجران افغان» که در تابستان ۹۳ منتشر شد مراجعه شود. مصاحبه با کمیساریای عالی پناهندگان در ایران، سفیر کبیر افغانستان در ایران، وزیر مهاجرت افغانستان و بسیاری دیگر، گویای کمک‌های قابل توجه ایران به پناهندگان افغانستانی است.

ج-۲-۲) اثرگذاری رسانه‌های غربی و منفی‌بافی درباره فعالیت‌های ایران در افغانستان

در این سال‌ها، چه رسانه‌های غربی و چه رسانه‌های داخلی افغانستان (که بسیاری‌شان از سوی کشورهای غربی راه‌اندازی و پشتیبانی می‌شوند) به‌طور گسترده‌ای به بزرگ‌نمایی نفوذ ایران در افغانستان یا تحریف فعالیت‌های این کشور پرداخته‌اند. هرچند وجود برخی از اخبار درست (از جمله در برخورد نادرست با مهاجرین افغانستانی در ایران)، پذیرش دیگر اخبار منفی را هم آسان‌تر کرده است. به‌طور کلی در سال‌های گذشته، بیشترین اخبار منفی در این زمینه، در سه حوزه بوده است: برخوردهای ناشایست با مهاجرین افغانستانی در ایران؛ نفوذ ایران در افغانستان و خرابکاری در این کشور؛ و بالاخره اعزام اجباری مهاجرین غیرقانونی افغانستانی در ایران، به جنگ سوریه. برخوردهای ناشایست با مهاجرین افغانستانی در ایران، تنها موردی است که در آن شک و تردیدی نیست. هرچند در همان زمینه هم رسانه‌ها عموماً چشم‌شان را به روی خدماتی که به مهاجرین ارائه می‌شود بسته و تنها مترصد فرصتی هستند برای تخریب وجهه ایران. اخبار این رسانه‌ها، ماهی گرفتن از آب گل‌آلود و تقویت پروژه‌های ایران‌هراسی[1] است. این افراد به قول رایزن وقت فرهنگی ایران در افغانستان (جهانشاهی. ۱۳۹۳)، «کاه اتفاقات را کوه، و کوه خدمات را کاه می‌کنند». موسی‌زاده و خسروی (۱۳۹۶) فهرستی از چکیده خدمات ایران به مهاجرین افغانستانی درون کشور از یکسو، و به افغانستانی‌های ساکن خود افغانستان از سوی دیگر ارائه داده و اشاره کرده‌اند که این خدمات ایران عموماً نادیده گرفته می‌شود که یک دلیلش، برجسته شدن مشکلات و موانع در راه خدمت‌رسانی به این پناهجویان یا افغانستانی‌های درون کشور افغانستان از سوی رسانه‌های مخالف جمهوری اسلامی بوده است. شوربختانه رفتارهای اخیر، حافظه تاریخی هم‌تباران افغانستانی را دارد مخدوش می‌کند. اما اکنون دولت و مردم ایران از دو سو زیان می‌بینند: هم هزینه‌هایی که در این راه کرده‌اند نادیده گرفته می‌شود و هم منتقدانی نسبت به فرهنگ ایرانی پرورش داده‌اند.

اما درباره دو گزینه بعدی (نفوذ ایران در افغانستان و خرابکاری در این کشور؛ و بالاخره اعزام اجباری مهاجرین غیرقانونی افغانستانی در ایران، به جنگ سوریه) در اینجا توضیحات بیشتری ارائه خواهد شد.

در سال‌های گذشته ایران در دو زمینه متهم به خرابکاری در خاک افغانستان بوده است: نخست از طریق کمک به طالبان و سپس از طریق آسیب زدن به زیرساخت‌های این کشور.

بر پایه ادعای برخی رسانه‌های غربی و افغانستانی، سلاح‌های ایرانی در پایگاه‌های تصرف‌شده طالبان

---

۱. - درباره این پروژه ایران‌هراسی در صفحات دیگر نیز اشاراتی خواهم کرد.

توسط ارتش افغانستان کشف شده و انگشت اتهام به سوی ایران درازتر شده است.[1] جمهوری اسلامی ایران همیشه این ادعاها را رد کرده است. تمنا نیز (۱۳۸۷: ۸) این احتمال که حکومت پاکستان اقدام به خریداری پنهانی این سلاح‌های ایرانی و فرستادن‌شان برای طالبان برای تخریب وجهه ایران را از نظر دور نداشته است.[2] از سوی دیگر، وحید مژده (۱۳۸۷: ۷۶)، دیگر پژوهشگر افغانستانی اشاره می‌کند که سلاح‌های جدید کشف‌شده از طالبان، نه ساخت ایران یا پاکستان، بلکه اروپایی هستند و تاییدکننده ادعای مقام‌های طالبان که می‌گویند با برخی کشورهای اروپایی به‌جان‌آمده از یکه‌تازی امریکا در ارتباطند. اما اتهام یاری رساندن به طالبان، به‌ویژه پس از برقراری ارتباط‌های رسمی میان دولت ایران و فرستادگان گروه طالبان (که عموماً با اعتراض دولت افغانستان همراه می‌شود) افزایش یافته است. اما همچنان و با فرض درستی کشف سلاح‌های ایرانی در پایگاه‌های طالبان، سندی در این باره که ایران خود این سلاح‌ها را در اختیار طالبان قرار داده یا از راه‌های دیگر به دست این کشور رسیده، در دست نیست. در بخش سوم (امنیتی) به این موضوع مفصل‌تر خواهیم پرداخت.

همچنین حمله و آسیب زدن به برخی زیرساخت‌های افغانستان، گاهی به ایران نسبت داده می‌شود. برای نمونه حمله به سد سلما در شمال هرات، با این توجیه که ایران مخالف آبگیری این سد است تا آب آن همچنان به خاک ایران برود، به ایران نسبت داده شد.[3] در این زمینه و دیگر رویدادهای مشابه، کمترین مدرک و سندی در دست نیست و بیشتر اتهامات بر پایه حدس و گمان، آن هم نه از سوی تحلیلگران شناخته‌شده افغانستانی، بلکه عموماً از سوی روزنامه‌نگاران ناشناخته یا شایعات در شبکه‌های اجتماعی مطرح می‌شود. همچنین درباره ادعای اعزام اجباری مهاجرین غیرقانونی افغانستانی به سوریه، اگرچه مسئولین ایرانی همیشه این «اجباری» بودن را رد کرده‌اند، اما عجیب است که رسانه‌های غربی و در پی آنها رسانه‌های افغانستانی تنها بر ایران متمرکز شده و بزرگنمایی می‌کنند. هم تمامی کشورها با مهاجرین غیرقانونی به خاک‌شان برخورد کرده و هم بسیاری از کشورها در ازای خدمت در ارتش و جنگیدن با دشمنان، به دیگران شهروندی اعطا می‌کنند. برای نمونه، سالانه حدود ۹ هزار خارجی به عضویت ارتش امریکا در آمده و در نقاط گوناگون جهان در راستای منافع امریکا می‌جنگند تا شهروندی این کشور را به دست آورند. حتی بسیاری از سربازان ظاهرا امریکایی اعزامی به افغانستان نیز از این دسته‌اند (دویچه‌وله. ۰۴,۰۷,۲۰۱۱). از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۲ حدود ۹۲ هزار نفر به همین روش شهروندی امریکا را به دست آوردند (صدای امریکا. ۲۳ آبان ۱۳۹۲).

در بحث اخبار رسانه‌های داخلی افغانستان، دوباره باید یادآوری کرد که تقریباً هیچ روزنامه‌نگار

---

1. https://afghanistan.asia-news.com/prs/articles/cnmi_st/features/01/03/2021/feature02-

۲. البته باید به این نکته توجه داشت که تمنا این پژوهش را به سفارش یک مرکز پژوهشی ایرانی نوشته است.

3. https://8am.af/salma-which-is-always-threatened/

افغانستانی‌ای حاضر به پذیرش پیامدهای دفاع از ایران نمی‌شود. اما در نقطه مقابل و همانگونه که پیش از این اشاره شد، نقد درست یا نادرست فعالیت‌های ایران در افغانستان، به گونه‌ای نشانه روشنفکری در میان جوانان افغانستانی شده است و هر کس چنین نکند، انگ جاسوسی برای ایران بر پیشانی‌اش می‌خورد.[۱] نمونه ای از سوگیری رسانه های افغانستان علیه ایران را می توان در مقایسه دو مصاحبه از سوی لطف الله نجفی زاده، مجری شبکه تلوزیونی طلوع نیوز با سفیر امریکا در افغانستان در سال ۱۳۹۸ و وزیر امور خارجه ایران در سال ۱۳۹۹ بهتر درک کرد. نه حالت نشستن وی جلوی سفیر امریکا، همچون برخورد با ظریف خشک و غیر منعطف بود، و نه نگاه وی به سفیر امریکا، از بالا به پایین. برخلاف گفتگو با ظریف، در گفتگو با سفیر امریکا خبری از قطع کردن مکرر سخنان وی توسط مجری نبود. برخلاف گفتگو با ظریف که با بیان «بسیار خب» به‌طور مکرر سخنان وی قطع می‌شد، تکه کلام جاری در گفتگو با سفیر امریکا «درست است» (right) بود و تایید سخنان وی. حتی یکبار هم درباره جنایات و کشتارهایی که سربازان امریکایی در طول این ۱۹ سال در امریکا و علیه شهروندان عادی انجام داداند، سخنی به میان نیامد. فضای گفتگو با سفیر امریکا به گونه‌ای بود که گویا دارد با صاحب افغانستان مصاحبه می کند. مثلا می گفت: به نظر شما اشرف غنی رئیس جمهور قانونی افغانستان است (به دلیل مشاجره‌های آن زمان که میان غنی و مخالفانش در جریان بود و او را رئیس جمهور غیرقانونی می‌دانستند)؛ به نظر شما افغانستان توانایی برگزاری انتخابات پیشِ رو را دارد؟ به نظر شما...، به نظر شما... . و نکات قابل توجه بسیار دیگری که اگر یکبار این دو گفتگو را در کنار هم ببنید، متوجه‌شان می‌شوید. در حالی که در طول گفتگوی تقریباً یک ساعته با محمدجواد ظریف، تنها بر مواردی همچون ارتباط میان ایران و طالبان، برخورد نادرست ایران با مهاجران افغانستانی، تیپ فاطمیون و فرستادن جوانان افغانستانی به جنگ سوریه و... متمرکز شد و حتی یکبار هم به خدمات ایران به افغانستان یا مهاجران اشاره نکرد. شیوه نشستن و سخن گفتن وی با وزیر امور خارجه ایران نیز خشم بسیاری از ایرانیان را برانگیخت.[۲]

---

۱. نگارنده تاکنون بارها به‌طور خصوصی با برخی روزنامه‌نگاران و خبرنگاران افغانستانی درباره این فضای منفی علیه ایران در رسانه‌های افغانستان صحبت کرده است. تقریباً همه آنان این مسئله را می‌پذیرند، اما اعتراف می کنند که خودشان جرأت حرکت خلاف جهت این جریان را ندارند. همچنین راضی نگاه داشتن کشورهای غربی نیز در این زمینه اثرگذار است. یکی از دوستان روزنامه‌نگار افغانستانی آشکارا به نگارنده می گفت اگر طرف سفارتخانه ایران آفتابی شود، باید قید دریافت روادید امریکا را بزنند!

۲. البه نگارنده در آن زمان و برای تلطیف فضا، یادداشتی در رسانه‌های ایران نوشت و تلاش کرد نشان دهد آزادی بیان در رسانه‌های افغانستانی به آنان اجازه این شیوه مصاحبه با مسئولین بلندپایه کشور خودشان را هم می‌دهد و برای‌شان عادی است؛ اما واقعیت اینست که آن یادداشت را بیشتر برای تلطیف فضا و نیز «برای وصل کردن» نوشته بودم.

ج-۳-۲) رنگین‌کمانی بودن سیاست‌های ایران درباره افغانستان

همه آنچه در بالا نوشتیم، به نوعی دفاع از ایران در برابر این اتهامات است. اما پرسش اصلی این بخش همچنان باقی است: چرا با وجود این همه خدمت به افغانستان و افغانستانی‌ها، همچنان نگاه منفی در میان آنان نسبت به ایران وجود دارد و تنها جنبه‌های منفی برخورد ایران با افغانستانی‌ها برجسته می‌شود؟[۱] به نظر می‌آید پاسخ به این پرسش، در این بخش به دست آید و آن چیزی نیست جز رنگین‌کمانی بودن سیاست‌ها و برنامه‌های ایران درباره افغانستان.

این اصطلاح را با کمی تغییر، از محمدحسین جعفریان، یکی از بهترین افغانستان‌شناس‌های ایرانی[۲]، وام گرفته‌ام. او از «رنگین بودن سیاست» جمهوری اسلامی در قبال افغانستان سخن می‌گوید (جعفریان. ۱۳۹۱: ۱۲۰) که با وجود این همه خدمات که هم به مهاجرین و پناهجویان داده و هم به رغم همه حمایت‌هایش از مجاهدین در برابر ارتش شوروی و نیروهای طالبان و کمک‌های نقدی و غیرنقدی به این کشور، اما گاهی برخی رفتارهای نسنجیده سیاسیون کشورمان در معادلات سیاسی افغانستان باعث ایجاد شک و شبهه‌هایی هم در میان افغانستانی‌ها و هم در میان خود ایرانی‌ها می‌شود.[۳]

---

۱. البته این نادیده گرفتن کمک‌ها، تنها ویژه ایران نیست و دیگر کشورهایی که در سالیان گذشته به افغانستان کمک کرده‌اند نیز، به سرنوشت ایران دچار گشتند. برای نمونه فرنان (۱۳۳۹: ۳۵۱) در توضیح کمک‌های فراوانی که امریکا و شوروی به افغانستان کرده، اما در مقابل از سوی افغانستانی‌ها نقد و سرزنش شدند می‌نویسد: «آنهایی که از کمک یا قرضه خارجی استفاده می‌کنند، همیشه بهانه‌ای پیدا می‌کنند تا قرضه‌دهندگان را به باد انتقاد بگیرند».

۲. به جرأت می‌توان مدعی شد کمتر ایرانی‌ای به اندازه محمدحسین جعفریان با افغانستان آشنایی دارد. او سال‌ها در آن کشور زیسته، مدتی به‌عنوان فیلم‌ساز و پژوهشگر و مدتی هم به‌عنوان رایزن فرهنگی ایران، با بیشتر شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی آنجا دمخور بوده و همانگونه که در بخش نخست اشاره شد، از دوستان نزدیک احمدشاه مسعود بوده (که مستند چندقسمتی «حماسه ناتمام» را درباره وی ساخته)، تنها خبرنگاری است در دنیا که موفق شده با ملامحمد عمر مصاحبه حضوری بکند، بسیاری از کوه‌ها و ریگزارهای آنجا را با پای پیاده گز کرده، تا آنجا که یک پایش را بر روی مین‌های کار گذاشته شده در آنجا از دست داده است. به این موارد می‌توان لیست بلندبالای دیگری هم افزود که خواندنش برای کسانی که با جعفریان و عشق و علاقه‌اش به افغانستان آشنا نیستند، شگفت‌آور است. استفاده نکردن کافی ایران از ظرفیت‌هایی همچون جعفریان (به جز مدت کوتاهی که رایزن فرهنگی بود) نشان از بی‌برنامگی ایران در برابر افغانستان دارد. چه اینکه تنها نام جعفریان در این میان مطرح نیست و می‌توان افراد دیگری همچون محسن مخملباف، کارگردان سرشناس ایرانی که علاقه‌اش به افغانستانی‌ها باعث شد سال‌ها در بدترین شرایط، به همراه خانواده‌اش در کابل زندگی کرده و خدمات اجتماعی و حتی اقتصادی به آنها بدهد، و یا چنگیز پهلوان، انسان‌شناس ایرانی که از همان سال‌های آغازین حضور مهاجرین در ایران، به مطالعه و یاری رساندن به آنها پرداخت و بسیاری دیگر را هم به لیست افزود که عموماً در ایران به دلیل دیدگاه‌های سیاسی یا اجتماعی‌شان طرد شده‌اند. در واقع این خود اگر نشانی از رنگین‌کمان بودن سیاست‌های ایران در برابر افغانستان نباشد، بی‌گمان نمونه‌ای از ناکارآمدی‌اش است.

۳. این امر تا آنجا پیش می‌رود که در حالی که ایران اصلی‌ترین پشتیبان احمدشاه مسعود و نیروهای تحت امرش بود، از

برای نمونه، ایران هزینه‌های بسیاری برای مهاجرین افغانستانی کرده، اما در برخی نهادها و سازمان‌های مرتبط با مهاجرین افغانستانی (همچون اداره کل اتباع و مهاجرین خارجی وزارت کشور، نیروی انتظامی، رسانه‌ها و...) برخوردهای ناشایستی با مهاجرین صورت می گیرد که همه خدمات و هزینه‌های انجام‌شده در این زمینه را به باد می‌دهد. با گذشت بیش از چهل سال، هیچ برنامه و اساسنامه مشخصی درباره شیوه برخورد با مهاجرین قانونی و غیرقانونی افغانستانی به نهادها و سازمان‌های مرتبط ابلاغ نشده است. چرا که بسیاری از مسئولین ما همچنان گمان می کنند این مهاجران موقتی بوده و به زودی از کشور خواهند رفت. بدتر آنکه مامورین و کارمندانی که گاه برخوردهای ناشایست با مهاجرین داشته و حتی خود اقدام به ضبط فیلم و کلیپ از این رفتارهای توهین آمیزشان کرده بودند، هرگز آنچنانکه شایسته است، تنبیه نشدند و حتی اگر تنبیه هم شده بودند (که علیرغم بیانیه‌هایی که گاه در محکومیت این رفتارها منتشر می‌شود، تقریباً هیچ خبر رسمی‌ای درباره مجازات این افراد در دست نیست)، هیچ تاثیر قابل توجهی نداشت و بنابراین این دسته از رفتارها، دوباره از سوی همکاران همان افراد تکرار شد.

در کنار روزنامه‌ها و خبرگزاری‌هایی که عموماً تنها اخبار منفی درباره مهاجرین افغانستانی منتشر می کنند، در فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی نیز، افغانستانی‌ها عموماً با چهره‌ای نامناسب بازنمایی می‌شوند.[۱] این در حالی است که افغانستانی‌ها یکی از بینندگان پر و پا قرص فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی هستند و حتی گاه تکیه کلام‌های این سریال‌ها (همچون شب‌های برره)، ورد زبان جوانان و کودکان افغانستانی می‌شود. اما این ظرفیت برجسته را با برخی ندانم کاری‌ها از بین می‌بریم.

همچنین بر پایه قوانین خشک و انعطاف‌ناپذیر ایران در زمینه اعطای شهروندی، در این چهار دهه هیچ‌کدام از حتی نخبگان افغانستانی که می‌توانستند منشأ خیر برای ایران شوند، نتوانستند شهروندی ایران را بگیرند. در حالی که بسیاری از آنان که از ایران نا امید شده و راه کشورهای غربی را در پیش گرفتند، در آن کشورها به جایگاه‌های بلند سیاسی، فرهنگی-اجتماعی و اقتصادی دست یافتند. چیزی که برای یک شهروند افغانستانی در ایران کاملا محال و نشدنی است. یعنی ایران گاهی ده‌ها سال برای یک مهاجر افغانستانی هزینه می کند، اما او را برای خدمت کردن به ایران نمی‌پذیرد.

از سوی دیگر، افغانستان گاهی در ادبیات نه تنها مردم عادی، بلکه مسئولین ایرانی هم نماد توسعه‌نیافتگی معرفی شده و با کاربرد اصطلاحاتی همچون «حتی افغانستان هم...» یا «حتی افغانی‌ها

سوی برخی افغانستانی‌ها به‌عنوان دشمن احمدشاه معرفی شود (جعفریان. همان: ۱۴۷).

۱. برای نمونه در سریال «شیوع» که در سال ۱۳۹۴ از شبکه اول سیما پخش شد، ویروسی خطرناک به وسیله افغانستانی‌ها به ایران منتقل می گردد. همچنین در این سریال، خبرنگاران افغانستانی با ظاهری نامناسب و ژولیده بازنمایی شدند. این در حالی است که بیشتر کانال‌های تلویزیونی افغانستان، از خبرنگاران جوان و خوش‌تیپ استفاده می کنند. این سریال با واکنش‌های بسیار گسترده و منفی در افغانستان روبرو شد.

هم...»، اوج درماندگی ایران را نشان می‌دهند. یعنی حتی افغانستان هم که به باور آنان نماد توسعه‌نیافتگی و عقب‌ماندگی است، به فلان چیز دست یافته، اما ایران دست نیافته است. برای نمونه رفعت بیات (۱۳۸۸: ۶۸)، نماینده دوره هفتم مجلس در نقد کسانی که مخالف نشستن زنان بر کرسی وزارت هستند می‌گوید: «الان افغانستان هم وزیر زن دارد». همچنین حسن روحانی، رئیس جمهور وقت ایران نیز در همایش استانداران و فرمانداران سراسر کشور در هفتم بهمن ۱۳۹۸ نیز، با بیان اینکه «باید انتخابات را الکترونیکی کنیم. حتی افغانستان هم این کار را کرد [خنده حضار]» همین کاربرد منفی را از نام افغانستان داشت. این دست از اخبار و برخوردها، عموماً در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی افغانستان (که بسیار نیرومند است) به‌طور گسترده‌ای بازتاب منفی می‌یابد.

رفتارهای ناسنجیده سیاسی ایران در برابر افغانستان نیز بر این نگاه منفی می‌افزاید. برای نمونه، برقراری ارتباط میان برخی نهادهای حاکمیتی غیردولتی ایران با گروه طالبان، آن هم بدون هماهنگی‌های لازم با دولت افغانستان، خشم نه تنها دولت، بلکه شهروندان افغانستانی که قربانی خشونت‌های طالبان بوده و هستند را در پی داشته است. چنین رفتارهایی باعث دامن زدن به بازار شایعات پشتیبانی ایران از طالبان می‌شود. همچنین توئیت‌های علی شمخانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی و احمد نادری، نماینده اصول‌گرای مجلس در دفاع از طالبان در سال ۱۳۹۹، موجی از خشم را در این کشور برانگیخت و به بهانه‌های مختلف با تکرار توئیت‌های این دو نفر، بر ادعای همکاری ایران با طالبان پافشاری می‌کنند (برای نمونه، احمد نادری از طالبان به‌عنوان «یکی از جنبش‌های اصیل منطقه» نام برد که این تکه کلام را افغانستانی‌ها به مناسبت‌های مختلف به‌عنوان طعنه درباره ایران و روابطش با طالبان به کار می‌برند).[1] همچنین حسام رضوی، از مدیران برجسته خبرگزاری تسنیم بارها در برنامه‌های تلویزیونی از طالبان دفاع کرده که این رفتار وی نیز با واکنش‌های گسترده افغانستانی‌ها روبرو شده است. شوربختانه به نظر می‌آید بخشی از بدنه حاکمیت ایران بدون توجه به واقعیات و پیامدها، در حال تطهیر طالبان است.

اما از سوی دیگر باید توجه داشت منفی‌بافی رسانه‌های غربی و آن دسته از رسانه‌های داخلی

---

۱. البته فهرستی بلند بالا از این رفتارهای نسنجیده سیاستمداران ایرانی در برابر افغانستان را می‌توان تهیه کرد. در اینجا نمونه‌ای از یکی از رفتارهای به ظاهر کوچک که می‌تواند مایه دلخوری طرف مقابل شود، می‌آوریم. در نخستین سالگرد شهادت احمدشاه مسعود، در حالی‌که بسیاری از کشورهای غربی هیئت فرستاده بودند، ایران بدقولی کرد و نه هیئتی فرستاد و نه آنگونه که قول داده بود، پیام رئیس جمهور را همراه با آن هیئت. همین، مایه سرافکندگی ایرانیانی شده بود که جداگانه توسط دولت افغانستان دعوت شده بودند (جعفریان. ۱۳۹۱). این در حالی است که ایران نه تنها یکی از مهمترین پشتیبانان احمدشاه مسعود به شمار می‌آمد، بلکه از نخستین روزهای حمله ائتلاف جهانی به سرکردگی امریکا به مواضع طالبان، در کنار مردم افغانستان بود. عدم حضور رسمی ایران در نخستین سالروز شهادت احمدشاه مسعود می‌تواند تقویت‌کننده شایعه‌ای باشد که درباره دشمنی ایران با احمدشاه مسعود، در بالا اشاره شد.

افغانستان که از سوی کشورهای غربی و عربی پشتیبانی می‌شوند، ارتباط چندانی با سیاست‌های ایران در برابر افغانستان نداشته، و بلکه زیرمجموعه‌ای است از تقابل ایران با کشورهای غربی–عربی. بنابراین تا زمانی که سیاست خارجی ایران بر همین پاشنه باشد، طبیعتا واکنش رسانه‌ها درباره رفتارهای ایران در برابر افغانستان نیز همین گونه باقی خواهد ماند. این امر به‌ویژه در زمینه‌هایی که مرتبط با این تقابل باشد (همچون ارتباط با طالبان که علیه نیروهای غربی و امریکایی در افغانستان می‌جنگند، و نیز فرستادن نیرو به سوریه در دفاع از بشار اسد که غرب تلاش کرد او را کنار بگذارد)، برجسته‌تر است.

ج-٤-٢) ذهنیت تئوری توطئه‌ساز افغانستانی‌ها

البته در پایان این بخش، یک نکته دیگر را هم در دلایل نگاه منفی افغانستانی‌ها به ایران نباید نادیده گرفت. با ورود ائتلاف جهانی به سرکردگی امریکا به افغانستان، رسانه‌ها در این کشور گسترش فراوان یافتند، زیرساخت‌های اینترنت فراهم شد و درصد قابل توجهی از مردم این کشور به شبکه‌های اجتماعی وصل شدند. این در حالی است که شمار روزنامه‌نگاران و تحلیل‌گران ریزبین در این کشور رشدی متناسب با شمار روزنامه‌ها و رسانه‌ها نداشت. یعنی در حالی‌که بخش مادی و ملموس حوزه اطلاع‌رسانی در افغانستان رشد یافت، بخش غیرمادی آن نتوانست پا به پای آن توسعه یابد و بنابراین نه تنها شبکه‌های اجتماعی (به‌ویژه فیس‌بوک)، بلکه بسیاری از روزنامه‌ها، رادیوها و تلویزیون‌های این کشور نیز پر شد از افرادی که توانایی تشخیص اخبار سره از ناسره و حتی یک تحلیل ساده را نداشتند. بنابراین شایعات به سادگی در میان‌شان گسترش یافته و پذیرفته می‌شود. تئوری توطئه در افغانستان هم شدیدا گسترش یافته است.

شوربختانه افغانستانی‌ها به‌واسطه برخی ناملایمتی‌ها که در ایران دیده‌اند، آمادگی پذیرش هر اتهامی به ایرانیان را دارند و همین دست‌مایه برخی افراد شده تا با بزرگ‌نمایی یا دروغ‌پراکنی، نسبت‌های ناروایی به ایرانیان بزنند. برای نمونه عدم اجازه ورود به اتباع این کشور در روز سیزده به‌در سال ۹۰ به پارک صفه اصفهان (که عملی غیرانسانی و نژادپرستانه بود)، باعث شده تصویر تابلوهایی که در پارک‌های ایران نصب می‌شود و روی آنها نوشته شده «ورود سگ به پارک اکیداً ممنوع»، را در رایانه و توسط نرم‌افزار دستکاری کرده و روی آن بنویسند: «ورود سگ و افغانی به پارک اکیداً ممنوع» و آنگاه با این اتهام که این تابلوها در پارک‌های ایران نصب شده، احساسات افغانستانی‌ها را در شبکه‌های اجتماعی تحریک کنند.

همچنین می‌توان به اردوگاه سفیدسنگ اشاره کرد که چون در آنجا برخوردهای نادرستی با بسیاری از کسانی که عمدتاً غیرمجاز وارد ایران شده بودند صورت گرفت، فیلمی در همین‌باره و با نام «قربانیان

ازلی»، اما با بزرگ‌نمایی و این افسانه ساخته شده که ایران در سال ۱۳۷۷ با هلی‌کوپتر به این اردوگاه حمله کرده و بیش از ۶۰۰ افغانستانی را قتل‌عام نمود و آنگاه برای سرپوش گذاشتن بر این جنایت، کل اردوگاه را با خاک یکسان کرده و رویش جاده آسفالت کشید. این در حالی است که با جستجوی کلیدواژه سفیدسنگ به وبلاگ افغانستانی‌هایی برمی‌خوریم که خاطرات‌شان را از این اردوگاه، در سال‌های پس از ۱۳۷۷ نوشته‌اند و بنابراین اصل ماجرای قتل‌عام و سپس ویران نمودن این اردوگاه دروغ محض است (تاکنون حتی یک سند و مدرک نیز در این‌باره ارائه نشده است)[1]. به اعتراف رسانه‌های افغانستان که این فیلم را تبلیغ کرده‌اند، این فیلم با بودجه ۳۰۰ هزار دلاری از سوی یک شرکت امریکایی ساخته شده است. موارد متعدد دیگری از این دست نیز ساخته و پرداخته می‌شود.

در اینجا به سادگی دیده می‌شود که ترکیب رسانه‌ها و نهادهای ایران‌ستیز غربی در کنار سادگی و نگاه غیرتحلیلی ذهن مردمان افغانستان، نگاه منفی به ایران را به‌طور قابل توجهی افزایش داده است.

د) دین و مذهب

مذهب اثرگذارترین عنصر در روابط و ساخت اجتماعی–قومی افغانستان است (ارزگانی. ۱۳۹۰: ۴۶). از همین رو هرگونه دخالت در زندگی دینی و مذهبی افغانستانی‌ها، واکنش شدیدی را در پی خواهد داشت. ۱۰ سال جنگ علیه نیروهای شوروی، برای این بود که مجاهدین افغانستان نمی‌خواستند یک حکومت کمونیستی دست‌نشانده شوروی بر آنان حکومت کند. رسولی (۱۳۸۶: ۲۱۰–۲۰۹) به نقل از کتاب افغانستان زیر سلطه شوروی نوشته آنتونی هیمن (۱۴۱) به فیلولوژی و واژه‌شناسی عوامانه افغانستانی‌ها اشاره کرده که بر پایه آن، «کمو در زبان پشتو به معنی خدا و با نیست دری ترکیب شده و معنی خدا نیست را می‌دهد. بنابراین کمونیست‌ها ملحد و خدا نشناس می‌باشند». هرچند رسولی همانجا (ص: ۲۱۱) اشاره کرده که مجاهدین در اصل برای حفظ قلمرو و خودمختاری سنتی خود، از ایدئولوژی اسلامی سود بردند.

مذهب رسمی این کشور اگرچه سنی حنفی است، اما اقلیت قابل توجهی از شیعیان هزاره (و نیز اسماعیلی و تا حدودی تاجیک و قزلباش) نیز در این کشور به سر می‌برند که به‌طور تاریخی مورد تبعیض و ستم بوده‌اند. قتل عام دوران عبدالرحمان خان و طالبان در میان شیعیان هزاره، نمونه‌ای از این ستم‌ها است. «ورود به دانشکده نظامی، وزارت دفاع، امنیت و بسیاری از مراکز آموزشی و سیاسی حساس برای هزاره‌ها در بسیاری از مقاطع ممنوع بوده است» (واعظی. ۱۳۸۱: ۱۲۵).

شیعیان که عمدتاً هزاره‌اند، ایران را اصلی‌ترین تکیه‌گاه خود می‌دانند. ایران نیز به طور تاریخی تا حدودی به وضعیت شیعیان در افغانستان توجه داشته است. در دوره امیرعبدالرحمان خان که شمار

1. http://afghanpaper.com/nbody.php?id=99063

بسیار زیادی از شیعیان کشته شدند، «شدت عمل علیه شیعیان به حدی بود که مرحوم میرزای شیرازی از حوزه علمیه نجف، ناصرالدین شاه را مورد ملامت قرار داد و بر اثر آن ناصرالدین شاه انگلیس را هشدار داد که از جان جماعت شیعه افغانستان دست بردارد» (مایل هروی. ۱۳۷۱: ۲۴). چرا که در آن دوره انگلستان اصلی‌ترین پشتیبان امیرعبدالرحمان خان بود. همچنین اسناد وزارت امور خارجه نشان می‌دهد که در دوره محمدرضاشاه نیز هزاره‌ها به جان شاه دعا می‌کردند و کارمندان سفارت ایران در کابل نیز در نامه‌نگاری‌های‌شان به وزارت امور خارجه ایران و ارائه گزارش، خواهان توجه به این مسئله و وضعیت هزاره‌ها بوده‌اند (بهمنی قاجار. ۱۳۸۲). این نزدیکی و امید شیعیان به ایران، پس از انقلاب اسلامی افزایش یافت؛ به‌ویژه که بنیانگذار انقلاب اسلامی ایران، با رهبران بزرگ شیعیان افغانستان همچون شهید مزاری، شهید بلخی، آیت‌الله فرقانی و... ارتباط بسیار نزدیکی داشت و بر آنان اثرگذار بود (صالحی مالستانی. ۱۳۹۰).

همین است که شیعیان (و البته برخی دیگر گروه‌های مسلمان سنی افغانستان) پس از انقلاب اسلامی ایران، شعار «الله اکبر خمینی رهبر» سر داده، عکس‌های آیت‌الله خمینی را در خانه‌های‌شان نگهداری کرده و پس از مرگ بنیانگذار انقلاب و با آنکه حکومت کمونیستی وقت افغانستان رابطه خوبی با جمهوری اسلامی نداشت، اما هزاران افغانستانی (به‌ویژه شیعیان) نه تنها در مناطق شیعه‌نشین، بلکه در شهرهایی که شیعیان در اقلیت بودند (همچون کابل، هرات، غزنی و...) حضور گسترده یافته و میزان حضورشان حکومت وقت را ناچار به کوتاه آمدن در برابرشان کرد (صالحی مالستانی. ۱۳۹۰: ۹۲-۹۴).

اکنون اگرچه هنوز بخش قابل توجهی از شیعیان افغانستانی به ایران علاقمندند، اما به دلایلی چند، این علاقه و وابستگی به شدت کاهش یافته است. برخی از دلایل آن در واقع مربوط به همان نگاه منفی افغانستانی‌ها به ایران است که در بالا اشاره شد. اما دو نکته و دلیل دیگر برای دور شدن هزاره‌ها از ایران را نباید نادیده گرفت. دلیل نخست، رواج دیدگاه‌های دین‌ستیز یا دین‌گریز در میان بخشی از هزاره‌هاست که آنان را به شدت در مقابل ایران قرار داده است. این پدیده بیشتر در شبکه‌های اجتماعی و به‌ویژه فیس‌بوک دیده می‌شود. برخی از اهل قلم هزاره (که عموماً سابقه زندگی در ایران و حتی رفتن به حوزه‌های علمیه ایران را نیز داشته‌اند)، به شدت علیه مذهب تشیع و دین اسلام به‌طور کلی موضع گرفته، حتی گاه پا را فراتر از نقد شیعه و اسلام گذاشته و به توهین به این مذهب و دین می‌پردازند. برخی از این افراد چندین هزار دنبال‌کننده دارند که اگرچه بسیاری از دنبال‌کننده‌ها منتقد آنان بوده و گاه با ادبیاتی تند به توهین‌ها و نقدهای آنان پاسخ می‌دهند، اما بسیاری از دنبال‌کننده‌ها هم تایید کننده دیدگاه‌های دین‌ستیزانه این افراد هستند. آنگونه که خود اینها در یادداشت‌های‌شان اشاره می‌کنند، زندگی در ایران و در میان روحانیونی که به باور ایشان دین و مذهب را ابزاری برای تحمیق

دیگران کرده و خود زندگی ریاکارانه‌ای دارند، آنان را به درک حقایقی از دین رسانده که دیگر نمی‌توانند باوری به آن داشته باشند. همچنین آنان باور دارند تنها ریسمانی که هزاره‌های افغانستان را به ایران وصل نگه می‌دارد، مذهب شیعه است که ایران برای نفوذش در میان هزاره‌ها و افغانستان به‌طور کلی، از آن استفاده ابزاری کرده و آسیب‌هایش را هزاره‌ها می‌بینند. برای نمونه، بمبگذاری‌های چند سال گذشته در مساجد و حسینیه‌های هزاره‌ها در افغانستان از سوی داعش، از سوی این افراد، پاسخ داعش به ایران ارزیابی می‌شود که در این راه هزاره‌ها قربانی‌اش می‌شوند. همچنین فرستادن هزاره‌ها برای جنگ در سوریه به‌عنوان مدافع حرم نیز، مورد اشاره قرار می‌گیرد. اسد بودا را می‌توان اصلی‌ترین نماینده این جریان دانست که البته در بسیاری موارد، آگاهانه اتهاماتی دروغین به ایران می‌زند[۱]. به جز نویسندگان فعال در این زمینه، برخی صفحات گروهی نیز در این زمینه فعال‌اند و عموماً به بازنشر دیدگاه همان نویسندگان شیعه‌ستیز می‌پردازند، اما در چارچوبی منعطف‌تر.

دلیل دوم که مایه دور شدن هزاره‌ها از ایران شده و پدیده به نسبت تازه، اما در حال رشدی است، گرایش برخی از هزاره‌ها به پانترکیسم یا دست کم ریشه‌های نژادی خود است. برای نمونه، مغول‌ها هزاره‌ها را هم‌تبار خود می‌دانند و سرمایه‌گذاری‌هایی در این راه می‌کنند[۲]. دفاع از چنگیزخان و مغول‌ها (آن هم در حالی که ویرانه‌های شهر غلغله در کنار بامیان به‌عنوان مرکز اصلی هزاره‌ها سندی است بر جنایات مغول‌ها) در میان برخی از هزاره‌ها در حال رواج است و برای نمونه برخی از آنها

---

۱. برای نمونه در پی کشته شدن ستایش، کودک شش ساله افغانستانی به دست پسر ۱۶ ساله ایرانی، اسد بودا چندین یادداشت منتشر کرد که در همه آنها مدعی بود حکومت ایران به خانواده این کودک افغانستانی اجازه برگزاری مراسم نمی‌دهد و برای وادار کردن آنان به سکوت، به آنها فشار وارد می‌کند. این در حالی است که از نخستین ساعات انتشار این خبر، مراسم با شکوهی با حضور گسترده افغانستانی‌های ساکن ایران و ایرانیان در حسینیه محل زندگی این کودک برگزار شد، بنرهای تسلیت بسیاری از سوی ایرانیان در محله آنان نصب گردید و بسیاری از مسئولین ایرانی در این مراسم شرکت کرده و به خانواده او تسلیت گفتند. ضمن اینکه وکلای ایرانی وکالت رایگان این پرونده را بر دوش گرفته و دستگاه قضایی ایران نیز با جدیت پرونده را پیگیری کرد. با وجودی که قاتل هنگام ارتکاب جرم زیر سن قانونی بود و نهادهای حقوق بشری اعتراضات زیادی کرده و خواهان اجرا نشدن حکم شدند، اما او پس از رسیدن به سن قانونی اعدام گردید. پیگیری جدی این پرونده تا به نتیجه رسیدن آن از سوی مسئولین ایرانی، پیامدهای مثبت زیادی بر نگاه افغانستانی‌ها به ایران داشت. نگارنده همان موقع در یادداشتی به این اتهام و چند اتهام دیگر اسد بودا (از جمله انکار حمایت ایران از مسلمانان بوسنی در طول جنگ و...) پاسخ داد.

۲. برای نمونه، سالانه انگشت‌شمار بورس تحصیلی در رشته تاریخ و ادبیات مغولی به هزاره‌ها می‌دهند. کافی است تصور کنیم چند سال دیگر ده‌ها دانش‌آموخته هزاره در افغانستان خواهیم داشت که قویا باور دارند هزاره‌ها از تبار مغولی بوده و آنگاه تاریخ، فرهنگ و ادبیات خود را با نگاه مغولی بازخوانی و تفسیر کنند.

تصاویر پروفایل فیس‌بوک‌شان را به تصویر چنگیزخان تغییر داده‌اند.[1] همچنین ترک‌ها نیز هزاره‌ها را هم‌تبار خود دانسته، کتاب‌ها و مقالات زیادی در این زمینه نوشته و دست کم تاکنون آغوش‌شان را برای هزاره‌ها باز کرده‌اند. این دیدگاه نیز از سوی بسیاری از هزاره‌ها مورد پذیرش قرار گرفته و با این استدلال که ایران که ما با آنان هم‌زبان و هم‌مذهب هستیم، ما را نمی‌پذیرد، اما ترکیه و ترک‌ها آغوش‌شان را برای ما باز کرده‌اند، بنابراین منطقی است که به هم‌تباران ترک خود بپیوندیم، به چنین دیدگاهی روی خوش نشان داده‌اند. هزاره‌های اهل سنت (البته حدود ۱۰ درصد هزاره‌ها اهل سنت هستند که تاکنون کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند و حتی بسیاری از هزاره‌های شیعه نیز از وجود آنان خبر نداشتند) به واسطه اینکه دست کم در زمینه مذهب با ایران نزدیکی ندارند، در این زمینه پیش‌رو تر بوده و حتی در مهر و نمادشان هم، سر گرگ (که نمادی از پان‌ترک‌هاست) دیده می‌شود.

البته گروهی دیگر هم که خلاف این جریان شنا می‌کنند و همچنان هزاره‌ها را ساکنان اصلی افغانستان و گویشوران اصلی زبان فارسی می‌دانند، اما حتی اینان هم تاریخ‌نگاری‌شان دست کم در زمینه رد تاریخ و تمدن ایران باستان، با تاریخ‌نگاری رایج در افغانستان همسو است (برای نمونه ن. ک: محمدی شاری. ۱۳۹۲)

به جز شیعیان هزاره، اسماعیلیان نیز که بخشی هزاره و بخشی تاجیک‌اند، به‌واسطه تاریخ حضور اسماعیلیان و آثار تاریخی‌شان، علاقه زیادی به ایران دارند که عموماً از سوی ایران طرد می‌شوند. اسماعیلیان در شمال و شمال شرق این کشور زندگی می‌کنند. تاجیک‌ها که به جز اقلیت شیعه‌شان، مابقی اهل سنت هستند نیز با وجود مذهب متفاوت، به‌واسطه مشترکات فرهنگی و زبانی بسیار، توجه ویژه‌ای به ایران دارند. اما از سوی دیگر اهل سنت افراطی در این کشور روز به روز دارند بیشتر و قوی‌تر می‌شوند. به‌ویژه با حمایت‌های پاکستان و عربستان. این جریان افراطی هم دشمن هزاره‌های شیعه است و هم دشمن ایران. بسیاری از ملاهای مساجد مختلف اهل سنت آشکارا در حال وهابی شدن هستند. در این زمینه باید نقش عربستان جدی گرفته شود.

در جریان جنگ‌های داخلی که به قدرت گرفتن طالبان و شهادت احمدشاه مسعود انجامید، عربستان جزو حامیان اصلی طالبان بود. پس از روی کار آمدن طالبان، در حالی‌که تقریباً همه دنیا طالبان را دولتی نامشروع و افراطی می‌خواندند، عربستان در کنار پاکستان و امارات، یکی از سه کشوری بود که حکومت طالبان را به رسمیت شناخت. البته پشتیبانی عربستان از طالبان تنها در همین اندازه باقی نماند؛ بلکه گزارش‌های زیادی از حمایت‌های گسترده مالی این کشور از طالبان در دست است که

---

۱. دست کم چند تن از دوستان فیس‌بوکی نگارنده در همین چند سال اخیر چنین تغییراتی را در پروفایل خودشان انجام داده‌اند.

نشان می‌دهد چه به‌طور مستقیم و چه از طریق آی‌اس‌آی پاکستان، حتی بیشتر از درآمدی که از طریق تریاک نصیب طالبان می‌شد، به این گروه کمک می‌کرد (برای نمونه گزارش نیویورک تایمز در ۱۸ اکتبر ۲۰۰۹ که انتقادات مسئولان اطلاعاتی و سیاسی امریکایی در این زمینه را نشان می‌دهد). در کنار حمایت همیشگی عربستان از گروه‌های تندرو به نام دین، باید به این نکته اشاره کرد که یکی از اهداف اصلی حمایت‌های گسترده عربستان از طالبان، مقابله این کشور با نفوذ ایران در آنجا بود. تا آنجا که اکنون نیز حدس و گمان‌هایی درباره شرایط عربستان برای میانجی‌گری میان دولت افغانستان و طالبان وجود دارد که بر پایه آن‌ها یکی از شرایط عربستان، سهیم کردن طالبان در قدرت است؛ هدف عربستان از این کار، پیشگیری از نفوذ تشیع و قدرت ایران در این کشور است که گروه‌های تندرو سنی مذهب را بهترین ابزار برای چنین کاری می‌داند.

پس از حوادث و انقلاب‌های چند سال گذشته در خاورمیانه که تعبیر به نفوذ ایران در منطقه شد، عربستان تلاش کرد برای تلافی بخشی از این رویداد، نفوذ خود را در افغانستان گسترش دهد و این تلاش با قدرت گرفتن حوثی‌های مورد تأیید و حمایت ایران، تقویت شد. در زیر به چند نمونه از این تلاش‌ها اشاره خواهیم کرد:

- در روزهای پایانی آبان ماه سال ۹۳، عبدالرحمان الغاصب، سفیر عربستان در افغانستان اعلام کرد که این کشور برای ساخت یک مرکز اسلامی میانه‌رو در افغانستان، چکی سفید امضاء به دولت این کشور داده است. بر پایه اطلاعات حاشیه‌ای، این مرکز به نام مرکز دینی ملک عبدالله با مساحت ۱۲۰ هزار مترمربع در تپه مرنجان کابل، بزرگ‌ترین مرکز دینی این کشور خواهد بود که شامل دانشگاه، خوابگاه، مسجد، سالن کنفرانس و دیگر امکانات است. دوره‌های آموزشی به زبان عربی است و مدرسان آن عموماً دانش‌آموختگانی هستند که بورسیه‌های تحصیلات دینی در مراکز دینی عربستان دریافت کرده بودند.

نگاهی کوتاه به سابقه حمایت‌های عربستان از گروه‌ها و دولت‌های افراطی و نیز سابقه حکومت‌داری خود این کشور که مبنی بر روش‌های تندروانه وهابی بود (و البته چند سالی است تغییراتی به خود دیده)، هیچ سازگاری‌ای با «اسلام میانه‌رو» که ادعا شده در این مرکز آموزشی ارائه خواهد شد ندارد. در واقع عربستان تاکنون از طریق بورس‌های تحصیلی به دانشجویان افغانستانی و یا حمایت مالی از مراکز آموزشی در خاک پاکستان که نوجوانان و جوانان افغانستانی را به خود جلب می‌کرد، در پی اشاعه تفکر وهابی خود بود؛ اما این بار به نظر می‌آید تصمیم گرفته این تفکر را در خاک خود افغانستان گسترش دهد. از این راه هم نیروهای بیشتری را تربیت خواهد کرد و هم نفوذ خود را در آنجا بیشتر خواهد گستراند. تنها شکلی از تفکر سنی که با مذهب شیعه مشکل بنیادین دارد، نوع افراطی آن همچون وهابیسم است و اکنون عربستان

تلاش دارد تا بزرگ‌ترین مرکز وهابی‌گری در خاک افغانستان را بنا نهد؛ بنابراین قابل پیش‌بینی است که تربیت‌شدگان این مرکز، دیدگاه‌شان نسبت به ایران چگونه خواهد شد.

- پس از آغاز حملات عربستان به یمن، اشرف غنی، رئیس‌جمهور افغانستان در بیانیه‌ای رسمی، از مواضع عربستان دفاع کرد. این در حالی است که جهان از رقابت ایران و عربستان در یمن آگاه بود و بنابراین موضع‌گیری آقای غنی به‌گونه‌ای رودررویی افغانستان با ایران تعبیر شد. اشرف غنی در همان چند ماه نخست روی کار آمدن به‌عنوان رئیس‌جمهوری افغانستان، سه بار به عربستان سفر کرد تا نزدیکی‌اش را به این کشور نشان دهد. البته پس از بیان مواضعش در جنگ یمن، بیشتر چهره‌های سیاسی و رسانه‌های این کشور به انتقاد از بیانیه ریاست‌جمهوری پرداختند. این انتقادات را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

عده‌ای که بر این باور بودند در اوضاع کنونی که افغانستان خودش درگیری‌ها و مسائل بسیاری دارد، به صلاح نبود که در این جنگ نیابتی میان ایران و عربستان وارد شود. به‌ویژه که ایران کشور همسایه است و به‌جز سه میلیون پناهنده و مهاجر، در زمینه‌های مختلف انرژی، ترانزیت و حتی مسائل امنیتی در افغانستان سهم دارد؛ بنابراین چنین موضع‌گیری‌ای می‌تواند باعث دردسرهای تازه از سوی ایران علیه افغانستان شود.

گروه دوم انتقادات از سوی هزاره‌های شیعه و تاجیک‌های هم‌تبار و هم‌زبان بود که می‌گفتند علی‌رغم رفتارهای نادرست ایران در قبال مردم افغانستان، ایران نزدیکی‌های فرهنگی، تاریخی و مذهبی بیشتری با افغانستان دارد. در حالی‌که در سوی دیگر ماجرا، حمایت‌های آشکار عربستان از حکومت وحشت طالبان هنوز در یاد و خاطر مردم افغانستان است.پس از اعلام موضع اشرف غنی درباره یمن، دکتر عبدالله به‌عنوان رئیس اجرایی دولت تلاش کرد موضع متفاوتی را بیان کند. چکیده کلام وی این بود که افغانستان از حرمین شریفین دفاع می‌کند (نکته‌ای که به‌گونه‌ای بی‌ربط در بیانه آقای اشرف غنی آمده بود)، اما در جنگ یمن دخالتی نخواهد کرد.

- در فروردین‌ماه ۱۳۹۴ یک هیئت بلندپایه عربستانی شامل شیخ سعود الطنین مستشار وزارت کار و استاد خالد اعضای هیئت فرستاده فوق‌العاده پادشاه عربستان سعودی در حالی‌که دکتر حسام‌الدین معاون کار وزارت کار و امور اجتماعی، فوزیه روفی و اسدالله شریفی نمایندگان مردم در شورای ملی، شماری از روسای وزارت کار و برخی روسای ادارات ولایت بلخ حضور داشتند، به دیدار عطا محمد نور، سرپرست ولایت بلخ رفتند. استاد عطا محمد نور در آن زمان قدرتمندترین تاجیک و فارس‌زبان افغانستان بود با محبوبیتی بسیار بالا در میان تاجیکان این کشور. وی اگرچه به‌واسطه فضای ایران‌هراسی موجود در افغانستان (که هر کس سخنی درباره نزدیکی به ایران بگوید،

پس جاسوس ایران است) به‌طور مستقیم از ایران سخن نمی‌گفت، اما منافعی که دنبال می‌کرد، دست‌کم تضادی با منافع ایران نداشت. او یکی از دشمنان اصلی طالبان و حامیان آن‌ها بود و از همین رو اجازه عرض اندام نیروهای طالبان در ولایت تحت کنترلش، بلخ را نمی‌داد و این ولایت یکی از امن‌ترین ولایت‌های افغانستان بود. با این وجود او از هیئت عربستانی به گرمی استقبال کرد و از گسترش روابط دوجانبه سخن گفت. هدف ظاهری این هیئت، فرستادن نیروی کار ماهر افغانستانی به عربستان بود که طبیعتاً هر سیاستمدار، اهل رسانه یا انسان عامی‌ای را در افغانستان به وسوسه می‌اندازد.

در کنار بحث حضور عربستان در افغانستان، حضور داعش که برداشتی رادیکال از اسلام است نیز در این زمینه قابل توجه و بررسی است؛ اما به دلیل پرداختن به این موضوع در بخش امنیتی و سیاسی، در اینجا از کنارش می‌گذریم. به باور نگارنده عربستان هدف دیگری از جلب نظر افغانستانی‌ها به خود ندارد، جز اینکه آنان را تبدیل به نیرویی علیه ایران کند؛ پتانسیلی که تا حدودی و دست‌کم در بین برخی از گروه‌های این کشور وجود دارد. در واقع نفوذ ایران در میان حوثی‌های یمن دارد با نفوذ عربستان در افغانستان پاسخ داده می‌شود.[1]

هـ) دانش و دانشگاه

آموزش و پرورش در افغانستان تاریخی پر فراز و نشیب دارد؛ حتی در همین دوره معاصر. نخستین مدرسه به شیوه جدید، در سال ۱۲۸۲ و با لیسه/دبیرستان حبیبیه آغاز شد و سپس به ساخت مدارس دیگر نیز انجامید. اما در سال ۱۳۰۸ که مخالفان به رهبری حبیب‌الله کلکانی علیه اصلاحات تجدد گرایانه امان‌الله شاه (که گاهی همچون کشف حجاب، خلاف ارزش‌های دینی بود) شورش کردند، مدارس جدید نیز عنصری ضد دین معرفی و بنابراین بسته شد. حتی پس از سرکوب و اعدام شدن حبیب‌الله و روی کار آمدن محمدنادر شاه که دوباره مدارس باز شد، بسیاری افراد از فرستادن فرزندان‌شان به مدارس خودداری می‌کردند و حتی نمونه‌هایی فراوانی از افراد با نفوذ بود که فرزندان نوکران خود را به جای فرزند خود به مدرسه می‌فرستادند تا فرزندشان مجبور به مدرسه رفتن نشود. اما هنگامی که دیدند مشاغل اداری و حتی نظامی برجسته به همین درس‌خوانده‌ها داده می‌شود، آنان نیز فرزندان‌شان را به مدرسه فرستادند (غوثی. ۱۳۵۶: ۱۰۱).

نخستین دانشگاه افغانستان نیز که دانشگاه کابل است، با گشایش دانشکده طب در سال ۱۳۱۱ آغاز به کار کرد و در سال‌های بعد، دانشکده‌های دیگر نیز به آن افزوده شد. دانشگاه‌های دیگر نیز در سال‌های بعدی در این کشور آغاز به کار کرد. به گونه‌ای که بر پایه سالنامه احصائیوی (آماری) در سال ۱۳۹۹

---

۱. این بخش برگرفته از یادداشت نگارنده در شبکه مطالعات سیاست‌گذاری عمومی است:
http://npps.ir/ArticlePreview.aspx?id=11252

تعداد ۱۶۷ دانشگاه و مؤسسه آموزش عالی دولتی و خصوصی در افغانستان (۳۹ دانشگاه دولتی و ۱۲۸ موسسه و دانشگاه خصوصی) فعالیت داشت که در آنها ۳۸۷,۹۴۶ دانشجو مشغول به آموزش بود. همچنین در همین سال، شمار استادان آموزش عالی ۱۸,۹۹۸ نفر بوده است[1]. با آنکه در سالیان گذشته شمار زیادی دانشگاه دولتی و خصوصی در افغانستان آغاز به کار کرده، اما همچنان با کمبود فضا و امکانات آموزشی از یکسو، و کمبود استادان مجرب از سوی دیگر روبروست. در سال ۱۳۹۲ «بیش از ۶۵ درصد اساتید دانشگاه‌های افغانستان تحصیلات در حد لیسانس دارند و ۳۰ درصد در حد فوق لیسانس و تنها کمتر از ۵ درصد آنها را دارندگان مدرک دکتری تشکیل می‌دهند. بخش عمده این اساتید مسن بوده و بسیاری از آنها بدون فراگیری مهارت‌های تدریس به صرف فراغت از تحصیل به کلاس درس می‌روند» (داودی. ۱۳۹۳: ۱۱۹). به جز اینها، برخی رشته‌های خاص در افغانستان وجود ندارد و یا برخی از دانشجویان افغانستانی تلاش دارند تجربه آموزشی‌شان را از کشوری دیگر به دست آورند. نهادهای فرامرزی همچون بانک جهانی، در سال ۱۳۹۲ وعده ۳۴۲ میلیون دلار برای گسترش آموزش عالی در پنج سال آینده را داده بودند (دویچه وله. ۲۰۱۳/۱۰/۱۶)[2].

حدود چهل کشور سالانه بین یک تا ۵۰۰ و گاهی بیشتر، بورسیه آموزشی به دانشجویان افغانستانی می‌دهند. در کنار اینها، دولت افغانستان هم بخشی از دانشجویان را در دیگر کشورها بورسیه می‌کند که در سال ۱۳۹۳ هزینه این دانشجویان برای دولت افغانستان ۱۵ میلیون دلار بوده است (صدای امریکای دری. ۱۵ اسد ۱۳۹۳)[3]. برخی کشورها همچون امریکا نیز در افغانستان دانشگاه خود را راه‌اندازی کرده‌اند. دانشگاه امریکایی افغانستان که در کابل است، در سال ۱۳۸۵ راه‌اندازی شد که دروس آن به زبان انگلیسی و عموماً توسط استادان امریکایی و انگلیسی تدریس می‌شود. برخی از استادان در کلاس‌ها حضور می‌یابند و برخی دیگر از راه دور و اینترنتی کلاس‌ها را اداره می‌کنند. هزینه ثبت‌نام در این دانشگاه سالانه ده هزار دلار است که چنانچه خانواده‌ای توان پرداخت آنرا نداشته باشد، ممکن است از کمک‌های سفارت امریکا در افغانستان یا سرمایه‌داران محلی افغانستانی استفاده کند (اطلاعات بیشتر در وبسایت رسمی این دانشگاه در دسترس است[4]). هند، پاکستان، قزاقستان، ژاپن، بنگلادش، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، کویت، مراکش، ترکیه، اندونزی، ایران، تاجکستان، مالزی، لهستان و امریکا از جمله کشورهایی هستند که بورس‌های تحصیلی را در اختیار دانشجویان افغان قرار

---

۱. – سالنامه احصائیوی ۱۴۰۰.

2. http://www.dw.com/fa-af/a-17163747

3. https://www.darivoa.com/a/scholarships-for-afghan-strudents-abroad/1972941.html

4. https://web.archive.org/web/20090126073254if_/http://auaf.edu.af/index.php

می‌دهند (صدای امریکا. دری. ۹ اسد ۱۳۹۱)[1]. در اینجا به وضعیت پذیرش دانشجویان افغانستان در کشورهای گوناگون و سپس مقایسه‌شان با ایران می‌پردازیم.

➤ ترکیه

حضور ترکیه در نظام آموزشی افغانستان، پیشینه‌ای دیرینه دارد. به گونه‌ای که شش سال پس از مدرسه حبیبیه، دومین مدرسه که «حربیه» نام داشت، با همکاری عثمانی/ترکیه راه‌اندازی و اداره می‌شد و در آن معلمان افغانستانی در کنار معلمان عثمانی تدریس می‌کردند (علی‌آبادی. ۱۳۹۵). اکنون نیز ترکیه جزو پرکارترین کشورها در زمینه آموزش از دوران مدرسه و پیش از دانشگاه در دیگر کشورهاست و در بیش از یکصد و بیست کشور جهان مدرسه‌هایی ساخته که افغانستان یکی از آنهاست. مدرسه‌هایی که به‌نام «افغان-ترک» شناخته شده و در گوشه و کنار افغانستان بر پا است، از بهترین مدرسه‌های این کشور به شمار می‌آید. این مدرسه‌ها از سال ۱۳۷۴ در افغانستان آغاز به کار کردند. البته طالبان پس از روی کار آمدن، این مدارس را نیز بسته، دارایی‌های‌شان را برداشته و مسئولان‌شان را از افغانستان اخراج کرد (علی‌آبادی. ۱۳۹۵). ترکیه تنها در افغانستان بیش از ۲۰ مدرسه «افغان-ترک» و ۹۰ مدرسه مرتبط به تیکا[2] دارد که یکی از شروط تحصیل در آنجا، فرا گرفتن زبان ترکی است. برای همین است که بسیاری از دانش‌آموزان افغانستانی تلاش می‌کنند در آزمون‌های ورودی این مدرسه‌ها پذیرفته شوند. نظام آموزشی این مدارس زیر نظر هواداران فتح‌الله گولن بود که پس از کودتای نافرجام ۱۳۹۵ ترکیه، دولت ترکیه با دولت افغانستان گفتگوهای فشرده‌ای را پیش برد تا نهایتا مدیریت این مدارس به دولت ترکیه سپرده شد. بیشتر دانش‌آموختگان این مدرسه‌ها، شانس بالایی در پذیرش از دانشگاه‌های خوب داخلی یا خارجی افغانستان دارند.

پس از فروپاشی عثمانی و پایه‌گذاری جمهوری ترکیه، این کشور سهمی از آموزش عالی در افغانستان را نیز بر دوش گرفت. البته در سال ۱۲۹۸ که امپراتوری عثمانی واپسین نفس‌هایش را می‌کشید، دومین کشوری بود که (پس از ایران) استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت. پیش از آن نیز برخی علاقمندان به فراگیری علم و دانش، از مناطق گوناگون افغانستان به سرزمین‌های عثمانی سفر کرده و در آنجا دانش می‌آموختند. برای نمونه، ابوطالب خان در سفرنامه طالبی می‌نویسد: «در مسجد سلطان بازید، به افغانی قندهاری ملاقات کردم که فارسی خوب می‌گفت و به قصد تحصیل علم در مدرسه آن سکونت داشت. نقل می‌کرد که از طرف سند و پنجاب و قندهار به نیت طلب علم و در زی فقرا از هر جانب هند مردم در اینجا آیند» (ابوطالب. ۱۳۸۳.: ۳۶۴).

---

1. https://www.darivoa.com/a/higher-education-afghanistan/1449018.html

۲. آژانس توسعه و همکاری جهان ترک T.I.K.A

در سال ۱۳۰۰ نخستین معاده‌نامه درباره فرستادن دانشجویان افغانستانی به ترکیه امضا و نخستین گروه از این دانشجویان دختر و پسر، در سال ۱۳۰۲ به ترکیه فرستاده شدند (قیومی. ۱۳۹۳: ۵۱). اما با سرنگونی حکومت امان‌الله خان در سال ۱۳۰۸، روابط دو کشور نیز رو به سردی گرایید (چرا که امان‌الله خان اصلاحاتش را از ترکیه الگو برداری کرده و مهمترین شخصیت در این راه، محمود طرزی، پدرزن او و دانش‌آموخته عثمانی بود). یکی از مواد قراردادهای آموزشی تصویب‌شده میان دو کشور، آموزش دانشجویان افغانستانی توسط استادانی که از ترکیه فرستاده می‌شوند و یا دادن بورس آموزشی به دانشجویان افغانستانی در ترکیه برای مدت پنجاه سال بود. همچنین در دهه ۱۳۱۰ خورشیدی، دولت ترکیه برخی از دانشکده‌های دانشگاه کابل، همچون دانشکده‌های طب/پزشکی و حقوق و علوم سیاسی را ساخت. اکنون نیز چند سالی است که طرح ساخت دانشگاه مشترک مولوی تصویب شده است (مرجانی‌نژاد. ۱۳۹۴)[1].

البته ترکیه طرحی به نام «پروژه بزرگ دانشجو» را هم در دهه ۱۳۷۰ خورشیدی (۱۹۹۰ میلادی) به راه انداخت. این طرح تنها به جذب دانشجو از کشورهای ترک‌زبان و خویشاوند مربوط بود که در ترکیه از سال ۱۳۷۱، یعنی دقیقا یک سال پس از استقلال جمهوری‌ها از شوروی آغاز شد. دانشجویان ازبک و ترکمن افغانستان نیز می‌توانستند از این بورس‌ها استفاده کنند. شمار دانشجویان خارجی در این کشور در سال ۱۳۷۷ به بیش از ۱۸ هزار نفر رسید. اما تا ده سال دیگر، یعنی سال ۱۳۸۷ در همین اندازه باقی ماند. در سال ۱۳۸۹ دولت ترکیه پشتیبانی‌اش از پذیرش دانشجویان خارجی را افزایش داد. بنابراین دانشجویان غیر ترک‌زبان نیز پذیرش شدند[2] (انجمن پناهندگان افغان در ترکیه. ۹ آوریل ۲۰۱۴).

البته دولت ترکیه هم شماری از شهروندان متقاضی‌اش را به دانشگاه کابل در افغانستان فرستاده که این افراد توسط دولت افغانستان بورسیه شده‌اند. دست کم از بورس شدن ۴۰ جوان ترکیه‌ای در سال ۱۳۹۲ در دانشگاه کابل (هشت صبح. ۷ حمل ۱۳۹۲)[3] و شش دانشجوی ترکیه‌ای در دانشگاه هرات (رادیو آزادی.

1. http://www.iiwfs.com/islam-world/islam-world-notes-and-papers/99

۲. بر پایه وبسایت «بورس‌های ترکیه» (Türkiye Bursları) بورس‌های آموزشی ترکیه اینها است: الف) برای دوره کارشناسی: بورس کشورهای ترک‌زبان، بورس حوزه بالکان، بورس دریای سیاه، بورس حران (برای کشورهای خاورمیانه، بنگلادش، پاکستان و تاجیکستان)، بورس حوزه افریقا، و بورس بوغازچی (دیگر کشورهای اروپایی، امریکایی و آسیایی). ب) برای دوره تحصیلات تکمیلی: علی کوشچو (برای رشته‌های فنی)، ابن سینا (برای رشته‌های پزشکی و پیراپزشکی) و ابن خلدون (برای رشته‌های انسانی). ج) برای دوره‌های کوتاه: کاتیپ (برای هشت ماه آموزش ترکی به دانشگاهیان خارجی در راستای برقراری ارتباط با دیگر کشورها)، بورس پژوهشی (یک ساله و عموماً برای پایان‌نامه‌های دکترا)، بورس موفقیت (به کسانی که با هزینه خودشان در ترکیه آموزش می‌بینند، چنانچه کارنامه درخشانی داشته باشند، یکسال بورس می‌دهند).

3. http://8am.af/1392/01/07/turkish-student-kabul-university/

۲۸ حمل ۱۳۹۲)[۱] آگاهیم. هدف از این کار، آماده ساختن این افراد برای سازگاری با زندگی در افغانستان و بعدها بر دوش گرفتن آموزگاری در مدارس افغان-ترک است (خبرنامه. ۲۰ جوزا ۱۳۹۵)[۲].

در برنامه‌ای دیگر، نخستین بار در سال ۱۳۹۰ بود که دولت افغانستان گروهی از دانشجویان این کشور را به ترکیه فرستاد. ۲۷۷ تن برای فرستاده شدن به ترکیه برگزیده شدند که ۱۹۹ نفرشان از کسانی بودند که در آزمون ورودی دانشگاه‌های افغانستان با نمرات بالا پذیرفته شده و ۷۸ نفر دیگر، کارمند سازمان‌های گوناگون افغانستان بودند که برای افزایش توانمندی‌های آموزشی‌شان به ترکیه فرستاده شدند (افغانستان ما. ۹ عقرب ۱۳۹۰)[۳]. همچنین در سال ۱۳۹۱، ۱۵۰ دانشجوی دیگر وزارت تحصیلات عالیه افغانستان به ترکیه فرستاده شدند[۴] (صدای امریکای دری. ۹ اسد ۱۳۹۱).

ترکیه به جز آموزش دانشجویان افغانستانی، آموزش بخشی از نیروهای نظامی و پلیس این کشور را نیز بر عهده دارد. نخستین گروه از پلیس‌های افغانستانی در یک گروه پانصد نفری در سال ۱۳۹۱ به مدت شش ماه در شهر سیواس آموزش‌های لازم را دیده و به کشورشان بازگشتند (پیام آفتاب. ۲۰ دلو ۱۳۹۱)[۵]. پس از آن، فرستادن نیروهای نظامی و پلیس به ترکیه برای آموزش دیدن، ادامه یافت. همچنانکه سال ۱۳۹۲ نیز ۲۱۶ پلیس زن افغانستان دوره آموزشی‌شان در همین دانشکده افسری در شهر سیواس پایان یافت (وزارت امور داخله. بی‌تا)[۶].

حتی برخی از داتشگاه‌های خصوصی افغانستان (همچون دانشگاه کاتب) نیز، برخی دانشجویان‌شان را برای مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا به ترکیه می‌فرستند و در این زمینه تفاهم‌نامه‌های همکاری با دانشگاه‌های ترکیه دارند (وبسایت دانشگاه کاتب. ۱۴ سنبله ۱۳۹۵)[۷].

البته معمولاً در رسیدگی به وضعیت دانشجویانی که از سوی دولت افغانستان بورسیه شده‌اند، کوتاهی‌های جدی‌ای رخ می‌دهد. کاستن از میزان بورسیه‌ای که وعده داده شده، پرداخت همان میزان اندک با دیرکردهای چندماهه، پرداخت نکردن هزینه بیمه و... برخی از مشکلاتی است که دانشجویان افغانستانی در ترکیه با آن دست و پنجه نرم می کنند و البته تاکنون بارها گردهمایی‌های اعتراضی در این

---

1. https://da.azadiradio.com/a/24959884.html
2. http://khabarnama.net/blog/2016/06/19/turkish-students-abroad-in-afghanistan/
3. http://www.dailyafghanistan.com/national_detail.php?post_id=122876
۴. از مجموع ۳۰۰ دانشجوی بورسیه. ۱۵۰ دانشجوی دیگر، به هندوستان فرستاده شدند.
5. http://www.payam-aftab.com/fa/doc/news/20903
6. http://moi.gov.af/fa/page/3177/directorates/the-foreign-relations-directorate-2
7. https://goo.gl/Xmav5n

باره داشته‌اند (خبرگزاری رصد. ۸ حوت ۱۳۹۴)[1] و [2].

به باور کارشناسان وزارت امور خارجه افغانستان، «با توجه به تحولات جدید و ضرورت تربیت و ارتقای ظرفیت نیاز به امضای قرارداد جدید همکاری‌های فرهنگی با کشور ترکیه وجود دارد تا در قالب این قرارداد، زمینه فرستادن محصلان بیشتری جهت فرا گرفتن دانش و تخنیک نظامی به ترکیه فراهم شود. قرابت فرهنگی ترک‌تباران افغانستان با ترکیه از فرصت‌هایی است که ترکیه را در جهت اعطای بورس‌های تحصیلی و فراهم کردن زمینه آموزش محصلان و عساکر افغانستان انگیزه می‌دهد» (قیومی. ۱۳۹۳: ۵۱). جالب و اسفبار اینجاست که نویسنده یادشده، ایران را یکی از موانع توسعه این همکاری‌های علمی با ترکیه می‌بیند؛ آنچنانکه می‌نویسد: «در برابر توسعه روابط فرهنگی و علمی افغانستان و ترکیه چالش‌های زیادی وجود دارد که مهمترین آن حضور فعال فرهنگی ایران در افغانستان است. اشتراکات زبانی، فرهنگی و تاریخی چنان افغانستان و ایران را به هم تنیده است که هیچ کشوری نمی‌تواند به آسانی جای فرهنگی ایران را در این کشور بگیرد» (همان. ۵۳).

➤ هندوستان

حکومت هند بزرگترین پشتیبان مالی افغانستان است (جلال‌زاده. ۱۳۹۶: ۶۰) که از قدرت نرم خود در راستای بازسازی این کشور سود می‌جوید (رادیو تلویزیون ملی افغانستان. ۱ جدی ۱۳۹۶)[3]. به‌طور کلی هندوستان چه در میان دولتمردان افغانستانی و چه در میان مردم این کشور به‌عنوان یک پشتیبان خوب و قابل اتکا شناخته می‌شود. به‌ویژه که هم هندوستان و هم افغانستان دشمنی دیرینه با پاکستان دارند و این دشمن مشترک، آنها را به یکدیگر نزدیکتر هم ساخته است.

دولت هند در سال ۲۰۱۳ بودجه‌ای ۹۱٫۵ میلیون دلاری برای بورسیه دانشجویان افغانستانی تا ۹ سال آینده تصویب کرده بود (پژواک. ۱۰ ژانویه ۲۰۱۳)[4]. شورای روابط فرهنگی هندوستان همه ساله ۲۳۲۵ بورسیه آموزشی به دانشجویان بین‌المللی می‌دهد که در این میان، در سال ۲۰۱۳ تعداد ۶۷۵ بورس به دانشجویان افغانستانی داده که بیش از سهمیه دیگر کشورها است (الجزیره. ۲۲ آوریل ۲۰۱۳) و این نشان از اهمیت دانشجویان افغانستانی برای مسئولین هندی دارد. در همان سال، سخنگوی وزارت

---

1. http://www.rasad.af/1394/12/08/afghan-students-in-turkey-problems/

۲. البته این تنها مشکل دانشجویان بورسیه افغانستانی در ترکیه نیست و به نظر می‌آید دانشجویان بورسیه این کشور در دیگر کشورها نیز دچار چنین مشکلاتی باشند. آنچنانکه دانشجویان افغانستان بورسیه در هند نیز با مشکلاتی همچون پرداخت نشدن بورسیه‌های‌شان و عمل نکردن وزارت تحصیلات عالی به وعده‌هایش روبرو هستند (بی‌بی‌سی. ۲۵ شهریور ۱۳۹۵).

3. http://rta.org.af/?p=17179

4. https://goo.gl/N5jY2V

تحصیلات عالیه افغانستان گفته بود بیشترین دانشجویان خارجی افغانستان در دانشگاه‌های هند آموزش می‌بینند که حدود ۵ هزار نفر از کل ۱۰ هزار نفر دانشجویان افغانستانی در دانشگاه‌های سراسر دنیا است. کل بودجه‌ای که دولت افغانستان برای اعزام دانشجویان خارج از کشور در این سال در نظر گرفته بود، ۱۰ میلیون دلار بود. تا سال ۲۰۱۲ مجموعا ۳۰۰ دانشجو به دانشگاه‌های کشورهای دیگر فرستاده می‌شدند که از این میان، ۱۵۰ دانشجو به هند می‌رفتند. اما در سال ۲۰۱۳ که بودجه افزایش یافت و دو برابر شد، ۷۷۳ دانشجو بورسیه شدند که ۴۰۰ نفرشان به هندوستان فرستاده شد (پژواک. همان). بیشتر دانشجویان در رشته‌های علوم سیاسی، اقتصاد و رایانه در هند درس می‌خواندند و حدود ده درصدشان هم دختران بودند (شبکه اطلاع‌رسانی افغانستان. ۲۴ آبان ۱۳۹۱)[1]. بر پایه گزارشی از طلوع‌نیوز (۱ میزان ۱۳۹۴) این تعداد در سال ۲۰۱۵ به ۹۹۸ نفر افزایش یافته بود[2]. بر پایه گفته‌های سفیر افغانستان در هند، ۵۵۰۰ دانشجوی افغانستانی در سال ۲۰۱۳ در هندوستان آموزش می‌دیدند که بیشترشان در دانشگاه‌های شهر پونه هستند. اما این آمار در سال ۲۰۱۶ حدود ۱۶ هزار دانشجو اعلام شده که بر پایه همین گزارش (بی‌بی‌سی. ۲۵ شهریور ۱۳۹۵) ۶۰ هزار دانشجوی افغانستانی نیز تا آن تاریخ از دانشگاه‌های هند دانش‌آموخته شده‌اند.[3] از ۱۶ هزار دانشجوی در حال آموزش دیدن، ۶ هزار نفر از سوی شورای روابط فرهنگی هند و ۱۳۰۰ نفر هم از سوی دولت افغانستان بورسیه شده و مابقی (۹۷۰۰ نفر) با هزینه شخصی در دانشگاه‌های هند نام‌نویسی کرده‌اند (رادیو آزادی. سه‌شنبه ۲۲ حوت ۱۳۹۶)[4].

به جز اینها باید به دانشکده‌های افسری و نظامی هند هم اشاره کرد که هر سال ۵۰۰ دانشجوی افغانستانی را آموزش می‌دهد (باشگاه خبرنگاران جوان. ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۵)[5].

در میان دلایل اهمیت هند برای دانشجویان افغانستان می‌توان به اینها اشاره کرد: ارزش بالای مدارک دانشگاهی هند در افغانستان و احتمال زیاد کاریابی با این مدارک، هزینه‌های پایین زندگی و آموزش در این کشور، بورسیه‌هایی که دولت هند یا افغانستان می‌دهند، آشنایی برخی افغانستانی‌ها با فرهنگ و زبان هندوستان که عموماً در پی دیدن فیلم‌ها و سریال‌های پر طرفدار هندی رخ داده، روابط خوبی که میان دولت‌های دو کشور برقرار است، آسان بودن دریافت روادید هند، و سیستم آموزشی انگلیسی‌زبان در دانشگاه‌های این کشور.

محله لاجیت‌نگر در جنوب دهلی، جایی است که به خاطر شمار زیاد رستوران‌ها، نانوایی‌ها و

1. http://www.afghanpaper.com/nbody.php?id=43915

2. https://goo.gl/1BBH7C

3. http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2016/09/160915_k04_ghani_in_india

4. https://da.azadiradio.com/a/27107721.html

5. https://goo.gl/R43n8T

مهمانخانه‌های افغانستانی، به افغان‌نگر مشهور شده و بسیاری از دانشجویان افغانستانی پاتوق‌شان آنجا است.

البته در هندوستان هم دانشجویان افغانستانی با برخی مشکلات دست و پنجه نرم می‌کنند. برای نمونه یکی از دانشجویان در گفتگو با شبکه خبری الجزیره می‌گوید همچنان برخی‌ها به افغانستانی‌ها به چشم تروریست نگاه می‌کنند و از اجاره دادن خانه به آنها می‌پرهیزند.[۱] وزارت تحصیلات عالی افغانستان هم برخی از این مشکلات را که به دلایل مالی و کمبود بودجه وزارت مالیه رخ می‌دهد، می‌پذیرد (رادیو آزادی. همان).

➤ پاکستان

پاکستان و افغانستان در سال ۱۳۹۱ تفاهم‌نامه‌ای را با یکدیگر امضا کردند که بخشی از آن، به آموزش عالی دانشجویان افغانستانی در پاکستان می‌پرداخت (رادیو کلید. ۶ سنبله ۱۳۹۵)[۲]. در سال ۱۳۹۶ دولت پاکستان ۶۲۰ دانشجوی افغانستانی را بورسیه کرد. این افراد از میان هشت هزار متقاضی که در آزمون نام‌نویسی کرده بودند، پذیرفته شدند (پژواک. ۲۰ جدی ۱۳۹۶)[۳]. اکنون نزدیک به ۳ هزار دانشجوی افغانستانی در دانشگاه‌های پاکستان آموزش می‌بینند (پژواک. ۲۴ سنبله ۱۳۹۶)[۴]. البته در گزارشی دیگر مربوط به سال ۱۳۹۲، شمار دانشجویان افغانستانی در پاکستان ۷ هزار تن گفته شده است (رادیو کلید. ۱۹ عقرب ۱۳۹۲)[۵]. در گزارشی دیگر از همین رسانه، شماره دانشجویان افغانستانی در پاکستان در سال ۱۳۹۵ به نقل از وزیر سرحدات پاکستان، همین هفت هزار نفر گفته شده است. ضمن آنکه به ۳ هزار دانش‌آموخته افغانستانی از دانشگاه‌های پاکستان اشاره شده که اکنون در بخش‌ها و ادارات گوناگون افغانستان مشغول به کار هستند (رادیو کلید. ۶ سنبله ۱۳۹۵). گویا سازمان آموزش عالی پاکستان در سال ۹۶ تصمیم می‌گیرد ۳ هزار دانشجوی افغانستانی دیگر را نیز بورسیه کند؛ آن هم در شش دانشگاه بزرگ این کشور و تا مقطع دکترا (آریانا نیوز. ۷ عقرب ۱۳۹۶)[۶].

با این همه، نگاه مردم و دولتمردان افغانستان به دانش‌آموختگان دانشگاه‌های پاکستان مناسب نیست و گاه آنها را به‌عنوان کسانی که در پاکستان دیدگاه طالبانی پیدا کرده‌اند می‌بینند. این امر به‌ویژه هرگاه

1. https://www.aljazeera.com/indepth/features/2013/04/201342211228401708.html
2. https://goo.gl/4rxGon
3. https://goo.gl/VkhxeX
4. https://goo.gl/Jhvm3y
5. https://goo.gl/7tMSiV
6. https://goo.gl/bevMHr

اختلاف‌های بین دو کشور زیاد شود، شدیدتر می‌گردد (رادیو زحل. ۲۳ می ۲۰۱۳)[1].

همچنین با توجه به دشمنی دیرینه دو کشور، گاهی محدودیت‌های جدی‌ای از سوی حکومت پاکستان برای دانشجویان افغانستان درست می‌شود. برای نمونه، یکبار یکصد دانشجوی افغانستانی شهر کویته را به ظن ارتباط با گروه‌های تروریستی بازداشت کرد (خبرگزاری آسیا. ۱۳۹۵/۶/۸)[2]. همچنین برخی از دانشگاه‌ها، به دانش‌آموختگان افغانستانی مدارک آموزشی‌شان را تحویل نمی‌دهند (شبکه اطلاع‌رسانی افغانستان. ۱۳۹۶/۹/۱۶)[3]. با توجه به این مشکلات و نیز همان نگاه منفی به دانش‌آموختگان پاکستان که اشاره شد، هم دولت و هم دانشجویان افغانستانی کشش کمتری به سوی دانشگاه‌های این کشور دارند.

در زمینه آموزش نیروهای نظامی افغانستان، پاکستان نقش چندانی ندارد و هرگاه هم گامی در این راستا برداشته شده، با تردید افغانستانی‌ها همراه بوده است. برای نمونه در حالی‌که در سال ۱۳۸۴ تنها یک گروه شش نفره برای آموزش نظامی به پاکستان فرستاده شدند، موجی از خشم و بدگمانی در میان مردم و کارشناسان افغانستانی به پا خواست (آریانانیوز. ۷ فوریه ۲۰۱۵)[4].

دست آخر اینکه پاکستان تلاش دارد به‌واسطه دانش‌آموختگان افغانستانی‌اش، اندیشه‌های ایران‌گریزی را در آینده افغانستان تقویت کند و به باور پهلوان (۱۳۷۷: ۶۰) زبان فارسی را به‌عنوان زبان مشترک در این کشور تضعیف نماید.

دیگر کشورها

در این میان نباید از دیگر کشورهایی که بورسیه‌های پراکنده به دانشجویان افغانستانی می‌دهند، چشم‌پوشی کرد. برای نمونه کشور قزاقستان در سال ۱۳۹۲ هزار بورس تحصیلی به دانشجویان افغانستان داد (پیام آفتاب. ۹ ثور ۱۳۹۲)[5]. رومانی معمولاً ۱۰ بورس سالانه به دانشجویان افغانستان می‌دهد (خبرگزاری رصد. ۶ عقرب ۱۳۹۵)[6]. مصر نیز در دوره‌ای پذیرای دانشجویان افغانستانی بود؛ به گونه‌ای که «در پی سفر جمال عبدالناصر به افغانستان در سال ۱۳۳۴ و توافق اعزام محصلان افغانی به دانشگاه الازهر، حکمتیار از اعضای موسس اخوان‌المسلمین افغانستان گردید» (بشکنی. ۱۳۹۷: ۶۲ به

---

1. http://www.radiozohal.com/?p=6719

2. http://www.asianews.af/6473/

3. http://www.afghanpaper.com/nbody.php?id=142799

4. https://goo.gl/sJCeAE

5. http://www.payam-aftab.com/fa/doc/news/22137

6. http://www.rasad.af/1395/08/06/romania-scholarships-afghanistan/

نقل از ملازهی و پیرمحمد. ۱۳۹۳: ۷). همچنین نگارنده در دانشگاه‌ها و خوابگاه‌های کشور مغولستان فهمید که دولت این کشور سالانه چند بورس انگشت‌شمار به هزاره‌های افغانستانی (که مغول‌ها آنان را هم‌تبار خود می‌دانند) می‌دهد.

➤ ایران

بر پایه گزارش وزارت علوم، در سال ۱۳۹۵ حدود ۲۵ هزار دانشجوی خارجی در دانشگاه‌های بین‌المللی ایران در حال آموزش دیدن بودند که از این شمار، ۸۵۰۰نفرشان بورسیه بوده و بقیه هزینه‌شان را خودشان می‌پردازند. ایران از پنجاه کشور جهان دانشجو می‌پذیرد و این دانشجویان از میان ۱۲۰ دانشگاه دولتی کشور، به ۲۵ دانشگاه فرستاده می‌شوند. بیشترشان در دانشگاه‌های پیام نور، فردوسی مشهد، امام خمینی قزوین، کاشان، تربیت مدرس و تهران به آموزش مشغولند. بیشتر دانشجویان خارجی از کشور افغانستان و عراق‌اند. در دولت حسن روحانی، میزان بودجه برای پذیرش دانشجویان خارجی از ۳٫۲ میلیارد تومان به ۱۹ میلیارد تومان رسید (ایسنا. ۱۹ مهر ۱۳۹۶).[۱] البته آمار و شمار دانشجویان خارجی در ایران، بسیار متفاوت است و گاه در سخنان دو مسئول، فاصله زیادی از هم دارد. برای نمونه، معاون پژوهشی وزیر علوم در شهریور ۱۳۹۶ آماری بسیار متفاوت بیان کرد: ۵۶ هزار دانشجوی خارجی در کل دانشگاه‌های ایران (تسنیم. ۲۱ شهریور ۱۳۹۶)[۲]. قرار است تا پایان برنامه ششم توسعه، ایران پنجاه هزار دانشجوی خارجی جذب کند (خبرگزاری مهر. ۲۱ مرداد ۱۳۹۶)[۳]. اما رئیس سازمان امور دانشجویان می‌گوید باید تا پایان برنامه ششم ۷۵ هزار دانشجوی خارجی جذب کنیم (مهر. ۱۷ دی ۱۳۹۶)[۴]. همچنین در گزارشی دیگر، اسناد بالادستی وزارت علوم را مکلف کرده تا سال ۱۴۰۰ ده درصد از شمار دانشجویان دانشگاه‌های ایران را از دانشجویان خارجی بگیرد که تاکنون تنها ۲۶ هزار نفر پذیرفته است و از این میزان، ۱۷ هزار نفرشان از افغانستان هستند (خبرگزاری مهر. ۱۶ دی ۱۳۹۶)[۵]. قائم مقام وزیرعلوم در جایی دیگر این میزان را ۵۲ هزار نفر برشمرده بود (خبرگزاری مهر. ۱۱ فروردین ۱۳۹۶)[۶].

در ایران دو گونه بورس به دانشجویان خارجی داده می‌شود: بورس «الف» که همه هزینه‌ها پرداخت می‌شود (دانشگاه، خوابگاه، بیمه درمانی، بورس ماهانه و بلیط هواپیما از کشور دانشجو به ایران در آغاز

---

1. https://www.isna.ir/news/9607191077
2. https://www.tasnimnews.com/fa/news/1396/06/14/1511495
3. https://www.mehrnews.com/news/4055848
4. https://www.mehrnews.com/news/4193212
5. https://www.mehrnews.com/news/4192377
6. https://www.mehrnews.com/news/3941838

دوره آموزشی و از ایران به کشور دانشجو پس از پایان دوره آموزشی) و بورس «ب» که تنها شهریه دانشگاه از دانشجو دریافت نمی‌شود و هزینه‌هایی همچون خوابگاه و بیمه و... بر دوش خود دانشجو است.

حال اگر تنها به دانشجویان افغانستانی در ایران بپردازیم، باید دو گروه را از یکدیگر جدا سازیم: دانشجویان افغانستانی ساکن ایران و دانشجویان افغانستانی ساکن افغانستان. البته ایران شماری بورسیه هم به دانشجویان افغانستانی می‌دهد. دانشجویان افغانستانی‌ای که به ایران می‌آیند، عموماً پس از گذراندن دشواری‌های بسیار است که موفق به دریافت روادید دانشجویی در ایران می‌گردند.[1] اما وضعیت افغانستانی‌هایی که در ایران زندگی کرده و می‌خواهند وارد دانشگاه‌های ایران شوند، از این هم پیچیده‌تر است. یکی از شرایط پذیرش این افراد، دریافت روادید دانشجویی است. این بدین معناست که آنها باید کارت اقامت خود در ایران را باطل کرده و روادید دانشجویی بگیرند. بنابراین پس از پایان دوره دانشگاه و باطل شدن روادید دانشجویی‌شان، ناچارند به افغانستان بازگردند؛ چرا که دیگر امکان دریافت کارت اقامت ندارند. اینچنین وضعیتی برای دانشجویان دختر افغانستنی بسیار ناگوار است که مجبورند بدون خانواده و به تنهایی به افغانستان برگردند، آن هم در حالی که عموماً در ایران به دنیا آمده، بزرگ شده و هیچ تجربه سفر به افغانستان را نداشته‌اند.

البته مشکلات دانشجویان افغانستانی در ایران، فراتر از اینهاست. برای نمونه، گاهی دانشجویان افغانستانی، حتی آنانکه در ایران به دنیا آمده و بزرگ شده‌اند، پس از پذیرش در دانشگاه‌ها مجبور می‌شوند در کنار دیگر دانشجویان غیرایرانی که زبان‌شان فارسی نبوده، درس زبان فارسی را بگذرانند.[2] همچنین گاهی برخی دانشجویان برجسته افغانستانی نیز، در پی اعمال سلیقه‌های شخصی مسئولان دانشگاه، اخراج می‌شوند. آنچنانکه قنبرعلی تابش، چهره شناخته‌شده ادبی افغانستان به یکباره از دانشگاه علامه طباطبایی بدون هیچ دلیلی اخراج شده و پیگیری رسانه‌های ایرانی نیز، با پاسخ سربالای دانشگاه علامه و مسئولان وزارت علوم روبرو گشت[3]. این دقیقا نمونه‌ای از رفتارهای سلیقه‌ای و لجبازانه مدیران

---

۱. یکی از دانشجویان افغانستانی که برای نام‌نویسی در دانشگاه‌های هند به این کشور رفته، بر این باور است که دانشجویان افغانستانی‌ای که دارایی کافی داشته باشند، به اروپا و امریکا می‌روند؛ اما آنانی که دارایی‌شان کمتر باشد، هند، ترکیه، تاجیکستان و ازبکستان را بر می‌گزینند. او ایران و پاکستان را به کناری نهاده و می‌گوید روادید ایران برای دانشجویان بسیار سخت است و پاکستان هم نزد دانشجویان و دولت افغانستان خوش‌نام نیست. به‌ویژه نگاه منفی‌ای که به بازگشتگان از پاکستان همچون یک تروریست وجود دارد (الجزیره. ۲۲ آوریل ۲۰۱۳).

۲. گزارش برگزاری دومین همایش گفتگوهای فرهنگی افغانستان و ایران، ۸ قوس/آذر ۱۳۹۶، انستیتوت مطالعات استراتیژیک افغانستان: کابل. ص: ۲۵

۳. متن پاسخ‌هایی که طرفین در رسانه‌ها به یکدیگر می‌دادند، همچنان در رسانه‌ها در دسترس است. اما آنچه از این پاسخ‌ها

میانی و رده پایین کشور با مهاجران است که همه رشته‌ها و خدمات ایران را پنبه و بی‌ارزش می‌کند. قنبرعلی تابش که اکنون استاد دانشگاه کابل است، منتقد سیاست‌های ایران، به ویژه در افغانستان شده[1] که از هر زاویه و هرچقدر خوشبینانه که نگاه کنیم، نمی‌توان تاثیر رفتار غیرمنطقی دانشگاه علامه طباطبایی با وی و سکوت مسئولین در این باره را نادیده گرفت. به سخن دیگر، در چنین مواردی کل کشور هزینه رفتار نادرست یک فرد را باید بدهد.

طباطبایی نسب[2]، با یاری گرفتن از دیدگاه‌های بوردیو، ناممکن بودن پذیرش دانشجویان افغانستانی در برخی دانشگاه‌ها و شهرهای ایران را گونه‌ای تبعیض و خشونت نمادین علیه سرمایه فرهنگی افغانستانی‌ها، از جمله مهاجرین‌شان در ایران می‌داند.

این در حالی است که طباطباییان[3] به مثبت بودن حضور دانشجویان افغانستانی در ایران، دست‌کم برای پر کردن ظرفیت‌های خالی‌مانده دانشگاه‌های ایران اشاره می‌کند.[4] اما بحثی که هم طباطباییان و هم چگنی‌زاده اشاره می‌کنند (همانجا)، این است که بالا رفتن آموزش عالی همراه است با بالا رفتن توقعات و سطح انتظارات که اگر برآورده نشود (که با توجه به محدودیت توانمندی دولت‌های هر دو کشور، اکنون اینگونه است)، می‌تواند ناامنی ایجاد کند (گزارش برگزاری دومین همایش گفتگوهای فرهنگی افغانستان و ایران. ۱۳۹۶).

همچنین با آنکه زبان گفتاری و نوشتاری هر دو کشور یکی است، اما هیچ برنامه تبادل استاد و دانشجو میان دو کشور وجود ندارد. برای نمونه، پهلوان (۱۳۷۷: ۶۷) نشان می‌دهد پس از آغاز جنگ در

به دست می‌آید، برخورد نادرست وزارت علوم و دانشگاه علامه با یک دانشجوی نخبه افغانستانی، آن هم کسی که بارها با رهبر ایران دیدار داشته و پای ثابت بسیاری از برنامه‌های فرهنگی و انقلابی در ایران بوده است را نشان می‌دهد. برای نمونه، این مطلب را بخوانید:

https://www.farsnews.ir/news/13920821000890

۱. برای نمونه به این تحلیل وی درباره آنچه ناکامی و نا امیدی جمهوری اسلامی ایران از تداوم اختلاف بر سر نتیجه انتخابات ریاست جمهوری افغانستان خوانده، نگاه کنید:

https://www.bbc.com/persian/iran-52379732

۲. گزارش برگزاری دومین همایش گفتگوهای فرهنگی افغانستان و ایران، ۸ قوس/آذر ۱۳۹۶، انستیتوت مطالعات استراتیژیک افغانستان: کابل. ص: ۱۷

۳. گزارش برگزاری دومین همایش گفتگوهای فرهنگی افغانستان و ایران، ۸ قوس/آذر ۱۳۹۶، انستیتوت مطالعات استراتیژیک افغانستان: کابل. ص: ۲۳

۴. احتمالا با توجه به این ظرفیت است که دانشگاه بیرجند از سال آموزشی ۱۳۹۸ صفحه زبان پشتوی خود را راه‌اندازی کرده که به نظر می‌آید برای جذب دانشجویان پشتون افغانستان (و احتمالا پاکستان) باشد؛ که سیاستی است درست و درخور توجه بیشتر و می‌تواند توسط دیگر دانشگاه‌های شرق کشور نیز به کار گرفته شود.

افغانستان، فهرستی از ۷۷ استاد که از دانشگاه‌های این کشور به خارج مهاجرت کرده‌اند، منتشر شد که تنها یک نفرشان به ایران آمد و بقیه یا راه کشورهای اروپایی و امریکایی را در پیش گرفتند یا پاکستان، عربستان، عراق و کویت. اما به جز همان یک نفر، بقیه به ایران نیامدند.

برخی مصاحبه‌ها و گفتگوهای بنی‌یعقوب (۱۳۹۴) با دانشجویان، روشنفکران و مسئولین افغانستانی، نقاط ضعف فعالیت‌های علمی و دانشگاهی ایران در افغانستان را نشان می‌دهد.[۱]

به جز دانشگاه‌ها، می‌توان به آموزش طلبه‌ها نیز اشاره کرد. در سال ۱۳۹۶ حدود سه هزار طلبه افغانستانی در حوزه‌های علمیه ایران درس می‌خواندند (موسی‌زاده و خسروی. ۱۳۹۶: ۲۳۳). هرچند در اینجا نیز تمرکز بر شیعیان افغانستانی است و آموزش طلاب اهل سنت چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. از همین روست که حتی طلاب دینی تاجیک نیز در بیشتر موارد راهی مدرسه‌های دینی پاکستان، عربستان و... می‌شوند.

البته ایران در افغانستان دانشگاه‌هایی نیز باز کرده است. دانشگاه آزاد اسلامی، دانشگاه پیام نور، دانشگاه خوارزمی و جامعةالمصطفی العالمیه چه در زمینه آموزش و چه در زمینه پژوهش در افغانستان فعالیت دارند (موسی‌زاده و خسروی. ۱۳۹۶: ۲۳۲). کمبود استادان مجرب در دانشگاه‌های افغانستان و نبود تحصیلات تکمیلی تا چند سال پیش در این کشور، باعث شد که برای نخستین بار دانشگاه آزاد اسلامی و پیام نور ایران دوره کارشناسی ارشد را در چند رشته در شعبه‌های‌شان در کابل راه‌اندازی

---

۱. برای نمونه آنجایی که اهل مطالعه و دانشجویان افغانستانی به شدت دنبال کتاب‌های فارسی چاپ ایران بوده، کتاب‌ها را دست به دست می‌چرخانند و یا یک کتاب را چند بار می‌خوانند؛ چون کتاب دیگری در دسترس‌شان نبود (ص: ۶۲). هرچند این مسئله در سال‌های پس از طالبان پررنگ بود و اکنون کتاب‌های منتشر شده در ایران خیلی ساده‌تر به بازار افغانستان می‌رسد، اما این رفتار دقیقاً یادآور رفتار حکومت ایران در هنگام استقلال جمهوری‌های شوروی سابق است که در حالی که ترکیه با پیشتیبانی بسیار گسترده خود و فرستادن میلیون‌ها نسخه کتاب به زبان ترکی و کمک به ترجمه منابع سیریلیک به خط ترکی استانبولی، موفق به تغییر خط در کشورهای ترکمنستان و آذربایجان شد؛ اما ایران هیچ اقدامی در برابر تاجیکستان صورت نداد و علی‌رغم میل مردم و دولت آن کشور که منجر به تغییر خط‌شان از سیریلیک به فارسی شد، پس از چند ماه به دلیل نبود منابع کافی به خط فارسی و مشکلات مالی، دوباره خط‌شان به سیریلیک باز گردانده شد. در بحث کتاب، همچنین می‌توان به نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران نیز اشاره کرد که بسیاری از ناشران افغانستانی، با مشکلات جدی برای حضور در این نمایشگاه روبرو هستند. اما یکی از اصلی‌ترین توانمندی‌های تازه‌ی ایران در این زمینه که نباید آنرا دست کم گرفت، رواج کتابفروشی‌های الکترونیکی همچون طاقچه، فیدیبو، کتابراه و... است. ویژگی این کتابفروشی‌ها اینست که ضمن حفظ حقوق نویسنده و ناشر و نداشتن امکان کپی کردن کتاب‌ها، با بهایی ارزان‌تر از نسخه کاغذی و همزمان با تهران، در هر نقطه گیتی این کتاب‌ها قابل دسترسی و خریداری است. بنابراین با کمی توجه بیشتر به بازار کتاب افغانستان، این کتابفروشی‌ها می‌توانند کتاب‌های نوشته یا ترجمه شده در ایران را در همان لحظه به دست علاقه‌مندان افغانستانی برسانند.

کنند (داودی. ۱۳۹۳: ۱۱۹). اما داودی که خود چندین سال در دانشگاه‌های افغانستان تدریس کرده، بر این باور است که مقام‌های رسمی ایران از دانشگاه‌های ایرانی در افغانستان حمایت جدی نکرده‌اند (همان: ۱۲۲).

همه آنچه در بالا اشاره شد، نشان می‌دهد در حالی‌که کشورهای دیگر تلاش گسترده‌ای دارند برای پذیرش دانشجویان افغانستانی، ایران تاکنون نتوانسته از این ظرفیت بزرگ استفاده کند. این در حالی است که بنا به دلایل بسیاری همچون هم‌زبانی و فرهنگ و تاریخ مشترک، بسیاری از جوانان افغانستان ترجیح می‌دهند در دانشگاه‌های ایران درس بخوانند. چه آنان که به‌عنوان مهاجر در ایران زندگی می‌کنند، چه ساکنان خود افغانستان. همچنین جای بررسی بیشتر دارد که دولت افغانستان چگونه حاضر است هزینه بیشتری برای فرستادن دانشجویانش به دانشگاه‌های ترکیه، هندوستان و... بپردازد (که هم هزینه زندگی در آنجا بیشتر است و هم یکسال بیشتر باید هزینه بپردازند برای فراگیری زبان ترکی)، اما کمتر به سراغ ایران می‌آید؟ همچنین برخوردهای سلیقه‌ای برخی مسئولان دانشگاه‌های ایرانی با دانشجویان افغانستانی‌ای که با دردسر فراوان موفق به پذیرش در دانشگاه‌های ایران شده‌اند، فرصت‌سوزی‌هایی می‌کند که به نگاه منفی علیه ایران دامن می‌زند.

بخش سوم

امنیت و سیاست

مقدمه

افغانستان را گاهی با نام قلب آسیا معرفی می کنند. اگرچه به قول چنگیز پهلوان این نام‌گذاری‌ها می‌تواند با توجه به زمانه و شرایط دگرگون شود، اما دست کم برای ایران و تمدن ایرانی چنین حکمی را دارد. افغانستان همانگونه که در بخش نخست اشاره شد، دو مرکز از چهار مرکز خراسان بزرگ را در خود جای داده است. به جز این، تنها کشوری است که با هر سه کشور تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان (که بخشی از تمدن ایران بوده‌اند) و نیز منطقه سین کیانگ چین و همچنین با خود ایران مرز دارد و به نوعی پیوند دهنده جغرافیایی حوزه تمدنی ایران بزرگ فرهنگی است (پهلوان. ۱۳۷۷: ۱۱۲).

اما به جز این موقعیت تمدنی، جایگاه ژئوپلیتیک این کشور نیز آنچنان استراتژیک است که خواه ناخواه پای بازیگران بزرگ جهانی را از دو سده پیش به این سرزمین باز کرده. روزگاری انگلیس و روسیه، سپس شوروی و اکنون امریکا تلاش دارند حضورشان را در این کشور تثبیت کنند. چین، روسیه، هند، پاکستان، ایران، عربستان و ترکیه هم دیگر کشورهایی هستند که در این روزگار منافع و مصالح‌شان را در حضور پر رنگ در این کشور می‌بینند. از سوی دیگر، وضعیت توپوگرافی و زمین‌شناختی این کشور که پناهگاهی برای جگجویان و اسلام‌گرایان تندرو و نیز جایگاهی برای کشت خشخاش و فرآوری تریاک شده است، خواه ناخواه بر منطقه و به‌ویژه همسایگانی همچون ایران پیامدهای ویرانگری وارد کرده که نمی‌توان نسبت به آنها بی‌تفاوت بود.

با توجه به گستردگی موضوعات این بخش، آنها را بر پایه موضوع و پیوندشان با موضوعات دیگر، در دو دسته مسائل امنیتی و مسائل سیاسی چیده‌ایم که در زیر بررسی می‌شوند.

الف- امنیت

نا امنی نه تنها بزرگترین مسئله اجتماعی افغانستان، بلکه بزرگترین معضل این کشور است. بیشتر مسائل اجتماعی و غیراجتماعی این کشور مستقیم و غیرمستقیم ناشی از نبود امنیت در این سرزمین است. کافی است بدانیم بیش از ۶۵ درصد بودجه افغانستان در سال ۱۳۹۴ به بخش امنیت اختصاص داده شده بود (اداره مرکزی احصائیه. ۱۳۹۴: ۱۰). این رقم خود به تنهایی کافی است تا اهمیت مسئله امنیت در این کشور را نشان دهد. نا امنی‌ها در این کشور اگرچه پس از کودتای نظامی ۱۳۵۷ و روی کار آمدن دولت‌های کمونیست وابسته به شوروی و سپس حمله نظامی خود شوروی به خاک این کشور جدی

شد، اما میزان آن به مرور زمان افزایش یافت. حکومت طالبان اگرچه توانست با خشونت بیش از حد امنیت نسبی‌ای را در مناطق تحت سلطه خود به وجود آورد (جدای از اینکه خود طالبان باعث نوعی ناامنی گسترده در این کشور شده بود)، اما با شکست نظامی این حکومت از ائتلاف غرب و روی کار آمدن دولت‌های ملی، ناامنی‌ها دوباره گسترش یافت. این ناامنی‌ها به‌ویژه پس از خروج بخش عمده‌ای از نظامیان غربی از خاک این کشور و برعهده گرفته شدن امنیت توسط نیروهای بومی، افزایش یافت. طالبان که از سال ۲۰۰۶ دوباره اقدام به سازماندهی خود و اعلام موجودیت کرد، جزو اصلی‌ترین عوامل ناامنی در این کشور است که با بمبگذاری‌های انتحاری، ترورها، حمله به پوسته‌های امنیتی/پاسگاه‌های پلیس و...، ضمن کشتن شمار زیادی از نیروهای پلیس و مردم عادی، فضایی از ترس را در جامعه گسترانده است. در کنار طالبان، نیروهای شبکه حقانی، حکمتیار، القاعده، داعش و... از یکسو، و راهزنان، اختطاف‌گران/آدم‌ربایان و... از سوی دیگر از عوامل اصلی ناامنی در این کشورند.

از اصلی‌ترین دلایل فعالیت گروه‌هایی که ناامنی را به این کشور آورده‌اند، می‌توان به دلایل ایدئولوژیک (همچون طالبان و داعش و...) و اقتصادی (گروه‌های مرتبط با کشت و فروش مواد مخدر، و نیز آدم‌ربایان و...) اشاره کرد. هرچند این عوامل گاهی هم‌پوشانی دارد و مثلا طالبان و داعش هر دو هم تلاش دارند بر بازار تولید و فروش مواد مخدر در این کشور مسلط شوند و هم گاهی آدم‌ربایی می‌کنند.

با توجه به تصمیم به خروج همه نیروهای امریکایی از این کشور و نیز بخش عمده‌ای از دیگر نیروهای خارجی از افغانستان و ضعف دولت مرکزی، به نظر می‌آید در شرایط کنونی همین وضعیت ناامنی ادامه خواهد یافت. به‌ویژه که گروه داعش به‌عنوان یک گروه تروریستی قوی هم به گروه‌های شورشی در این کشور افزوده شده است.

اصولاً وجود ناامنی یکی از اصلی‌ترین دلایلی است که باعث شده افغانستان در سیاست خارجی خود به شدت به کشورهای قدرتمند نظامی وابسته باشد. از همین رو بخش قابل توجهی از مردم این کشور نیز خواهان تداوم حضور نظامیان امریکایی و غربی در افغانستان هستند تا بدین وسیله میزان امنیتی که برای‌شان تأمین می‌شود، بیشتر باشد (هاشمی مقدم، ۱۳۹۶). از سوی دیگر نبود امنیت در این کشور باعث مهاجرت‌های گسترده به کشورهای دیگر شده که روابط این کشور با کشورهای مهاجرپذیر را تحت تاثیر قرار داده است. نهایتاً اینکه باید اشاره کرد تا زمانی که امنیت در این کشور برقرار نشود، رفت و آمد بین اهالی این کشور با کشورهای دیگر همچون همسایه‌ها و صدور روادید برای‌شان دشوار خواهد بود. همه این مسائل یادشده در بالا، یعنی حضور نظامی کشورهای غربی در افغانستان، مهاجرت‌های گسترده از این کشور برای فرار از ناامنی، حضور پررنگ گروه‌های افراطی دینی، کشت و قاچاق مواد مخدر و...، به طور مستقیم بر ایران و به‌ویژه مسئله امنیت و سیاست خارجی آن اثر می‌گذارد. بنابراین در اینجا به بررسی موشکافانه‌تر به این مسائل می‌پردازیم.

۱- الف) حضور کشورهای بیگانه در افغانستان

افغانستان در حالی در شرق ایران قرار گرفته که یکی از استراتژیک‌ترین کشورهای منطقه در شرایط کنونی است. کشورهای شمالی این سرزمین، همگی بخشی از بلوک شوروی سابق و حیاط خلوت روسیه کنونی به شمار می‌آیند. همسایه شرقی این کشور (ولو با مرزی کوچک و باریک)، کشور چین است که اکنون تبدیل به ابرقدرتی در صحنه بین‌المللی شده است. همسایه جنوبی این کشور، پاکستان است که قدرتی اتمی در منطقه بوده، با هند چندین دهه است روابط تنش‌زا داشته و در حال نزدیک شدن به عربستان، اصلی‌ترین دشمن منطقه‌ای ایران است.

بنابراین طبیعی است که افغانستان «هارتلند» نامیده شود که از آنجا می‌توان برای مهار کشورهایی همچون چین، روسیه و ایران تلاش کرد (جلال‌زاده. ۱۳۹۶: ۵۶). «کنترل افغانستان به معنی کنترل بخشی از آسیای مرکزی و شاید فراتر از آن باشد. بنابراین منطقی است که بازیگران بین‌المللی و منطقه‌ای متعدد بکوشند تا یا با تاکید بر منافع خود به‌طور مستقیم و یا با اتخاذ یک استراتژی غیرمستقیم برای تاثیر گذاشتن بر کشورهای دیگر، دستی در افغانستان داشته باشند تا به اهداف خود از طریق یک میانجی نائل گردند. «بازی بزرگ» تاریخی برای ما شناخته‌شده است. اما با فروپاشی شوروی، «بازی بزرگ جدیدی» پدیدار گردید» (گلر و استاهل. ۱۳۸۳: ۸۷).

به باور غوثی (۱۳۵۶: ۹۷) اگرچه دولت مرکزی افغانستان در دو دهه پایانی سده نوزدهم و دو دهه آغازین سده بیستم توانست با سیاست انزوایی که در پیش گرفته، تا حدودی استقلالش را از مداخله‌های استعمارگرانی چون دولت انگلیسی هند به دست آورد، اما همین انزواطلبی از تحولات اجتماعی و رشد اقتصادی پیشگیری نموده و به گسترش ترس در ذهنیت ایستای مردمان این جامعه از ابتکارات فنی و نوآوری‌ها دامن زد. از سوی دیگر و با توجه به موقعیت این کشور که در بالا اشاره شد، «از لحاظ جغرافیایی، بی‌طرفی افغانستان مفهوم زیادی ندارد» (فرنان. ۱۳۳۹: ۳۵۱) و بنابراین خواسته یا ناخواسته پای این کشور به مسائل منطقه‌ای و رقابت قدرت‌های جهانی در منطقه باز شده و پیامدهایش را چشیده است. حتی گاهی افغانستانی‌ها خودشان مایل به حضور و دخالت کشورهای همسایه هستند. برای نمونه عصمت الهی، استاد دانشگاه کابل در سال ۱۳۸۳ به این نکته اشاره دارد که مردم افغانستان اگرچه علاقه‌ای به حضور نیروهای نظامی خارجی در کشورشان ندارند، اما در شرایط کنونی اگر آنها نباشند، طالبان جای‌شان را می‌گیرند. ضمن اینکه در نبود امنیت، دختران افغانستانی در کشورهای آسیایی و اروپایی خرید و فروش می‌شدند (نوریان. ۱۳۸۳: ۲۱۵).

گلر و استاهل (۱۳۸۲: ۸۷–۸۸) دو دسته بازیگر خارجی در افغانستان را از یکدیگر جدا می‌کنند: کشورهای همسایه که با افغانستان هم‌مرز بوده و کم و بیش در امور آن نفوذ و دخالت دارند. او همه

همسایگان افغانستان را در این دسته نام می‌برد (بی‌آنکه به توضیح درباره نقش هر یک بپردازد). دسته دوم، قدرت‌های جهانی هستند که به دلایل گوناگون در افغانستان نقش بازی می کنند. در زیر، مهمترین کشورهایی که در افغانستان نفوذ دارند، به‌ویژه آنهایی که حضورشان در افغانستان به نوعی مرتبط با ایران و اثرگذار بر کشورمان باشد، از هر دو دسته شرح داده می‌شود.

۱- امریکا

همین همسایگی افغانستان با سه کشور بلوک شوروی، چین و ایران باعث اهمیت این کشور برای امریکا و حضور نظامی، سیاسی و فرهنگی این کشور در شرق ایران شده است. دست داشتن القاعده در یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ و پناهنده شدن بن‌لادن به افغانستان باعث یا بهانه‌ای شد برای حمله امریکا و هم‌پیمانانش به افغانستان که نهایتاً منجر به شکست و فروپاشی دولت طالبان گردید. انتظار می‌رفت در کوتاه‌مدت، امنیت در افغانستان برقرار شده و دولت ملی روی کار بیاید. اما برآوردها نادرست از آب در آمد و این دولت ملی، تا اکنون که نزدیک به دو دهه از سرنگونی طالبان می گذرد نتوانسته بدون یاری دولت‌های غربی روی پا بایستد.

حضور امریکا در افغانستان از این جهت مهم است که می‌تواند به مهار چین، روسیه، تاجیکستان و ازبکستان و ایران بپردازد؛ با عبور دادن خط لوله انرژی از آسیای میانه به اقیانوس هند، انحصار روسیه و ترکیه در انتقال انرژی را بشکنند؛ و نقش خود در نظم نوین جهانی را به رخ بکشد (قدیری. ۱۳۷۷: ۲۲). به سخن دیگر، «موقعیت ژئوپلیتکی افغانستان در کنار ایران اسلامی و هند در حال ظهور، چین قدرتمند و روسیه بازمانده از شوروی، پاکستان اتمی متزلزل و کشمیر زخم‌خورده آنقدر جذابیت دارد که آمریکا و غرب مسیحی را خاطرخواه خود نماید و در افغانستان ماندگار باشد» (دهقان، یزدانی و کاظمی. ۱۳۹۷: ۱۶۱).

ابید، دلایل ورود دولت کلینتون (یعنی حتی پیش از یازده سپتامبر و حمله دولت بوش به این کشور) به افغانستان را در اینها می‌بیند: ۱- نفت؛ ۲- نفوذ رو به رشد ایران در افغانستان؛ ۳- جلوگیری از روی کار آمدن دولتی اسلامگرا و مخالف امریکا در این کشور؛ ۴- نزدیکی به مرزهای امنیتی روسیه؛ ۵- دسترسی به منابع انرژی در آسیای میانه و ۶- نزدیکی به مرزهای ایران و اعمال فشار به این کشور (کفاش. ۱۳۸۱: ۲۵۲-۲۵۱).

همچنین قاسمی (۱۳۹۰: ۶۹) به نقش امریکا در واگرایی میان ایران و افغانستان اشاره دارد: «هدف امریکا از حضور در آسیای مرکزی و قفقاز و حمله به افغانستان این است که از تسلط هر بازیگری در منطقه و تبدیل شدن آن به قدرت هژمون منطقه جلوگیری نماید (یاسوپف. ۲۰۰۲). امریکا با جذب

دولت‌های منطقه به سوی خود، هم از ایجاد پیوند بین ایران و سایر کشورهای منطقه جلوگیری می‌کند و فرایند همگرایی را در ایران فرهنگی تضعیف می‌کند، و هم از همگرایی بین کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز با روسیه جلوگیری می‌کند».

همانگونه که دیده می‌شود، در همه تحلیل‌هایی که درباره دلایل حضور امریکا در افغانستان بیان می‌شود، اهمیت ایران و در واقع تلاش امریکا برای مقابله با نفوذ ایران آشکار است. و این نشانه خوبی برای ایران نیست. امضای پیمان‌های استراتژیک (۲۰۱۲) و امنیتی (۲۰۱۴) میان افغانستان و امریکا که ایجاد پایگاه‌های نظامی دائمی امریکا در این کشور را در پی داشته، اگرچه با نارضایتی طرف افغانستان و فشار طرف امریکایی همراه بود، اما به هر ترتیب به زیان ایران است؛ چه آنکه دست کم سه پایگاه اشاره‌شده در این توافق‌ها (شیندند، هرات و شورآب هلمند) در نزدیکی مرز ایران و خطر بالقوه جدی‌ای برای این کشور است (جلال‌زاده. ۱۳۹۶: ۵۸). همچنین فرودگاه‌ها و پایگاه‌های نظامی افغانستان که در اختیار نیروهای امریکایی قرار گرفته، می‌تواند تهدیدی از سوی شرق برای جمهوری اسلامی ایران باشد. به‌ویژه فرودگاه شیندند در استان هرات که کمتر از ۱۳۰ کیلومتر با مرزهای ایران فاصله دارد (تمنا. ۱۳۸۷: ۵). ابراهیمی و مجیدی‌نژاد (۱۳۹۵: ۱۷۶) با استناد به سخن تحلیلگر امریکایی، آنتونی کردزمن، تاکید دارند که «مهمترین هدف توافقنامه استراتژیک [امریکا و افغانستان]»، ایران بوده است.

با همه اینها امریکا هدف خود را از حمله به و حضور در افغانستان، مقابله با گروه‌های شورشی و تندرو بیان می‌کند. گروه‌های شورشی اگرچه در آغاز حمله ائتلاف غربی به افغانستان برای مدتی فعالیت‌شان کاهش یافت، اما همچنان گروه‌های همچون نیروهای حکمتیار، شبکه حقانی و به‌ویژه اعلام موجودیت دوباره طالبان از سال ۲۰۰۶ و افزوده شدن گروه‌های دیگر، رویای برقراری امنیت در این کشور بدون نیاز به نیروهای خارجی به سراب تبدیل شد.

«نکته مرکزی روایت‌های گروه‌های شبه‌نظامی مانند طالبان، حزب اسلامی و داعش، این دیدگاه است که در طول این دوره، افغانستان یک کشور اشغال‌شده، و دولت افغانستان یک دولت «دست‌نشانده» «مهاجمان»، «صلیبیون» یا «اشغالگران» خارجی بوده است. آنچه از چنین روایت‌هایی برداشت می‌شود، استراتژی خشونت‌بار و تخریب برای سرنگونی دولت افغانستان و اخراج نیروهای بین‌المللی از این کشور است» (ابراهیمی، عمر و عرفانی. ۱۳۹۴: ۶ و ۵). همین عامل باعث حملات بسیار نیروهای شورشی به نظامیان غربی و به‌ویژه امریکایی شد. حتی بسیاری از نظامیان افغانستانی نیز، نیروهای نظامی غربی و به‌ویژه امریکایی را هدف حملات خود قرار می‌دادند. البته باید به این نکته اشاره کرد که تنها نظامیان غربی اهداف این حملات نبودند؛ بلکه در بسیاری موارد غیرنظامیان غربی نیز قربانی این رفتارهای انتقام‌جویانه و تهاجمی قرار می‌گرفتند. برای نمونه می‌توان به مواردی از هر دو گروه از حملات (بر

نظامیان و غیرنظامیان غربی) در زیر اشاره کرد:

در بهمن ماه ۱۳۹۳، سه پیمانکار امریکایی توسط یک نفوذی طالبان در اردوی ملی افغانستان با تفنگ کشته شد. در فروردین ۱۳۹۴ یکی از نیروهای اردوی ملی افغانستان، به کاروان نظامی همراه دیپلمات‌های امریکایی‌ای که از دیدار با والی/استاندار قندهار باز می‌گشتند، شلیک کرد که ۲ کشته و ۲ زخمی در پی داشت. در شهریور ۱۳۹۴، ۴ تن از نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت، به دست نیروهای نظامی افغانستان کشته شدند. در همین تاریخ، یک عضو نیروهای دفاع و امنیت ملی افغانستان در هرات بر آموزگاران بین‌المللی آتش گشود و یکی از آنان را کشت. به اینها حملات سبز (نیروهای نظامی افغانستان) بر آبی (نیروهای نظامی بین‌المللی) می‌گویند. در مجموع از شهریور ۱۳۸۷ تا فروردین ۱۳۹۴،۹۲ حمله سبز بر آبی در افغانستان ثبت شده است (زمان و خالد. ۱۳۹۴: ۹ و۸).

چنین رفتارهایی که باعث کشته شدن تعداد قابل توجهی از نیروهای نظامی و غیرنظامی غربی شد از یکسو، و فشاری که از سوی جامعه جهانی و به‌ویژه شهروندان کشورهای عضو ائتلاف نظامی بر این نیروها وارد می‌شد، باعث تصمیم به خارج شدن از این کشور شد. اما در این فرایند به نظر می‌آید تا سال پیش، هم نیروهای ائتلاف به سرکردگی امریکا و هم مسئولین و مردم افغانستان به جمع‌بندی یکسانی نرسیده بودند. بالاخره با فرمان ترامپ این فرایند خروج سرعت گرفت و دولت بایدن نیز خود را میراث‌دار آن دانست.[1] مسئولین کشورهای غربی عضو ائتلاف نظامی می‌دانند که خروج‌شان از این کشور، ناامنی‌های بیشتری را به ارمغان آورده و بنابراین دستاورد نداشتن این لشکرکشی‌شان توجیه‌ناپذیر می‌شود؛ اما هزینه‌های جانی و اقتصادی بسیاری که در این دو دهه در افغانستان پرداخته‌اند، آنان را ناگزیر به گرفتن چنین تصمیمی کرده است.

البته نکته دیگر اینکه غرب علاقه‌مند به حضور در افغانستان است. این کشور هم با ایران که روابط تیره‌ای با امریکا دارد، هم با چین که قدرت تازه‌ای در زمینه نظامی و تجاری است، و هم با کشورهای بلوک شوروی قدیم که اکنون همچون حیاط خلوت روسیه‌اند مرز مشترک دارد و بنابراین حضور در این کشور برای نیروهای غربی و به‌ویژه امریکا ارزشمند است. از همین روست که بر پایه یک فرضیه، به نظر می‌آید خود این نیروهای ائتلاف تمایل چندانی به برچیدن شورشیانی چون طالبان و... نداشته باشند.

دولت افغانستان نیز نگران خروج کامل نیروهای نظامی غربی است؛ چرا که به خوبی می‌داند از پس تامین امنیت در کشورش بر نخواهد آمد. این دیدگاه در بین مردم این کشور نیز به شدت رایج است. بسیاری از شهروندان نگرانند چنانچه نیروهای امریکایی از این کشور بیرون بروند، طالبان دوباره

---

۱. هرچند تا لحظه تکمیل و ویرایش این گزارش (بهار ۱۴۰۰) به پایان نرسیده و همچنان شماری از نیروهای خارجی در این کشور هستند.

قدرت فزاینده‌ای در این کشور به دست آورد. از همین روست که بسیاری از شهروندان به شدت با اصطلاحاتی همچون «اشغال افغانستان توسط نیروهای خارجی» که توسط رسانه‌های ایران به کار می‌رود، مخالفند (هاشمی مقدم. ۱۳۹۶).

البته این به معنای رضایت کامل شهروندان افغانستانی از حضور نیروهای امریکایی در کشورشان نیست. بنی‌یعقوب (۱۳۹۴) در سفرنامه افغانستانش نشان می‌دهد در میانه دهه ۸۰ خورشیدی، نفرت از حضور ائتلاف غربی به سرکردگی امریکا در افغانستان آشکار بود و بسیاری از مردم احساس ناخرسندی می‌کردند. همچنین او نشان می‌دهد برخلاف تبلیغات بسیاری که رسانه‌های غربی داشته و دارند تا نشان دهند وضعیت مردم و زنان افغانستان بهتر از دوره طالبان شده است، بسیاری از مردم افغانستان به این شیوه مقایسه انتقاد دارند و بر این باورند آزادی‌ها و اقتصادشان در دوره پیش از طالبان (دوره دکتر نجیب یا ربانی) بهتر از هم‌اکنون بوده است (ص: ۱۷۴).

به هر ترتیب نمی‌توان نادیده گرفت که با همه این دردسرها برای نیروهای امریکایی، این کشور به‌طور همزمان و به راحتی موفق به ایجاد پایگاه‌های نظامی در منطقه آسیای میانه شد که به در تنگنا گذاردن ایران انجامید (ولی‌پور زرومی. ۱۳۸۸: ۱۴۱). حضور در افغانستان، پررنگ‌ترین حضور امریکا در آسیای میانه است. حضور نیروهای نظامی خارجی در این کشور اثرات بسیاری بر روابط خارجی افغانستان دارد. از یکسو کشورهای همسایه‌ای همچون روسیه و ایران از حضور نیروهای ناتو و به‌ویژه امریکایی در نزدیکی مرزهای خود خرسند نیستند و این بر روابط این کشورها با افغانستان تاثیر می‌گذارد. در همین حال افغانستان در شرایط کنونی به نظر می‌آید بدون این حضور نتوانسته باشد امنیت را در کشورش برقرار سازد و از این رو برای نگه داشتن نیروهای نظامی غربی در کشورش، روابط خارجی‌اش با این کشورهای غربی را بر پایه خواسته‌های آنان تنظیم کند.

۲- روسیه

حضور روسیه در افغانستان بسیار دیرینه‌تر و پر فراز و نشیب‌تر از حضور غربیانی چون امریکا بوده است. یکی از اصلی‌ترین دلایلی که افغانستان به این روز افتاده و پناهگاهی برای گروه‌های افراطی و شورشی و بهانه‌ای برای حضور نظامیان امریکایی شده، دخالت گسترده سیاسی شوروی در این کشور از آغاز دهه ۱۳۵۰ خورشیدی و سپس حمله نظامی‌اش به خاک این کشور در ۱۳۵۸ است که ۱۰ سال به درازا کشید. در پی این حمله نیروهای شوروی بود که به جز از میان رفتن ساختار حکومت مستقل و زیرساخت‌های عمرانی موجود در این کشور، گروه‌های اسلام‌گرایی شکل گرفت که برخی از نیروهایش از دیگر کشورهای مسلمان به افغانستان آمده و با پشتیبانی مالی، مشاوره‌ای و نظامی/

تسلیحاتی که از سوی غرب دریافت می‌کردند، به مبارزه علیه شوروی پرداخته و پس از پایان جنگ، خود تبدیل به گروه‌هایی قدرتمند شدند که هر کدام خواستار تشکیل حکومت یا داشتن سهمی بالاتر در حکومت بودند که در نتیجه، جنگ‌های خانگی/داخلی شکل گرفت و همچنان ادامه دارد. برای نمونه، بسیاری از نیروهای نخستین طالبان، حکمتیار و...، جزو مبارزان دوره جهاد علیه شوروی بودند. اکنون گاهی رسانه‌ها سخن از ارتباط روسیه با طالبان به میان می‌آورند و روسیه نیز همچون ایران، این ارتباط را برای اشراف اطلاعاتی می‌داند. ایران و روسیه به دلایلی همچون حضور داعش در افغانستان و کاهش نفوذ امریکا در افغانستان رابطه خود با طالبان را افزایش داده‌اند که با مخالفت امریکا و نگرانی مسئولین افغانستانی روبرو شده است (هدایتی شهیدانی، پادروند، عزتی. ۱۳۹۶: ۵۹-۵۸).

به جز این، ایران در زمینه‌ای دیگر نیز با نفوذ کنونی روسیه در افغانستان همسو است. اگرچه در زمان تجاوز نظامی شوروی (روسیه پیشین و پسین) به افغانستان که همزمان با روی کار آمدن جمهوری اسلامی بود، سیاست ایران پشتیبانی از مجاهدین در مبارزه علیه شوروی بود، اما پس از فروپاشی شوروی و نزدیک شدن ایران به روسیه (به‌عنوان رقیب غرب به سرکردگی امریکا) و به‌ویژه پس از حضور نظامیان امریکایی در افغانستان، ایران از حضور و نفوذ روسیه در افغانستان خرسند به نظر می‌آید. ولی‌پور (۱۳۸۸: ۱۵۴) این سیاست ایران را نادرست می‌داند:

تا به حال در زمره سیاست ممانعت ایران از دخالت و نفوذ غربی‌ها در منطقه، حمایتی ضمنی از تداوم نفوذ استراتژیک روسیه در کشورهای منطقه موجود بود [...] از منظر منطقه‌گرایی و سیاست‌های بلندمدت باید توجه داشته باشیم که روس‌ها جایی برای ایران باقی نخواهند گذاشت. روس‌ها در خاطره تاریخی ایران همواره مخل آرامش و امنیت ما بوده‌اند و نقش اصلی در جداسازی دویست-سیصد ساله حوزه تمدن ایرانی از سرزمین فعلی ایران داشته‌اند. از سوی دیگر تاکید بر محور تهران-مسکو با توجه به خاطرات تلخ مردمان نواحی شمالی ایران از روسیه، چندان خوشبینانه نیست و تداعی‌گر ترس و ناامنی مداوم است. تعجیل و شتاب برخی از کشورهای منطقه در برقراری روابط نزدیک (و حتی نظامی) با غرب و به خصوص با آمریکا بیش از هر چیز ریشه در فرار از یک ترس تاریخی (روسیه) و پناه بردن به دامان دیگری داشته است. تجربه حضور روسیه در جنگ سوریه نیز تایید این دیدگاه ولی‌پور است. چه اینکه تلفات ایران در این جنگ بسیار بیشتر از روسیه بود و حضورش هم بسیار زودتر. اما روسیه به زودی همچون غربی‌ها چندین بار بر لزوم بیرون رفتن همه نیروهای کشورهای دیگر از سوریه تاکید کرد و در درگیری‌های ایران و اسرائیل نیز، شیوه‌ای بی‌طرفی از خود نشان داد که بیشتر به تمایلش به طرف اسرائیلی تعبیر شد.

۳- عربستان

به نظر می‌آید عربستان نیز به تلافی نفوذ ایران در برخی کشورهای عربی همچون لبنان، سوریه، عراق و یمن، تلاش دارد افغانستان در شرق ایران را به حوزه نفوذ خود تبدیل کند. آنگونه که بلخی (۱۳۹۳: ۳۲۴) می‌نویسد: «افغانستان به چهار دلیل برای سعودی‌ها اهمیت دارد: اول: این کشور در حلقه جهان اسلام شامل است و عربستان سعودی دعوای رهبری جهان اسلام را دارد. بنابراین حضور خود را در افغانستان حتمی می‌داند. دوم: رقابت منطقه‌ای عربستان سعودی با جمهوری اسلامی ایران افغانستان را میدان نفوذ و رقابت با ایران برای رهبران ریاض قرار داده است تا نفوذ ایران را در افغانستان خنثی کند. سوم: حمایت از سیاست‌های پاکستان در منطقه به‌عنوان دوست و هم‌پیمان استراتیژیک و سرانجام چهارم: ترویج و تبلیغ سلفی‌گری در کشور». به نظر می‌آید از میان این چهار دلیل، دلیل دوم مهمتر از بقیه باشد؛ یعنی عربستان تلاش دارد نفوذ ایران در کشورهای عربی را، در افغانستان تا حدودی جبران کند. دست‌کم می‌توان مدعی شد میان این چهار دلیل، همبستگی وجود دارد. یعنی برای نمونه، چنانچه دلیل چهارم (ترویج و تبلیغ سلفی‌گری) در افغانستان رخ بدهد، خواه ناخواه این سلفی‌ها دشمن ایران خواهند بود و با نفوذ ایران در این کشور مقابله خواهند کرد. البته برخی دیدگاه‌ها مخالف این است. برای نمونه مژده (۱۳۸۷: ۶۹) باور دارد ایران نگرانی بیش از حدی روی نفوذ وهابیت در افغانستان دارد؛ در حالی‌که از یکسو عربستان همه گروه‌های سنی در افغانستان را پشتیبانی می‌کند و نه تنها وهابی‌گری را؛ و از سوی دیگر چون مذهب سنی حنفی در افغانستان رایج است که میانه‌رو و متعادل به شمار می‌آید، خود افغانستانی‌ها چنانچه وهابی‌گری از سوی عربستان ارائه می‌شد، نمی‌پذیرفتند.

٤- ترکیه

در کنار ایران و عربستان، ترکیه نیز چند سالی است به مدعیان رهبری جهان اسلام پیوسته و در حال رقابت با این دو کشور است. به جز بحث جهان اسلام، برای ترکیه بحث مفاهیمی همچون «جهان ترک»، «ملت ترک»، «اقوام ترک» و... نیز بسیار مهم است. به سخن دیگر، اگر بحث رهبری جهان اسلام تنها برای اسلام‌گرایان ترکیه مهم است، بحث زبان و اقوام ترک، برای ترک‌های ترکیه‌ای سکولار هم مهم است. بنابراین این کشور خود را ملزم به پشتیبانی از ترک‌های همه جهان می‌داند؛ از جمله ازبک‌ها و ترکمن‌های افغانستان که جمعیتی تقریباً چهار میلیونی دارند. تلاش ترکیه برای حضور و نفوذ در میان کشورهای آسیای میانه، جمهوری آذربایجان، بخش‌های ترک‌نشین سوریه،

عراق و حتی ایران[1] نیز در این راستا قابل ارزیابی است. برای نمونه، پخش سریال‌های ترکیه‌ای باعث رشد ده برابری تقاضا برای یادگیری زبان ترکی در میان کشورهای منطقه و رشد ۱۲ درصدی گردشگری این کشور در سال ۱۳۹۰ شده است (گلشن‌پژوه. ۱۳۹۳). به جز اینها، افغانستان دروازه کشورهای آسیای میانه نیز هست. بنابراین ترکیه برای حضور در افغانستان نیز، برنامه‌های بلندمدتی دارد. آنچنانکه به باور قیومی (۱۳۹۳: ۴۸) «بررسی پایه‌های عملی سیاست خارجی ترکیه نشان می‌دهد که این کشور با توجه به اهداف بلندمدت سیاست خارجی‌اش در منطقه به‌خصوص آسیای مرکزی تلاش دارد با همه این کشورها روابط حسنه داشته باشد. ترکیه به دلیل اهمیت استراتیژیک افغانستان در آسیای مرکزی، علاقمندی ویژه به توسعه مناسبات سیاسی اقتصادی و فرهنگی با افغانستان دارد».

اثرگذاری ترکیه بر افغانستان البته پیشینه‌ای تا دوره عثمانی دارد. برای نمونه، یکی از اهداف فرعی گشایش شهبندری (کنسولگری) عثمانی (ترکیه بعدی) در مشهد در واپسین سال‌های دوره قاجار، ارتباط بیشتر داشتن با افغانستانی‌ها برای آرمان‌های ترکیه بود (نجف‌زاده و خلیفه. ۱۳۸۹). در آن زمان حکومت ترکان جوان در عثمانی، شدیدا ایده‌های پانترکیستی را در سراسر منطقه تبلیغ می‌کردند. در این میان توانسته بودند در میان روشنفکران کشورهای دیگر نیز اثرگذاری زیادی داشته باشند. مهمترین شخصیت ارتباط میان عثمانی و افغانستان، محمود طرزی، پدر زن امان‌الله خان، پادشاه وقت افغانستان بود. او ۲۰ سال را در سرزمین‌های عثمانی گذراند و گویا مدتی هم شاگرد سیدجمال‌الدین اسدآبادی در آن سرزمین بود (علی‌آبادی. ۱۳۹۵). بعدها که خود امان‌الله شاه سفرهای اروپایی‌اش را آغاز کرد، هنگام بازگشت از این سفرها بود که وارد خاک ترکیه شد و تحت تاثیر فعالیت‌های آتاترک در این کشور قرار گرفت. نه تنها برخی بخش‌ها همچون ارتش این کشور به سبک ارتش ترکیه بازسازی شد، بلکه امان‌الله خان «طی ۹ سال با کمک کارشناسان ترکیه‌ای و فرانسوی بیش از ۷۰ نظامنامه صادر کرد» (علی آبادی. ۱۳۹۵).

۵- هندوستان

هند نیز جزو کشورهایی است که تلاش دارد جای پای خود را در افغانستان باز کند. مهمترین دلیل هند، رقابت با پاکستان است. در واقع هند و افغانستان دشمن مشترکی به نام پاکستان دارند. پاکستان با هر دو کشور روابط به شدت تیره‌ای داشته و بارها تا مرز جنگ پیش رفته است. به همین دلیل هندوستان تلاش

---

۱. که البته به دلیل متفاوت بودن قدرت ایران با کشورهای دیگر، حضور ترکیه در ایران برخلاف سوریه و عراق، تاکنون نظامی نبوده، اما در عرصه فرهنگی و رسانه‌ای فعالیت‌های بسیار گسترده و اثرگذاری را پیش برده که شوربختانه مورد توجه سیاستگذاران ما قرار نگرفته است؛ به‌ویژه آنکه برخی از نیروهای نزدیک به ترکیه، در بدنه حاکمیت نیز نفوذ کرده‌اند.

دارد خود را به دشمنِ دشمنش نزدیک کند. در این میان، کمک‌های بلاعوض هند به افغانستان نیز با استقبال زیادی از سوی دولتمردان و شهروندان افغانستانی روبرو شده است. «بر اساس نظرسنجی شبکه «ای‌بی‌سی» امریکا در سال ۲۰۱۰، هند در میان مردم افغانستان با ۷۱ درصد محبوب‌ترین کشور لقب گرفت. این امر در خصوص آلمان ۵۹ درصد، امریکا ۵۱ و ایران ۵۰ درصد بوده است. علت ذکرشده برای رتبه نخست هند، درگیری آن در اقدامات زیربنایی افغانستان و تاثیر بالای بالیوود در میان مردم افغان بوده است» (گلشن‌پژوه. ۱۳۹۳: ۱۹–۲۰).[1]

اکنون هند بر پروژه بندر چابهار ایران متمرکز شده تا بتواند کالاهای خود را از این راه به افغانستان برساند. در واقع چابهار، راهی برای دور زدن پاکستان است که اگرچه کوتاه‌ترین و به صرفه‌ترین راه ارتباطی میان هند و افغانستان بود، اما همان دشمنی‌ها، اجازه این ارتباط را نمی‌داد. احتمالاً در آینده روابط میان هند و افغانستان پررنگ‌تر شده و حضور هند در این کشور گسترده‌تر گردد.

باید یادآوری کرد که بر پایه یافته‌های دهقان، یزدانی و کاظمی (۱۳۹۷: ۱۵۱–۱۵۰) که البته بیشتر به کارهای برخی پژوهشگران (همچون شفیعی و متقی. ۱۳۹۱؛ آقاجری و کریمی. ۱۳۹۴؛ نیاکوئی و بهرامی مقدم. ۱۳۹۳) ارجاع داده‌اند، این پژوهشگران بر این باورند که ایران و هند در امور امنیتی افغانستان، منافع مشترک زیادی داشته و بر همین پایه می‌توانند با یکدیگر همکاری‌های گسترده‌ای در امور افغانستان داشته باشند.

٦- پاکستان

پاکستان خود کشوری است که حضورش در افغانستان، آشکار نیست؛ بلکه به‌واسطه گروه‌هایی همچون طالبان در این کشور نفوذ دارد. همین عامل در سالیان گذشته، اصلی‌ترین دلیل دشمنی میان دو کشور بوده است. یعنی در حالی که افغانستان (و در سال‌های اخیر امریکا) پاکستان را پشتیبان اصلی طالبان می‌دانند، این کشور چنین ادعایی را رد می‌کند.

استراتژی پاکستان درباره افغانستان، برگرفته از سیاست ژنرال ضیاءالحق بوده است که با فرصتی که حمله شوروی در افغانستان در اختیارش قرار داد، بتواند هم از شکل‌گیری پشتونستان ادعایی افغانستان پیشگیری کند، هم بدون دردسر بتواند سه میلیون پناهنده افغانستانی را از پاکستان به کشورشان باز گرداند، و هم بتواند یک قدرت همسو با خود در افغانستان روی کار بیاورد (قدیری. ۱۳۷۷: ۱۷). گفته می‌شود پاکستان که در جریان جنگ‌های مجاهدین با شوروی، میانجی غرب و مجاهدین بود، سلاح‌های غربی فرستاده‌شده برای مجاهدین را دریافت کرده و به جای آن سلاح‌های فرسوده خود

---

۱. اینکه کشورهای هند، آلمان و امریکا نزد مردم افغانستان محبوبیت بیشتری نسبت به ایران دارند، جای اندیشه دارد.

را به مجاهدین داد و به این شیوه، سیستم نظامی خود را نوسازی کرد؛ همچنانکه ادعا شده بخشی از دلارهای فرستاده‌شده از سوی غرب برای مجاهدین نیز در پاکستان مصرف می‌شد (تمنا. ۱۳۸۷: ۶). پاکستان به جز اینکه از طریق قدرت یافتن در افغانستان می‌توانست معادلات منطقه‌ای جنوب آسیا که به سود هند و به زبان این کشور بود را تا حدودی به سود خود کند، بلکه همچنین احزاب اسلام‌گرای تندروی پاکستانی که خواهان برپایی حکومت اسلامی در پاکستان بودند را نیز متوجه افغانستان نمود (همان: ۱۵). به‌طور کلی حضور هرچه بیشتر پاکستان در افغانستان، به دلایلی همچون رقابت محورهای ترانزیتی چابهار و بندرعباس در ایران با کراچی و گوادر در پاکستان و همچنین هم‌پیمان بودن پاکستان با امریکا و عربستان به زیان ایران است (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۲۰۸).

اما «ایران در طول هشت سال جنگ با عراق، از جریان‌های افغانستان دور مانده بود؛ بنابراین پاکستان از چنین فرصت‌هایی استفاده خوبی کرد» (مژده. ۱۳۸۷: ۶۷). با این همه، نزدیکی‌های فرهنگی و زبانی میان ایران و افغانستان چیزی نبود که اگر ایران به آن بی‌توجهی کند، طرف افغانستانی نیز آنرا نادیده بگیرد. برای نمونه، برخلاف آنچه پاکستان از توافق ۱۳۷۱ در پیشاور انتظار داشت، برهان‌الدین ربانی پس از آنکه قدرت را به دست گرفت، دیگر آنرا رها نکرد و «می‌خواست به‌عنوان اولین رئیس جمهور تاجیک کشور را با مشی همسو با ایران رهبری کند. و این درست عکس استراتژی ضیاءالحق بود. از این رو پاکستان و حزب اسلامی حکمتیار و سازمان اطلاعات پاکستان کابل را به موشک بستند که حدود ۲۵ هزار کشته بر جای نهاد [...] پاکستانی‌ها پس از حدود دو سال سرمایه‌گذاری روی حکمتیار، او را به خاطر ناتوانی نظامی و مواضع ضد امریکایی‌اش رها کردند و طالبان را جایگزین حکمتیار نمودند» (قدیری. ۱۳۷۷: ۱۸).

به هرحال یک بُعد مهم نفوذ پاکستان در افغانستان، به رقابت این کشور با ایران باز می‌گردد.. چرا که مثلا « ۷۰ درصد تجهیزات نیروهای بین‌المللی مستقر در افغانستان نیز در طول سال‌های گذشته از این مسیر [پاکستان] صورت می‌گرفت» (جلال زاده. ۱۳۹۶: ۶۱) که چنانچه پروژه چابهار[۱] تکمیل گردد، برای پاکستان زیان‌بار خواهد بود.

۷- چین

در این میان نباید نقش چین را نادیده گرفت. حضور و نفوذ چین در افغانستان برای ایران بیش از آنکه پیامدهای مثبت در پی داشته باشد، ابعاد منفی دارد. دست کم از دو زاویه می‌توان به این ابعاد منفی توجه کرد:

نخست اینکه چین در پی انجام پروژه‌های عمرانی در افغانستان است. چین برای افغانستان حکم

۱. درباره این پروژه در مبحث اقتصادی مفصل‌تر سخن خواهیم گفت.

همسایه‌ای بزرگ و قابل اعتماد برای تمویل و تکمیل پروژه‌هایش را دارد (جلال‌زاده. ۱۳۹۶: ۶۳). این در حالی است که ایران تلاش دارد این نقش را دست کم در برخی حوزه‌ها بر دوش بگیرد.

دیگر آنکه چین در کنار پاکستان قرار دارد. در واقع همانگونه که افغانستان و هند دشمن مشترکی به نام پاکستان داشته و بنابراین به هم نزدیک شده‌اند، چین و پاکستان هم دشمن مشترکی به نام هند داشته و بنابراین به یکدیگر نزدیک شده‌اند. برای نمونه، بندر گوادر در پاکستان را چینی‌ها ساخته‌اند (دهقان، یزدانی و کاظمی. ۱۳۹۷: ۱۶۲) که رقیب بندر چابهار ایران به شمار می‌آید. البته پیشینه نفوذ چین در افغانستانِ دهه‌های اخیر نیز، فراتر از دوره کنونی است. برای نمونه «در زمان اشغال افغانستان از سوی ارتش شوروی در سال ۱۳۵۸ چین نخستین کمک نظامی خود را به گروه مجاهدین افغان ارائه داشت. چرا که چین همواره هجوم ارتش سرخ به افغانستان را یک تهدید جدی به منافع امنیت ملی خود تلقی می‌کرد» (عالیشاهی، تاجیک، فروزان. ۱۳۹۶: ۱۸۷).

همچنین چین از سال ۱۳۹۳ به بعد تلاش کرده با گسترده‌تر کردن نقش سیاسی خود در افغانستان و ارتباط با طالبان و میانجی‌گری در مذاکرات صلح، توسعه روابط سیاسی را زمینه‌ای برای گسترش بازرگانی و تجارت با این کشور نماید (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۲۱۰ به نقل از شفیعی و صالحی. ۱۳۹۵).

۸- ایران

بهتر است در آغاز، اشاره‌ای کوتاه به روابط سیاسی میان دو کشور در دوران مدرن داشته باشیم. در سال ۱۳۰۰ که افغانستان استقلالش را از انگلستان بازپس گرفته بود، میرزا نصرالله خان اعتلاءالملک خلعتبری به‌عنوان نخستین نماینده ایران با رتبه وزیر مختاری سفارت شاهنشاهی در کابل مستقر شد (غازی. ۱۳۵۵: ۶۹). در همان سال، عهدنامه مودت یا همان میان دوستی میان دو دولت ایران و افغانستان بسته شد. فصل نخست درباره دوستی میان دو کشور؛ فصل دوم درباره رد و بدل کردن سفیر؛ فصل سوم درباره لزوم احترام به شهروندان یکدیگر هنگام مسافرت در کشور دیگر؛ فصل چهارم درباره رسیدگی قضایی به شهروندان کشور دیگر بر پایه قوانین کشور میزبان؛ فصل پنجم درباره امکان فرستادن کارمندان سفارتخانه‌ها به شهرهای دیگر برای ماموریت، البته پس از تایید دولت میزبان؛ فصل ششم درباره معاف بودن شهروندان هنگام سفر به کشور دیگر از وظایفی که بر دوش شهروندان کشور مقابل است (همچون سربازی و...)؛ فصل هفتم درباره تبادل مجرمین فراری به کشور دیگر (به جز مجرمین سیاسی)؛ فصل هشتم درباره لزوم تدوین قوانینی برای ساده کردن بازرگانی میان دو کشور؛ فصل نهم درباره پشتیبانی نکردن از دشمنان یکدیگر در هنگام بروز جنگ میان یکی از طرفین با کشور سوم؛ فصل دهم درباره

ارجاع به حکمیت بین‌المللی در هنگام بروز اختلاف میان دو کشور؛ فصل یازدهم اشاره به تدوین دو نسخه از این پیمان به زبان فارسی و فصل دوازدهم درباره لزوم تصویب این پیمان‌نامه از سوی دو کشور تا سه ماه پس از نگارش آن بود.

البته بعداً چند پیوست هم به آن افزوده شد؛ از جمله پیوست یک که توضیحاتی بیشتر درباره فصل سوم پیمان‌نامه است؛ پیوست دوم که اشاره می کند قبایلی همچون «بربر» که پیش از این از افغانستان به ایران آمده و تابعیت ایران گرفته‌اند، اگر بخواهند به افغانستان بروند باید همچون دیگر شهروندان ایرانی گذرنامه ایرانی خود را به ماموران مرزی افغانستان نشان داده و کوچ‌نشین‌هایی که میان دو کشور در رفت و آمد هستند، هرگاه در خاک ایران باشند باید بر پایه قوانین ایران رفتار نموده و هرگاه در خاک افغانستان باشند، بر پایه قوانین افغانستان؛ پیوست سوم هم درباره ایلات و افرادی که پیش از این از ایران به افغانستان مهاجرت نموده و شهروند افغانستان شدند نیز هنگام سفر به ایران، همچون دیگر شهروندان افغانستانی باید گذرنامه افغانستانی خود را به ماموررین مرزی ایران نشان دهند (روح‌زنده. ۱۳۸۴: ۱۵۳–۱۵۰ به نقل از توکلی. ۱۳۲۷).

در دوره محمدظاهر شاه، واپسین پادشاه افغانستان، روابط دو کشور عموماً خوب بود. البته به جز زمان‌هایی که داود خان با گرایش به پشتون‌گرایی و نیز تمایل به شوروی، به‌عنوان صدر اعظم قدرت را در دست داشت. در سال‌های پایانی پادشاهی ظاهرشاه، گرایش به شوروی در این کشور زیاد شد که چون ایران گرایش به غرب داشت، میان دو کشور روابط به سردی گرایید. هرچند ایران گهگاه با پرداخت کمک‌های قابل توجه به حکومت افغانستان، تلاش داشت فاصله زیادی میان دو کشور نیفتد. حتی در دوره انحلال پادشاهی توسط داود خان و آغاز جمهوریت در این کشور، آنگونه که محمدعارف غوثی، اقتصاددان و وزیر تجارت افغانستان در آن دوره باور دارد، کمک‌های ایران جایگاه برتری نسبت به کمک‌های شوروی داشته و در برنامه‌های انکشافی «منبع امداد خارجی قبل از دوره برنامه‌های پنج‌ساله عمدتا کشورهای اروپای غربی و امریکا بود. در این دوره نقش بزرگترین امداد کننده را اتحاد شوروی داشت. سهم اتحاد شوروی تا آغاز برنامه هفت ساله بیشتر از همه است، ولی در طرح برنامه هفت ساله دولت جمهوری که تازه آغاز یافته، این مقام را کشور دوست و برادر ما ایران احراز نمود» (غوثی. ۱۳۵۶: ۱۱۲). این کمک‌ها می توانست روابط دو کشور را به هم نزدیک کند، اما تحولات و دگرگونی‌های گسترده که به‌ویژه از سال ۱۳۵۷ در هر دو کشور آغاز شد، شرایط پیچیده‌ای در روابط میان‌شان به وجود آورد. حمله شوروی و ۱۰ سال حضور زورگویانه در این کشور، ایران را که به تازگی دچار انقلاب اسلامی شده و ایده‌های آرمان‌گرایانه دفاع از مسلمانان جهان و گسترش انقلاب اسلامی به دیگر کشورهای مسلمان را در سر داشت، به پشتیبانی از مجاهدان و مبارزان علیه اشغالگران شوروی واداشت. پس از بیرون رفتن نیروهای شوروی از خاک افغانستان و روی کار آمدن

حکومت مجاهدان، دوره چهار ماهه حکومت ربانی را می‌توان مورد انتظار و مطلوب ایران برشمرد، اما تدوام آن تا ۱۰ سال بعد، غیر منتظره، اما همچنان مطلوب می‌توان دانست. روی کار آمدن طالبان هم غیرمنتظره و هم نامطلوب بود برای ایران و رویدادهای پس از یازدهم سپتامبر هم غیرمنتظره اما مطلوب بودند (شفیعی. ۱۳۸۲: ۸۴۴–۸۴۵). اما «از اجلاس بن در سال ۲۰۰۱ تا برگزاری انتخابات لویی جرگه قانون اساسی در آذر و بهمن ۱۳۸۲ تحولاتی به زیان ایران در جریان بوده» (شفیعی. ۱۳۸۲: ۸۴۷) که نهایتا دولت‌های همسو با امریکا روی کار آمدند که حتی در برخی دوره‌ها همچون حکومت اشرف غنی، از هر فرصتی برای نقد تند و تیز ایران و امتیازگیری از این کشور استفاده کردند.

اکنون به هر حال ایران دلایل زیادی برای نفوذ در افغانستان می‌تواند داشته باشد: از دلایل تاریخی و فرهنگی گرفته تا سیاسی و ژئوپلتیک. ایرانیان به درست یا نادرست، همیشه افغانستان را بخشی از سرزمین ایران در گذشته‌ای نه چندان دور می‌دانند. همچنین پیوندهای زبانی، دینی و مذهبی با این کشور، ارتباط میان دو کشور را ساده کرده و بنابراین فیلم‌ها و سریال‌ها، کتاب‌ها و برخی رسانه‌های ایرانی، مخاطبان زیادی در افغانستان دارند؛ بدون اینکه نیاز به برگردان زبانی آنها باشد.

همچنین ایران از آنجا که خود یکی از دلایل حضور برخی از کشورها همچون امریکا و عربستان در خاک افغانستان است، برای مقابله با این حضور و نفوذ، تلاش می‌کند. در بررسی سیاست خارجی، سه رهیافت سیستمی (فشار و مدیریت نظام بین‌الملل)، سطح تحلیل (تنها قدرت خود کشور) و سازمانی (تنها یک بخش از عوامل اثرگذار) مورد توجه است. در رهیافت نخست، ایران همیشه محیط بین‌المللی را به دلیل تعارضی که با آن داشته، در نظر گرفته و از میان سه راهبرد انطباقی (سازش)، تهاجمی و تدافعی برای کاهش فشار بین‌الملل، بیشتر راهبردهای دوم و سوم را به کار برده؛ از جمله در سیاست خارجی خود نسبت به افغانستان. «افغانستان محیطی بود که جمهوری اسلامی ایران از طریق آن می‌توانست مقداری از بار فشارهای امریکا را کاهش دهد» (شفیعی. ۱۳۸۲: ۸۳۰–۸۲۹). اما مدیریت نادرست این رهیافت‌ها، بدگمانی‌های زیادی درباره ایران آفریده است. تاکید بیش از حد شخصیت‌های سیاسی و رسانه‌های ایرانی بر اشغال افغانستان به دست امریکا و متحدانش و همچنین بازنمایی گسترده شکست‌های امریکا در افغانستان، این شائبه جدی را چه در میان مردم عادی، چه در میان بخشی از روشنفکران و چه حتی در میان سیاستمداران و شخصیت‌های نظامی افغانستان به وجود آورده که ایران حضوری غیرقانونی و مخفیانه در افغانستان داشته و با پشتیبانی از نیروهای طالبان، از عوامل ناموفق بودن عملیات نیروهای امریکایی در شکست طالبان است. گزارش‌هایی (که البته بخش قابل توجهی از آنها بدون سند و مدرک است) از کشف سلاح‌های ایرانی در پناهگاه‌های طالبان منتشر شده که این حدس و گمان‌ها را نزد افغانستانی‌ها تقویت می‌کند.

تکذیبیه‌های سفارتخانه ایران در افغانستان یا دیگر مقام‌های ایرانی تاکنون نتوانسته افکار عمومی و جمعی افغانستان را متقاعد سازد؛ به‌ویژه که در این زمینه رسانه‌های افغانستان با پشتیبانی گسترده‌ای که از سوی غرب دریافت می‌کنند، قدرت نرم‌شان در نزد افکار عمومی افغانستان به مراتب بیشتر از ایران است.از آنجا که کل موضوع این کتاب پژوهشی به نوعی به این مسئله، یعنی آسیب‌شناسی حضور ایران در افغانستان مربوط است، توضیح بیشتر در این باره را در بخش‌های مرتبط با هر حوزه بیان خواهیم کرد.

۲- الف) قدرت‌گیری دوباره طالبان

زمانی که طالبان در سال ۱۳۷۴ خورشیدی در نزدیکی قندهار اعلام موجودیت کرد و یک ماه بعد، قندهار را به تصرف در آورد، کسی انتظار نداشت که به سرعت و در کمتر از دو سال، بیشتر نقاط این کشور را به چنگ آورد. ولایت‌ها یکی یکی پس از کم و بیش جنگ‌هایی به چنگ این نیروها در آمد. در این تصرف‌ها نمی‌توان از نقش حمایتی و رضایت بسیاری از مردم چشم‌پوشی کرد؛ به‌ویژه در نقاط جنوبی پشتون‌نشین و نیز کسانی که دغدغه دین داشته و طالبان را منادیان دین می‌دانستند و نیز برخی که از ناآرامی‌ها و جنگ‌های خانگی/داخلی میان مجاهدین و... خسته شده و قدرت طالبان را پایانی بر این آشوب‌ها می‌پنداشتند.

از زاویه‌ای دیگر، روی کار آمدن طالبان را می‌توان یکی از نمودهای نا امیدی نیروهای اطلاعاتی پاکستان از حزب اسلامی حکمتیار دانست که روی آن سرمایه‌گذاری زیاد شده بود. در پی به قدرت رسیدن حزب جمعیت اسلامی افغانستان (به رهبری برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود که پیوندهای فرهنگی و ادبی قوی‌ای با ایران داشتند)، نیروهای طرفدار پاکستان (همچون حزب اسلامی حکمتیار) به حاشیه رانده شدند. روی کار آمدن طالبان در واقع واکنشی از سوی پاکستان بود که در سال ۱۳۷۳ از پشتیبانی از حزب حکمتیار به سوی حمایت از طالبان چرخید (تمنا. ۱۳۸۷: ۷؛ قدیری. ۱۳۷۷: ۱۷؛ مژده. ۱۳۸۷؛ پهلوان. ۱۳۷۷: ۳۶).

ایران اما به نظر می‌آید به هیچ وجه آمادگی روی کار آمدن طالبان در کشور همسایه را نداشت. پهلوان (۱۳۷۷: ۱۹) روی کار آمدن طالبان را نشان‌دهنده ناکارآمدی سیاست خارجی ایران درباره افغانستان می‌داند و قدیری (۱۳۷۷: ۱۶) پیش‌بینی نکردن ظهور طالبان در شرق ایران، آن هم «با وجود چند مرکز تصمیم‌گیری و شناسایی» را نتیجه اختلافات درونی بر سر روی کار آمدن دوم خردادی‌ها و نگرانی از هجوم فرهنگی در پی این رویداد می‌داند؛ آن هم در حالی که خطر تهاجم فرهنگی از شرق و جنوب، چون به نام دین است، خیلی جدی‌تر از خطر تهاجم فرهنگی از سوی غرب است. هرچند او

«درجه کفایت و کارآمدی دستگاه‌های اطلاعاتی کشورمان» را نیز در این زمینه مسئول می‌داند که حتی در گزارش‌های‌شان به پژوهشگران و تصمیم‌گیرندگان ارشد علمی و نظامی کشور، از «فلسفه ظهور، استراتژی اقدام و ساز و کار گسترش‌جویی طالبان سخنی در میان نبود».

به هر رو، طالبان از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰ قدرت را در این کشور در دست داشت؛ در حالی‌که تنها سه کشور پاکستان، عربستان و امارات متحده عربی آنرا به رسمیت شناخته بودند. در آن دوره طالبان روابط خصمانه‌ای با ایران داشت و حتی دیپلمات‌های ایرانی در مزار شریف را به شهادت رساند که این رفتار باعث شد ایران در مرزهای شرقی آرایش نظامی به خود گرفته و تا آستانه جنگ با طالبان پیش برود.[۱] امیراحمدی (۱۳۷۷: ۴) رشد سریع طالبان را نتیجه «جریان وسیع، هدایت‌شده و بلندمدتی» می‌داند که از یکسو ریشه در سیاست مهار دوگانه امریکا علیه ایران دارد و از سوی دیگر به منافع پاکستان وابسته است. پهلوان (۱۳۷۷: ۲۱) یکی از اهداف نخستین طالبان، پیش از آنکه کابل را تصرف کنند، بسترسازی برای انتقال خط لوله گاز آسیای میانه به پاکستان –و بنابراین دور زدن ایران– می‌داند. همچنین «طالبان در زمان حکومت خویش با اپوزیسیون خارج از ایران و گروه مجاهدین خلق (منافقین) ارتباط نزدیکی برقرار نموده بودند، تا جایی که در مرز با هرات، ایرانیانی که قصد سفر به افغانستان را داشتند مورد کنترل اعضای این سازمان قرار می‌گرفتند و این سازمان در صدد تاسیس دفتر در استان هرات بود» (تمنا. ۱۳۸۷: ۱۸). قدیری (۱۳۷۷: ۲۱) شمار ااعضای گروه مجاهدین در افغانستان را پانصد نفر ذکر کرده که عموماً در قندهار جا داده شده بودند.

از سوی دیگر، طالبان برخاسته از میان پشتون‌ها بود که دست کم در سده اخیر، رقابت گسترده‌ای با تاجیک‌ها و دشمنی و کینه گسترده‌ای نسبت به هزاره‌ها، که هر دو فارسی‌زبان و نزدیک به ایران به شمار می‌آمدند، داشت. همین است که کشتارهای گسترده‌ای به‌ویژه در میان هزاره‌های شیعه در شهرهای گوناگون به راه انداخت. «ملا نیازی سال ۱۹۹۷ م پس از تسخیر شهر از مسجد مرکزی مزار شریف اعلام کرد: «سال گذشته شما علیه ما شورش کرده و ما را کشتید؛ از تمام خانه‌های‌تان به ما تیراندازی کردید، اکنون ما اینجاییم تا با شما معامله کنیم. هزاره‌ها مسلمان نیستند و ما باید آنها را بکشیم، یا شما قبول کنید که مسلمان شوید یا افغانستان را ترک کنید. هر کجا بروید ما شما را دستگیر خواهیم کرد، اگر بالا بروید با پاهایتان شما را پایین می‌آوریم، اگر در زیرزمین پنهان شوید شما را با

---

۱. هنوز ابهامات زیادی درباره این رویداد وجود دارد که روشن نشده است. اینکه چگونه یکی از این دیپلمات‌ها توانست زنده بماند، یا اینکه دستور حمله به کنسولگری ایران را کدام مقام طالبان صادر کرده بود، یا اینکه چرا ایرانی‌ها علیرغم اینکه می‌دانستند مزار شریف سقوط کرده، خود را نجات ندادند و... . برخی همچون مژده بر این باورند که این حمله به کنسولگری ایران نه با دستور طالبان افغانستان، بلکه با دستور طالبان و مسئولین پاکستان که در پی تشدید اختلافات ایران با طالبان بودند رخ داد.

موهای‌تان بالا می‌کشیم» (بشکنی. ۱۳۹۷: ۸۳ به نقل از رشید احمد. ۱۶۲–۱۶۱). اما مژده (۱۳۸۷) این ادعا را رد کرده و می‌گوید کشتار مزار به دست طالبان، نه قومی یا مذهبی، بلکه منطقه‌ای بوده است. بدین معنی که طالبان بدون توجه به اینکه اهالی مزار پیروان کدام مذهب یا اهل کدام قوم باشند، تنها به‌واسطه اینکه در برابر طالبان مقاومت کرده و بسیاری از نیروهای طالبان را کشته بودند، جزا داد. مژده (۱۳۸۷: ۷۴) به‌طور کلی به شدت مخالف نگاه قومی به طالبان بود و مشکل را در این می‌دانست که تلاش‌های قومی علیه پشتون‌ها جدی است و طالبان نیز از این منظر دیده و تحلیل می‌شود؛ اما به هر ترتیب به نظر نمی‌آید بتوان این بعد از رفتارهای قوم‌گرایانه در میان طالبان را نادیده گرفت.

رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی نهایتا به لشکرکشی به افغانستان و سرنگونی حکومت طالبان منجر شد. برخی شخصیت‌های طالبان همچون ملا رسول نورزی (استاندار نیمروز در دولت طالبان) پس از سرنگونی طالبان، به ایران آمدند که البته تحویل حکومت افغانستان شدند (بشکنی. ۱۳۹۷: ۷۱). اما این گروه پس از پنج سال با بازسازی و آرایشی دوباره به میدان بازگشت؛ این بار در قالب یک گروه دهشت‌افکن/شورشی. بنی‌یعقوب (۱۳۹۴) در سفرهایی که در تابستان و پاییز ۱۳۸۵ و برای چندمین بار به افغانستان دارد، در می‌یابد که در شهرهایی همچون کابل، پنجشیر و بلکه کل افغانستان، مردم نگرانی‌های گسترده‌ای از قدرت گرفتن دوباره طالبان و تصرف برخی مناطق جنوبی کشور داشته و امریکا را عامل اصلی می‌دانند. به باور آنها، این قدرت گرفتن با چراغ سبز امریکا بود که مجاهدین، یعنی دشمنان اصلی طالبان را خلع سلاح کرد و به تقویت کافی ارتش نپرداخت. البته همچنان طالبان در میان بخشی از مردم افغانستان طرفدار داشت. تمنا (۱۳۸۷: ۱۰) در کنار ناکامی دولت در تامین حداقل انتظارات مردم در مسائل اقتصادی و امنیتی، یکی دیگر از دلایل گرایش بخشی از مردم افغانستان به طالبان و دیگر نیروهای تندرو را، در برنامه‌های شبکه‌های خصوصی فراوانی می‌داند که بدون توجه به ارزش‌ها و فرهنگ مردم این کشور و به واسطه قانون آزادی بیان در افغانستان پساطالبان، برنامه‌هایی ناهمخوان با فرهنگ اسلامی تولید و پخش می‌کردند.

طالبان بر این باور است که امریکا و دیگر هم‌پیمانانش افغانستان را اشغال کرده‌اند و تا روزی که یک سرباز غربی در افغانستان باشد، باید علیه‌شان جنگید. آنان همچنین دولت‌های افغانستان از سال ۲۰۰۱ تاکنون را دست‌نشانده دانسته و بنابراین حملات خود را متوجه نیروهای دولتی و پلیس افغانستان نیز می‌کنند. همچنین طالبان در ابتدا هدفش کوچک بود و فراتر از افغانستان نمی‌رفت. اما پس از ارتباط با القاعده و اعرابی که اهداف جهانی داشتند، اینها هم به این باور رسیدند که اسلام مرز ندارد و غرب می‌خواهد کشورهای اسلامی را درون مرزهای‌شان محدود سازد (مژده. ۱۳۸۷: ۷۶).

در کنار این، دولت نیز متهم به همکاری‌های پنهان یا امتیاز دادن‌های بیش از حد به طالبان است.

بسیاری از سران طالبان که در زندان‌هایی همچون بگرام به سر می‌بردند، از این زندان‌ها آزاد شدند و برخی مسئولین افغانستانی همچون حامد کرزی، رئیس جمهور پیشین، آنها را به جای شورشی یا تروریست و...، «برادران ناراضی» نامیده بود. همچنین دولت اشرف غنی در بسیاری از موارد بیش از آنکه به مبارزه با طالبان بپردازد، به مبارزه و خلع سلاح فرماندهان محلی و نیروهای غیردولتی می‌پرداخت که در برابر طالبان از سرزمین‌شان دفاع می‌کردند.

در یکی از آخرین موارد، هنگامی که مولوی عبدالمنان نیازی، معاون (و در اصل، رهبر) شاخه انشعابی و تندروی طالبان در خرداد ۱۴۰۰ در هرات زخمی شد، بلافاصله نیروهای امنیت ملی افغانستان وی را به بیمارستانی در هرات و سپس به کابل بردند و تحت درمان قرار دادند. با این وجود، وی از این زخم‌ها جان سالم به در نبرد و چهار روز بعد درگذشت و در نزدیکی آرامگاه خواجه عبدالله انصاری در هرات به خاک سپرده شد. تلاش دولت مرکزی برای نجات وی که متهم به همکاری با داعش افغانستان برای کشتار هزاره‌ها بود، با واکنش گسترده و منفی شهروندان افغانستانی‌ای روبرو گردید که از مرگ نیازی خوشحال بودند. می‌توان احتمال داد که دولت افغانستان با پشتیبانی از ملا نیازی به‌عنوان مخالف شاخه اصلی طالبان، تلاش داشته به تضعیف طالبان بپردازد. اما مسئله اینجاست که نیازی به جز سابقه سیاهش در دوران حکومت طالبان، در سال‌های اخیر نیز با همکاری نیروهای داعش جرایم سازمان‌یافته بسیاری علیه شهروندان افغانستانی، به‌ویژه هزاره‌ها انجام داده بود که یکی از مهمترین آنها، سر بریدن دختر ۹ ساله‌ای به نام تبسم بود که باعث شکل‌گیری «جنبش تبسم» توسط شهروندان افغانستانی علیه این گروه گردید. با این همه دولت اشرف غنی چشمش را بر این جرایم بسته بود.

با این وجود حملات مرگباری که طالبان در این سال‌ها به‌ویژه علیه غیرنظامیان انجام داده، باعث شده که این نیرو اکنون بیش از زمانی که قدرت را در این کشور در دست داشت، منفور باشد. در آن زمان طالبان به‌واسطه خشونت‌های بیش از حد موفق به برقراری امنیت نسبی در بخش‌های عمده‌ای از کشور شده بود. از همین روست که حتی برخی نیروهای امنیت ملی این کشور نیز بر این باورند که رهبران قدیمی طالبان انسان‌های خوبی بودند، اما رفتارهای کنونی‌شان را به هیچ‌وجه توجیه‌پذیر نمی‌دانند (زمان و خالد. ۱۳۹۴: ۵). در یک کار پژوهشی (کریمی و ابراهیمی. ۱۳۹۴) نشان داده شد که شهروندان نیز بر این باورند که طالبان اکنون یا برای منافع پاکستان می‌جنگد (۲۸,۴ درصد)، یا برای به قدرت رسیدن (۲۵,۹ درصد) یا برای منافع دیگر کشورهای خارجی (۱۳ درصد). برای همین است که آنها را مصداق دشمن (۲۴,۴ درصد)، تروریست (۱۹,۹ درصد) و مزدور (۱۹ درصد) می‌دانند. تنها ۱,۸ درصد پاسخگویان، طالبان را مجاهد نامیده بودند (صص: ۷ و ۶). اما همین نفرت رو به افزایش باعث شد طالبان در آغاز تابستان ۱۳۹۷ رسما اعلام کند که از این پس هیچگونه حمله‌ای علیه غیرنظامیان نخواهد

داشت. اگرچه گروه‌هایی درون طالبان از این تصمیم ناخرسند بوده و حتی با آن مخالفت کرده‌اند، اما به هر روی از آن تاریخ تاکنون طالبان مسئولیت هیچ حمله جدی و مستقیمی به غیرنظامیان را نپذیرفته و در بسیاری موارد این حملات را محکوم نیز کرده است. با این همه همچنان طالبان متهم ردیف اول بسیاری از این حملات است و بخش قابل توجهی از افکار عومی افغانستان، باور ندارند که این حملات کار طالبان نباشد. از سوی دیگر، گاهی که طالبان حملاتی برای تصرف برخی از شهرها صورت داده، باعث مرگ بسیاری از مردم عادی شده است.

نکته‌ای که نباید درباره طالبان ناگفته گذاشت، نامنسجم بودن این گروه است. یعنی هم خود این گروه دارای شاخه‌های زیادی است که گاه با یکدیگر درگیری‌های خونین دارند؛ هم برخی افراد به نام طالب در نقاط مختلف کشور فعالیت دارند، در حالی‌که در تشکیلات رسمی این گروه نیستند؛ و هم برخی کسانی که راهزنی و روزگیری و ترور می‌کنند، از سوی مردم به نام طالبان شناخته و معرفی می‌شوند، در حالی‌که ممکن است طالب نباشند. همچنین بشکنی (۱۳۹۷: ۶۸) در دسته‌بندی دیدگاه‌های گوناگون میان طالبان، به گروهی اشاره دارد که در سراسر افغانستان پراکنده‌اند و خواستار برقراری یک حکومت دینی بر پایه احکام شریعت اسلامی هستند. این افراد بیشترین نفوذ را در میان مردم داشته و در همه گروه‌های قومی این کشور دیده می‌شوند.

اکنون و در هنگام بازخوانی نهایی این کتاب (روزهای پایانی بهار ۱۴۰۰)، طالبان بیش از سه چهارم خاک افغانستان را به تصرف در آورده و ولسوالی/شهرستان‌ها یکی پس از دیگری به دست این گروه سقوط می‌کند. نیروهای امریکایی چندانی در این کشور نمانده و ارتش و حکومت نیز به نظر نمی‌آید که توان یا انگیزه مقابله با این گروه را داشته باشند.

پس از چندین سال روابط پنهان میان امریکا و طالبان، بالاخره از سال ۲۰۱۹ این روابط آشکار شد و دیدارهایی میان نمایندگان دو گروه صورت پذیرفت. نتیجه این دیدارها، توافق میان دولت امریکا با گروه طالبان بود. محور بیشتر این گفتگوها نه حول دولت افغانستان، بلکه درباره دولت و نظامیان امریکایی بود. همچنانکه در بحث داخلی نیز، دولت قرار شد تنها یکی از طرف‌های گفتگو با طالبان باشد نه همه آنها. به سخن دیگر، نخست اینکه بیشتر بحث‌ها درباره خروج نیروهای امریکایی از افغانستان و همچنین آسیب نزدن به منافع امریکا توسط طالبان بود و دوم اینکه طالبان تاکید دارد در بحث‌هایی که با نیروهای داخلی افغانستانی خواهد داشت، در کنار دولت با گروه‌های دیگر نیز بحث و گفتگو خواهد کرد. بنابراین موضوعات مرتبط با دولت افغانستان در گفتگوهای میان طالبان و امریکایی‌ها کمرنگ بود.[1]

1. https://www.irna.ir/news/84077928

همچنین طالبان همچنان بر تشکیل دولت اسلامی در افغانستان پافشاری دارد که این نکته باعث نگرانی فعالان مدنی و اجتماعی در افغانستان شده است؛ چرا که تجربه چند سال حکومت طالبان نشان داد که در اجرای حدود تقریباً فراموش‌شده اسلامی (همچون سنگسار و قطع دست و...) و نیز خانه‌نشین کردن زنان و مخالفت با بسیاری پدیده‌های مدرن با نام اسلام، این گروه سابقه خوبی ندارد. همین است که انتقادات بسیاری به دولت امریکا برای وارد مذاکره شدن با طالبان و پذیرفتن شرایط آنها در جامعه افغانستان در جریان است. این توافق‌نامه نه تنها کاملا با اهداف حمله ۲۰ سال پیش امریکا به افغانستان ناهمخوان است، بلکه مایه ناخرسندی و نگرانی دولت و مردم افغانستان نیز شده است. اما به نظر می‌آید دولت امریکا تلاش دارد به هر شیوه ممکن خود را از منجلاب افغانستان و طالبان بیرون بکشد. به نظر نمی‌آید در سال‌های پیش رو، طالبان از نقش خود به‌عنوان یک نیروی اثرگذار در افغانستان (چه به‌عنوان یک گروه شورشی و چه به‌عنوان بخشی از حکومت احتمالی آینده) بیرون بیاید. طالبان اکنون یکی از اثرگذارترین مولفه‌ها نه تنها در روابط بین افغانستان و پاکستان، بلکه بین افغانستان با دیگر کشورها است. به گونه‌ای که افغانستان همیشه پاکستان را مسئول عملیات‌های طالبان در این کشور دانسته و انگشت اتهام را به سوی این کشور دراز می‌کند. همچنین حمایت‌های آشکار و پنهان برخی کشورها مانند عربستان از طالبان، ارتباط برقرار کردن با طالبان توسط برخی کشورها همچون ایران، و حضور رسمی یا نیمه‌رسمی طالبان در برخی کشورها و ایجاد دفتر در آنجا (همچون قطر) بر روابط افغانستان با این کشورها اثر می‌گذارد.

اکنون حساسیت‌های زیادی در رسانه‌ها و جامعه افغانستان در زمینه ارتباط بین ایران و طالبان وجود دارد. گزارش‌های رسانه‌ای بسیاری درباره فرستادن سلاح از سوی ایران برای طالبان[1]، کشف سلاح‌های ساخت ایران در مخفی‌گاه‌های طالبان، سفر هیئت‌هایی از طالبان در کنفرانس‌های اسلامی در تهران و یا دیدارشان با مقام‌های امنیتی ایران[2]، سفر ملا اختر منصور، رهبر پیشین طالبان، پیش از کشته شدنش به ایران[3] و... منتشر می‌شود که باعث ایجاد نگاه منفی نسبت به ایران در ارتباط با طالبان شده است.

موضع‌گیری‌های برخی از مسئولین سیاسی یا رسانه‌های نزدیک به نهادهای قدرت در ایران درباره طالبان نیز، این فضا را سیاه‌تر کرده است.[4] باور عمومی در افغانستان بر این است که ایران طالبان را

1. https://afghanistan.asia-news.com/prs/articles/cnmi_st/features/01/03/2021/feature02-
2. https://www.bbc.com/persian/afghanistan/130602/06/2013_k03_taliban_deligation_visit_iran
3. https://www.dw.com/fa-ir/a19279591-

۴. توئیت احمد نادری، نماینده اصولگرای مجلس که در سال ۱۳۹۹ طالبان را یکی از جنبش‌های اصیل منطقه خوانده بود و نیز توئیت سرلشکر شمخانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی که مقاومت طالبان در برابر امریکا را ستوده بود، نمونه‌هایی آشکار و اخیر از این رفتارهای غیرحرفه‌ای برخی مسئولین ایرانی است که آسیب‌های جدی و فراوانی به روابط دو کشور می‌زند.

ابزاری کرده برای به گِل نشاندن امریکا در باتلاق افغانستان[1]. نکته‌ای که نمی‌توان از آن به سادگی گذشت، همین میزان ارتباط حکومت ایران با گروه طالبان است. اکنون طالبان یک نیروی اثرگذار و قوی در افغانستان است که با برخی کشورها (همچون پاکستان) روابط قدیمی و اطلاعاتی–نظامی دارد و با برخی کشورهای منطقه (همچون روسیه) وارد گفتگو شده و با برخی ابرقدرت‌ها (همچون امریکا که از ۱۲ هزار کیلومتر آنسوتر به اینجا آمده) گفتگوهای آشکار و پنهان دارد. بنابراین نمی‌توان از ایران انتظار داشت که در برابر آن منفعل بوده و در حالی‌که با دیگر کشورها ارتباط دارد، با ایران که همسایه افغانستان است و هر رویدادی در افغانستان به صورت آنی و فوری بر ایران نیز اثر می‌گذارد، ارتباط نداشته باشد[2]. نکته اما در شیوه، نوع و میزان این ارتباط و همچنین در نظر گرفتن دیدگاه‌ها و حساسیت‌های دولت و مردم افغانستان است.

بی‌گمان قدرت گرفتن طالبان در مرزهای شرقی ایران و ناامن بودن کشور افغانستان نه در کوتاه‌مدت و نه در بلندمدت سودی برای ایران نخواهد داشت (مگر اینکه بهره‌برداری‌های موقعیتی اینگونه داشته باشد که بعید است دوام داشته باشد). بهتر است ایران ارتباطاتش با طالبان را تبدیل به نقش میانجی‌گرانه کند. چنانچه بتوان در این زمینه موفقیتی به دست آورد، در مقایسه با ناتوانی کشورهایی همچون امریکا و چین، نقش ایران برجسته خواهد شد. از سوی دیگر هنوز مشخص نیست ایران از طالبان دقیقا انتظار چه چیزی را دارد و بنابراین روابطش با این گروه (دست کم تا همین اندازه که حکومت ایران تایید می‌کند) در راستای برآورده شدن کدام یک از منافع و مصالح کشور است.

۳- الف) ظهور و حضور داعش

داعش افغانستان در ویدئویی در واپسین روزهای سال ۱۳۹۳، تشکیل شاخه خراسان خود را در افغانستان و پاکستان اعلام نمود. افغانستان امروزین که بخش عمده‌ای از سرزمین تاریخی خراسان قدیم را در بر دارد، بر پایه روایات اسلامی سرزمین موعود قیام آخرالزمانی و آغازگر خلافت دوباره اسلامی است (جمالی. ۱۳۹۳: ۱۶۲؛ کوزه‌گر کالجی. ۱۳۹۵: ۱۵۷) و بنابراین کشش ویژه‌ای برای بنیادگرایانی همچون داعش دارد. افغانستان مرکز اصلی ولایت خراسان، به باور داعش است و از همین رو، حافظ سعید خان، رهبر داعش در افغانستان به‌عنوان رهبر شاخه ولایت خراسان این گروه شناخته می‌شد. در میانه امردادماه سال ۱۳۹۵، خبر کشته شدن حافظ سعید خان، رهبر این گروه در افغانستان توسط پهبادهای امریکایی تایید شد. اما تجربه نشان داده این گروه‌ها سریعا رهبر تازه‌ای برگزیده و با وی بیعت خواهند کرد؛ هرچند در آغاز ممکن است دچار انشعابات و درگیری‌های خانگی شوند، اما نهایتاً یک

---

1. https://8am.af/iran-taliban-relations-strategic-partnership-or-instrumental-use/
2. http://irdiplomacy.ir/fa/news/2002296

فرد در این میان قدرت اصلی را در دست خواهد گرفت. بنابراین داعش افغانستان نیز با تایید امیر کل وقت داعش، رهبر تازه‌ای را برگزید و پس از کشته شدن او و جانشینان او نیز، این فرایند گزینش رهبر شاخه خراسان داعش ادامه یافت. کشته شدن رهبران پیشین، مانع از ادامه فعالیت این گروه در افغانستان نشده است. افغانستان جذابیت‌های راهبردی زیادی برای داعش داشت، از جمله: موقعیت استراتژیک در شبکه جهانی افراط‌گرایی، ژئوپلتیک، ایدئولوژی، وجود محرک‌های قدرتمند سیاسی و امنیتی، وضعیت اقتصادی-اجتماعی همسو، جغرافیا و ماهیت سرزمینی مطلوب، قدرت و ثروت ناشی از مواد مخدر و نیاز مالی گروه‌های افراط‌گرا در افغانستان (جمالی. ۱۳۹۳: ۱۶۴-۱۶۱).

دهقان، یزدانی و کاظمی (۱۳۹۷: ۱۴۸) اشاره می‌کنند که بسیاری از کارشناسان باور دارند ظهور داعش در افغانستان، با همراهی دستگاه‌های اطلاعاتی پاکستان بوده است. بشکنی (۱۳۹۷: ۸۸-۸۷. به نقل از موسسه مطالعات ایران شرقی، ۱۳۹۲) ابعاد گوناگون این مسئله را اینگونه شرح می‌دهد:

> «بر اساس روش تبیینی می‌توان چنین استدلال کرد که داعش خراسان برای تأمین تدارکات و تأمین نیرو به خاک پاکستان نیازمند است. عمده‌ترین مقر داعش در ولایت شرقی ننگرهار است و عقبه استراتژیک این گروه مناطق قبایلی پاکستان می‌باشد. سلاح‌های این گروه از بازارهای پاکستان تأمین و تدارک می‌شود. بیشترین سهم نیروهای داعش، از ساکنان مناطق قبایلی پاکستان است. جابجایی و تدارکات چند هزار نفر در امتداد مرز، به دور از چشم ارتش و سازمان اطلاعات پاکستان نخواهد ماند. مخالفت جدی سازمان اطلاعات ارتش پاکستان با این گروه و قطع مسیر تدارکات، داعش خراسان را ظرف چند ماه زمین‌گیر خواهد کرد. بنابراین به نظر می‌رسد با چراغ سبز ارتش پاکستان، داعش تدارکات مادی و انسانی خود را از خاک پاکستان تأمین می‌کند. در مقابل داعش نیز همکاری محدودی را با سرویس اطلاعات پاکستان دارد که البته این همکاری برای داعش نیز خالی از فائده نیست».

البته احتمال همراهی امریکا با حضور داعش در افغانستان را نیز برخی از کارشناسان از نظر دور نداشته‌اند. برای نمونه، جمالی (۱۳۹۳: ۱۶۹) یکی از روش‌های امریکا در برابر جریان‌های افراط‌گرا (در اینجا طالبان) را تشکیل گروه‌های موازی و رقیب همچون داعش می‌داند تا از قدرتمند شدن یک گروه پیشگیری کند. شاید از همین رو باشد که امریکاستیزی در طالبان قوی‌تر از داعش است (بشکنی. ۱۳۹۷: ۸۰).

همچنین اصلی‌ترین عناصر و فرماندهان نخستین داعش خراسان، از اعضای طالبان پاکستان بودند؛ هرچند عضوگیری این گروه نه تنها از میان تحریک طالبان پاکستان، بلکه از جدا شدگان طالبان افغانستان، نهضت اسلامی ازبکستان و برخی از دیگر تروریست‌های خارجی نیز بود (بشکنی. ۱۳۹۷:

۷۴-۷۳). داعش با پیشنهاد پرداخت ماهانه ۵۰۰ دلار تلاش داشته نیروهای طالبان در افغانستان را به سوی خود بکشاند (جمالی، ۱۳۹۳: ۱۶۵ به نقل از Gayle، ۲۰۱۵). همچنان که امروزه نیز بخشی از اعضای طالبان نه برای بحث‌های دینی و ایدئولوژیکی، بلکه برای درآمد و شغل به این گروه می‌پیوندند (جمالی، ۱۳۹۳: ۱۶۴). ملا عبدالرئوف، حافظ واحدی و حافظ سعید به ترتیب رهبران داعش در افغانستان هستند که هر یک پس از کشته شدن دیگری به روی کار آمد و عموماً هم به دلایلی همچون اختلافات درونی طالبان و همچنین اقتصاد بهتر داعش نسبت به طالبان، از این گروه جدا شدند. یکی از اختلافات درونی طالبان، گفتگوهای میان طالبان و دولت است که بسیاری از طالبان تندرو مخالف آن بوده و بنابراین به داعش گرایش پیدا کردند (عالیشاهی، تاجیک، فروزان، ۱۳۹۶: ۱۸۲-۱۷۹). این پیوستن نیروهای طالبان به داعش افغانستان، باعث شد تا مسئولین طالبان تلاش کنند با ادبیاتی محترمانه که در آن از داعش با نام «مجاهدین» یاد و به اینکه «نیاز به جبهه دیگری در افغانستان نیست» اشاره شده بود، داعش را از دخالت در امور این کشور باز دارند؛ که با پاسخ تند داعش روبرو شد. از آن پس درگیری بین این دو گروه در نقاط مختلف شرق و جنوب کشور، بارها خبرآفرین شد. یادآوری می‌شود که «از جمله شباهت‌های طالبان و داعش، سیطره قوم پشتون بوده است، قومیتی که هم حکومت را در دست دارد و هم عضو طالبان و داعش است، قومیتی که هم قدرت مشروع می باشد و هم تیم مخالف قدرت» (بشکنی، ۱۳۹۷: ۷۵).

البته ریشه‌های این رقابت میان داعش و طالبان، حتی به پیش از شکل‌گیری داعش باز می‌گردد. برای نمونه، «[ابوبکر] بغدادی در زمان ابومصعب زرقاوی یکی از تئوریسین‌های مذهبی و ایدئولوژیکی طالبان بوده است و حتی قدرت سیاسی- مذهبی فوق‌العاده نیز کسب نمود تا جاییکه رقیبی مهم برای ملامحمد عمر زعیم سابق طالبان برای تصدی ریاست این گروه تروریستی قلمداد می‌شد» (عالیشاهی، تاجیک، فروزان، ۱۳۹۶: ۱۷۴، به نقل از Celso, ۲۰۱۴: ۱۱).

به هر ترتیب حضور داعش در فغانستان مایه فشار بر طالبان است که از یکسو با حکومت و از سوی دیگر با داعش بجنگد. همین امر ممکن است از دلایل گرایش طالبان به گفتگو با حکومت باشد (بشکنی، ۱۳۹۷: ۹۱، به نقل از خطاب، ۹۴).

به جز طالبان، بخش قابل توجهی از نیروهای داعش در افغانستان، اعضای حزب اسلامی حکمتیار هستند که در سالیان گذشته هم دولت و هم طالبان آنها را نادیده گرفته بود. همچنین خود حکمتیار تنها رهبر جهادی است که وجود داعش را به نوعی توجیه کرده است (بشکنی، ۱۳۹۷: ۷۷). بیشتر جاهایی که در غرب افغانستان داعش در آنجا شروع به فعالیت کرد، حوزه نفوذ حزب اسلامی حکمتیار بوده است (جمالی، ۱۳۹۳: ۱۶۶).

به جز این دو گروه، بخشی از اعضای داعش افغانستان، از گروه‌های اسلامی تندروی آسیای میانه است. گروه‌های سلفی- تکفیری در آسیای مرکزی چون جنبش اسلامی ازبکستان، اتحاد جهاد اسلامی، حزب التحریر، جنبش اکرمیه، انصارالله، جماعت تبلیغ و... که جزو گروه‌های سنتی افراط گرای آسیای میانه بوده (کوزه گر کالجی. ۱۳۹۵: ۱۵۵-۱۵۴) و عموماً به دلیل سیاست‌های سرکوب‌گرانه حکومت‌های این منطقه علیه اسلام، پا گرفته و رشد یافته‌اند، پس از قدرتمند شدن داعش، جان دوباره‌ای یافته و دست کم دو گروه جنبش اسلامی ازبکستان و انجاد جهاد اسلامی، با داعش بیعت کردند (کوهکن و باقری. ۱۳۹۴: ۱۹۱). چرا که آسیای میانه به‌عنوان قطب تامین‌کننده نیروی انسانی گروه داعش عمل می کند (همان: ۱۹۶).

همه اینها نشان می‌دهد داعش با وجودی که سابقه چندانی در افغانستان نداشت، باز هم در آغاز توانست تعداد قابل توجهی نیرو جذب کند. یکی از دلایل این موفقیت، کاربرد گسترده این گروه از شبکه‌های اجتماعی بود که بلافاصله توسط دیگر گروه‌های شورشی همچون طالبان نیز الگوبرداری شده است (ابراهیمی، عمر و عرفانی. ۱۳۹۴: ۶).

به هرحال اگرچه قدرت گرفتن این گروه در افغانستان با خبرها و خبرسازی‌های پر سر و صدا همراه بود، اما به زودی از تیتر اخبار بیرون رفت و تنها هر چند وقت یکبار به واسطه عملیات‌های انتحاری که عموماً علیه شهروندان عادی است (بشکنی. ۱۳۹۷: ۷۹)، دوباره برای چند روز خبرساز می‌شود. داعش در این مدت و تاکنون نتوانسته حضوری قدرتمند در افغانستان داشته باشد و بیشتر فعالیت و در واقع قدرت‌نمایی‌اش به همان یکی دو سال ابتدایی ظهورش در افغانستان مربوط می‌شود. آن هنگام و با توجه به سابقه گروه‌های تروریستی دیگر همچون القاعده که به‌واسطه نبود دولتی قدرتمند در افغانستان، خاک این کشور را مکانی مناسب برای فعالیت‌های‌شان می‌دانستند، همین نگرانی درباره داعش نیز وجود داشت. به گونه‌ای که بسیاری گمان می‌بردند پس از شکست این گروه در سوریه و عراق، بیشتر نیروهایش به سوی افغانستان گسیل شود. یعنی شکست داعش در سوریه و عراق باعث شود نیروهای چند ده‌هزار نفری این گروه که از نقاط مختلف جهان گرد آمده و بسیاری‌شان هیچ راه بازگشتی به دیار خود نداشتند، افغانستان را به‌عنوان گزینه‌ای مناسب یافته و به این کشور بروند. در این حالت گروه داعش ممکن بود تا آنجا قدرت بگیرد که جای طالبان را گرفته و تبدیل به اصلی‌ترین گروه تروریستی/شورشی در افغانستان شود. اما گذر زمان نشان داد که تاکنون چنین چیزی رخ نداده و به نظر هم نمی‌آید که با شرایطی که داعش (چه در سوریه و عراق و چه در افغانستان) دارد، در آینده هم رخ بدهد. اما همچنان خطر بالقوه این گروه در افغانستان وجود دارد.

حضور داعش در افغانستان می‌تواند دخالت کشورهای خارجی در آنجا را افزایش دهد. نقشی که کشورهای غربی با حضورشان در سوریه یا حمایت از گروه‌های شورشی‌ای همچون النصره ایفا کردند؛

یا دخالت‌هایی که کشورهایی همچون ترکیه در سوریه داشتند، می‌تواند در افغانستان رخ بدهد. به همین دلیل، کشورهای همسایه به دلیل ترس از نفوذ داعش، مرزهای‌شان را با افغانستان محکم‌تر کرده و رفت و آمدها را محدودتر می‌سازند. همچنانکه ممکن است برای دفاع از خود، گاهی اقدامات عملی در خاک افغانستان کنند که چنانچه بدون هماهنگی باشد، واکنش منفی دولت این کشور را در پی خواهد داشت. به‌هرحال بی‌گمان چنانچه داعش حضورش در این کشور پررنگ‌تر و جدی‌تر شود، پای نیروهای نظامی و ائتلاف‌های بین‌المللی در این کشور هم بیشتر باز خواهد شد و وابستگی افغانستان به دولت‌های خارجی و نیروهای بین‌المللی هم افزایش خواهد یافت که این عامل، اختیار عمل دولت و حاکمیت این کشور را کاهش خواهد داد.

به‌هرحال ایران حساسیتی ویژه درباره داعش دارد و در سوی دیگر، داعش و حامیانش نیز نفرت ویژه‌ای از ایران. بخشی از ناامنی شیعیان و هزاره‌ها در افغانستان و به‌ویژه بمبگذاری‌های منتسب به داعش در سال‌های اخیر که به کشته شدن ده‌ها نفر انجامیده، با این توجیه که آنها به وسیله ایران به سوریه فرستاده شدند تا علیه سنی‌ها بجنگند، روبرو شده است (اشنایدر. ۱۳۹۷: ۸). بحث‌های زیادی همچنان درباره سربازگیری فاطمیون توسط سپاه از میان مهاجران افغانستان وجود دارد که گزارش «اندیشکده خاورمیانه» (اشنایدر. ۱۳۹۷)، یکی از آخرین آنهاست.

بنابراین احتمال همکاری برخی کشورها با نیروهای داعش برای فرستادن‌شان به کشور افغانستان که هم‌مرز ایران است را نیز نباید از نظر دور داشت. بخشی از شهروندان افغانستانی بر این باورند که افزایش ارتباط و همکاری میان ایران و طالبان، به دلیل نگرانی ایران از نفوذ داعش در افغانستان است و بنابراین تلاش می‌کند طالبان را در مقابل داعش تجهیز و تحریک کند.

٤- الف) بنیادگرایی دینی

چه ظهور طالبان، چه حضور القاعده و چه حضور داعش در افغانستان، با زمینه‌های این کشور که اجازه رشد بنیادگرایی دینی را می‌دهد، ارتباط دارد. کشته شدن دختری به نام فرخنده توسط ده‌ها نفر که عموماً جوان و برخی‌شان تحصیل کرده بودند، در سال **۱۳۹۳** زنگ خطری جدی درباره تحمل‌ناپذیری در برابر دیگران و گرایش به خشونت در میان مردم عادی افغانستان را به صدا در آورد. جرم وی (که بعداً نادرستی‌اش نشان داده شد) پاره کردن قرآن بود. اما وی به شدت و به بدترین وجه لت و کوب و نهایتا به آتش کشیده شد.

در «نخستین قانون اساسی افغانستان در زمان امان‌الله تنظیم شد (۱۳۰۱ ش. ۱۹۲۲ م) ماده ۸ این قانون، تمام اهالی را صرف نظر از معتقدات دینی آنها شهروند افغانستان می‌شمرد و در ماده ۱۰ آزادی‌های

فردی هر شهروند با تشریفات قانونی تضمین شده بود (اساسی نظام‌نامه. ۱۹۲۲/۱۳۰۱ صص: ۶-۵)» (غنی. ۱۳۸۷: ۳۰۴). اما سرنگونی امان‌الله خان در پی این اصلاحاتش، نشان داد که رواداری مذهبی با جامعه افغانستان فاصله زیادی دارد. این تنگ‌نظری مذهبی به‌ویژه پس از خروج نیروهای شوروی از خاک افغانستان و روی کار آمدن دولت‌های بومی (که نقطه اوج آن در دوره طالبان بود) به بهترین وجه نمایان شد. حتی پس از سرنگونی طالبان نیز این فرایند کمابیش و به شکل غیررسمی ادامه دارد.

در سال ۱۳۹۴ شمار شاگردان مدارس تعلیمات اسلامی و دارالحفاظ‌ها ۳۰۸,۵۷۴ نفر اعلام شده (اداره مرکزی احصائیه. ۱۳۹۴: ۶-۴۲). مدارس دینی غیررسمی در افغانستان توانسته‌اند تعداد قابل توجهی از کودکان و نوجوانان را به خود جلب کنند. هرچند بر پایه پژوهشی (محمدی، عمر و محق. ۱۳۹۴) بسیاری از این افراد به دلیل کیفیت پایین آموزشی در این مدارس، به کشورهای دیگر (همچون پاکستان، عربستان و...) می‌روند، اما به دلیل بی‌توجهی نهادهای رسمی افغانستان، کشورهای دیگر به‌عنوان تامین کننده همه یا بخشی از مخارج این مدارس، تلاش دارند ایدئولوژی‌های خود را در آنجا گسترش دهند. بر پایه همان گزارش، عربستان بخشی از هزینه مدرسه دینی سلفی‌ها در ننگرهار را می‌پردازد و ایران هم بخشی از هزینه مدارس شیعه کابل را. اما به هر ترتیب این سهم ناچیز است (۲ درصد برای هر کدام از این کشورها) و مابقی این هزینه‌ها را مردم یا افراد سرشناس محلی تأمین می‌کنند (صص: ۳-۳۲). همچنان که پیشتر اشاره شد، عربستان سعودی در سال ۱۳۹۴ هزینه ساخت بزرگترین مرکز آموزش دینی در افغانستان را به صورت چک سفید امضا به دولت افغانستان پرداخت کرد که با واکنش گسترده شهروندان میانه‌روی افغانستان روبرو گردید (هاشمی مقدم. ۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۴).

اما بنیادگرایی تنها به دانش‌آموزان مدارس دینی محدود نمی‌شود. دانشجویان دانشگاه‌های این کشور، به‌ویژه دانشگاه کابل تاکنون بارها با پرچم طالبان یا حتی داعش در محوطه دانشگاه راهپیمایی کرده‌اند. دانشکده شرعیات در این دانشگاه، یکی از مراکز گسترش بنیادگرایی است که برخی از استادانش شدیداً گرایش‌های افراطی دارند.

گسترش رسانه‌ها در افغانستان و رقابت میان آنها برای جذب مخاطبان بیشتر، و نیز گستردگی شبکه‌های اجتماعی (همچون فیس‌بوک) میان مردم افغانستان، جزو عواملی است که در توسعه افراط‌گرایی دینی نقش به‌سزایی دارد. گروه‌های افراط‌گرا از این رسانه‌ها برای انتشار دیدگاه‌های‌شان و نیز برقراری ارتباط با مردم استفاده فراوان می‌کنند (ابراهیمی، عمر و عرفانی. ۱۳۹۴: ۶). آنچنانکه شبکه فارسی‌زبان «وصال حق» که به دولت عربستان وابسته بوده و دیدگاه‌های وهابیت را رواج می‌دهد، دارد مخاطبان بیشتری را در افغانستان به سوی خود می‌کشاند (بخش‌های عمده‌ای از برنامه‌های این شبکه، همچون برنامه «قلب آسیا»، درباره دخالت‌های ایران در افغانستان است و استادان دانشگاه و کارشناسان

مختلفی را که دیدگاه‌های منفی نسبت به ایران دارند-عموماً پشتو زبان- برای گفتگو دعوت می‌کند).

بنیادگرایی حتی در میان نیروهای امنیت ملی افغانستان نیز رواج دارد. زمان و خالد (۱۳۹۴)، همین را یکی از عوامل حملات متعدد این نیروها علیه نیروهای خارجی حاضر در امریکا معرفی می‌کنند (ص: ۱۲). این حملات که به حملات سبز بر آبی مشهور شده، باعث کشته شدن تعداد زیادی از نیروهای نظامی خارجی به دست نیروهای افغانستانی گردید.

سابقه گروه‌های بنیادگرایی همچون القاعده در افغانستان از دهه پنجاه خورشیدی (برای مبارزه با کمونیستهای شوروی)، حضور گسترده گروه‌های گوناگون شورشی بنیادگرا (همچون طالبان، داعش، شبکه حقانی، حزب اسلامی حکمتیار و...)، حضور نیروهای جنگجوی بنیادگرا از کشورهای آسیای میانه (به‌ویژه ازبکستان) در مناطق مختلف افغانستان، نفوذ کشورهایی همچون پاکستان و عربستان در مدارس دینی، پایین بودن سطح آموزش، عدم دسترسی بسیاری از مناطق دورافتاده به مدارس دولتی و...، برخی از علل رشد و تداوم بنیادگرایی در این کشور است.

بنیادگرایی دینی در افغانستان با روابط این کشور با پاکستان و عربستان ارتباط تنگاتنگ دارد. در واقع بنیادگرایی در افغانستان نخست از پاکستان، سپس مصر و دست آخر از عربستان ریشه گرفته است (علی‌آبادی. ۱۳۹۵). اگرچه روابط افغانستان و پاکستان عموماً تنش‌آمیز است، اما وجود صدها کیلومتر مرز مشترک که در بسیاری موارد کوهستانی و غیرقابل کنترل است باعث شده نفوذ جریان‌های بنیادگرایی که در پاکستان تربیت شده‌اند، در افغانستان ساده باشد. «دیوبندیه» شاخه‌ای از تصوف در پاکستان بود که هم با شیعیان ضدیت داشت و هم نگاه منفی به زنان. اینها «جمعیت علمای اسلام» را راه‌اندازی کردند که بسیاری از افغانستانی‌های مهاجر در پاکستان، جذب مدارس این جمعیت شدند. مولانا سمیع‌الحق که از بزرگان این جمعیت بود، رهبر فکری ملا عمر به‌شمار می‌آید و مولانا فضل‌الرحمان، یکی دیگر از بزرگان این جمعیت نیز، خواهان برقراری حکومتی شبیه طالبان در پاکستان بود. سپاه صحابه که دشمن شیعیان پاکستان است نیز از دل همین جمعیت بیرون آمد. همچنین باید از «جمعیت علوم اسلامیه» در پاکستان نام برد که هزاران افغانستانی، از جمله برخی از وزرای طالبان در آنجا درس خوانده بودند (بشکنی. ۱۳۹۷: ۶۶). از سوی دیگر کمک‌های مالی کشور ثروتمند عربستان به افغانستان می‌تواند جای پای این کشور حامی بنیادگرایی را در افغانستان محکم‌تر کند. همچنین همین بنیادگرایی باعث حضور کشورهای غربی به بهانه مبارزه با این امر شده است؛ آنچنانکه امریکا حمله‌اش به افغانستان برای مبارزه با گروه بنیادگرای القاعده و رهبرش بن‌لادن بود.

رسولی (۱۳۸۶: ۲۵۴-۲۵۳) در نتیجه‌گیری کتابش، تاثیر سه کشور پاکستان (که در طالبان نمود پیدا کرده)، مصر (که در جریان اخوان افغانستان دیده می‌شود) و ایران (که در میان شیعیان این کشور

اثرگذار است) را اینگونه شرح می‌دهد:

«اسلام سیاسی مجاهدین از اندیشه اخوان‌المسلمین مصری و ابوالعلاء مودودی دنباله‌روی کرده است و شیعیان از اسلام سیاسی و انقلابی ایران الگو گرفته‌اند. در حالی که بنیادگرایی طالبان، جریان متفاوت و دیگری است. صورتی نو که به بنیادگرایی جدید تعبیر می‌شود. در حالی که اسلام سیاسی نوگراست و به صورت ایدئولوژیک می‌خواهد از اسلام رقیبی در برابر الگوهای سکولار ارائه دهد و بیشترین توجه به انقلاب اسلامی و حکومت اسلامی دارد که ادعای کارآمدی مشابه سکولار را دارد، بنیادگرایی طالبان نه چنان ادعایی دارد و نه به آن می‌اندیشد. از نظر طالبان همه دنیای مدرن و ارزش‌های سکولار آن فاسد و گمراه است. باید بیرون از این جهان آلوده به مدرنیته زندگی کرد. در صورت ساده اولیه، آنچنانکه پیامبر و صحابه وی می‌زیستند و بازگشت به شریعت اولیه. طالبان این فکر سلفیه را به افراطی‌ترین شکل آن به نمایش گذاشتند که در غرب نیز فرار از مدرنیته و هر چه در آن است برای جوانان سرخورده غربی، علاوه بر جهان اسلام، جاذبه زیادی داشت».

به باور مژده (۱۳۸۷: ۷۸) بسیاری از دولت‌های عربی همچون عراق و عربستان، به تفاهمی با بنیادگرایان خود دست یافته‌اند که آنها می‌توانند به کشورهای دیگر رفته و با امریکا در آنجا بجنگند، و بنابراین کشور خودشان را ویران نکنند. از این نگاه، جنگ نیروهای تندرو با امریکا در افغانستان، جنگی بین‌المللی است.

بنیادگرایان عموماً در مناطق دورافتاده و روستایی که دور از دسترس است فعالیت می‌کنند. مناطق شیعه‌نشین و همچنین شهرنشین نسبتا توسعه‌یافته (همچون کابل، هرات و مزارشریف) در برابر بنیادگرایان دینی ناسازگاری نشان می‌دهند (جمالی. ۱۳۹۳: ۱۶۹).

ایران می‌توانست با توجه بیشتر به زمینه‌های آموزشی در افغانستان، تا حدود زیادی از رشد افراط‌گری دینی در این کشور پیشگیری کند. ضعف نهادهای آموزشی در این کشور باعث گرایش خانواده‌ها و کودکان‌شان به سوی مدارس غیررسمی دینی است که بسیاری از آنها توسط عربستان و پاکستان حمایت مالی می‌شوند و بسیاری‌شان نیز توسط خود بنیادگرایان افغانستانی (که ممکن است خود، تحصیل‌کرده همان مدارس دینی مورد حمایت دو کشور یادشده باشد) مدیریت می‌شوند. همچنین در حالی که در سال‌های گذشته ایران محدودیت‌هایی را برای آموزش کودکان افغانستانی مهاجر در ایران ایجاد کرده بود (که البته اکنون این محدودیت‌ها عموماً از میان برداشته شده)، مهاجران افغانستانی در پاکستان بدون مشکل می‌توانستند آموزش ببینند؛ اما بخش عمده‌ای از این آموزش‌ها در مدارس دینی صورت پذیرفته بود. لازم به یادآوری است که نیروهای طالبان نیز عموماً آفریده همین مدارس دینی در افغانستان یا پاکستان بوده‌اند.

افغانستان می‌تواند یک مرکز و هم‌زمان یک کریدور برای نفوذ جریان افراطی یا اصطلاحاً تکفیری از شرق به ایران باشد؛ نیروهایی که ممکن است از خود افغانستان، پاکستان، کشورهای آسیای میانه و یا دیگر کشورهای شرقی بخواهند از طریق افغانستان به ایران وارد شده، در این کشور فعالیت تروریستی انجام داده یا از اینجا به ترکیه و عراق بروند.

مواردی همچون ساخت مدارس در افغانستان، تربیت معلم‌های افغانستانی و توزیع کتاب و... در این کشور توسط ایران نه تنها می‌تواند گرایش به افراطی‌گری در این کشور را کاهش دهد، بلکه باعث وابستگی و نزدیکی فرهنگی این کشور به ایران خواهد شد (کاری که اکنون کشور ترکیه با راه‌اندازی بیش از یکصد مدرسه ترک-افغان یا مدارس وابسته در این کشور انجام داده است).

۵- الف) مواد مخدر

کشت خشخاش در مناطق دورافتاده افغانستان، از گذشته‌های دور به‌صورت غیرآشکار و به میزان اندک انجام می‌شد. اما پس از نا آرامی‌هایی که در پی جنگ با شوروی و سپس جنگ‌های داخلی در این کشور به وجود آمد، از اواخر دهه ۵۰ خورشیدی، زمینه مناسبی برای گسترش زمین‌های زیر کشت این محصول در افغانستان به وجود آمد؛ تا جایی که این کشور «به یکی از بزرگترین کانون‌های جهانی تولید و قاچاق مواد مخدر و سپس بزرگترین تولیدکننده تریاک و مواد مخدر تبدیل شد» (علی‌آبادی. ۱۳۹۵). پس از چیرگی طالبان بر افغانستان، تولید تریاک تقریباً ۲۵ درصد افزایش یافت. این میزان اگرچه در سال ۲۰۰۱ و پس از سرنگونی طالبان ۹۳ درصد کاهش یافت، اما دقیقا یکسال بعد نه تنها به اندازه سالیان پیشین رسید، بلکه حتی از آنها نیز فراتر رفت (بولوردی. ۱۳۸۴: ۲۰۷).

بر پایه آمار سال ۲۰۱۰ سازمان ملل، از ۳۴ استان/ولایت افغانستان، ۱۴ استان (با مجموع ۱۲۳ هزار هکتار زیر کشت که ۱,۶ درصد کل زمین‌های کشاورزی این کشور را شامل می‌شود) همچنان خشخاش کشت کرده و تریاک تولید می‌کرد. اگرچه دولت و نهادهای بین‌المللی تلاش کرده‌اند کشت گندم را به جای کشت خشخاش در این کشور تشویق کرده و گسترش دهند، اما با توجه به اینکه بهای گندم بسیار کمتر از تریاک بوده و کشت خشخاش حدود شش برابر سودآورتر از کشت گندم در این کشور است، این طرح چندان کامیاب نبوده است. هر هکتار خشخاش در سال ۱۳۸۹، ۴۹۰۰ دلار درآمد ناخالص داشته که نسبت به سال پیش از آن، ۳۶ درصد رشد نشان می‌دهد و در مجموع ۱۲,۷ میلیارد دلار از سهم تولید ناخالص ملی را به خود اختصاص داده بود. افغانستان دو سوم کشت خشخاش دنیا را در اختیار دارد. ۲۴۸,۷۰۰ خانوار افغانستانی (برابر با یک و نیم میلیون نفر) درگیر امر کشت خشخاش هستند که درآمد سالانه هر کدام از این خانوارها ۲,۴۲۳ دلار می‌شود (دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم

سازمان ملل. ۱۳۸۹: ۴ و۳). از آنجا که این درآمد برای یک خانوار افغانستانی خوب است (در واقع بهتر از دیگر خانوارهای ندار و فقیر است)، بنابراین آنها تشویق به ادامه کار می‌شوند.

افغانستان همچنین با کشت شاهدانه و تولید سالانه بیین ۳۵۰۰–۱۵۰۰ تن حشیش، مقام نخست تولید این ماده مخدر در دنیا را نیز در اختیار دارد. کشت شاهدانه از کشت تریاک ساده‌تر بوده و هزینه کمتری (یک سوم) نیز خواهد داشت. هم کشت شاهدانه و هم کشت خشخاش با میزان ناآرامی در این کشور ارتباط مستقیم دارد. به گونه‌ای که ۹ استان ناآرام در جنوب و غرب این کشور، محل اصلی تولید تریاک است. هلمند به‌عنوان ناآرام‌ترین استان این کشور، ۵۳ درصد تولید تریاک را به خود اختصاص داده است. نیروهای شورشی همچون طالبان جزو اصلی‌ترین مُشوّق‌ها و حتی تهدیدکنندگان کشاورزان به کشت تریاک بوده‌اند. چرا که از این محصول مالیات خوبی دریافت می‌کنند. میزان موفقیت دولت مرکزی در پیشگیری از کشت خشخاش ناامیدکننده است. برای نمونه کافی است بدانیم در سال ۲۰۰۱ که طالبان شکست خورد و قدرت را از دست داد، تنها هشت هزار هکتار از زمین‌های این کشور به کشت خشخاش اختصاص داشت؛ در حالی‌که این رقم در سال ۲۰۱۰ بیش از پانزده برابر شد و به ۱۲۳ هزار هکتار رسید (همان. ۸–۵). البته لازم به یادآوری است که طالبان از مواد مخدر، هم به‌عنوان منبع درآمد و هم به‌عنوان راهی برای فشار بر جامعه بین‌المللی سود می‌بُرد و می‌بَرَد (قدیری. ۱۳۷۷). مواد مخدر نه تنها برای طالبان، بلکه برای دیگر گروه‌های شورشی نیز جذاب است. آنچنانکه «اولین حضور داعش در هلمند افغانستان گزارش شده که نود درصد کشت خشخاش افغانستان در آن متمرکز است» (محمودی و ملازهی. ۱۳۹۵: ۱۲۲).

دولت در سال ۱۳۹۴ بیش از ۲۵ میلیون دلار بودجه برای مبارزه با مواد مخدر و طرح‌های جایگزین آن در نظر گرفت (وزارت مبارزه علیه مواد مخدر. ۱۳۹۴: ۱۱). در سالیان گذشته، جرائم مربوط به مواد مخدر، پنجمین جرایم پر شمار در افغانستان بوده که پس از خشونت فیزیکی، دزدی، قتل و قاچاق، در این جایگاه قرار گرفته است (اداره ملی احصائیه و معلومات. ۱۳۹۷: ۷۷).

بخشی از این مواد در خود افغانستان مصرف می‌شود. معتادان اکنون به معضلی برای دولت این کشور، به‌ویژه در شهرهای بزرگ تبدیل شده‌اند. برای نمونه زیر «پل سوخته» در شهر کابل، همیشه دست‌کم چند ده نفر و گاه چندصد نفر معتاد در شرایطی بسیار اسف‌بار زندگی می‌کنند. به جز مواد رایج همچون تریاک، ماده سبز رنگی به نام «ناس» یا «نواس» که گاه با تلفظ‌های دیگر نیز بیان می‌شود، در میان پیر و جوان افغانستانی به شدت مصرف می‌شود. این ماده صنعتی که آهک یکی از اصلی‌ترین مواد تشکیل‌دهنده‌اش است، به‌صورت پودر و زیر زبان قرار می‌گیرد تا مواد آن همراه با آب دهان، جذب بدن شود. این ماده را می‌توان در بسته‌بندی‌های کوچک از بسیاری از فروشگاه‌ها

و دستفروش‌ها در کوچه و خیابان‌های هر شهر و روستایی به فراوانی تهیه کرد.

اما بخش عمده‌ای از مواد مخدر تولید شده در این کشور توسط خود افغانستانی‌ها به کشورهای همسایه‌ای چون ایران، پاکستان و آسیای میانه منتقل شده و از آنجا توسط اتباع همان کشورهای میزبان، به مقاصد دیگر ترانزیت می‌شود. با این همه، شگفت‌انگیز است که «متاسفانه مسئولان افغانستان به منظور فرافکنی مشکلات و متهم کردن دیگران برای مبرا جلوه دادن خود، گسترش اعتیاد در افغانستان را ناشی از انتقال آن از پاکستان، ایران و کشورهای دیگر به افغانستان قلمداد می کنند» (علی آبادی. ۱۳۹۵).

به هر ترتیب کشورهای همسایه افغانستان نیز با این مشکل روبرو بوده و سالانه هزینه‌های بسیاری در این راه می‌پردازند. با توجه به اینکه تولید این محصولات در افغانستان ادامه دارد و گروه‌های مافیایی بسیاری در این امر دخیل‌اند، بنابراین کشورهای همسایه نیز تاکنون نتوانسته‌اند راه‌حلی مناسب برای جلوگیری از ترانزیت این ماده مخدر به دست آورند. راه‌حل‌ها عموماً کوتاه‌مدت و مقطعی است و با تغییر شگرد قاچاقچیان، کارایی‌اش را از دست می‌دهد. همچنین در مبارزه با مواد مخدر در افغانستان، هنوز کشورهای غربی بخش عمده‌ای از تلاش‌ها را انجام می‌دهند. برای نمونه از بین بردن مزارع کشت خشخاش در سالیان گذشته با همکاری نیروهای بین‌المللی بوده است.

با توجه به نامشخص بودن وضعیت امنیت در مناطق شمالی، به نظر می‌رسد دولت همچنان ناتوان از تامین امنیت در مناطق یاد شده باشد. در این صورت نه تنها دسترسی مناسبی به کشاورزان ندارد، بلکه فشار نیروهای شورشی بر کشاورزان برای تولید تریاک باعث تداوم این مسئله خواهد شد. ناگفته نماند گاهی گزارش‌های بین‌المللی اشاره به دست داشتن افراد قدرتمند افغانستانی در تولید تریاک دارد که عموماً از سوی آن افراد رد می‌شود.

مشکل ترانزیت این مواد در کشورهای همسایه، منجر به سختگیری‌های بیشتر از سوی آنان در مرز با افغانستان شده است. به سخن دیگر، بُعد دیگر اهمیت امنیتی افغانستان برای ایران، ترانزیت مواد مخدر از این کشور برای توزیع در ایران یا انتقال به ترکیه و اروپا است. عاملی که نه تنها بسیاری از ایرانیان را به دام اعتیاد کشانده و آسیب‌های اجتماعی و اقتصادی جبران‌ناپذیری را وارد کرده، بلکه هزینه‌های امنیتی و جانی بسیاری را بر دوش دولت، نیروی انتظامی و مرزبانی کشورمان تحمیل کرده است.

برای این پدیده، ایران همه ساله میلیاردها تومان صرف نگهبانی در مرزهای شرقی کشور و مبارزه با مواد مخدر می کند. حجم مواد مخدر ورودی به ایران آنچنان بالاست که بسیاری از آنها کشف نشده یا تصادفی کشف می‌شود. برای نمونه هنگامی که نبروهای ارتش برای برگزاری مانور نظامی ذوالفقار ۲ به شرق کشور فرستاده شدند، صدها تن مواد مخدر کشف کردند (قدیری. ۱۳۷۷: ۱۹).

در سالیان گذشته برای کنترل بیشتر مرزهای شرقی و مهار قاچاق مواد مخدر، ایران در ششصد کیلومتر از مرز خود با افغانستان موانع گذر درست کرده است (دهقان، یزدانی و کاظمی. ۱۳۹۷: ۱۵۲). ۳۲ سد بتونی، ۳۹۰ کیلومتر کانال، ۶۹۵ کیلومتر خاکریز و ۱۲۵ کیلومتر سیم خاردار در این مرزها ساخته شده و در کنار آنها از ابزارهای نوینی همچون رادارهای مراقبت زمینی، جهت‌یاب‌های رادیویی و دوربین‌های الکترو اپتیکی و حرارتی نیز استفاده شده است. در پی چنین دگرگونی‌هایی است که هم کشفیات مواد مخدر بیشتر شده و هم ورود قاچاقچیان کاهش یافته است (زرقانی، اعظمی و لطفی. ۱۳۹۲: ۱۰۱-۹۶). با این وجود هر سال شمار زیادی از ماموران و سربازان نیروی انتظامی و مرزبانی در درگیری با قاچاقچیان، کشته و زخمی می‌شوند. از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۹۷ بیش از ۳۳۰۰ نفر از نیروهای انتظامی و امنیتی ایران در درگیری با قاچاقچیان مواد مخدر در مرز افغانستان کشته شده‌اند (دهقان، یزدانی و کاظمی. ۱۳۹۷: ۱۵۲). از منابع غیر رسمی شنیده شده که روس‌ها خواهان کنترل مرز از سوی ایران و امریکایی‌ها خواهان کنترل مرز از سوی افغانستان هستند که اگر چنین باشد، پای رقابت‌های جهانی به مرزهای میان ایران و افغانستان کشیده می‌شود (حافظ‌نیا. ۱۳۸۳: ۷۷).

بخشی از این هزینه را ایران می‌تواند در خود افغانستان صرف مبارزه با کشت تریاک و نیز جایگزین نمودن محصولات کشاورزی دیگر و همچنین حمایت از کشاورزان افغانستانی کند. با این شیوه هم میزان قاچاق و ورود مواد مخدر به ایران کاهش می‌یابد، هم بخشی از هزینه‌ها -دست‌کم جانی- در زمینه مبارزه با مواد مخدر کم می‌شود، و هم چهره ایران در امر مبارزه بین‌المللی با مواد مخدر، نزد جهانیان و افغانستانی‌ها که خود نخستین قربانی این مواد در کشورشان هستند برجسته می‌گردد. به نظر می‌آید کمک به توسعه کشت زعفران اگرچه عملا کمک با رقیب‌سازی و از دست دادن بخشی از بازار بین‌المللی زعفران ایران می‌شود، اما با توجه به اینکه هزینه‌های جانی و مالی و روانی قاچاق مواد مخدر بسیار بیشتر از اینهاست، بنابراین همچنان صرفه با این کار است.

ب- مسائل سیاسی

افغانستان در کنار مسائل امنیتی که با آنها دست و پنجه نرم می‌کند، با مسائل سیاسی بسیاری نیز روبروست. برخی از این مسائل سیاسی، مستقیما از مسائل امنیتی ریشه می‌گیرند و برخی دیگر یا ارتباط‌شان غیرمستقیم است و یا ربط چندانی با آنها ندارند. در نقطه دیگر، البته برخی از مسائل امنیتی هم ریشه‌شان در مسائل سیاسی افغانستان است (برای نمونه، بحث مشکلات مرزی که در ادامه توضیح داده خواهد شد). بنابراین در هم تنیدگی‌ای در این زمینه به چشم می‌خورد که گاهی جدا کردن مسائل امنیتی از سیاسی را در افغانستان دشوار می‌سازد.

۱- ب) مشکلات مرزی و درگیری‌های نظامی با پاکستان

در هنگام مرگ احمدشاه درانی، قلمرو وی شامل همه افغانستان و پاکستان امروزی به‌علاوه کشمیر و بخش‌هایی از پنجاب هند بود (بهمنی قاجار. ۱۳۸۲: ۵). اما حکومت انگلیسی هند شرقی بخش‌های شرقی این سرزمین که امروزه پاکستان نام دارد را تصرف کرد و همین باعث درگیری‌هایی میان پادشاهان افغانستان و حاکمان انگلیسی هند شد. نهایتا این درگیری‌ها و جنگ‌ها به چند دور مذاکرات صلح انجامید. «مذاکرات برای صلح در سه دوره در راولپندی، منصوری و کابل انجام گرفته در نهایت در تاریخ بیست و دوم نوامبر ۱۹۲۱ مطابق با آبان ماه (عقرب) ۱۳۰۰ شمسی منجر به انعقاد عهدنامه‌ای مابین طرفین گشت که در آن انگلیس استقلال افغانستان را در کلیه امور سیاست خارجی و داخلی تصدیق کرده، افغانستان هم خط دیورند را به‌عنوان مرز رسمی این کشور با حکومت انگلیسی هند قبول نموده تعهد کرد که در امور سرحد و آنسوی خط دیورند دخالت ننماید» (همان. ۳۷-۳۶).

اما این زخم پس از جدایی پاکستان از هندوستان در ۱۹۴۷، تازه شد و حاکمان وقت افغانستان ادعا کردند تفاهم‌شان با دولت انگلیسی هند بوده و با روی کار آمدن دولت پاکستان، این تفاهم را به رسمیت نمی‌شناسند. بنابراین افغانستان تنها کشوری بود که به کشور شدن پاکستان در سازمان ملل رای منفی داد. افغانستان خواهان به هم پیوستن پشتونستان است؛ سرزمینی که بخشی از آن در مناطق جنوبی و شرقی افغانستان و بخش دیگری از آن در مناطق شمال غربی پاکستان قرار دارد. با آنکه هیچ‌کدام از نهادها و سازمان‌های بین‌المللی هم این ادعای افغانستان را وارد ندانستند، باز هم افغانستان همچنان بر ادعای خود پافشاری می‌کند. بسیاری بر این باورند که دخالت و نفوذ پاکستان در افغانستان (که مهمترین نمودش، نفوذ و سلطه پاکستان بر طالبان و پشتیبانی همه‌جوره از آنها بود) به همین دلیل است که پاکستان تمایلی به آرام شدن اوضاع افغانستان ندارد. چه اینکه می‌داند چنانچه افغانستان به شرایط با ثباتی دست یابد، متوجه پاکستان شده و با قدرت بیشتری نسبت به ادعای بخش پشتونستان می‌پردازد. بنابراین یا باید در افغانستان ناامنی حاکم باشد یا حکومتی همچون طالبان که دست‌نشانده و نزدیک به پاکستان باشد. چون در ذهنیت پشتون‌های افراطی، پشتونستان دربرگیرنده منطقه بلوچ‌نشین پاکستان هم می‌شود، بنابراین از میان برداشتن خط دیورند برای ایران هم تهدید است که بلوچستان ایران هم مورد ادعای پشتون‌ها خواهد بود (ابراهیمی و مجیدی‌نژاد. ۱۳۹۵: ۱۷۷ به نقل از مرادی. ۱۳۸۹: ۱۵۹). همین است که دولتمردان پاکستان در برابر ادعای افغانستان بر پشتونستان پاکستان، می‌گویند اگر چنین باشد، نیمی از افغانستان هم که به زبان فارسی سخن می‌گویند باید به ایران بپیوندند (بهمنی قاجار. ۱۳۸۲: ۷۰). البته ادعا درباره پشتونستان، ویژه پشتون‌هاست که حاکمیت را نیز در اختیار دارند؛ چرا که بخش قابل توجهی از دیگر اقوام نه تنها با این ایده مخالفند، حتی قائل به خراسان بزرگ هستند (که بخش‌های

شمالی و نه جنوبی افغانستان را در برمی‌گیرد). همچنین این نگرانی در میان غیرپشتون‌ها وجود دارد که چناچه پشتونستان مورد نظر دولت این کشور یکی شود، جمعیت پشتون‌ها در افغانستان بیشتر شده، ترکیب قومیتی این کشور به هم خورده و پشتون‌ها به‌عنوان قوم غالب، عرصه فرهنگ و سیاست و زبان رسمی و... را کاملا قبضه خواهند کرد.

در برخی دوره‌ها همچون دوره قدرت داوود خان (چه در زمان صدارتش در دوره ظاهرشاه و چه در زمان نخست وزیری‌اش پس از کودتایی که منجر به برکناری ظاهرشاه شد)، این اختلافات بسیار برجسته‌تر گردید و گاه به درگیری‌های پراکنده نظامی –عموماً محدود به مناطق مرزی میان دو کشور– منجر شد. اما نتایج این اختلافات بسیار فراتر بود؛ مواردی همچون بسته شدن مرز و توقف ترانزیت در دو سوی مرز (و بنابراین محدودیت در دسترسی افغانستان به آبهای آزاد)، فشار بر روی و اخراج مهاجرین و پناهندگان افغانستانی در خاک پاکستان، و به‌ویژه حمایت‌های آشکار و پنهان دولت و نیروهای امنیتی پاکستان از طالبان. به گونه‌ای که پاکستان آنچنانکه اشاره شد، هم اصلی‌ترین عامل آفرینش طالبان و هم یکی از سه کشوری بود که حکومت طالبان را به رسمیت شناخت. همین عامل باعث شده که دولت و مردم افغانستان در بیشتر مشکلات و مسائل کشورشان، دست نیروهای امنیتی پاکستان را دخیل ببینند. هرچند دولت پاکستان همیشه این اتهامات را رد می‌کند. البته افغانستان نیز از زمان استقلال پاکستان، از گروه‌های پشتون و بلوچ شورشی در این کشور حمایت و آنان را تحریک کرده است. اما گستره نفوذ پاکستان در افغانستان در دهه‌های اخیر، سنگینی کفه این ترازو را به سود پاکستان پایین آورده است.

از آنجا که در یک سده گذشته دولت‌های افغانستان همچنان بر ادعای‌شان درباره نادرستی مرز دیورند پافشاری کرده و کوتاه نیامده‌اند، و نیز اینکه دولت‌های افغانستان –به جز دو مورد استثنایی حبیب‌الله کلکانی و برهان‌الدین ربانی– همیشه پشتون بوده‌اند، و نهایتا اینکه یکی شدن پشتون‌ها برای انحصارطلبی قدرت و فرهنگ و زبان و... در دست پشتون‌ها بسیار مهم است، به نظر نمی‌آید فرجی در آینده کوتاه مدت روابط دو کشور پدید آید. از سوی دیگر اختلافات مرزی افغانستان با پاکستان باعث نزدیکی بیشتر افغانستان با هند می‌شود. به نظر می‌آید هند از اختلافات مرزی این دو کشور خرسند باشد؛ چرا که می‌تواند متحدی منطقه‌ای علیه دشمن خود، پاکستان داشته باشد.

اما این مسئله برای ایران نیز مهم بوده است؛ چرا که مسئله مرزی افغانستان با پاکستان تنها محدود به روابط بین این دو کشور نمی‌شود. تاریخ یک سده اخیر نشان داده هر دوی این کشورها تلاش کرده‌اند کشورهای همسایه و نیز نهادهای بین‌المللی را به سوی دیدگاه خود جلب کنند. آنچنانکه در دوره محمدرضا شاه پهلوی، علی‌رغم اینکه ایران تلاش می‌کرد نقش بی‌طرف و میانجی داشته باشد، سفرا

و مسئولین سیاسی هر دو کشور متخاصم بارها تلاش کردند طرف ایرانی را به سوی خود جلب کنند (بهمنی قاجار. ۱۳۸۲). ایران در آن دوره و پس از شکست دیگر کشورهای میانجی همچون مصر و...، توانست نقش خود را به خوبی بازی کند و همین عامل باعث ارائه چهره‌ای قدرتمند و اثرگذار از این کشور هم در پاکستان و افغانستان و هم در دیگر کشورها شد.

۲- ب) عدم مشروعیت دولت مرکزی

مشکل مشروعیت نداشتن یا مشروعیت اندک حکومت و دولت در افغانستان، دست کم از دوران کودتای سال ۱۳۵۷ تاکنون در افغانستان حاکم است و مایه دردسر همه حکومت‌ها و دولت‌هایش شده است. حکومت کودتای ثور/ اردیبهشت ۱۳۵۷ مشروعیت نداشت که ارتش شوروی به یاری‌اش آمد و با وجود ۱۰ سال جنگ علیه معترضان، نتوانست مشروعیتی برای آن فراهم کند. با خروج نیروهای شوروی، حکومت دکتر نجیب‌الله هم نتوانست مشروعیتش را به مخالفان بقبولاند و بالاخره در ۱۳۷۱ توسط مجاهدین سقوط کرد. اما همین حکومت مجاهدین (برهان‌الدین ربانی و احمدشاه مسعود) هم مشروعیتش مورد پذیرش بسیاری از نیروهای اثرگذار (همچون استاد مزاری، ژنرال دوستم، حکمتیار و...) نبود و بنابراین با یورش طالبان سقوط کرد. طالبانی که نه در بُعد داخلی و نه بین‌المللی مشروعیتی نداشت و بنابراین با حمله امریکا و هم‌پیمانانش سقوط کرد.

انتظار می‌رفت با شکست طالبان، دولت ملی مرکزی در افغانستان بر پا شده و کنترل همه کارهای کشور داری را به دست بگیرد. اما گستردگی فعالیت‌های طالبان و دیگر گروه‌های شورشی در این کشور و ناتوانی سیاستمداران بومی در تشکیل یک دولت مرکزی قدرتمند، چشم‌انداز آینده حکومت این کشور را با چالش‌های جدی روبرو کرده است. اوج این مسئله را می‌توان در دو انتخابات اخیر ریاست جمهوری (۱۳۹۳ و ۱۳۹۸) و تشکیل دولت دید که اختلافات درونی بالا می‌گیرد. در هر دو انتخابات، رقابت اصلی میان اشرف غنی و عبدالله عبدالله بود که به برنده شدن اشرف غنی و ادعای تقلب از سوی عبدالله عبدالله انجامید (دست کم در انتخابات سال ۱۳۹۳ شواهد و نشانه‌های زیادی از وجود تقلب سازمان‌یافته و گسترده ارائه شد). در کشوری که دچار قوم‌گرایی شدید باشد، طبیعی است که هر قوم تلاش می‌کند پست‌های کلیدی را به خود اختصاص دهد و بنابراین ریاست جمهوری به‌عنوان بالاترین مقام، اهمیت ویژه‌ای برای فعالان اقوام دارد.

به‌هرحال ابهاماتی که درباره شفافیت و درستی شیوه برگزاری انتخابات وجود دارد، پس از هر دو انتخابات اخیر، کشور را تا آستانه جنگ خانگی و حتی تجزیه به دو کشور پشتون‌نشین و غیرپشتون‌نشین پیش برد. نهایتا دولت به میانجی‌گری امریکا و گفتگوهای طولانی و فشرده جان کری (پس از انتخابات

۱۳۹۳) با هر دو کاندیدا به وجود آمد که اشرف غنی رئیس جمهوری و عبدالله ریاست اجرایی در دولت نخست و ریاست شورای عالی مصالحه ملی در دولت دوم را بر عهده گرفتند. اما از همان آغاز حکومتی که به «وحدت ملی» مشهور شد، اختلافات بین دو نفر بر سر میزان قدرت هر یک و نیز وزرایی که می‌توانند برگزینند، خود را نشان می‌داد. این اختلافات درونی بارها پای سیاستمداران امریکایی را به میان کشید تا اوضاع را کمی آرام نگه دارند. از همین روست که بخشی از افکار عمومی در افغانستان، حکومت وحدت ملی را حکومتی وابسته و دست‌نشانده می‌داند که به تشخیص مقام‌های امریکایی روی کار آمده و مشروعیت لازم را ندارد.

با وجودی که عبدالله عبدالله به‌عنوان نماینده تاجیکان و بخشی از هزاره‌ها پست ریاست اجرایی را پس از انتخابات ۱۳۹۳ به دست آورد، اما به باور این افراد وی نتوانست از حداقل حقوق این اقوام در برابر پشتون‌های صدرنشین دفاع کند و بنابراین اکنون دکتر عبدالله هم مشروعیتش تا حد زیادی بین تاجیکان و هزاره‌ها کاهش یافته است.[۱]

همچنین ناتوانی این حکومت در تامین امنیت، کاهش بیکاری و فقر و... باعث ناامیدی مردم به آن و بی‌اعتمادی‌شان شد. در طول دوره حکومت وحدت ملی، نیروهای طالبان موفق‌تر از دوره‌های پیشین عمل کرده و بارها شهرستان/ولسوالی‌های زیادی در استان/ولایت‌های جنوبی، شرقی و حتی برای نخستین بار، شمالی را تصرف کرده که مهمترین آنها، تصرف کامل شهر قندوز برای چندین روز، گسترش حوزه نفوذ در ولایت/استان‌های بلخ و بدخشان و... است. بسیاری از غیرپشتون‌ها بر این باورند که صدرنشینان دولت (همچون شخص اشرف غنی) دست طالبان را برای گستراندن حوزه نفوذش در

---

۱. اشرف غنی بی‌گمان یکی از زیرک‌ترین سیاستمداران کنونی خاورمیانه است که شوربختانه بیشترین دستاورد این زیرکی که می‌توانست برای توسعه کشورش به کار گرفته شود، در راه اندیشه‌های قوم‌گرایانه و تضعیف و حذف دیگر اقوام کشور، حتی به شرط همکاری با طالبان و داعش همراه بود. او بارها نشان داد که چگونه با زیرکی تمام می‌تواند مخالفان و اقوام دیگر را به سوی خود کشانده، از آنان استفاده ابزاری نموده و سپس سرکوب‌شان کند. بهترین نمونه در این زمینه، ژنرال دوستم است که اگر پشتیبانی وی و ازبک‌ها نبود، غنی نمی‌توانست در سال ۱۳۹۳ حتی با تقلب‌های گسترده رئیس جمهور شود. غنی بر پایه قولی که داده بود، پست معاون اولی رئیس جمهور را به دوستم داد؛ اما اندک اندک نشان داد که این جایگاه نمایشی است و معاون اول قدرتی ندارد. اعتراض دوستم و ازبک‌ها هم با پرونده‌سازی و حصر خانگی و نهایتا تبعید وی به ترکیه پایان یافت. معامله اشرف غنی با استاد عطامحمد نور، والی قدرتمند بلخ که دولت مرکزی نمی‌توانست او را به سادگی کناری بنهد نیز کمابیش همین سرنوشت را داشت. استاد عطا به زودی دریافت که فریب خورده، اما دیگر نه والی بلخ بود و نه سرمایه اجتماعی‌ای که نزد تاجیکان این کشور به‌عنوان برجسته‌ترین شخصیت داشت، برایش باقی ماند. رهبران هزاره همچون استاد خلیلی (رهبر حزب وحدت) و استاد محقق (رهبر شاخه انشعابی حزب وحدت) نیز به‌ویژه در جنبش روشنایی هزاره‌ها، دچار همین بازی با اشرف غنی شده و از این جنبش به‌حق و اعتراضی فاصله گرفتند.

شمال که عمدتا غیرپشتون‌نشین است و کاهش عملیات‌های تروریستی/انتحاری در مناطق جنوب و شرق که تاکنون بیشتر آماج حملات بوده و تقریباً کاملا پشتون‌نشین است، باز گذاشته است.

برای انتخابات‌های بعدی، بر پایه تجربیات پیشین و ناکارآمدی نهادهایی همچون «کمیسیون مستقل انتخابات افغانستان»، احتمال برگزاری انتخاباتی شفاف و بدون حاشیه بسیار ضعیف است. می‌توان حدس زد بر پایه نفوذ پشتون‌ها در نهادهای ناظر و مرتبط با انتخابات، سوگیری به نفع کاندیدای پشتوها همچنان تداوم می‌یابد. نتیجه چنین انتخاباتی مورد تایید کاندیدای شکست‌خورده و پیروانش نخواهد بود و اعتراضات جدی و تهدیدهای طرفین تا دخالت کشورهای پرقدرتی همچون امریکا ادامه خواهد یافت. با میانجی‌گری خارجی و داخلی، حکومتی روی کار خواهد آمد که گرچه بخشی از خواسته‌های هر دو طرف را برآورده می‌سازد، اما همچنان بخش قابل توجهی از خواسته‌های ایشان را به سود طرف مقابل، نادیده می‌گیرد و بنابراین مشروعیت حکومت همچنان با چالش جدی روبرو خواهد بود.

تا زمانی که حکومت مرکزی افغانستان نتواند درون خودش به یک سازش استوار برسد، دخالت کشورهای خارجی در این کشور طبیعی خواهد بود. آنچنانکه به محض بروز اختلاف جدی در حاکمیت، چشم سیاستمداران این کشور به سوی امریکا دوخته می‌شود و منتظر می‌مانند تا امریکا اختلافات را برطرف نموده و دموکراسی را برای‌شان به ارمغان بیاورد.

برخی کارشناسان (همچون تمنا. ۱۳۸۷: ۷ و یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۲۰۶) باور دارند دموکراسی‌سازی در افغانستان به زیان جمهوری اسلامی ایران است، چرا که هم با ارزش‌های حکومت ایران ناهمخوان است و هم ایران این شیوه را ضد اسلامی و استکباری می‌داند و بنابراین دموکراتیک شدن افغانستان می‌تواند از نگاه داخلی برای جمهوری اسلامی ایران چالش‌آفرین باشد. یکی از نمونه‌هایش، آزادی تقریباً مطلق رسانه‌ها در نقد ساختار حاکمیت و مصون نبودن هیچ‌کس از تیغ تند انتقادشان، شبکه‌های فروان تلویزیونی و رادیویی بخش خصوصی، دسترسی آزاد و بدون فیلتر به اینترنت (به جز وبسایت‌هایی که در چهار گروه هرزه‌نگاری، خرید و فروش سلاح، مواد مخدر و انجام قمار جای می‌گیرند (هاشمی مقدم. ۱۳۹۷: ۱۰۵)). از سوی دیگر گاهی برخی از کشورهای غربی تلویحی یا آشکارا با حضور ایران در روند دولت‌سازی افغانستان مخالفت کرده‌اند که اینها می‌تواند به تبدیل ایران از یک بازیگر محوری در افغانستان به یک بازیگر پیرامونی بینجامد (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۲۰۶). آنچنانکه در «کنفرانس صلح افغانستان» که در زمستان **۱۳۹۹** با حضور امریکا، روسیه، چین، پاکستان، نمایندگان دولت افغانستان و نمایندگان طالبان برگزار شد، ایران حضور نداشت. همچنین صحبت‌هایی در محافل سیاسی و رسانه‌ها به میان می‌آید که در گفتگوهای صلح آینده افغانستان، ایران حضور نخواهد داشت؛ آن هم در حالی که ترکیه حضور دارد.

همچنین در پی تشکیل ارتش و پلیس ملی که خلع سلاح مجاهدین و نیروهای‌شان را در پی داشت، بسیاری از نیروهای نزدیک به جمهوری اسلامی (اسماعیل خان، استاد عطا، زنده‌یاد مارشال فهیم، کریم خلیلی، محمد محقق و...) نیز خلع سلاح شدند؛ یعنی کسانی که می‌توانستند در آینده سیاسی این کشور، نزدیکی‌شان را با ایران حفظ کنند (تمنا. ۱۳۸۷: ۵). اگرچه بسیاری از این افراد بلافاصله یا با فاصله زمانی اندک، به جایگاه‌های نسبتا بالا در ساختار قدرت افغانستان دست پیدا کردند، اما همیشه از سوی جایگاه‌های بالاتر و به‌ویژه روسای جمهور، کنترل می‌شدند.

۳- ب) مهاجرت و بی‌میلی به بازگشت به میهن

مهاجرت در افغانستان به یکی از اصلی‌ترین معضلات این کشور و دو کشور همسایه‌اش، ایران و پاکستان تبدیل شده است. اگرچه مهاجرت به کشورهای دیگر از سال‌های پیش از کودتای اردیبهشت/ثور ۱۳۵۷ آغاز شد، اما با این کودتا به اوج خود رسید و هرچند فراز و فرودهایی دید، اما هرگز متوقف نشد و با شدت همچنان ادامه دارد. پس از کودتای افغانستان و سپس حمله شوروی به این کشور، مهاجرت افغانستانی‌ها به پاکستان و ایران اوج گرفت. این مهاجرت‌ها به دو شکل بود؛ نخست مهاجرت نخبگان و مبارزان سیاسی علیه حکومت دست‌نشانده شوروی، و دوم مهاجرت مردم عادی. در ابتدا بیشتر نخبگان سیاسی و مبارزان به پاکستان مهاجرت کردند. کسانی همچون برهان‌الدین ربانی، احمدشاه مسعود، گلبدین خکمتیار و... به پاکستان گریخته و در آنجا «از سوی ذوالفقار علی بوتو مورد استقبال قرار گرفتند و به آنان فرصت داده شد تا در عملیات ضد دولت افغانستان فعالیت کنند» (علی‌آبادی. ۱۳۹۵). نخبگان سیاسی مهاجر به ایران بیشتر هزاره‌های شیعه بودند که انقلاب اسلامی آنان را به وجد آورده بود.

در مهاجرت افغانستانی‌ها به ایران، استقرارشان در این کشور به سه شکل بود: به‌صورت انفرادی در شهرها و روستاهای گوناگون ایران؛ به‌صورت اردوگاهی در هفت اردوگاه زیر نظر سازمان ملل؛ و به‌صورت کلنی‌هایی آزاد در نزدیک مرز (حافظ‌نیا. ۱۳۸۳: ۷۳). پناهجویان افغانستانی که در اردوگاه‌هایی که برای ایشان در نقاط مرزی در نظر گرفته شده بود جای داده شدند، کمک‌های غذایی، مواد جیره‌بندی شده و گاه مقرری نیز دریافت می‌کردند؛ اما در ایران تنها سه درصد پناهجویان افغانستانی در اردوگاه‌ها جای داده شده و بقیه در نقاط شهری و روستایی و میان ایرانیان زندگی می‌کردند (نظری. ۱۳۶۸: ۳۰).

پس از چهار سال از حضور پناهجویان افغانستانی در ایران بود که بالاخره کمیساریای عالی امور پناهندگان، حاضر به کمک به آنها شد؛ در حالی که از همان ابتدای حضور گروه دیگری از پناهجویان

افغانستان در پاکستان، این کمیساریا به پاکستان کمک کرده بود. به همین دلیل بود که «ترویج فساد در ارتباط با زیست مهاجران در پاکستان به‌صورت امری بدیهی در آمده [بود]. حکومت که بر اساس تعداد مهاجران کمک می‌گرفت تمایل داشت که تعداد آنان را بیشتر نشان بدهد» (پهلوان، ۱۳۷۷: ۷۸).

البته پس از آغاز کمک کمیساریای عالی امور پناهندگان به ایران برای پناهجویان افغانستانی نیز، هرگز سطح کمک‌ها به ایران به اندازه سطح کمک‌ها به پاکستان نشد (نظری، ۱۳۶۸: ۲۹). همچنین باید اشاره کرد که کمک‌های این کمیساریا تنها ویژه مهاجران ثبت‌شده در کشور بود که کارت اقامت داشتند و نه مهاجران غیرقانونی. «معمولاً در گزارش‌های سازمان ملل، تعداد افغان‌های غیرثبت‌شده در سیستم دولتی ایران، دو برابر افراد ثبت‌شده در نظر گرفته می‌شود» (موسی‌زاده و خسروی، ۱۳۹۶: ۲۲۳). یعنی دو برابر افراد ثبت‌شده، مهاجرانی داریم که در ایران حضور دارند، اما چون ثبت نشده‌اند، کمیساریا هیچ کمکی بابت حضور آنها به ایران نمی‌کند. بسیاری از خدمات پزشکی، درمانی و توان‌بخشی به مهاجرین ثبت‌شده، همانند خدمات به شهروندان خود ایران بوده است. به جز اینها، خدمات سازمان شیر و خورشید (هلال احمر) ایران به افغانستان در فاصله سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۴، یک میلیون و هشتصد هزار دلار بوده است (موسی‌زاده و خسروی، ۱۳۹۶: ۲۳۵-۲۳۴).

در بهمن ۱۳۶۸ کنفرانس ژنو راجع به بیرون رفتن نیروهای شوروی از افغانستان برگزار شد که در آن به بازگشت مهاجرین افغانستانی از دو کشور ایران و پاکستان نیز پرداخته شده بود. اما این امر به دلیل ناآرامی‌ها و جنگ‌های خانگی پس از بیرون رفتن نیروهای شوروی، هرگز جامه عمل به تن نکرد (خیرخواه، ۱۳۷۹: ۳۹) و اتفاقا در همان سال ۱۳۶۸، موج دوم مهاجران افغانستانی به ایران سرازیر گشت. در آن سال، سازمان ملل برای کمک فوری و تامین نیازهای بازسازی افغانستان، صدرالدین آقاخان را مسئول هماهنگی‌ها نمود که البته وی در همان سال هم با مسئولین ایرانی در این زمینه گفتگو نمود (نظری، ۱۳۶۸: ۳۱). با روی کار آمدن طالبان در سال ۱۳۷۵، موج سوم مهاجران افغانستانی به ایران آمدند. البته افغانستانی‌ها به جز ایران، به پاکستان هم مهاجرت‌های زیادی داشتند که به نظر می‌آید در دوره‌هایی همکاری‌ها با مهاجرین در پاکستان بیشتر از ایران بود (همان، ۱۱۹)؛ هرچند به دلیل امنیت بیشتر و هم‌زبانی (و هم‌مذهبی هزاره‌ها) در ایران، تمایل به حضور در این کشور بیشتر بود. به جز این دو کشور، افغانستانی‌ها از سه راه به کشورهای اروپایی نیز مهاجرت می‌کردند: مسیر ایران-ترکیه، مسیر هندوستان و اقیانوس هند، و مسیر آسیای میانه، روسیه، قفقاز (همان، ۱۲۱). در این میان به نظر می‌آید گروه‌هایی همچون هزاره‌های شیعه، به دلیل اعمال سیاست‌های ضدشیعه طالبان در این کشور، بیش از سایرین مهاجرت کرده باشند؛ به گونه‌ای که بیشترین مهاجران کنونی افغانستانی در ایران نیز، شیعیان هزاره‌اند.

حتی پس از شکست طالبان، سیاست‌های دولت افغانستان برای جذب مهاجرین (همچون پرداخت

دویست دلار در مرز و ششصد متر زمین در افغانستان) موفقیت‌آمیز نبود (ویژه‌نامه رصد. تابستان ۱۳۹۳: ۶) در همان زمان حمله امریکا به افغانستان و حکومت طالبان، موج چهارم از مهاجرین افغانستانی به ایران سرازیر شد. «پس از پایان حمله آمریکا به افغانستان و نابودی حکومت طالبان، حدود ۱٫۶ میلیون نفر از پاکستان به افغانستان بازگشتند؛ اما از آن جایی که شرایط زندگی در ایران برای اتباع افغان، بسیار بهتر از پاکستان بود، تنها حدود ۳۰۰ هزار نفر از پناهجویان افغان، ایران را ترک کردند» (موسی‌زاده و خسروی. ۱۳۹۶: ۲۲۳ به نقل از افغانستان میگریشن پروفایل. ۲۰۱۵: ۳۲). هرچه زمان جلوتر می‌رود، تمایل به بازگشت در میان مهاجرین کمتر می‌شود (همان. ۴). در این میان، حساسیت شهروندان و مسئولین کشورهای ایران و پاکستان نیز نسبت به این حضور انبوه و درازمدت بیشتر می‌شد. هرچند بخش عمده‌ای از این نگرانی‌ها به دلیل سوءتفاهم‌ها و سوءبرداشت‌هاست (هاشمی مقدم. ۱۳۹۳ الف. ۳۶). اما به هر ترتیب در سال ۱۳۸۲ بود که سیاست برخورد قانونی با مهاجرین افغانستانی در ایران جدی شد و طرح‌هایی همچون غیرقانونی بودن حضورشان در برخی مناطق (۱۶ استان به‌طور کامل ممنوع شد و در دیگر استان‌ها تنها برخی شهرهای‌شان اجازه حضور افغانستانی‌ها را می‌داد) و یا نیازمند مجوز داشتن رفت و آمدشان در بین شهرها، آغاز گردید. حتی بسیاری مواقع نیروی انتظامی با گماردن مامور بر سر چهارراه و میادین شهرها و درخواست نشان دادن کارت اقامت از اتباع افغانستانی (که عموماً به دلیل ظاهر هزاره‌ای‌شان قابل تشخیص‌اند)، طرح‌هایی که به «افغانی بگیر» مشهور شد راه‌اندازی کرده و افراد بدون مدرک را با شرایط بسیار نامناسب به گذرگاه‌های مرزی برده و رد مرز می‌کرد. اما بیشتر این افراد دوباره با پرداخت هزینه‌هایی نسبتا بالا به قاچاقچیان انسان، خود را به ایران و حتی شهرهای مرکزی می‌رساندند. یک پیامد منفی این طرح، حضور مردان مجرد در استان‌ها و مناطق ممنوعه بود. در حالی‌که تا پیش از آن، خانواده مهاجران افغانستانی در آن مناطق زندگی می‌کردند. حضور مردان مجرد در یک منطقه نه تنها می‌تواند آسیب‌های اجتماعی بیشتری رقم بزنند، بلکه حساسیت بومیان را نیز افزایش می‌دهد. بر پایه گزارشی (انجمن دیاران. ۱۳۹۷: ۱۴) در استان‌های ممنوعه آذربایجان غربی، همه اتباع افغانستانی، در استان زنجان ۸۴ درصد، استان گیلان ۷۱ درصد، استان مازندران ۷۰ درصد، استان‌های آذربایجان شرقی و چهارمحال و بختیاری، هر کدام با ۶۶ درصد صرفا مرد بوده‌اند.

در سال ۱۳۹۵، تنها ۱٫۶ درصد از کل مشاغل ایران در اختیار افغانستانی‌ها بوده است. از این میان، بیش از ۸۳ درصد همین مشاغل اندک، کارگر ساده یا کارگر صنعتی می‌شده که جزو کارهای سخت است. کمتر از ۲ درصد کل شاغلین افغانستانی، زیر پوشش بیمه بوده‌اند (دیاران. ۱۳۹۷: ۲۲ و ۲۵). افغانستانی‌های ساکن ایران در سال ۱۳۹۵، بیش از ۱۷۵ میلیون دلار ارز از ایران به افغانستان فرستاده‌اند. اینها نتیجه و دستمزد کارشان بوده است. بیشتر این بودجه به وسیله کسانی به افغانستان فرستاده می‌شود

که خانواده‌شان ساکن ایران نبوده و بنابراین برای خانواده‌شان می‌فرستند[۱].

به هر روی با وجود همکاری‌های گسترده‌ای که میان کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل، و دولت‌های افغانستان، ایران و پاکستان وجود داشته، هنوز این بحران نتوانسته مهار شود و امیدی به مهارش در آینده نزدیک نیست. آنچنانکه در موج نیمه دهه ۱۳۹۰ مهاجران مسلمان به اروپا، افغانستانی‌ها یکی از بیشترین گروه‌ها را در این موج مهاجرتی تشکیل داده بودند. امیر، استاد مطالعات فرهنگی دانشگاه علامه از نتایج پژوهشی سخن می‌گوید که نشان می‌دهد مهاجرت به بخشی از مناسک گذار به بزرگسالی در میان مردان هزاره تبدیل شده است.[۲]

پیش از انقلاب نیز حدود ششصد هزار افغانستانی در ایران به سر می‌بردند. حکومت پهلوی هنگام پیوستن به کنفرانس بین‌المللی پناهندگان، سه شرط را برای پذیرش پناهندگان در ایران اعلام کرد: نخست اینکه مهاجرین و پناهندگان تنها در برخی نقاط ویژه ساکن شوند؛ دوم دولت هیچ مسئولیتی در زمینه اشتغال آنان نداشته و سوم هیچگونه مسئولیتی در زمینه خدمات‌رسانی (همچون آموزش و پرورش یا درمان) هم در برابر آنها نداشته باشد. اما پس از انقلاب و با ورود بیش از یک میلیون مهاجر دیگر از افغانستان، برخی از این شرط‌ها نادیده گرفته شد. در دهه ۱۳۷۰، این شمار به ۳ میلیون نفر رسید که به همراه یک میلیون پناهنده عراقی، جمعا چهار میلیون نفر می‌شد. جالب اینکه در آن زمان، شمار کل پناهندگان جهان ۱۶ میلیون بود که یعنی یک چهارم آنها در ایران بودند. آن هم در حالی که خود ایران در آن سال‌ها با مشکلات جنگ و پس از جنگ دست و پنجه نرم می‌کرد. اکنون بیش از نیمی از پناهندگان افغانستانی در ایران، متولد خود ایران هستند که این خود مسئله‌ای بزرگ هم برای آنها و هم برای ایران است. آنان از نظر فرهنگی و اجتماعی و حتی شخصیتی، ایرانی هستند؛ در حالی که برگه‌های هویتی ایرانی ندارند. ورود به دانشگاه، یافتن کار، خرید و فروش خودرو یا ملک، باز کردن حساب در بانک، سربازی رفتن یا نرفتن و ده‌ها مسئله ریز و درشت دیگر، همگی مسائلی پیچیده شده که نیازمند یافتن راهی برای برون‌رفت است. هرچند برخی از مسائل آنها همچون آموزش رایگان و تا حدودی بیمه درمانی برطرف شده است. اگر تاکنون این مسائل با مشکل روبرو بوده، بخشی به بی‌برنامگی

---

۱. البته این یک امر طبیعی در اقتصاد جهان است. در سال ۹۵ مجموعا کمتر از ۳۰۰ میلیون دلار از ایران به کشورهای افغانستان، پاکستان، عراق، آذربایجان، ارمنستان و... فرستاده شد. در حالی‌که در همین بازه زمانی، بیش از ۱۳۳۰ میلیون دلار توسط ایرانیانی که در کشورهای دیگر زندگی می‌کردند، به ایران ارز فرستاده شد که تراز این جابجایی، به‌طور کلی بیش از هزار میلیون دلار به سود ایران بوده است. به این پول‌ها که در اثر کار در کشوری دیگر و فرستادن دستمزد آن به کشور مبدأ به دست می‌آید، رمیتنس می‌گویند (دیاران. ۱۳۹۷: ۳۱-۳۲).

۲. - گزارش برگزاری دومین همایش گفتگوهای فرهنگی افغانستان و ایران، ۸ قوس/آذر ۱۳۹۶، انستیتوت مطالعات استراتیژیک افغانستان: کابل. ص: ۲۸

مسئولین باز می گشته، اما بخش مهمی هم به مسائل اقتصادی آن مربوط بوده است. در این زمینه آنگونه که تیشه یار (۱۳۹۶)[۱] می گوید، در بحث آموزش و پرورش، بنابر آمار محاسبه شده، هر دانش آموز به طور سالانه ششصد دلار هزینه دارد که اگر در شمار دانش آموزان افغانستانی در ایران ضرب شود، هزینه آموزش آنها به ۲۴۶ میلیون دلار می‌رسد. این در حالی است که نهادهای بین‌المللی در سال ۲۰۱۵ تنها یک میلیون دلار به ایران یاری رساندند. تیشه یار، یکی از دلایل این امر را مشکلات سیاسی ایران با کشورهای غربی و بنابراین نهادهای بین‌المللی می‌داند؛ در حالی که کشور ترکیه چنین مشکلی را نداشته و می تواند کمک‌های بیشتری را برای پوشش دادن مهاجران دیگر کشورها، از نهادهای غربی دریافت کند. همچنین از سال ۸۷ تا ۹۴، حدود ۴۲ هزار دانشجوی افغانستانی از دانشگاه‌های ایران دانش آموخته شدند (بخشی با هزینه خودشان و بخشی با کمک‌های دولتی ایران). اکنون حدود ۲۲۰ هزار پناهنده افغانستانی در ایران بیمه شده‌اند و برخی مسئولین تلاش دارند آنرا به یک میلیون نفر برسانند، اما این امر بدون همکاری نهادهای بین‌المللی ممکن نیست.

در بحث دانش آموزان افغانستانی در ایران، باید اشاره کرد که این دانش آموزان یا در مدارس ایرانی و کنار دیگر دانش آموزان ایرانی درس می‌خوانند و یا در مدارس خودگردان افغانستانی‌ها. هر دوی این مدارس به صورت رسمی زیر نظر دولت ایران است و بر منابع آموزشی نظارت می‌شود. اما بخش قابل توجهی از دانش آموزان مهاجر در پاکستان، در مکتب‌خانه‌هایی آموزش می‌بینند که زیر نظر افراط گرایان اداره می‌شود و دولت پاکستان به ظاهر کنترلی بر مواد آموزشی آنها ندارد. از همین روست که بسیاری از اینها جذب گروه‌های افراطی شده و بعدها در قالب گروه‌های شورشی در افغانستان به کار گرفته می‌شوند. خوشبختانه از یکسو چنین مکتب‌خانه‌ها و مراکز آموزش غیر رسمی‌ای در ایران وجود ندارد و از سوی دیگر، از آنجا که تقریباً همه مهاجرین افغانستانی در ایران، از دو قوم هزاره و تاجیک هستند که کمتر گرایش به افراط گرایی دارند (به‌ویژه هزاره‌ها)، ماهیتا متفاوت از دانش آموزان تحصیل کرده در پاکستان هستند. در حالی که بخش قابل توجهی از مهاجران افغانستانی در پاکستان، از قوم پشتون بوده که نیروهای طالبان، داعش و دیگر گروه‌های افراطی در افغانستان از این قوم هستند.[۲]

۱. گزارش برگزاری دومین همایش گفتگوهای فرهنگی افغانستان و ایران، ۸ قوس/آذر ۱۳۹۶. انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان: کابل.

۲. در اینجا باید اشاره کرد که پشتون‌ها خودشان نخستین و اصلی‌ترین قربانیان افراط گرایی، چه قومی و چه دینی در افغانستان هستند. از آنجا که طالبان در مناطق پشتون‌نشین بیشتر حضور دارد، بنابراین بیشتر قوانین و محدودیت‌هایش را نیز در آن مناطق اجرایی می کند. برای نمونه طالبان در بیشتر مناطق زیر سلطه یا نفوذ خود، به دختران اجازه به مدرسه رفتن نمی‌دهد. این در حالی است که بیشتر این دختران و خانواده‌های آنان خواهان آموزش دیدن در مدارس هستند. بنابراین چنانچه در برخی موارد به افراط گرایی پشتون‌ها اشاره می‌شود، منظور حلقه‌های خاص و نزدیک به قدرت (چه رسمی و

در برخی زمینه‌ها همچون میزان مرگ و میر کودکان و یا میزان بارآوری زنان، مهاجران افغانستانی در حال نزدیک شدن به میانگین ایرانی‌ها هستند[۱]. اما در زمینه شغلی همچنان با مسائل خاص خودشان دست و پنجه نرم می‌کنند. بر پایه دستورالعمل‌هایی که وزارت کشور می‌دهد، این افراد تنها مجاز به فعالیت در مشاغل فیزیکی و عموماً دشوار (همچون کشاورزی، دامداری، آجرپزی، سنگ‌بری و...) هستند. با توجه به اینکه نسل دوم و سوم مهاجرین دارای تحصیلات نسبتا بالا هستند، تمایلی به حضور در مشاغل اینچنین ندارند.

بر پایه مطالعات انجام شده، ۲۱ درصد افغانستانی‌های ساکن ایران که عمدتا متولد ایران هم هستند خودشان را کاملا ایرانی و ۴۱ درصد خود را افغانستانی می‌دانند؛ در حالی‌که ۲۶ درصد ایشان هویتی دوگانه داشته و ۱۱ درصد اصلا احساس بی‌هویتی می‌کنند. با این همه، ۳۵ درصد از آنها تابعیت ایرانی را ترجیح می‌دهند. آنهایی که هویت‌شان را ایرانی احساس می‌کنند، دوست دارند در ایران بمانند؛ اما آنهایی که هویت‌شان را افغانستانی دانسته یا هویتی دوگانه دارند، به فکر رفتن به کشوری به جز افغانستان (عمدتا اروپایی) هستند (صادقی. ۱۳۹۶)[۲].

بازگشت این افراد به افغانستان نیز نشان می‌دهد تا چه میزان از ایران اثر پذیرفته و شرایط زندگی در افغانستان برایشان دشوار است. بنی‌یعقوب (۱۳۹۴: ۱۳۶) نشان می‌دهد که بسیاری از زنان افغانستانی‌ای که پس از سال‌ها زندگی در ایران، به کشورشان بازگشته یا بازگردانده شدند، به دلیل تحمل نکردن وضعیت دشوار زندگی در افغانستان برای زنان، دست به خودسوزی می‌زنند که این مدل خودکشی را هم گویا از زنان ایرانی فرا گرفته‌اند. آمار خودسوزی زنان در هرات بیشتر است و دلیلش هم مهاجرت بیشتر از هرات به ایران، به نسبت دیگر استان/ولایت‌های افغانستان است. برای نمونه از ۵۲ زنی که در سال ۸۲ خودسوزی کرده بودند، ۴۵ نفرشان از ایران رد مرز شده بودند. تجربه زندگی در ایران که آزادی‌های اجتماعی و حقوق زنان بیشتر است، تحمل زندگی در افغانستان را برای این زنان این بار دشوارتر می‌کند.

از آغاز سال ۱۳۹۷ که فشارهای اقتصادی و سیاسی بر ایران زیاد شد و ارزش پول این کشور کاهش یافت، بسیاری از مهاجران و پناهندگان افانستانی یا ایران را ترک کردند یا به فکر مهاجرت به کشوری دیگرند. با این همه و با توجه به اینکه بیشتر مهاجرت‌ها به دلیل ناامنی و نبود شغل در افغانستان رخ

چه غیررسمی) است و نه جامعه پشتون‌های این کشور.

۱. هرچند همچنان اندازه خانوارشان از ایرانی‌ها بیشتر است. برپایه داده‌های سرشماری سال ۱۳۹۵، میانگین اندازه خانوار ایرانی ۳٫۸۶ نفر بود، در حالی‌که میانگین اندازه خانوار افغانستانی یک و نیم نفر بیشتر، یعنی ۵٫۳۵ نفر بوده است.

۲. گزارش برگزاری دومین همایش گفتگوهای فرهنگی افغانستان و ایران، ۸ قوس/آذر ۱۳۹۶. انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان: کابل

می‌دهد، و همچنین تجربه چند ساله کشورهای ایران و پاکستان که موفق به باز گرداندن مهاجرین افغانستانی به کشورشان نشده‌اند، به نظر می‌رسد ایران دست‌کم باید تا زمانی نامشخص همچنان پذیرای مهاجران میلیونی افغانستانی باشد.

مسئله این مهاجران به شکلی پیچیده با سیاست خارجی افغانستان گره خورده است. در نتیجه چنین امری، افغانستان مجبور است در سیاست خارجی با همسایگانش، جانب احتیاط را نگه دارد. آنچنانکه هرگاه روابط با پاکستان تنش‌آمیز می‌شود، پاکستان با فشار بر مهاجرین افغانستانی، از این اهرم استفاده می‌کند (ایران تاکنون خوشبختانه کمتر به سراغ این گزینه به‌عنوان ابزار فشار بر حکومت افغانستان رفته است). همچنین بحث مهاجرین افغانستانی یکی از بحث‌هایی است که پای نهادهای بین‌المللی همچون کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل را به مسائل افغانستان باز کرده است. هم دولت افغانستان و هم کشورهایی که پذیرای مهاجرین این کشور هستند، به کمک‌های این نهادهای بین‌المللی نیازمندند.

درباره مسائل مهاجران، ایران تاکنون بیشترین اشتباهات را داشته است. در حالی که هزینه‌های بسیاری در این زمینه صورت می‌گیرد و مسئولین بلندپایه سخن از هم‌گرایی‌ها به میان می‌آورند، مسئولین میان‌رده و دون‌پایه رفتارهای آزارنده‌ای دارند که نه تنها واکنش‌های منفی در بین مهاجرین و رسانه‌های افغانستان ایجاد می‌کند، بلکه خوراک تبلیغاتی رسانه‌های دشمن ایران را فراهم می‌سازد. با وجود داشتن بیشترین نزدیکی بین ایران و افغانستان (که در دنیا کمتر دو کشوری را می‌توان با این همه اشتراک یافت)، ایران از دادن تابعیت حتی به نخبگان افغانستانی نیز خودداری می‌کند (برخلاف کشورهای دیگر)، خرید خانه و خودرو و حتی سیم‌کارت اعتباری برای مهاجرین ممنوع است؛ پلیس برخوردهای زننده و نامتعارفی با مهاجرین دارد و عکس و کلیپ‌های بسیاری از این رفتارها منتشر شده (که در بسیاری موارد با کمال افتخار توسط خود ماموران پلیس ضبط شده)؛ برخوردهای ماموران اداره اتباع خارجه وزارت کشور که گاه همراه با ضرب و شتم ارباب رجوع است (که خوشبختانه در سال‌های اخیر این برخوردهای فیزیکی بسیار نادر شده است)؛ سخنان برخی نمایندگان مجلس شورای اسلامی (به‌ویژه مواضع منفی و همیشگی محمدرضا پورابراهیمی، نماینده راور و کرمان، و نیز قاضی‌پور، نماینده ارومیه) که بدون هیچ استنادی، مهاجرین افغانستانی را عامل مسائل اجتماعی و اقتصادی کشور می‌دانند (هاشمی مقدم. ۲۲ آذر ۱۳۹۴)؛ بزرگنمایی‌های رسانه‌ها و گاه اتهاماتی که نادرستی‌شان بعداً مشخص می‌شود (همچون افغانستانی معرفی کردن خفاش شب، پیش از شناسایی و دستگیری مجرم اصلی)؛ چهره طالبانی‌ای که از افغانستانی‌ها در رسانه ملی نمایش داده می‌شود؛ دشواری‌هایی که در فرایند ثبت‌نام دانش‌آموزان افغانستانی وجود دارد و...، بخشی از مسائلی است که میلیاردها دلار هزینه‌ای که ایران برای مهاجرین افغانستانی در طول این سال‌ها کرده است را نابود می‌کند. حتی ایران نخبگان

افغانستانی که می‌توانند بهترین نیروهای مدافع ایران در افغانستان باشند را پس از دانش‌آموختگی در دانشگاه‌ها، به اجبار به افغانستان می‌فرستد؛ در حالی که نه امنیت و نه موقعیت شغلی برای این افراد فراهم نیست. با این کار، ایران کسانی که سال‌ها هزینه زندگی‌شان را پرداخته است تبدیل به دشمنان آینده خود می‌کند. آنچنانکه بسیاری از تحصیل‌کردگان در ایران، به‌واسطه خاطرات ناخوشایندی که از دوران حضور در ایران دارند، اکنون جزو اصلی‌ترین دشمنان ایران در افغانستان شده‌اند. پهلوان (۱۳۷۸: ۷۹) اشاره می‌کند از آنجا دستگاه‌هایی همچون وزارت کشور، سپاه پاسداران و وزارت امور خارجه که در زمینه مهاجرین افغانستانی مسئولیت و فعالیت داشتند، حاضر به مشورت گرفتن و رایزنی با جامعه فرهنگی و کارشناسان ایرانی در این زمینه نشدند، بنابراین مسئله مهاجران افغانستانی در ایران تبدیل به امری سیاسی شد.

یک نکته دیگر را هم نباید نادیده گرفت؛ اگر ایران بخواهد ورود شهروندان افغانستان به کشورش را ساده کند، بی‌گمان بسیار بیشتر از جمعیت مهاجر کنونی به ایران خواهند آمد و آنگاه ایران توان فشار وارده از سوی این جمعیت چند ده میلیونی مهاجر را نخواهد داشت. اکنون و با وجود سختگیری‌های فراوان در مرزها، همچنان شمار بسیار زیادی از افغانستانی‌ها به‌طور قاچاقی به ایران می‌آیند. در این زمینه هزینه‌ای که ایران متحمل می شود بسیار بیشتر است: هم برخوردهای فراوان با این مهاجران غیرقانونی، انتقادات گسترده را متوجه ایران کرده، هم هر از چند گاه یک حادثه در این زمینه (همچون شلیک به خودروهای حامل این مهاجران قاچاقی و آتش گرفتن‌شان) صدر اخبار می‌شود، هم نظارت بر این مهاجران به‌واسطه ثبت نشدن مشخصات‌شان ناممکن می‌شود، و هم دولت ایران از درآمد حاصل از ارائه روادید به اینها محروم می گردد و در عوض سودهای کلان به جیب قاچاقچیان انسان می‌رود. اما شرایط ارائه روادید می‌تواند در عین ساده‌تر شدن، جدی‌تر گردد. برای نمونه اسناد مالکیت خانه یا خودرو یا ضمانت‌نامه بانکی به‌عنوان ضمانت بازگشت از ایران از این افراد دریافت گردد. این را می‌توان به بخش دولتی یا خصوصی خود افغانستان هم واگذار کرد، هرچند بر پایه تجربیات مشابه، بازار سیاه و رشوه‌گیری داغ خواهد شد.

به‌هرحال و با همه اینها، در شرایطی که حداقل امنیت در این کشور فراهم نیست، متوسط نرخ بیکاری در آنجا ۳۵ درصد است و ۳۶ درصد از افراد هم زیر خط فقر زندگی می کنند، هیچ آموزه دینی، اخلاقی، مدنی و انسانی به ما اجازه نمی‌دهد مهاجرانی که سال‌هاست در این کشور زیسته و با فرهنگ ایران کنونی بزرگ شده‌اند را به زور از کشور بیرون کنیم (به‌ویژه هیچ عقل سلیمی اجازه نمی‌دهد نخبگان‌شان را از کشور برانیم. نخبگانی که در دیگر کشورها وزیر و وکیل و نماینده مجلس می‌شوند[۱]

---

۱. مانند مریم منصف که چون شرایط زندگی در ایران برای‌شان دشوار بود، راه کانادا را در پیش گرفته و در کابینه کنونی آن

و در ایران باید در کارت اقامت‌شان شغل چوپانی درج شود). در عوض می‌توان از نهادهای بین‌المللی درخواست کرد که بخش بیشتری از کمک‌های خود را برای بهبود شرایط زندگی افغانستانی‌ها، به کمیساریای عالی پناهندگان در ایران بپردازند تا سطح زندگی آنان در این کشور بالا برود؛ مادامی که در افغانستان شرایط زندگی بدون دغدغه وجود ندارد.

از سوی دیگر ما برای منافع خودمان هم که شده، باید در بسیاری سیاست‌های‌مان تجدیدنظر کنیم. بر پایه یک گزارش قدیمی (ورجاوند. ۱۳۸۱: ۸۵)، کارگران افغانستانی ساکن در ایران، تنها ۲۵ درصد درآمد ماهانه خود را هزینه می‌کنند و ۷۵ درصد باقیمانده را به‌صورت ارز یا طلا از کشور خارج می‌کنند که این به زیان اقتصاد کشور است (بگذریم از اینکه افغانستانی‌های دارای کارت اقامت در ایران، همچنان در بسیاری موارد حتی امکان خرید یک سیم‌کارت تلفن همراه اعتباری را هم ندارند). یکی از دلایل عمده چنین مسئله‌ای، عدم امکان افتتاح حساب بانکی در ایران برای بسیاری اتباع افغانستانی (و حتی در شرایط ممکن، راهی است پر پیچ و خم و پس از افتتاح حساب هم مرتبا به بهانه‌های گوناگون مسدود می‌شود) و همچنین عدم امکان سرمایه‌گذاری توسط آنان در بخش‌های مختلف اقتصادی کشور است. در حالی که ما مشتاقانه به دنبال سرمایه‌گذاران خارجی می‌گردیم، شوربختانه چشم‌مان را بر سرمایه بالقوه ۳ میلیون افغانستانی در کشور چشم بسته‌ایم.

کشور وزیر نهادهای دموکراتیک است. اسف‌بار اینکه کسی که در کشورمان نتوانست تابعیت بگیرد، وقتی در کانادا وزیر شد، رسانه‌های‌مان مدعی ایرانی بودنش شدند!

بخش چهارم

مولفه های اقتصادی

مقدمه

شاید عمده‌ترین بخشی که از نگاه مسئولین ایرانی پوشیده مانده، امتیازات اقتصادی افغانستان باشد. ایران با آنکه برای کاهش وابستگی به غرب، سیاست نگاه به شرق را در پیش گرفته، اما افغانستان به‌عنوان همسایه شرقی ما در این میانه جایگاهی ندارد؛ چرا که به باور برخی مقام‌ها و حتی پژوهشگران، در این زمینه باید بیشتر ارتباطات با کشورهایی باشد که اقتصاد پیشرفته‌تری دارند. در این نگاه، پیچیدگی روابط (اقتصاد) سیاسی چندان در نظر گرفته نشده است. ایران نگاهش به افغانستان بیشتر سیاسی-امنیتی است، در حالی‌که نگاه افغانستان به ایران بیشتر اقتصادی است. این نگاه، چهار پیامد برای ایران داشته است: نخست عدم تمایل بخش دولتی ایران به سرمایه‌گذاری در افغانستان؛ دوم سرمایه‌گذاران و بازرگانان ایرانی به دلیل نبود دیپلماسی سیاسی نمی‌توانند ریسک بالای رقابت با کشورهایی همچون چین، هند و ترکیه در افغانستان را بپذیرند؛ سوم ایران در افغانستان با کشورهایی همکاری بیشتری دارد که نگاه‌شان مانند ایران به افغانستان سیاسی و امنیتی است (همچون روسیه)؛ و چهارم از دست دادن فرصت‌های تجاری در افغانستان، به خاطر کشمکش‌ها و تنش‌های سیاسی (مثلا با امریکا) (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۱۹۹-۲۰۱). به سخن دیگر، مسئولین ایرانی حتی اگر به دلایل فرهنگی، اجتماعی، دینی، امنیتی و سیاسی هم توجه‌شان به افغانستان جلب نشده، جای شگفتی است که چرا درباره توانمندی‌های اقتصادی افغانستان حساس نبوده‌اند؟ شاید عمده‌ترین دلیل این مسئله، همان نگاه سطحی به افغانستان به‌عنوان کشوری فقیر باشد. خود این نگاه هم می‌تواند به دلیل گستردگی فقر در میان افغانستانی‌ها و به‌ویژه مهاجران‌شان در ایران باشد. اما شهروند فقیر، لزوما نشانه‌ای از یک کشور فقیر نیست. بسیاری از کشورهای ثروتمند افریقایی، در فقر به سر برده و شهروندان فقیری دارند. افغانستان نیز در این راستا قابل ارزیابی است: کشوری که سرشار از منابع طبیعی ارزشمند است، اما نتوانسته به شیوه‌ای درست از آنها بهره‌برداری کند.

از سوی دیگر، پس از حضور کشورها و نهادهای بین‌المللی غربی در این کشور، بازسازی، به‌سازی یا تجهیز زیرساخت‌های این کشور مورد پشتیبانی این نهادها قرار گرفت و بودجه‌های قابل توجهی برای آنها تعیین شد. با توجه به کمبود کارشناس و متخصص از یکسو و ماشین‌ها و ابزارهای لازم از سوی دیگر، ایران می‌توانست یکی از بهترین گزینه‌ها برای انجام پروژه‌ها و طرح‌های بزرگ در این کشور

باشد. چیزی که در نبود ایران، امروزه بیشتر به دست کشورهایی دیگر همچون ترکیه در حال انجام است.این در حالی است که حتی پیش از مستقل شدن کشور افغانستان، روابط تجاری میان دو کشور ایران و افغانستان گسترده بود و اقتصاد افغانستان، به‌ویژه بخش‌های غربی آن که نزدیک ایران بود بسیار از ایران تاثیر می‌پذیرفت. برای نمونه در هرات دهه‌های ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰، پول رایج، روپیه تبریزی بود (غوثی. ۱۳۵۶: ۹۶). اکنون نیز در استان/ولایت‌های غربی این کشور که همسایه ایران است، ریال ایران رایج بوده و دولت تلاش بسیاری می‌کند تا پول افغانستان در همه داد و ستدها جایگزین پول ایران شود.[۱] حتی در استان نیمروز که هم‌مرز استان سیستان و بلوچستان است، به‌ویژه تا پیش از تحریم‌های شدید امریکا علیه ایران در سال ۱۳۹۶، خیلی اوقات با «افغانی» (که واحد پول این کشور است) داد و ستد نشده و از مشتری می‌خواستند ریال ایران ارائه بدهد. همین است که حتی کارمندان دولت هم بسیاری مواقع پس از دریافت حقوق خود، نزد صرافان رفته و آنرا با ریال ایران جابجا می‌کردند.

به هر ترتیب اکنون کشاورزی اصلی‌ترین بخش اقتصادی افغانستان است (موسسه اطلاعات اقتصادی. ۱۳۷۵: ۲۷۲). البته در سال ۱۳۶۰ خورشیدی، ۲۴۱ کارخانه و کارگاه تولیدی در افغانستان فعال بود که بسیاری‌شان پارچه تولید می‌کردند (علی‌آبادی. ۱۳۹۵). اما بیشتر این‌ها در جریان تجاوز ارتش شوروی و سپس جنگ‌های خانگی در افغانستان، نابود شده و از میان رفتند.

در زمینه صادرات نیز، این کشور چندان توانی ندارد. در تراز تجاری‌اش تقریباً ۹۴ درصد واردات و ۶ درصد صادرات دارد. (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۱۹۹). همین ۶ درصد هم بیشتر متکی به کالاهایی همچون میوه‌های خشک، صنایع دستی (همچون قالی، کلاه پوستی و...)، پشم، پنبه، پوست و... است (فرهنگ. ۱۳۹۵: ۱۰۷). غوثی (۱۳۵۶: ۱۰۴) توضیح می‌دهد که افغانستان به‌طور تاریخی کالاهای صادراتی‌اش چندان ضروری نبوده و بنابراین در دوره‌های بحران اقتصادی فراگیر جهانی، ارزش صادرات‌شان سقوط کرده است. همچون کلاه قره‌قل که تجملاتی است. پرورش بره قره‌گل از دهه ۱۳۱۰ خورشیدی در افغانستان آغاز شد و گاهی تا پنجاه درصد صادرات این کشور را شامل می‌شده است؛ چرا که در تهیه کلاه و پالتو کاربرد داشت که بازار خوبی در اروپا دارد. در ابتدای شکل‌گیری این تجارت در افغانستان، بیشتر یهودیان افغانستان در مناطق شمالی این کشور در این زمینه فعال بودند و حتی در دوره‌ای شوروی هم تلاش کرد به این حوزه وارد شود، که باعث دلخوری و خشم مسئولین افغانستانی شد (علی‌آبادی. ۱۳۹۵).

البته افغانستان از اوایل دهه ۱۳۴۰ خورشیدی به این نتیجه رسید که بازرگانی با شوروی برایش مقرون به صرفه نیست و بنابراین متوجه همسایگانی همچون ایران شد و به امریکا نزدیک گردید. با

۱. ناگفته نماند که در ولایت/استان‌های شرقی این کشور نیز، پول پاکستانی رایج است.

میانجی‌گری امریکا، قراردادهای بازرگانی و عمرانی میان ایران و افغانستان امضا شد که هم اوضاع اقتصادی و معیشتی افغانستان بهبود یافت و هم نفوذ سیاسی و تجاری ایران در این کشور تقویت گردید (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۱۹۴ به نقل از عباسی و رنجبردار. ۱۳۹۰ و فرهنگ. ۱۳۹۵).

نگارنده امیدوار است چنانچه این ابعاد به خوبی برای مسئولین ایرانی تشریح شده و مورد توجه‌شان قرار بگیرد، تمرکز بیشتری روی این همسایه شرقی صورت بگیرد. برخی از مهمترین این ابعاد در اینجا توضیح داده خواهد شد.

الف) معادن[1]

در زمستان ۱۳۸۰ (فوریه ۲۰۰۲)، یعنی دقیقا چند ماه پس از حمله امریکا به این کشور، بر پایه درخواست وزارت امور خارجه و سفیر ایالات متحده در افغانستان (رابرت پی. فین)، سازمان زمین‌شناسی ایالات متحده (USGS) یک پیشنهاد دقیق درباره مسائل مربوط به منابع طبیعی که برای بازسازی افغانستان حیاتی است، تهیه کرد. این پیشنهاد در پاییز ۱۳۸۲ (دسامبر ۲۰۰۳) ویرایش و به‌روز رسانی شد و همچون یک برنامه کاری ۵ ساله در زمستان ۱۳۸۲ (فوریه ۲۰۰۴) برای USAID–Kabul ارائه گردید (USGS. ۲۰۰۷: ۱).[2] در سال ۱۳۸۳ تیمی از زمین‌شناسان امریکایی که برای کمک به توسعه افغانستان به این کشور رفته بودند، در کتابخانه سازمان زمین‌شناسی این کشور به اسناد و مدارک تهیه شده توسط شوروی در دهه شصت دست یافتند که وجود معادن بسیار ارزشمندی را در این کشور نشان می‌داد؛ اسنادی که شوروی با خروجش در ۱۳۶۸ از این کشور، فرصت بهره‌برداری از آنها و معادن افغانستان را نیافته بود (New York Times. 2010). در واقع «روس‌ها با شناخت زمین‌شناسی کشورشان در هم‌جواری مرز افغانستان، وجود مواد معدنی فراوان را در این کشور حدس زدند» (باورباکس و چمبرلین. ۱۳۸۴: ۷۱). البته بسیار پیش از روس‌ها، این انگلیسی‌ها بودند

---

۱. به دلیل گستردگی معادن افغانستان و اهمیت اقتصادی آن، گزارش معادن در هشتاد صفحه جداگانه انجام شده و به پایان رسیده است؛ اما برای یک‌دست ماندن بخش سوم گزارش که به توانمندی‌ها و چالش‌های اقتصادی می‌پردازد، تنها چکیده‌ای از مهمترین بخش‌های آن در اینجا آمده است. گزارش اصلی معادن افغانستان به‌طور جداگانه در سال ۱۳۹۷ در اختیار مرکز بررسی‌های ریاست جمهوری افغانستان قرار گرفت.

۲. البته دالی می‌نویسد: «سازمان زمین‌شناسی امریکا در سال ۲۰۰۲، ۷۰ میلیون دلار از وزارت امور خارجه آمریکا درخواست کرد تا منابع آب، منابع معدنی، نفت، گاز، زغال‌سنگ، خطرات زلزله، توسعه زیرساخت‌ها و آموزش افغانستان را دوباره ارزیابی کند. وزارت امور خارجه کمتر از ۱۰ درصد بودجه درخواست شده را ارائه داد و بنابراین تنها آنچه صرفا برای نفت و گاز بود، ارائه شد» (Dali. ۲۰۰۸). به نظر می‌آید هم دالی (۲۰۰۸) و هم گزارش سال سازمان زمین‌شناسی امریکا (۲۰۰۷) به یک رویداد اشاره داشته باشند. اما داده‌های‌شان متفاوت است. چرا که در گزارش اخیر، درباره برخی معادن افغانستان همچون مس نیز، داده‌هایی گردآوری شده است. شاید وزارت امور خارجه در ابتدا تنها ۱۰ درصد کل بودجه درخواستی را پرداخت کرده و سپس در دوره‌های دیگر، بخشی دیگر از این بودجه یا همه آنرا پرداخت نموده باشد.

که در سال ۱۸۴۱ همزمان با تجاوزهای نظامی‌شان به افغانستان، به بررسی و کاوش درباره معادن این کشور پرداختند (همان منبع. ص: ۶۷ به نقل از فیلد. ۱۹۵۴).

شوروی در سال ۱۹۵۸ ذخایر گاز شبرغان را کشف کرد و تقریباً ۱۰ سال بعد، صادرات آنرا از طریق یک خط لوله ۳۶۵ کیلومتری به سوی ازبکستان که در آن زمان بخشی از شوروی بود، آغاز نمود. این خط لوله در ابتدا می‌توانست سالانه ۱٫۵ میلیارد متر مکعب گاز از چاه‌های افغانستان به شوروی انتقال دهد؛ اما بعدها این ظرفیت تا ۲ برابر این میزان، یعنی ۳ میلیارد متر مکعب در سال افزایش یافت. ارزش این گاز صادراتی در سال ۱۹۸۴ به ۳۱۴ میلیون دلار می‌رسید که ۵۰درصد از درآمد ارزی افغانستان آن زمان بود (علی‌آبادی. ۱۳۹۵).

بر پایه همین نقشه‌های قدیمی بود که زمین‌شناسان امریکایی در سال ۱۳۸۵ با سنجش مغناطیسی هوایی (با کمک یک هواپیمای قدیمی که سیستم سنجش به آن وصل شده بود) توانستند حدود هفتاد درصد از مناطق این کشور را بررسی کنند. در گزارشی که از این بررسی‌ها منتشر شد (USGS. 2007:2) به این نکته اشاره شده که روش‌های فعلی برآورد منابع ناشناخته، تا ژرفای ۱ کیلومتری زیر سطح زمین را می‌توانند شناسایی کنند و بنابراین، اگر معادن یک ناحیه در ژرفایی بیش از یک کیلومتری از سطح زمین جای گرفته باشند، یافتن آنها از توان دستگاه بیرون است. به‌هر روی هرچند این داده‌ها امیدوارکننده بود، اما یک سال بعد، یعنی در سال ۱۳۸۶ دستگاه‌هایی که مشخصات سه‌بعدی ذخایر زیرزمینی را نشان می‌داد، به یک بمب‌افکن قدیمی انگلیسی نصب شد تا با جزئیات بیشتر و دقیق‌تری بررسی‌ها را ادامه دهد[۱]. تا دو سال بعد هم مواردی که در بررسی‌های پیشین نادیده گرفته شده بود، گردآوری شده و نهایتا در سال ۱۳۸۸، کمیته‌ای در پنتاگون که مسئول توسعه برنامه‌های تجاری در عراق بود، و همچنین گروهی از زمین‌شناسان امریکایی به افغانستان منتقل گردیدند و چندی بعد، گزارش‌های‌شان به هر دو دولت امریکا و افغانستان ارائه شد؛ گزارش‌هایی که نشان از ارزش بالای معادن افغانستان، به‌عنوان کشوری با ذخایر معدنی بسیار گرانبها داشت[۲](New York Times. 2010) . بر پایه بررسی‌هایی که با همکاری کارشناسان افغانستانی و مرکز زمین‌شناسی امریکایی (USGS) انجام شده، ارزش تقریبی برخی از معادن افغانستان به شرح زیر است:

معادن طلا و مس در منطقه زرکشان استان غزنی حدود ۳۰ میلیارد دلار؛ معادن لیتیوم در استان‌های هرات، غزنی، نیمروز و فراه حدود ۶۰ میلیارد دلار (به گونه‌ای که به‌عنوان یکی از بزرگترین مراکز وجود لیتیوم در جهان شناخته می‌شود)؛ معادن نیوبیم و دیگر کانی‌های کمیاب در شهرستان خانشین استان هلمند ۸۹ میلیارد دلار؛ معدن مسی که در شمال معدن «مس عینک» کشف شده و به باور

---

۱. نگارنده مطمئن نیست که بررسی های سال ۱۳۸۶ توانسته ژرفای بیش از یک کیلومتر را نیز بررسی کند یا نه.

2. http://www.nytimes.com/2010/06/14/world/asia/14minerals.html?pagewanted=1&hp

کارشناسان بیشتر یا دست‌کم برابر با مس عینک ذخیره مس رسوبی دارد که یکی از بزرگترین معادن مس و کوبالت جهان به شمار می‌آید؛ معدن مس استان هرات که اگرچه بر پایه برآوردهای کارشناسان دوره شوروی، دارای ارزش چندانی نبود، اما امروزه ارزش موجودی آن حدود ۲۹ میلیارد دلار برآورد شده است؛ معدن مس شهرستان بلخاب استان سرپل که به جز مس، طلا، سرب و روی، نیز در بر دارد (مرکز اطلاعات و رسانه‌های حکومت. ۱۳۸۹: ۹–۱۳۸).

کمی پس از اینکه کارشناسان پنتاگون ارزش ذخایر معدنی افغانستان را حدود یک تریلیون دلار تخمین زدند، خبرگزاری رویترز در سال ۱۳۸۹ ارزش این معادن را سه تریلیون دلار برآورد کرد (Farooqi and Asgari. 2016: 45). به دنبال چنین گزارش‌هایی، مسئولین و رسانه‌های افغانستانی نیز از سه تریلیون دلار سخن به میان آوردند (برای نمونه، رحیمی و روحانی پوپل. ۱۳۹۳: ۸۰؛ مرکز اطلاعات و رسانه‌های حکومت. ۱۳۸۹: ۱۳۵).

همین مرکز اطلاعات و رسانه‌های حکومت مدعی است که این سه تریلیون دلار تنها مربوط به ۳۰ درصد خاک افغانستان است که تاکنون مورد بررسی قرار گرفته و مابقی ۷۰ درصد در آینده مشخص می‌شود که به چه میزان دارای معادن و ذخایر معدنی است (ص: ۱۳۸). این مرکز برای معرفی ارزش بالای معادن افغانستان تلاش زیادی از خود نشان می‌دهد. به نظر می‌آید دولتمردان افغانستان برای استقلال مالی این کشور و رها کردن خود «از دست درازکردن پیش دیگران»، بیش از همه روی معادن این کشور حساب باز کرده‌اند (همان. ۱۳۵).

دیگر نهادهای بین‌المللی در بیان ارقام دقیق، اگرچه دست به عصاتر راه می‌روند، اما حتی آنها نیز آمارشان با یکدیگر تفاوت دارد. برای نمونه در حالی‌که بانک جهانی پیش‌بینی کرده بود تنها از دو معدن مس عینک و آهن حاجیگک، سالانه ۹۰۰ میلیون دلار تا سال ۲۰۳۱ درآمد به دست آید (گلوبال ویتنس. ۲۰۱۲: ۱۵)، سازمان جهانی کار برآورد کرده که از دو معدن حاجیگک و مس عینک، سالانه ۷۰۴ میلیون دلار درآمد برای دولت فراهم شود (ILO. 2012: 19).

اما به‌هر روی، همه نهادهای بین‌المللی با آنکه در ارزش‌گذاری داشته‌های معدنی افغانستان با یکدیگر اختلاف دارند، در یک نکته مشترکند و آن، بالا بودن ارزش اقتصادی این معادن و توانایی بالقوه‌اش برای کمک به اقتصاد بیمار افغانستان است. به باور لیابون (۲۰۱۰: ۳۲):

> «بخش معادن افغانستان، منبع درآمدی پرسود، درازمدت و پایدار برای دولت افغانستان است. تنها معدن مس عینک می‌تواند ۲۵ درصد از شکاف مالی فعلی دولت این کشور را پر کند. حتی با وجود بهای پایین کنونی سنگ آهن، انتظار می‌رود که معدن حاجیگک حتی بیش از این مقدار را به دست دهد. فلزات گرانبهایی همچون طلا و اورانیوم توانایی این را دارند که درآمد

چشمگیری به دست دهند. با گفتگوها و ارتباطات هوشمندانه، دولت افغانستان این فرصت را دارد تا هم استقلال مالی مطمئنی ایجاد کرده و درآمد مورد نیاز را به دست آورد و هم نفوذ و قدرتش را به مناطق حاشیه‌ای کشور بگستراند».

برای همین است که «مدت طولانی است که افغانستان هم حسرت منابع خود را می‌خورد» (باورباکس و چمبرلین. ۱۳۸۴: ۵۴). خود دولت افغانستان در توضیحاتی که در یک فایل پی‌دی‌اف به زبان انگلیسی (طبیعتا برای جذب سرمایه‌گذاران خارجی) در وب‌سایتش قرار داده[1]، ۱۰ مزیت سرمایه‌گذاری در معادن افغانستان را اینگونه برشمرده است:

۱- ذخایر در حد استاندارد جهانی و قابلیت عالی برای اکتشاف؛ ۲- دسترسی آسان به داده‌های فنی و تکنیکی بسیار زیاد؛ ۳- فرصت‌های سرمایه‌گذاری جذاب؛ ۴- رژیم قانونی و حقوقی مناسب؛ ۵- رژیم مالی-تجاری حرفه‌ای؛ ۶- رفتار دوستانه وزارت معادن با سرمایه‌گذار؛ ۷- تعهد صد درصدی دولت به بخش معادن؛ ۸- در دست انجام بودن جدی برنامه توسعه زیرساخت‌ها؛ ۹- مکانی استراتژیک در محدوده‌ای که بازارهایی با رشد سریع دارد؛ ۱۰- تعهد قوی به شفافیت در همه معاملات تجاری.

بی‌گمان این کشور از نظر مواد معدنی و ذخایر آن، گوناگونی بسیار بالایی دارد. آنگونه که لیابو (۲۰۱۰: ۳۱) می‌گوید، بیش از ۳۰۰ نوع مواد معدنی در افغانستان وجود دارد. به جز این گوناگونی، باید به ویژگی خوب دیگری درباره معادن افغانستان اشاره کرد. بسیاری از معادن این کشور در نزدیکی پوسته زمین جای داشته و بنابراین نیاز به سرمایه‌گذاری کمتری دارند؛ چرا که به‌طور طبیعی، بیشتر معادن دنیا در ژرفای زمین بوده و دسترسی به مواد معدنی نیازمند سرمایه‌گذاری بسیار است. همین دسترسی ساده‌تر به بسیاری از معادن افغانستان باعث اختلاف بر سر میزان حق‌الامتیاز و مالیات شده است. چرا که به باور برخی کارشناسان، سرمایه‌گذار سود بیشتری را در معادن افغانستان به دست می‌آورد و بنابراین باید دست کم ۲۰درصد مالیات بپردازد (رستمی. ۱۳۹۲: ۲۶).

بنابراین نه تنها شوروی/روسیه، امریکا و انگلیس، بلکه کشورهای دیگری نیز به اهمیت و سود معادن افغانستان پی برده‌اند. برای نمونه، آنچنانکه اسمیت (۲۰۱۵) توضیح می‌دهد، چین سرمایه‌گذاری یک میلیارد دلاری در بخش مواد معدنی افغانستان داشته است. شرکت گروه متالوژیکال چین قرارداد مس عینک را به ارزش ۳ میلیارد دلار با دولت کرزی به مذاکره نشست که در آن بتواند سالانه نزدیک به ۱۸۲ تن مس تولید کرده که نیمی از آن سهم چین خواهد بود. همچنین یک شرکت ملی دیگر چینی، شرکت ملی نفت چین (CNPC) نیز قراردادی را برای اکتشاف نفت و گاز در شمال افغانستان به امضا رساند و هر دوی آنها می‌توانند برای افغانستان و همچنین چین سودمند باشند. همچنین در بخش مس

1. http://mom.gov.af/Content/files/10 20درصدreasons-10pg-4.pdf

عینک، شرکت چینی متعهد شد تا یک نیروگاه برق با سوخت زغال‌سنگی ساخته و همچنین یک خط راه‌آهن نیز از منطقه معدنی به سوی بدخشان و آنگاه تاجیکستان و سپس چین، به بهره‌برداری رساند (کلرک. ۲۰۱۳). کشور هند نیز در این میان تلاش دارد از قافله عقب نماند و سرمایه‌گذاری هنگفتی در معدن حاجیگک داشته است.

دولت افغانستان پیش‌بینی کرده بود که تا سال ۱۳۹۵ بیست و پنج درصد و تا سال ۱۴۰۳ نیمی از تولید ناخالص ملی از راه معادن این کشور به دست آید (ILO. 2012: 19). اما چنین دستاوردی به چند دلیل به دست نیامد. بر پایه تجربیات کشورهایی همچون کامبوج، عراق، لیبی و سیرآلئون، کارشناسان پیش‌بینی کرده‌اند وضعیت نابسامان افغانستان می‌تواند فرصت‌های بالقوه ناشی از وجود منابع ارزشمند در این کشور را به تهدیداتی همچون دشمنی، فساد، مسائل زیست محیطی، فقر و بیکاری تبدیل کند؛ به‌ویژه اینکه تجربه خود افغانستان در دوره شوروی، جنگ‌های داخلی و همچنین طالبان نشان داده معدن، زمین، چوب درختان و هر منبع طبیعی دیگری یکی از منابع اصلی برای هزینه‌های جنگی بوده است (گلوبال ویتنس. ۲۰۱۲: ۱۵). همچنانکه هنگام پیدایش و قدرت‌گیری داعش در این کشور، داود شاه، وزیر وقت معادن افغانستان «داعش را تهدیدی جدی برای صنعت نوپای معدن در افغانستان دانسته» بود (محمودی و ملازهی. ۱۳۹۵: ۱۲۲).

اداره سر مُفتش ویژه برای بازسازی افغانستان (سیگار) در گزارش زمستان ۱۳۹۵ خود اعلام کرد با وجود کمک ۴۸۸ میلیون دلاری آمریکا به بخش نفت، گاز و مواد معدنی افغانستان، این بخش از صنایع افغانستان همچنان با چالش‌ها و موانع بی‌شماری روبروست. این اداره، نتایج ۱۱ پروژه که بیش بر ۲۱۵٫۴ میلیون دلار ارزش داشتند را بررسی کرده و به این نتیجه رسید که ۳ پروژه آن نتایج اندک یا عدم دسترسی به اهداف را به همراه داشتند، ۵ پروژه تا اندازه‌ای به اهداف تعیین‌شده دست یافتند و ۳ پروژه نیز به‌طور کامل به اهداف از پیش تعیین‌شده رسیدند. یافته‌های سیگار نشان می‌دهد که یکی از عمده دلایل این ناکامی، پایبند نبودن وزارت معادن افغانستان در برپا داشتن اصلاحات لازم برای به کار گرفتن بودجه اختیاری (بودجه‌ای که به دست دولت افغانستان مصرف می‌شود) است. فساد اداری نیز یکی دیگر از بازدارنده‌های بنیادین برای رسیدن به رشد پایدار در برداشت معادن افغانستان ارزیابی شده است. به گونه‌ای که بنا به همین گزارش، ۱۴۰۰ معدن در افغانستان که تنها ۷۱۰ معدن آن در نزدیکی کابل جای دارند، به شیوه فراقانونی فعالیت می‌کنند و تنها ۳۰۰ معدن دارای مجوز قانونی بوده و به دولت افغانستان مالیات می‌پردازند. این گزارش می‌افزاید که راه‌ها، شاه‌راه‌ها و راه‌آهن افغانستان نیز برای استفاده جهت استخراج معادن ناکافی بوده و جابجایی ابزارهای ضروری برای استخراج معادن دوردست را با سختی مواجه کرده است. از سوی دیگر، سنگ خام آهن و مس نیز باید با راه‌آهن به

کارخانه یا بندر برسد که عملا راه‌آهن جهت استفاده معادن وجود ندارد. کم بودن ذخایر نفت خام هم باعث شده که بهره‌برداری از نفت خام افغانستان نیز صرفه اقتصادی نداشته باشد.[1] همچنین مناطق معدنی در جاهای دورافتاده و بیرون از کنترل دولت است که عملا با ناامنی روبرو است و حتی گاهی پیرامون معادن به مین و مهمات عمل‌نکرده آلوده است که بنابراین پیش از عملیات استخراج نیازمند پاکسازی است.

فرصت‌ها و موانع ایران برای حضور در بخش معادن افغانستان

با توجه به اهمیت موضوع معادن در افغانستان و رقابتی که میان کشورهای دور و نزدیک بر سر دستیابی و تسلط بر این منابع در جریان است، به ارتباط میان ایران با این موضوع بیشتر و جزئی‌تر می‌پردازیم. ایران تقریباً هیچ نقشی در زمینه معادن افغانستان، به‌عنوان بخشی که می‌تواند پر درآمد باشد، نداشته است. حال آنکه ایران مهم‌ترین کشور در پیرامون افغانستان است که عملا ساده‌ترین راه دستیابی و دسترسی به افغانستان را داراست. چرا که مرزهای افغانستان با آسیای میانه، چین، پاکستان و هند، تقریباً کوهستانی است و هم رفت‌وآمد و هم احداث راه و راه‌آهن در آن مشکل است، اما مرز ایران–افغانستان از ناهمواری‌های زیادی برخوردار نبوده و جابجایی بار سنگین در این مسیر دشوار و پردردسر نخواهد بود؛ بنابراین می‌تواند ساده‌ترین و مناسب‌ترین مسیر دستیابی افغانستان به اروپا و آبهای آزاد باشد. از این رو، ایران نزدیکترین کشور به افغانستان است که می‌تواند در بخش معادن این کشور سرمایه‌گذاری کند.

در اینجا تلاش می‌کنیم توانمندی‌ها و چالش‌های ایران برای سرمایه‌گذاری و حضور فعال در بخش معادن افغانستان را بررسی کنیم.

الف) توانمندی‌ها

الف ۱) نزدیکی جغرافیایی: همسایه بودن ایران با افغانستان به چند دلیل توانمندی‌هایی برای فعالیت‌های ایران در بخش معادن افغانستان فراهم می‌کند که برای دیگر کشورها چنین امکانی نیست. به‌ویژه آنکه

[1]– نفت یکی از اصلی‌ترین حوزه‌های وابستگی افغانستان به ایران است. نیمی از نفت مورد نیاز افغانستان را ایران به آن کشور صادر می‌کند (فرهنگ. ۱۳۹۵: ۱۳۳). صادرات نفت ایران به افغانستان از ۱۳۲۷ آغاز شده و در سال ۱۳۳۰ نخستین موافقت‌نامه نفتی دو کشور، با هدف دور زدن تحریم‌های ایران امضا گردید (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۱۹۴ به نقل از ادوای. ۱۳۹۴: ۷۴). اما وابستگی ایران به درآمدهای نفتی باعث شده تا این کشور کمتر به سوی تنوع صادرات رفته و بنابراین پیش بینی می‌شود افغانستان در درازمدت وابستگی کمتری به ایران یافته و بیشتر وابسته کشورهای صنعتی و غیرنفتی شود (همان منبع: ۲۰۳).

بسیاری از معادن افغانستان در استانهای هم‌مرز با ایران، همچون هرات یا نزدیک به ایران، همچون شبرغان و هلمند و... جای دارند.

نخست اینکه بخش معدن نیاز به حضور فیزیکی مهندسان و ناظران از کشور فعال در آن بخش دارد. نزدیکی جغرافیایی ایران و افغانستان این امکان را برای مهندسان و کارشناسان ایرانی بخش معدن فراهم می‌کند که بتوانند در طول ماه یا حتی هفته، چندین بار بین ایران و افغانستان رفت و آمد داشته باشند.

دوم آنکه فعالیت در بخش معدن، نیازمند به کارگیری ماشین‌ابزارهایی برای کاوش، کندن، برداشت، جابجایی مواد و استحصال است. ایران به دلیل نزدیکی به راحتی می‌تواند این ماشین‌ابزارها را جابجا کرده و به افغانستان ببرد.

سوم آنکه به دلیل نبود امکانات برای برداشت مواد معدنی در افغانستان، برداشت‌هایی که از بسیاری از معادن این کشور می‌شود باید به کشوی دیگر برود برای به دست آوردن مواد خالص. در قانون معادن این کشور هم به این نقطه ضعف توجه شده و آمده: «هرگاه پروسس بنابر مشکلات تخنیکی، اقتصادی، تکنالوژیکی و محیط زیستی در داخل افغانستان ممکن نباشد، دارندگان جوازهای بهره‌برداری و معدن‌کاری به مقیاس کوچک و حرفه‌ای می‌توانند منرال‌های استخراج‌شده را طبق احکام مقرره مربوط به خارج از کشور انتقال دهند» (وزارت عدلیه. ۱۳۹۳: ۱۳۳). آنچنانکه هندوستان می‌خواهد مواد معدنی افغانستان را از راه چابهار ایران به کشور خودش ببرد. در حالی‌که ایران به دلیل نزدیکی، هزینه‌های کمتری را در این راه خرج خواهد کرد و مواد را ساده‌تر می‌تواند به ایران بیاورد.

چهارم اینکه مسئولین افغانستان و به‌ویژه مسئولین وزارت معادن این کشور پافشاری بسیاری دارند بر به کارگیری و آموزش بومیان منطقه برای فعالیت در بخش معدن. در جای‌جای قانون معادن افغانستان، بر به کارگیری اتباع افغانستانی تاکید شده است (وزارت عدلیه: ۱۳۹۳). برای کشورهایی همچون کانادا، امریکا، چین و... برگزاری دوره‌های کوتاه یا میان‌مدت آموزش بومیان برای فعالیت در بخش‌های مختلف معدن، طبیعتا در خاک خود افغانستان و نزدیکی معادن ساده‌تر است. اما به دلیل ناامنی‌های منطقه از یکسو و نیاز به ساخت مراکز آموزشی و تجهیز آنها، هزینه‌های مالی و جانی افزایش می‌یابد. اما برای گزینه ایران، این کشور می‌تواند به انتقال دست‌کم بخشی از کارگران بومی افغانستانی به خاک ایران و آموزش‌شان در اینجا هم بیندیشد. دست‌کم اگر هزینه‌های مالی هم افزایش یابد، هزینه‌های امنیتی و جانی کاهش می‌یابد.

الف ۲) تعداد قابل توجهی دانشجوی افغانستانی در رشته‌های مرتبط با معادن در دانشگاه‌های ایران مشغول تحصیل بوده و یا دانش‌آموخته شده‌اند (وزارت معادن و پترولیم. ۱۳۹۴: ۱۲). اینها می‌توانند واسطه میان ایران و افغانستان در بخش معادن باشند. اتفاقا تاکید بر به کارگیری افراد بومی/افغانستانی در

معادن این کشور، به‌واسطه همین دانشجویان و دانش‌آموختگان می‌تواند تامین شود. از سوی دیگر ایران حتی می‌تواند در هنگام بستن قرارداد در بخش معادن افغانستان، بر به کارگیری دیگر افغانستانی‌های ساکن ایران به‌عنوان کارگران ساده در معادن افغانستان تاکید کند. با این روش هم می‌توان به بازگشت رضایت‌مندانه این گروه به میهن رسید و هم خواسته طرف افغانستانی که به کارگیری نیروهای بومی در بخش معدن است را پوشش داد.

الف ۳) نزدیکی‌های فرهنگی که خود می‌تواند به چند زیرشاخه تقسیم شود. برای نمونه، زبان فارسی زبان مشترک دو کشور ایران و افغانستان است. بنابراین برقراری ارتباط بی‌واسطه میان مهندسان و کارشناسان ایرانی با کارشناسان و مردم بومی افغانستانی، بسیار ساده‌تر خواهد بود. برای دوره‌های آموزشی و... نیز این هم‌زبانی ارزشمند است. همچنین نزدیکی دینی با مردم افغانستان و مذهبی با مناطق هزاره‌نشین از جمله بامیان که بخش ارزشمندی از معادن افغانستان در این نقطه جای دارد، عاملی موثر است. این نکته را نباید دست کم گرفت. کرن (۲۰۱۵) به درستی اشاره می‌کند که فهم چارچوب قومی افغانستان و رابطه اقوام، پیش از سرمایه‌گذاری در هر زمینه و به‌ویژه صنایع معدنی در افغانستان الزامی است. چرا که تجربیات نشان می‌دهد که اقوام مختلف نسبت به استخراج منابع معدنی از زمینی که حق خود می‌دانند، تقاضاهای گوناگونی دارند و نسبت به حضور اقوام و فرهنگ‌های دیگر در سرزمین‌شان برای برداشت از معادن، حساسیت نشان می‌دهند.

ب) چالش‌ها

ب ۱) اگر واقع‌بین باشیم، عملگرا نبودن بسیاری از نهادها و مسئولین ایرانی، در واقع جدی‌ترین مشکل در این زمینه است. تا آنجا که فرصت‌هایی که تاکنون وجود داشته هم به سادگی از دست رفته است. تاکنون در دیدارها و گفتگوهایی که میان مسئولین وزارت معادن و دیگر دستگاه‌های مرتبط ایران و افغانستان انجام شده، به کلی‌گویی و تعارفات همیشگی گذشته است. برای نمونه در سفری که دکتر داودشاه صبا، وزیر وقت معادن و پترولیم افغانستان در مهرماه ۱۳۹۴ به ایران داشت، وی به جز بازدید از یازدهمین نمایشگاه بین‌المللی معدن، صنایع و ماشین‌آلات معدنی ایران، با آقای زنگنه وزیر نفت، هاشمی استاندار تهران، افخمی‌راد معاون وزیر و رئیس سازمان توسعه و تجارت، مهدی کرباسیان معاون وزیر صنعت، سرقینی معاون امور معادن و... دیدار و گفتگو کرد. در حالی که چنین فرصت‌هایی می‌تواند بسیار غنیمت شمرده شوند، تقریباً این سفر هیچ دستاوری به جز «تبادل افکار میان طرفین و همکاری‌های توسعه اقتصادی بین جمهوری اسلامی افغانستان و جمهوری اسلامی ایران» نداشت (وزارت معادن و پترولیم. ۱۳۹۴: ۱۱). همیشه یکی از اصلی‌ترین دلایل برپایی چنین نمایشگاه‌هایی که

گاهی میلیاردها تومان هزینه دارد، پیدا کردن فرصت‌های شغلی و... در دیگر کشورها است.

داودشاه صبا، وزیر معادن و پترولیم افغانستان «در فروردین ۹۴ به همراه اشرف غنی به ایران سفر کرد و در هفته آخر مهر هم در کنفرانس همکاری‌های معدنی ایران و افغانستان که در سالن همایش‌های صدا و سیما برگزار شد، شرکت داشت. با این حال، دیدار او با مسئولان و فعالان معدنی ایرانی به همین ۲ سفر محدود نشد و او در سفر به استرالیا هم با مهدی کرباسیان، رییس هیات عامل ایمیدرو دیدار داشت. ضمن آنکه یک هیات ایرانی به سرپرستی کرباسیان در دی ماه به افغانستان سفر کردند تا زمینه‌های همکاری‌های معدنی بیشتر را فراهم کنند» (وزارت معادن و پترولیم. ۱۳۹۴: ۱۲). او در سفر مهرماه ۱۳۹۴ خود به ایران، از مسئولین ایرانی درخواست کرده بود به دلیل نوپا بودن بخش معدن در افغانستان، در مسائل حقوق معادن از سوی ایرانیان که تجربیات بیشتری در این زمینه دارند، به آنها یاری شود. برای همین روابط نزدیکش با ایران بود که استعفای وی در فروردین ۱۳۹۵، بازتاب گسترده‌ای در ایران داشت و فعالان صنعت و معدن این کشور را نگران ساخت که بر سر قول و قرارهای بین دو کشور در دوره او چه خواهد آمد (نیکویی. ۱۳۹۵).

از سوی دیگر چنانچه بین دو کشور قراردادهایی در بخش معدن نوشته، اما اجرایی نشود، می‌تواند مایه ناراحتی مسئولین و مردم افغانستان که چشم به راه درآمدهای این معادن هستند گردد. نگارنده اینگونه ناراحتی‌های اهالی کشورهای منطقه از کم کاری و بعضاً کار بی کیفیت مجریان ایرانی طرح‌های عمرانی را پیش از این هم در افغانستان و هم در تاجیکستان به چشم دیده است.

ب ۲) واکنش‌های منفی علیه ایران. این واکنش‌ها می‌تواند از سوی دو گروه خارجی و داخلی در افغانستان باشد.

در واکنش‌های احتمالی کشورهای خارجی در برابر فعالیت‌های معدنی ایران در افغانستان، در صفحات پیشین اشاره کردیم که عملا کشورهای غربی و به‌ویژه امریکا بر فعالیت‌های بخش معدن و نفت در افغانستان نظارت و اشراف کامل دارند و با توجه به دشمنی و کینه دیرینه میان ایران و بسیاری از کشورهای غربی و به‌ویژه امریکا، فعالیت ایران می تواند در افغانستان با دردسرهایی همراه باشد. چاسودوسکی بر این باور است که امریکا با حضور و اشرافی که بر منابع معدنی این کشور دارد، یکی از اهدافش را جلوگیری از حضور بخش معدن کشورهای روسیه، ایران و چین در افغانستان متمرکز کرده است (Chossudovsky. 2017).

همچنین چه در میان مسئولین و چه در میان مردم افغانستان، هستند افرادی که به شدت از ایران متنفر بوده و هر رویدادی را بهانه‌ای می کنند برای حمله به ایران. هرچند در نقطه مقابل این افراد هم گروه‌های طرفدار ایران هستند، اما همانگونه که در بخش فرهنگ اشاره شد، مشکل اینجاست که هیچ صدایی از گروه‌های مقابل در نمی‌آید، در حالی که بسیاری از روزنامه‌ها، شبکه‌های تلوزیونی و کانال‌ها در

شبکه‌های اجتماعی در اختیار مخالفان و منتقدان افغانستانی ایران است. با وجود چنین فضایی، ایران باید نه تنها در بخش معادن، بلکه هر فعالیت اقتصادی یا امنیتی دیگری هم دست به عصا راه برود. برای نمونه، همانگونه که اشاره داشتیم، بسیاری از قراردادهای بخش معدن در افغانستان، شفاف نیست. چنانچه قراردادی با ایران نیز دچار چنین ایرادی باشد، می‌تواند به سوءتفاهم‌ها درباره ایران دامن بزنند. و یا انتقال مواد معدنی خام از افغانستان به ایران که در بالا به‌عنوان یک فرصت به آن پرداخته بودیم، می‌تواند تبدیل به یک چالش شود. چرا که خواسته بسیاری از کارشناسان، متخصصان و مردم افغانستان، احداث و راه‌اندازی کارخانه‌هایی همچون ذوب‌آهن در خود افغانستان است (روزنامه هشت صبح. ۱۳۹۲: ۱۴).

ب ۳) نهایتا اینکه شرایط به‌هم‌ریخته و نا روشن کل کشور افغانستان و به‌ویژه بخش معادن، می‌تواند ایرانیان را از حضور در این حوزه منصرف کند. حسین سلیمی، نایب رئیس اتاق بازرگانی ایران و افغانستان «با بیان اینکه پیشنهاد افغانستان برای سرمایه‌گذاری به ایران، سرمایه‌گذاری در بخش معادن غنی آهن و مس است، گفت: سرمایه‌گذاران ایرانی به دلیل بروکراسی اداری بسیار زیاد در این کشور، حاضر به سرمایه‌گذاری در افغانستان نیستند» (دنیای معدن. ۵ مهر ۱۳۹۶). امروزه نهادهای سرمایه‌گذار در بخش معدنی تمایل دارند تا موسسات ملی شرایط ویژه‌ای را در برابر سرمایه آنها رعایت کنند. این شرایط حفاظت دارایی‌های آنها هم در برابر عوامل دولتی و غیر دولتی و هم در برابر فساد را در بر می‌گیرد. قراردادهای آنها باید بدون در نظر گرفتن اینکه چه دولتی مدیریت مرکز کشور را به عهده دارد، به انجام رسد. با چنین چشم‌داشتی، تجارت در کشوری که یک دوره طولانی درگیری داخلی را پشت سر گذاشته و مایه نابودی روح نظم و قانون شده است، کاری خطرناک به حساب می‌آید (Bersentes. 2015: 105). بنابراین باید یا سرمایه‌گذاران ایرانی‌ای را به بخش معادن افغانستان کشاند که به شرایط افغانستان آگاهی کامل دارند و یا اینکه آنها را به‌طور دقیق آگاهانید تا به زودی دچار سرخوردگی نشوند.

ب) آب‌های جاری

در کنار بحث معادن، باید به آبهای فراوان این سرزمین که عمدتاً مهارنشده نیز اشاره کرد. آنگونه که وزارت زراعت و انکشاف دهات افغانستان برآورد کرده، «سالانه ۷۵ میلیارد متر مکعب آب در افغانستان تولید می‌شود که از این مقدار، ۵۷ میلیارد آب‌های سطحی و ۱۸ میلیارد منابع آبی زیرزمینی است. از کل ۵۷ میلیارد متر مکعب آب‌های سطحی، تنها ۲۰ درصد آن بهره‌برداری و ۷۰ درصد آن به دلیل فقدان تاسیسات مهار آب، به کشورهای همسایه سرازیر می‌شود» (داودی. ۱۳۹۳: ۱۱۵). تاکید بر این آبهایی که به کشورهای همسایه می رود، نشان از اراده افغانستان به مهار این آبها دارد. برای نمونه،

بخش‌هایی از رود هلمند و هریرود که به ایران می‌آیند، جزو مشکلات اصلی بین دو کشور است که قطع آنها بر کشاورزی و محیط زیست ایران آسیب‌های فراوان وارد آورده است. لازم به یادآوری است که افغانستان ۶۵ میلیون هکتار زمین دارد که ۱۴ میلیون هکتار آن (حدود ۲۱٫۵ درصد) چنانچه آب باشد، قابل کشاورزی است؛ اما تاکنون حدود نیمی از آن (بیش از ۵٫۵ میلیون هکتار به‌صورت آبی و ۲٫۵ میلیون هکتار به‌صورت دیم) کشت شده است (علی‌آبادی. ۱۳۹۵).

این کشور دارای چهار حوضه آبی بزرگ است: آمو، کابل، هیرمند و هریرود. رودخانه[۱] آمو با ۲۱ میلیارد متر مکعب آب که از سه کشور تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان نیز می گذرد، نهایتاً به دریاچه آرال می‌ریزد. رودخانه کابل نهایتا به پاکستان می‌ریزد. رودخانه هیرمند که بین ۵ تا ۶ میلیون متر مکعب آب دارد، مهمترین منبع تولید برق این کشور است و همچنین زمین‌های زیادی را سیراب می کند. این رودخانه دست آخر وارد ایران شده و به دریاچه هامون می‌ریزد. رودخانه هریرود در شمال غربی افغانستان نیز از رودخانه‌های پرآبی است که نهایتاً به ایران می‌ریزد. دریاچه‌هایی همچون بند امیر بامیان، هامون صابری و هامون پوزک و... نیز جزو آبهای ایستا به شمار می‌آیند (احمدیار. ۱۳۹۱: ۲۰-۱۱۴). به اینها می‌توان قنات یا کاریز را نیز افزود. بر پایه گزارشی از سال ۱۳۴۶، شش هزار و هفتصد و چهل رشته کاریز در افغانستان وجود داشت که برای صد و شصت و هفت هزار و هفتصد و پنجاه هکتار زمین (یعنی ۷ درصد مجموع زمین‌های آبی افغانستان) آب تهیه می کرد (عظیمی. ۱۳۹۱: ۳۶۹).

با توجه به اهمیت رودخانه هیرمند، به‌ویژه در مناسبات با ایران، بهتر است درباره این رودخانه بیشتر توضیح داده شود. این رودخانه با ۱۴۰۰ کیلومتر طول از رودهای مهم، پرآب و بزرگترین رودخانه داخلی افغانستان و دهمین رودخانه بزرگ قاره آسیا است که در فصل بهار عرض آن به ۹۰۰ متر می‌رسد و در تابستان از ۳۰۰ متر کمتر نمی‌شود. میزان آب هیرمند در طول سال بین شصت تا دویست متر مکعب متغیر است. این رود از ارتفاعات مناطق بهسود، پنجاب و دایکندی سرچشمه می گیرد. رودهای حوضه هیرمند ۴۰ درصد زمین‌های کشاورزی افغانستان را آبیاری می کند. برای استفاده بیشتر از آب این رود، بر روی هیرمند و شعبه‌هایش بندهایی ساخته شده است که بزرگترین آنها بند کجکی به گنجایش ۱٫۸۰۰ میلیون متر مکعب است. این رود از جمله رودهایی است که بیشترین استفاده‌های کشاورزی از آن به عمل می‌آید و همچنین این رود بزرگترین منبع تولید برق آبی را در کشور تشکیل می‌دهد (عظیمی. ۱۳۹۱: ۳۲-۳۲۰).آنچه در این میان مشکل‌ساز شده، میزان استفاده از آب این رودخانه بین ایران و افغانستان است. در واقع از زمان تثبیت نهایی مرزهای میان ایران و افغانستان در سال ۱۳۱۵ تاکنون، هیچ اختلاف مرزی جدی‌ای میان این دو کشور رخ نداده (به جز اختلاف ارضی کوچکی در

۱. البته در افغانستان به رودخانه، دریا می گویند و در عوض، برای مفهوم دریا واژه بحر را به کار می‌برند.

مرز اسلام‌قلعه)؛ اما درباره رودخانه هیرمند اختلافات زیادی بوده که بیش از ۱۲ بار بحران سیاسی میان دو کشور آفریده و منتج به نزدیک به ۳۰ نشست دو جانبه شده است (حافظ‌نیا. ۱۳۸۳: ۷۱). و البته در این ۱۷ سال (از تاریخ نگارش مقاله حافظ‌نیا. ۱۳۸۳) نیز موارد دیگری از این اختلاف رخ داده است. دست کم از دهه ۱۳۳۰، مهار آب رودخانه هیرمند برای گسترش کشاورزی در حوضه این رودخانه، از مهمترین پروژه‌های توسعه این کشور بوده است (غوثی. ۱۳۵۶: ۱۰۴). از آغازین سال‌های سده چهاردهم خورشیدی، هیئت‌هایی از دو کشور برای حل این معضل با یکدیگر نشست‌ها و سرکشی‌های بسیاری برگزار کردند و توافق‌های نسبی‌ای نیز به دست آمد. برای نمونه، حقابه ایران از هیرمند بر پایه قرارداد سال ۱۳۵۱ میان دو کشور، سالانه ۸۲۰ میلیون متر مکعب برای سال‌های با بارش عادی، و برای سال‌های خشکسالی به نسبت میزان کاهش آب، حقابه ایران نیز کاهش می‌یابد (شهبازبگیان، باقری، موسوی شفایی. ۱۳۹۵: ۱۷۰–۱۶۹). اما اختلافات همچنان پابرجا ماند. بر پایه گفته سفیر کبیر افغانستان در ایران در سال ۱۳۵۵، موضوع آب هیرمند از نگاه آنان بیشتر جنبه فنی داشته، در صورتی که ایرانی‌ها آنرا بیشتر به صحنه سیاست می‌کشیدند (غازی. ۱۳۵۵: ۷۲). معنای ساده این سخن این است که دولت افغانستان ابتدا بدون توجه به توافق‌ها، سدسازی یا به هر روشی مهار آب این رودخانه را آغاز می‌کرد و سپس دولت ایران به این رفتار اعتراض می‌نمود.

با روی کار آمدن طالبان، سهم حق‌آبه ایران نادیده گرفته شد. البته در همان آغاز روی کار آمدن طالبان، برخی کارشناسان (قدیری. ۱۳۷۷: ۲۰) پیش‌بینی می‌کردند از آنجا که طالبان به هیچ یک از قوانین بین‌المللی پایبند نیست، در بحث آب رودخانه هیرمند نیز زیاده‌خواهی کند؛ که اینچنین نیز شد. پس از آن نیز به دلیل خشکسالی‌ها و کاهش بارندگی از یکسو، و استفاده بیشتر و کشت بیشتر در خاک افغانستان از سوی دیگر باعث شد میزان کمتری از آب این رودخانه به ایران برسد. کافی است یادآوری کنیم پس از شکست حکومت طالبان، حکومت قانونی افغانستان پیگیری ساخت سد سلما را نخستین برنامه سازندگی بزرگ خود اعلام کرد (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۲۱۸). این در حالی است که اگر شمار اندک چاه‌های آبی که البته آب‌شان حتی برای کشاورزی هم مناسب نیست را نادیده بگیریم، تنها منبع آبی دشت سیستان در ایران، رودخانه هیرمند است (شهبازبگیان، باقری، موسوی شفایی. ۱۳۹۵: ۱۷۰). که همین مسئله زندگی در منطقه سیستان ایران را نیز با مشکل روبرو کرده و تضادهای بین ایرانیان و افغانستانی‌ها را افزوده است؛ به گونه‌ای که در برخی موارد سیستانی‌ها به جرم بستن آب رودخانه هیرمند، راه را بر کامیون‌های ترانزیتی افغانستان می‌بندند (هاشمی مقدم. ۱۳۹۳ب: ۵۲).

همچنین رودخانه هریرود که آب بخش زیادی از استان‌های خراسان در ایران را تأمین می‌کرد، محل اختلاف و اتهام‌زنی دو طرف است. در حالی که ایران و ترکمنستان در سال ۱۳۸۴ مشترکاً «سد دوستی» را

بر روی این رودخانه به پایان رساندند، دولت افغانستان با همکاری هندوستان، پروژه ساخت بند سلما بر روی این رودخانه که در سال ۱۳۵۶ آغاز و به دلیل جنگ‌ها رها شده بود را دوباره از سال ۱۳۸۶ آغاز کرد که با مخالفت ایران و ترکمنستان روبرو شد. از همین رو در پی چندین بار حمله مسلحانه به کارکنان این سد که به کشته شدن چندین تن انجامید، ایران متهم ردیف نخست بود و رسانه‌های بسیاری ایران را متهم می کردند. این بند نهایتا در سال ۱۳۹۴ به بهره‌برداری رسید. تلاش برای مهار بیشتر این آب‌ها و حتی بارها تهدید ایران به این کار، در دولت اشرف غنی شدت گرفته و شخص وی در این زمینه پیشتاز است. به گونه‌ای که تاکنون بارها چنین تهدیدی را به زبان آورده است. حتی زمانی که به‌عنوان رئیس جمهور به ایران سفر کرده بود، در سفارتخانه افغانستان در تهران درباره دو نکته سخن گفت: یکی اینکه بحث آب هیرمند از نظر او تمام شده است و اکنون بحث آب هریرود را مطرح باید کرد؛ و دوم بحث تهدید آبی ایران در برابر مسئله مهاجران افغانستانی. به سخن دیگر، اگر ایران بخواهد مهاجرین افغانستانی را اخراج کند، افغانستان هم ضمن قطع روابط بازرگانی خود با ایران، آب ورودی به این کشور را نیز می‌بندد. این در حالی است که ایران در طول این چهار دهه هرگز مسئله مهاجرین را به‌عنوان ابزار فشار بر دولت افغانستان به کار نگرفته بود.

همچنین اشرف غنی در روزهای نخست سال ۱۴۰۰ گفته بود که دیگر آب رایگان به ایران نمی‌دهیم و از این پس آب در برابر نفت خواهیم داد. این سخن، درستی ادعای نویسندگان کتاب «نگاهی به دیپلماسی آب در ایران» را نشان می‌دهد که سال‌ها پیش نوشته بودند اگر ایران می‌خواهد با پشتوانه نفت توسعه پیدا کنند، افغانستان نیز می خواهد با پشتوانه آب توسعه یابد (پاپلی یزدی و وثوقی. ۱۳۹۰). به نظر می آید ایران برای آنکه افغانستان بیش از این به دامان امریکا و عربستان نغلتد، تاکنون در این زمینه از خود خویشتنداری نشان داده است. اما این شیوه نمی‌تواند در درازمدت ادامه داشته باشد. چه اینکه برخی مسئولین افغانستانی همچون اشرف غنی که بارها دیدگاه‌های ایران‌ستیزانه‌شان را آشکار کرده‌اند، بی گمان با کوتاه آمدن ایران در یک زمینه، به حوزه‌های دیگر چشم می‌دوزند؛ چیزی که در سخنان اشرف غنی (پایان بحث هیرمند و آغاز بحث هریرود) نیز نمود یافت. اینها هزینه‌هایی است که ایران برای ایدئولوژی امریکا ستیزی خود می‌پردازد که برای کشورمان بسیار گران تمام می‌شود. این در حالی است که افغانستان نسبت به آبهای جاری‌ای که به پاکستان می‌رود، با آنکه پاکستان را دشمن خود می‌داند، چنین حساسیتی ندارد.

از آنجا که هم میزان کشت در اطراف حوضه‌های آبی این دو رودخانه در افغانستان افزایش یافته، هم میزان بارندگی‌ها در این کشور کم شده و بنابراین میزان آبدهی این دو رودخانه کاهش یافته و هم بند و سدهایی بر آنها به‌عنوان اصلی‌ترین منابع تولید برق آبی در کشور افغانستان ساخته شده است، بنابراین پیش‌بینی می‌شود که این مشکل در سال‌های آینده همچنان ادامه داشته باشد. ادامه این مشکل باعث می‌شود اختلافات میان

این دو کشور همچنان باقی بماند که یکی از اصلی ترین اختلافات بین این دو همسابه است.بخشی از کاهش حق‌آبه ایران به کاهش بارندگی‌ها باز می گردد. اما بخش دیگر به توسعه کشت و کار در افغانستان مربوط است. به نظر می آید چنانچه ایران در کنار گفتگوهای سیاسی برای متقاعد کردن طرف افغانستانی به پایبندی به معاهدات آبی دو طرف، در زمینه تغییر شیوه‌های کشت و کار در مزارع، زه‌کشی کانال‌های آبیاری، توسعه کشاورزی گلخانه‌ای، شیوه‌های صرفه‌جویی در مصرف آب و... به دولت و کشاورزان افغانستان مشاوره‌های لازم را بدهد[۱]، بتواند تا حدودی در کاهش مصرف آب در افغانستان و دریافت میزان بیشتری از سهم آب در ایران موفق شود[۲]. هرچند به نظر نمی آید همه موضع گیری دولت افغانستان در زمینه آبهای جاری‌ای که به ایران می آید، صرفا به دلیل خودِ آب باشد، بلکه آنرا بیشتر به‌عنوان اهرم فشار می‌بیند.

همچنین شهبازبگیان، باقری، موسوی شفایی (۱۳۹۵) بر پایه ارزیابی سناریوهای سه‌گانه پیشرفت روند دولت‌سازی، توقف آن و همچنین وضعیت بینابین دولت‌سازی در افغانستان، و با توجه به دهه‌های چهل و پنجاه میلادی که روابط سیاسی ایران و افغانستان خوب بود، به این نتیجه رسیده‌اند که پیشرفت روند دولت‌سازی در افغانستان و روابط سیاسی مناسب میان این دو کشور، نتیجه بهتری در به دست آوردن حقابه ایران خواهد داشت. چرا که اگرچه در توقف روند دولت‌سازی در افغانستان، امکان برداشت بیشتر ایران به دلیل توقف ساخت سازه‌های آبی و... بیشتر است، اما این نبود دولت قدرتمند و قانونی در افغانستان می‌تواند با نادیده گرفتن پیمان‌های میان دو کشور، کل آب هیرمند را به درون خاک افغانستان منحرف نماید.

ج) درمان

اگرچه بنابر آمارهای مختلف وزارت صحه عامه[۳]، نسبت به سال‌های آغازین دهه هشتاد خورشیدی دگرگونی‌های مثبت بسیاری در وضعیت بهداشت و درمان افغانستان صورت گرفته است، اما این کشور همچنان در دو زمینه به‌صورت جدی دارای مشکلات بهداشتی و درمانی (یا به زبان خودشان، صحی و تداوی) است: نخست وجود میلیون‌ها بیمار و ناتوان که نیازمند دریافت خدمات درمانی و بهداشتی هستند؛ و دوم، کمبود امکانات و تأسیسات درمانی در این کشور.

تقریباً بیشتر مشکلات این بخش، ناشی از دو مسئله جنگ و نبود بودجه است. جنگ و خشونت بر پایه برخی آمارها حتی باعث شده بیش از نیمی از مردم این کشور «با مشکلات روانی یا اختلالات روانی

۱. البته آشکار است که ایران خودش در زمینه کاهش مصرف آب، چندان موفق نبوده است؛ اما به هرحال باز هم چند گام جلوتر از افغانستان است و همین میزان موفقیت را اگر به افغانستان منتقل کند، تا حدودی کارساز خواهد بود.

۲. مشروط بر اینکه پس از افزایش آگاهی‌ها در این زمینه، وسعت کشت و کشاورزی در افغانستان افزایش نیابد.

3. www.moph.gov.af

سر» روبرو باشند (استراتژی ملی صحت روانی. ۱۳۸۹: iii). برای درک بهتر موضوع، ابعاد مختلف این نارسایی‌ها را به گونه زیر می‌توانیم دسته‌بندی کنیم:

الف) سال‌ها جنگ و خشونت در این کشور، هزاران معلول و زخمی بر جای گذارده که نیازمند درمان هستند. همچنانکه درگیری‌های نظامی و انفجار مین‌های کنار جاده‌ها، بر این آمار می‌افزاید.

ب) به دلیل نبود بودجه کافی، در بسیاری از مناطق مراکز درمانی وجود ندارد و به علت همان جنگ‌ها و درگیری‌ها، همان اندک بیمارستان‌ها (شفاخانه) و مراکز درمانی موجود نیز آسیب جدی دیده است. کمبود این مراکز باعث شده برخی کشورهای خارجی مراکز درمانی در این کشور احداث کنند. برای نمونه ترکیه در شهر کابل شفاخانه آتاترک را راه‌اندازی کرده است. اکنون در سراسر کشور ۱۸۸ بیمارستان دولتی (با ۱۳,۰۷۳ تخت) و ۴۸۰ بیمارستان/شفاخانه خصوصی وجود دارد (اداره ملی احصائیه. ۱۴۰۰: ۱۲۷) که اگر آنرا به تعداد ۳۴ استان/ولایت این کشور تقسیم کنیم، به‌طور متوسط هر استان تقریباً ۵,۵ بیمارستان دولتی و ۱۴ بیمارستان خصوصی دارد. اما این بیمارستان‌ها به‌طور یکسان توزیع نشده است (برای نمونه بیش از ۳۵ بیمارستان در کابل وجود دارد، در حالی که بیشتر استان‌های دیگر ۲ یا ۳ بیمارستان دارند و استانی همچون نیمروز، تنها ۱ بیمارستان دارد).

ج) مراکز درمانی موجود نه تنها از داشتن بسیاری از امکانات حداقلی محروم است، بلکه در برخی موارد وضعیت بهداشتی خودشان هم بحرانی است (بنی‌یعقوب. ۱۳۹۴: ۲۰۱).

د) بسیاری از مناطق کوهستانی و دورافتاده این کشور نه تنها از داشتن مراکز درمانی محروم‌اند، بلکه یا راه‌های دسترسی‌شان به شهرهایی که مراکز درمانی دارد دشوار است و یا راه‌های موجود توسط مین‌های جاده‌ای از بین رفته است. برخی بیماران برای رسیدن به نزدیکترین مراکز درمانی ناچارند سه روز را در راه‌های کوهستانی پیاده بروند. این البته برای فصل گرم سال است. در فصل زمستان، همین راه‌های کوهستانی هم بسته می‌شود. برآوردها نشان می‌دهد بیش از ۴۰ درصد مردم این کشور به خدمات درمانی اولیه دسترسی ندارند.

هـ) در افغانستان حدود ۱۲ هزار دواخانه (داروخانه) وجود دارد (اداره ملی احصائیه. همان)، اما تنها ۴ هزار داروساز وجود دارد (آژانس افغان‌خبر. ۷ سنبله/شهریور ۱۳۹۵). بر پایه یافته‌های «مشارکت رسانه‌های آزاد»، ۶۷درصد داروخانه‌های افغانستان کادرشان غیرمتخصص است. بسیاری از داروهای موجود نیز تاریخ گذشته است (آژانس خبری پژواک. ۸ مارس ۲۰۱۴). همچنین بسیاری از داروها در کوچه و خیابان‌ها توسط دستفروشان عرضه می‌شود.

و) شمار پزشکان در افغانستان بسیار اندک است (کمتر از ۱۰ هزار نفر در سال ۱۳۹۹). همان شمار کادر پزشکی این کشور چندان توانمند نیست. برخی از دردها به اشتباه تشخیص داده شده و

بنابراین فرایند درمان، بیماری دوباره‌ای ایجاد می‌کند (آژانس خبری پژواک. ۸ مارس ۲۰۱۴).

ز) زنان در این زمینه به گونه‌ای دوچندان مشکل دارند. در برخی مراکز درمانی تنها پزشک مرد وجود دارد که بسیاری از مردان افغانستانی به زنان‌شان اجازه نمی‌دهند نزد پزشک مرد معاینه شوند. ضمن آنکه عرف و محدودیت‌های اجتماعی به بسیاری از زنان اجازه نمی‌دهد درباره بیماری‌های زنانه‌شان صحبت کنند (محسنی. ۱۳۹۰: ۸۲). همچنین بنابر گفته یکی از مسئولین وزارت صحه عامه، بیش از ۷۰ درصد زنان این کشور در هنگام زایمان دسترسی به امکانات درمانی ندارند. از همین رو است که افغانستان رکورد دار مرگ و میر زنان در هنگام زایمان است (کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان. ۳۰ سنبله/شهریور ۱۳۹۱).

ح) طالبان در مناطق تحت نفوذ خود، با طرح‌های بهداشتی همچون واکسن یا قطره فلج کودکان مخالفت می‌ورزد و این کارها را توطئه دشمن برای عقیم کردن مسلمانان می‌داند.

همه این موارد سه نتیجه در پی داشته است: نخست بالا بودن میزان بیماری‌های ناشی از آلودگی و زخم‌های ناشی از درگیری؛ دوم بالا بودن میزان مرگ و میر (به‌ویژه در میان قشر فقیر)؛ و سوم، وابستگی بخش درمان این کشور به کشورهای دیگر. این وابستگی به دو گونه است: نخست امکانات و کمک‌های درمانی دیگر کشورها به افغانستان (همچون ساخت و راه‌اندازی شفاخانه آتاترک توسط ترکیه در کابل)؛ و دوم سفر هزاران نفر به کشورهای دیگر برای درمان (توسط قشری که توانایی مالی این کار را دارند) (Hashemi Moghaddam, 2016: 14). با توجه به چشم‌انداز منفی‌ای که برای برقراری صلح و توسعه اقتصادی در آینده نزدیک افغانستان دیده می‌شود، بنابراین تداوم وضعیت موجود، پایین بودن سطح بهداشت عمومی، بیماری‌های زیاد، مرگ و میر بالا، کمبود بیمارستان و خدمات درمانی و در نتیجه مرگ و میر طبقه ندار و فقیر از یکسو و مسافرت‌های درمانی گسترده کسانی که تا حدودی توانایی اقتصادی دارند، به کشورهای همسایه و یا دورتر از سوی دیگر، تا مدت‌ها گریبانگیر این کشور خواهد بود. مشکلات حوزه درمان و بهداشت، مایه‌ی وابستگی شهروندان و در نتیجه کشور افغانستان به کشورهای همسایه‌ای همچون هند، پاکستان و ایران که امکانات درمانی بهتری نسبت به افغانستان دارند شده است. اما سهم ایران در این زمینه بسیار کمتر از کشورهای دیگر همچون هند یا پاکستان است و این به دلیل مخالفت مسئولین ایرانی با ورود افغانستانی‌ها به خاک ایران است. در زمینه مشکلات درمانی و بهداشتی در افغانستان، فرصت‌های بسیار مناسبی پیش روی ایران است که برخی از آنها در زیر برشمرده خواهد شد:

یکم. با توجه به تعداد بسیار بالای دانش‌آموختگان رشته‌های پزشکی و پیراپزشکی در ایران، می‌توان بخشی از این‌ها را با رضایت خودشان و در شرایط امن بودن افغانستان، به این کشور فرستاد.

پزشکان ایرانی نزد افغانستانی‌ها به داشتن مهارت بالا شهره‌اند و بسیاری از افغانستانی‌ها شدیدا مشتاق درمان توسط پزشکان ایرانی هستند. اکنون نیز برخی از پزشکان ایرانی به‌صورت نامرتب و در شرایط خاص، برای جراحی به برخی از بیمارستان‌های این کشور می‌روند. چندی پیش نخستین عمل پیوند کلیه در افغانستان، با حضور و نظارت تیم پزشکی ایرانی در یکی از درمانگاه‌های هرات، در رسانه‌های این کشور بازتاب مثبت و گسترده‌ای داشت. چنین همکاری‌هایی را می‌توان منظم‌تر و گسترده‌تر نمود.

دوم. ساخت درمانگاه‌ها و تاسیسات درمانی در افغانستان، می‌تواند برای بخش خصوصی و دولتی ایرانی فعال در این زمینه سودآور باشد. ضمن اینکه نوعی تبلیغ فرهنگی برای ایران می‌شود؛ همان کاری که ترکیه اکنون در این کشور انجام داده است.

سوم. ایران به جای طرد گردشگران درمانی افغانستانی، بهتر است آنان را پذیرا باشد. اکنون بسیاری از کشورهای دنیا دارند بر پایه‌ی نیازهای گردشگران درمانی، بیمارستان‌ها و درمانگاه‌های تخصصی ویژه‌ای را احداث می‌کنند که سود سرشاری را برای کشورشان به ارمغان می‌آورد. کافی است بدانیم کشور هندوستان بیمارستان‌ها و درمانگاه‌های خاصی بر پایه‌ی نیاز بیماران افغانستانی ساخته و بهره‌برداری کرده است. ترکیه و پاکستان نیز برای گردشگران درمانی افغانستانی سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای انجام داده‌اند. چنانچه مسائل امنیتی برای مسئولین ایرانی اهمیت داشته باشد، می‌توانند مناطق ویژه گردشگری درمانی راه‌اندازی کنند. برخی از این مناطق می‌توانند در استان‌های مرزی شرقی ایجاد شوند که دو مزیت دارد: نخست اینکه از حضور افغانستانی‌ها در مناطق مرکزی کشور خودداری می‌کند و دوم اینکه در مناطق شرقی کشور که از محروم‌ترین نقاط ایران به شمار می‌آید، اشتغال ایجاد می‌شود؛ چه اینکه به‌واسطه حضور گردشگر در یک سرزمین، مشاغل بسیاری همچون تاکسی‌رانی، فروشندگی، هتلداری و... رونق گسترده‌ای می‌یابد.[۱]

د) گردشگری

در کنار گردشگری درمانی که در بالا به آن اشاره شد، گردشگری زیارتی، تاریخی، ادبی، تفریحی و علمی نیز بسیار مورد علاقه افغانستانی‌ها است که با توجه به برداشت نادرست از مفهوم «گردشگر»

۱.-نگارنده در سال‌های ۱۳۸۲ و ۱۳۸۳ تلاش زیادی برای راه‌اندازی تورهای گردشگری درمانی از افغانستان به ایران نمود و با بخش خصوصی و دولتی رایزنی‌های بسیاری کرد. همانگونه که پیشتر اشاره شد، این طرح به شیوه‌ای غیراخلاقی در سازمان میراث فرهنگی وقت، مصادره و در واقع عقیم شد. مسئولین برخی نهادهای دولتی دیگر (همچون سازمان شیر و خورشید/ هلال احمر) به نگارنده می‌گفتند که جذب گردشگر درمانی از خارج از کشور، از خواسته‌ها اولویت‌های آنان است که برنامه‌ریزی‌های گسترده‌ای نیز برای آن انجام داده‌اند؛ اما نگاه امنیتی دست آنان را نیز بسته است.

در ایران که صرفا نگاه به غربی‌ها دارد، از این منبع عظیم درآمد غافل مانده‌ایم. کافی است بدانیم بر پایه گزارشی[1]، هزینه سفرهای خارجی افغانستانی‌ها در سال **۱۳۹۴** حدود **۱۳۵** میلیون دلار بوده است.[2]
توانمندی ایران برای پنج گروه گردشگر افغانستانی در زیر برشمرده شده است:

گردشگران دینی: بیشتر افغانستانی‌های ساکن ایران، چه قانونی و چه غیرقانونی، از قوم هزاره و شیعه هستند. همین است که دو شهر مشهد و قم، از مراکز تجمع ایشان است. زیارت اماکن مقدس شیعی برای اینان بسیار اهمیت دارد و بنابراین یکی از آرزوهای بسیاری از آنان است. اصولا گردشگری در این دو شهر هم عمدتا به واسطه حضور گردشگران شیعه ایرانی و غیرایرانی است که رونق گرفته است. افغانستان در کنار عراق، یکی از دو کشور گردشگر فرست به این دو شهر است.

گردشگران فرهنگی-تاریخی: با توجه به تاریخ و زبان مشترك مردمان دو کشور ایران و افغانستانی در بسیاری از دوره‌های تاریخی، بسیاری از اهل ادب و فرهنگ افغانستان، علاقه زیادی به جاذبه‌های فرهنگی و به‌ویژه ادبی ایران دارند. فردوسی، یکی از مهمترین شخصیت‌های مورد احترام قوم تاجیك در افغانستان است. همچنانکه خیام، عطار، حافظ و سعدی نیز برای ایشان محترم هستند. زیارتگاه اهل عرفان همچون بایزید بسطامی، ابوالحسن خرقانی و... نیز چنین است. جالب است که آرامگاه یکی از پادشاهان افغانستان (امیراعظم خان) در کنار آرامگاه بایزید بسطامی جای دارد که می‌تواند برای بسیاری از افغانستانی‌ها، به‌ویژه پشتون‌هایی که کمترین علاقه و دلبستگی را به ایران دارند، جذاب باشد.

گردشگران تفریحی: از آنجا که افغانستان کشوری است محصور در خشکی، دیدن سواحل دریا (یا آنگونه که خودشان می‌گویند، بحر) برای‌شان همیشه جذاب بوده است. به‌ویژه سواحل دریای مازندران با جنگل‌های انبوه هیرکانی‌اش، یکی از مقاصدی است که بسیاری از افغانستانی‌ها آرزوی دیدن آن را دارند. برخلاف تصور ایرانیان، بسیاری از افغانستانی‌ها ثروتمند بوده و آخر هفته‌های‌شان را در کشورهای دیگر (همچون کشورهای حاشیه خلیج فارس) به سر می‌برند. این‌ها توانمندی‌های زیادی برای آوردن ارز به ایران دارند که شوربختانه نادیده گرفته می‌شود.

گردشگران علمی-دانشگاهی: نیز از دیگر شاخه‌های گردشگری است که افغانستانی‌ها توانمندی زیادی در آن دارند. اما از آنجا که در بخش نخست این گزارش (فرهنگ و دانشگاه) به آن پرداخته شده، در اینجا از کنارش می‌گذریم.

گردشگران درمانی: اما این گردشگری، یکی از بیشترین توانمندی‌ها را در جذب گردشگران

---

1. https://knoema.com/atlas/Afghanistan/topics/Tourism/Key-Tourism-Indicators/Tourism-expenditures

۲.-البته آنچنان که در صفحات بعدی خواهیم دید، به نظر می‌آید این رقم بسیار کمتر از رقم واقعی باشد؛ چه آنکه مثلا گردشگران درمانی در هند سالانه حدود ۵۰۰ میلیون دلار هزینه می‌کنند.

افغانستانی به ایران دارد. همانگونه که در بخش درمان اشاره شد، کمبود بیمارستان، امکانات و تجهیزات و همچنین پزشکان توانمند در افغانستان باعث شده تا بسیاری از افغانستانی‌ها (که توانمندی مالی داشته باشند) برای درمان به کشورهای دیگر بروند. بیشتر این افراد به دو کشور هند، ترکیه و پاکستان می‌روند که پیش از پرداختن به ایران، به آنها اشاره می کنیم.

هندوستان: این کشور به خوبی توانسته نه تنها دانشجویان (که در بخش نخست این گزارش به آن اشاره شد)، بلکه گردشگران درمانی افغانستان را نیز به سوی خود بکشاند. آمار رسمی سخن از هزینه‌کرد ۳۰۰ میلیون دلاری افغانستانی‌ها در هندوستان به میان می‌آورد، اما مسئولین وزارت صحه عامه (بهداشت و درمان) افغانستان رقم واقعی را بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ میلیون دلار می‌دانند[1]. البته در زمینه سرطان و قلب، مسئولین افغانستانی به توانمندی بالای هندوستان در برابر ایران باور دارند. اما در دیگر موارد همچون کلیه، کبد، پوست و زیبایی و...، ایران دارای توانمندی‌هایی است که به آن معترفند. بیمارستان‌های ایران برای ساکنان استان‌های غربی افغانستان (همچون هرات، نیمروز و هلمند) شناخته شده است، اما در مناطق مرکزی و به‌ویژه شرقی این کشور، آگاهی چندانی درباره توانمندی مراکز درمانی ایران وجود ندارد.

دریافت روادید هندوستان برای بیماران، رایگان، شش ماهه و چندبار ورود است. همین است که هندوستان روزانه چهار پرواز از کابل دارد، اما ایران هفتگی دو پرواز. این شمار پرواز، با رقمی که معاون سفیر افغانستان در هند گفته بود همخوان است. اشرف حیدری شمار گردشگران افغانستانی به هند را روزانه هزار نفر برآورد کرده بود که هفتاد درصدشان برای درمان به این کشور می‌روند. یعنی هفتصد نفر. هر افغانستانی برای درمان در هند، دست کم چند هزار دلار هزینه می کند که شامل بلیط پرواز (هند و افغانستان مرز زمینی ندارند)، هتل، مترجم، هزینه‌های بیمارستان و نیز دارو می‌شود. اگر هزینه هر گردشگر درمانی افغانستانی در هند را دو هزار دلار (کمترین میزان) برآورد کنیم، روزانه ۱۴۰۰ میلیون دلار می‌شود که در یکسال، ۵۱۱ میلیون دلار خواهد شد. اگرچه برخی از مسئولین افغانستانی ارقامی نزدیک به همین را بیان داشته‌اند، اما وزارت صحه عامه افغانستان، رقمی کمتر از نصف این، یعنی ۲۴۰ میلیون دلار را بیان کرده است[2]. البته در گزارشی که رسانه‌های هند منتشر کردند[3]، شمار گردشگران درمانی افغانستان به هند، سالانه حدود ۲۰ هزار نفر است نه آنگونه که معاون سفیر گفته، ۲۵۵ هزار نفر (۳۶۵ روز ضرب در ۷۰۰ نفر). اما هرچه باشد، این شمار گردشگر افغانستانی توانسته دست کم سالانه ۲۴۰ میلیون دلار ارز به هندوستان وارد کند. هندوستان برای ارزآوری چند میلیارد دلاری از راه

1. https://www.mehrnews.com/news/4126189

2.https://www.dw.com/en/afghans-turn-to-indias-hospitals-for-treatment/a-17260216

3. https://thediplomat.com/2016/08/indias-medical-tourism-boom/

گردشگری درمانی، برنامه‌ریزی گسترده‌ای کرده است[1].

پس از بنگلادش با ۶۸ هزار گردشگر درمانی، افغانستان با ۲۰ هزار گردشگر درمانی در رتبه دومین کشور گردشگر فرست در حوزه درمان به هندوستان جای دارد. بر پایه پوستر تبلیغاتی‌ای که وزارت گردشگری هند منتشر کرده، معاینه و درمان بدون معطلی، رفتار مناسب، بهترین جراحان و فرصت‌های سفر در هنگام درمان، از دلایل کیفیت بالای سرویس‌دهی درمانی در هندوستان بیان شده است.

ترکیه: با ۴۲ مرکز درمانی ویژه گردشگری که مورد تایید کمیسیون واحد بین‌المللی (JCI) باشد، جایگاه دوم را از این نظر به خود اختصاص داده است. در این زمینه، بیمارستان آنتالیا یکی از فعال‌ترین مراکز درمانی مورد توجه گردشگران است که البته جزو مراکز مشهور در پیوند کلیه و اعضا هم هست. ترکیه در سال ۲۰۱۴ توانسته بود ۴۵۰ هزار گردشگر درمانی از دیگر کشورها را به سوی خود بکشاند؛ اما برنامه‌ریزی کرده‌اند که این شمار به دو میلیون نفر در سال برسد و درآمدشان از این راه تا سال ۲۰۲۳ به ۲۰ میلیارد لیره برسانند[2] (در بهار ۱۴۰۰، هر دلار حدود ۸ لیره است که ۲۰ میلیارد لیره می‌شود دو و نیم میلیارد دلار). بخش زیادی از گردشگران درمانی افغانستان، به ترکیه می‌روند.[3]

پاکستان: تنها کشور هم‌مرز افغانستان است که بسیاری از بیماران افغانستانی به سادگی برای درمان به آنجا می‌روند. دریافت روادید پاکستان برای افغانستانی‌ها نه دشوار است و نه حتی بسیاری اوقات، خود را نیازمند به آن می بینند؛ چرا که بدون نیاز به آن، از مرزهای رسمی گذر می‌کنند. ماموران مرزی پاکستان گاهی اوقات گذرنامه و روادید افغانستانی‌ها را نمی‌بینند و به‌صورت تصادفی، برخی از آنها را صدا می‌کنند که اگر روادید نداشته باشد، با پرداخت مبلغی نقدی (به‌صورت رشوه) می‌تواند اوارد پاکستان شود. بنابراین پاکستان مقصدی ارزان و در دسترس برای بیماران افغانستانی است. اما کیفیت خدمات پزشکی در آنجا آنچنان که باید، بالا نیست. بنابراین افغانستانی‌هایی که توان مالی بیشتری داشته باشد، به کشورهایی دیگر می‌روند.

ایران: این کشور بی‌گمان مورد علاقه‌ترین مقصد برای گردشگران درمانی افغانستانی است. دلایل این علاقمندی را می‌توان در چند مورد زیر خلاصه کرد: نخست اینکه هم‌مرز با افغانستان است و بنابراین برای

1.https://economictimes.indiatimes.com/industry/healthcare/biotech/healthcare/indian-medical-tourism-industry-to-touch-8-billion-by-2020-grant-thornton/articleshow/49615898.cms

2. http://www.trt.net.tr/dari/brnmh-h/2015/10/25/twryzm-shy-w-jygh-trkhyh-399201

۳. هنگامی که در ترکیه مشغول تحصیل بودم، برخی از دوستان قدیمی افغانستانی درخواست می‌کردند که به آشنایان‌شان که برای درمان به ترکیه آمده‌اند، کمک کنم؛ چون زبان ترکی نمی‌دانستند و بنابراین نیاز به مترجم و راهنما داشتند. هنگامی که از آنها می‌پرسیدم چرا برای درمان به ایران نرفته‌اند که نیازی به راهنما هم نداشته باشند، تقریباً همگی می‌گفتند که پیش از آمدن به ترکیه، برای دریافت روادید درمانی ایران تلاش کرده، اما شکست خورده‌اند.

شهروندان این کشور، دسترسی از راه زمینی هم فراهم است. حتی اگر بخواهند با پرواز به ایران بیایند نیز، به دلیل نزدیکی، بهای بلیط ارزان‌تر خواهد بود. دوم اینکه هم‌زبان هستند و بنابراین همچون هند یا ترکیه و حتی پاکستان، نیاز به مترجم ندارند. مترجمان در هند روزانه بین ۴۰ تا ۵۰ دلار دستمزد می گیرند که چنین هزینه‌ای در ایران مورد نیاز نیست. سوم اینکه بسیاری از افغانستانی‌ها در ایران خویشاوندان مهاجر دارند و بنابراین در موارد ضروری، می‌توانند از آنها یاری بگیرند. این حضور آشنایان، به بیماران و همراهان آنها احساس دلگرمی می‌دهد. چهارم، ایران برخلاف هندوستان، کشوری اسلامی است و بنابراین برای بسیاری از افغانستانی‌ها که به این مسائل اهمیت می‌دهند، یک امتیاز است. همچنین ایران جاذبه‌های دیگری هم در کنار مراکز درمانی برای افغانستانی‌ها دارد. برای شیعیان، زیارت بارگاه امام هشتم در مشهد یا خواهرش در قم، برای دوستداران ادب فارسی آرامگاه فردوسی، عطار، خیام، حافظ، سعدی و... .

اما در ایران هنوز نتوانسته‌ایم از این توانمندی افغانستانی‌ها آنچنانکه باید، بهره‌برداری کنیم. مهمترین دلیل، به سختی‌های صدور روادید باز می گردد. در واقع مسئولین ایرانی همه افغانستانی‌هایی که خواهان آمدن به ایران هستند را به یک چشم می‌بینند و در برابر همه‌شان مقاومت نشان می‌دهند. برای نمونه در بالا دیدیم که هندوستان روادید برای گردشگران بیمار افغانستانی را به صورت شش ماهه، رایگان و چندبار ورود صادر می کند. اما در ایران این روادید ۱) رایگان نیست و باید ۴۰ یورو (و برای روادید غیر درمانی، ۸۰ یورو) برایش بپردازند؛ ۲) سه ماهه است برای بیماران؛ ۳) یکبار ورود است و ۴) ۴۰ یورو و گاهی بیشتر هم ضمانت بازگشت می گیرند. دومین مشکل، عدم پذیرش بیماران افغانستانی در بسیاری از بیمارستان‌ها و درمانگاه‌هاست. به‌ویژه در استان‌ها یا مناطق ممنوعه. سومین مشکل، همان برخورد گاه نادرست با افغانستانی‌هاست که حتی در میان کادر پزشکی و درمانی هم دیده می‌شود. چهارمین مشکل، روند طولانی پذیرش، درمان، جراحی و مرخصی بیماران در بیمارستان‌های ایران است.[۱] همانگونه که دیدیم، روند سریع درمان، یکی از دلایلی بود که بیماران خارجی را به بیمارستان‌های هندوستان می کشاند.

البته در مقام سخن و قول و قرار، گهگاه خبرهایی به گوش می‌رسد. برای نمونه، دکتر قاضی‌زاده هاشمی، وزیر وقت بهداشت ایران در سفر سال ۹۶ خود به افغانستان، بر توسعه گردشگری درمانی ایران برای افغانستانی‌ها تاکید کرد.[۲] گویا در سال ۹۶ پنج پروتکل میان وزارت صحه افغانستان و وزارت درمان ایران امضا شده بود برای ارائه روادید درمانی (یا روادید T). اما همچنان محدودیت‌ها پا برجاست. البته

---

۱. دو سال پیش یکی از دوستان نگارنده که از روزنامه‌نگاران و فعالان فرهنگی نام آشنای افغانستان (و مدتی سردبیر مشهورترین روزنامه افغانستان، یعنی هشت صبح) است، برای درمان پدرش به ایران آمده بود. چندین بار به تعویق انداختن فرایند درمانی پدرش به دلیل مسائل شخصی دکتر یا مشکلات بیمارستان، نهایتا او و پدرش را با دلخوری به افغانستان باز گرداند و نهایتا پدرش از دنیا رفت.

2. https://af.shafaqna.com/FA/214191

در آن دیدار بر اینکه ۹۵ درصد داروهای افغانستان از بیرون وارد می‌شود نیز، اشاره شده بود.[1]

گردشگری درمانی افغانستانی‌ها می‌تواند به توسعه بخش‌هایی از ایران نیز بینجامد. برای نمونه استان مرزی سیستان و بلوچستان که جزو استان‌های محروم کشور است، در صورت توجه بیشتر مسئولین و سرمایه‌گذاری، می‌تواند یکی از قطب‌های گردشگری پزشکی در ایران شود. با توجه به اینکه این استان محروم، توانمندی زیادی در سرمایه‌گذاری‌هایی همچون راه‌اندازی کارخانه و... ندارد، توسعه گردشگری درمانی در آنجا می‌تواند یکی از راه‌های پیشرفت‌اش باشد. اما مزیت مهم دیگر، نزدیکی و هم‌مرزی این استان با کشور افغانستان، به‌ویژه استان‌های جنوبی این کشور است که دسترسی به آنرا ساده و برای افغانستانی‌ها کم‌هزینه می‌کند.

جالب است بدانیم مسئولین بخش گردشگری وزارت فرهنگ افغانستان، از دولت ایران برای توسعه دانش و مراکز گردشگری خود، درخواست همکاری نموده‌اند.[2] فرصتی که به نظر آنرا از دست داده‌ایم. همچنین ایران بهترین موقعیت و فرصت را برای توسعه تورها و سفرهای ترکیبی برای افغانستانی‌ها دارد. توری که برای نمونه جاذبه‌های زیارتی، تاریخی و ادبی مشهد را در خود داشته باشد و سپس دو روز هم سواحل و جنگل‌های مازندران را پذیرای گردشگران افغانستانی کند. یا درمان افغانستانی‌ها اگر در شهری همچون مشهد باشد، جاذبه‌های زیارتی، تاریخی و ادبی را هم در کنار خود دارد و اگر در مازندران باشد، جاذبه‌های طبیعی و تفریحی.

بی‌گمان در کنار مقاومت مسئولین در برابر حضور گسترده گردشگران افغانستانی، به نگاه منفی ایرانیان و به‌ویژه بومیان مقاصد گردشگری به این پدیده هم باید توجه کرد. در طول چهار دهه گذشته، رسانه‌های ایرانی نقش زیادی در این منفی‌سازی بازی کرده‌اند. اکنون نیز پیش از اقدام به جذب گسترده گردشگر افغانستانی، نیازمند انجام ارزیابی‌های اجتماعی–فرهنگی و بررسی پیامدهاست. فعال کردن این توانمندی گسترده گردشگران افغانستانی، بدون همکاری گسترده نهادها و رسانه‌های دولتی در زدودن نگاه عمدتا نادرست و منفی به افغانستانی‌ها، شدنی نیست.

هـ) تولید کالاها و منابع فرهنگی

افغانستان هم از نظر تولید فیلم و سریال‌های تلویزیونی و هم موسیقی و کتاب و نشریات علمی و...، هنوز گام‌های نخستین را بر می‌دارد. بیشتر کتاب‌هایی که در افغانستان به فروش می‌رسد، یا در ایران و یا در پاکستان منتشر شده است؛ که البته کتاب‌های انتشار یافته در ایران (به دلیل آشنایی همه قشر

1. http://moph.gov.af/fa/news/afghan-iran-ministers-of-health-sign-multiple-agreements

2. http://parstoday.com/dari/news/afghanistan-i48786

تحصیل کرده افغانستان با زبان فارسی) بسیار بیشتر است.[1] با این همه، دیدگاه‌های ایدئولوژیک برخی مدیران ایرانی، مانعی جدی در این زمینه است. بازار کتاب افغانستان پر از کتاب‌های نوشته و چاپ‌شده در ایران و دارای خریدار در افغانستان است؛ اما برخی دستگاه‌های دولتی ایران با تلاش برای فرستادن کتب مذهبی و ایدئولوژیک خاص، گاهی مایه حساسیت‌آفرینی در میان مسئولین و جامعه متعصب افغانستانی می‌شوند (تمنا. ۱۳۸۷: ۲۶). بخشی از کتاب‌های درسی هم در بیرون از افغانستان مانند دبی چاپ و وارد افغانستان می‌شود (علی‌آبادی. ۱۳۹۵).

در زمینه تولیدات دیداری نیز وضعیت همینگونه است. نخستین موسسه فیلم‌سازی در این کشور، «افغان فیلم» نام داشت که در سال ۱۳۴۴ و با کمک کارشناسان امریکایی آغاز به کار کرد. با آغاز جنگ در سال ۱۳۵۸ در این کشور، همان زیرساخت‌های اندک رادیویی و تلویزیونی نیز به شدت آسیب دید. با روی کار آمدن «طالبان، فعالیت تلویزیون به کلی متوقف شد؛ زیرا این گروه هرگونه فیلم‌برداری و تصویربرداری و پخش آنرا حرام می‌دانست» (علی‌آبادی. ۱۳۹۵). اکنون نیز شمار موسسه‌های فیلم‌سازی در این کشور بسیار اندک است.[2] شمار فیلم‌های ساخته‌شده توسط این موسسه‌ها در سال ۱۳۹۶ صفر، در سال ۱۳۹۷ تنها ۲ فیلم، و در سال‌های ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹ نیز صفر بوده است. حتی شمار فیلم‌های کوتاه و مستند ساخته‌شده در این کشور نیز بسیار اندک است. هنوز نه سینمای زیادی در این کشور ساخته شده (مجموعا ۲ سینمای دولتی در سراسر کشور فعال است که تا دو سال پیش، یعنی ۱۳۹۷ شمارشان ۴ عدد بود و بنا به دلایل نامعلوم دو تا از سینماها بسته شده است) و نه در همان انگشت‌شمار سینماها، چندان کششی در مخاطبان افغانستانی ایجاد کرده است؛ چنانکه مجموع کسانی که در طول سال ۱۳۹۶ به این چهار سینما رفته‌اند، کمتر از سه هزار نفر نوشته شده است (اداره مرکزی احصائیه ۱۳۹۶ و اداره ملی احصائیه ۱۴۰۰). بنابراین بسیاری از شبکه‌های تلویزیونی افغانستان، عمدتا سریال‌ها و فیلم‌های هندی و گاهی هم از دیگر کشورها همچون ایران پخش می‌کنند. فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی چون نیاز به برگردان یا زیرنویس ندارد، نسبت به دیگر کشورها امتیاز دارد؛ اما از آنجا که فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی دارای محدودیت‌هایی است که فیلم‌های هندی و به تازگی سریال‌های ترکیه‌ای آن محدودیت‌ها را ندارد، بنابراین از شمار بیننده‌هایش کاسته شده است. با این همه، برخی از این فیلم و سریال‌ها توانسته بینندگان زیادی را به خود بکشانند. برای نمونه، سریال «شب‌های برره» یکی از دوست‌داشتنی‌ترین سریال‌ها نزد افغانستانی‌ها بود که حتی تکه کلام‌های شخصیت‌های آن تا مدت‌ها بر زبان جوانان افغانستانی جاری بود.

---

1. http://af.farsnews.com/culture/news/13940929001279

۲. اطلاعاتی که درباره موسسات فیلم‌سازی و شمار فیلم‌های ساخته‌شده توسط آنها در سالنامه آماری ۱۳۹۶ نوشته شده، به نظر کاملا نادرست می‌آید. برای نمونه، در حالی که در سال ۱۳۹۴ مجموعا ۲۵۳ موسسه فیلم‌سازی در افغانستان فعالیت می‌کرده، در سال ۱۳۹۵ این شمار به ۳ و در سال ۱۳۹۶ به دو عدد رسیده است.

در سال‌های پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، برخی نشریات ایرانی تا چند ده هزار نسخه توزیع در افغانستان داشتند. از جمله گاهی تا ۶۰ هزار نسخه از مجله «زن روز» در شهرهای بزرگ افغانستان خریداری می‌شد و در میان بانوان افغانستانی طرفداران زیادی داشت که «همین اقدام فرهنگی در زبان و فرهنگ مردم تاثیر به‌سزایی داشت». اما پس از انقلاب با آنکه زنان و دختران افغانستانی همچنان جویای چنین نشریاتی هستند، خبری از آنها در افغانستان نیست. همچنین است کنسرت‌های خوانندگان ایرانی پیش از انقلاب که به راحتی چندین هزار نفر را در شهرهای بزرگ افغانستان جذب می کرد (محمدپور. ۱۳۸۶: ۲۵۰-۲۴۹). پس از انقلاب اسلامی اگرچه ارزش‌های رسمی جامعه ایران دگرگون شده، اما اتفاقا چنانچه به درستی مدیریت شود، در جامعه سنتی و مسلمان افغانستان کارایی بالایی خواهد داشت. همچنانکه اکنون جوانان افغانستانی به شدت علاقمند به موسیقی پاپ ایرانی هستند و گرد هم آمدن صدها جوان در شهرهای گوناگون این کشور پس از درگذشت مرتضی پاشایی، گواهی بر این مدعاست.

البته در نقطه مقابل، هم به دلیل آزادی بیانی که در این کشور وجود دارد و هم به دلیل حمایت‌هایی که از سوی غربی‌ها برای تولید اخبار رسانه‌ای صورت می گیرد، شمار رسانه‌ها در این کشور بسیار بیشتر از ایران است. برای نمونه در سال ۱۳۹۹ افغانستان ۷۵۴ روزنامه و مجله سراسری (تیراژ همه این‌ها حدود یک میلیون و هشتصد هزار نسخه)، ۳۹۱ نشریه استانی و محلی (با ۴۸۸ هزار نسخه تیراژ)، بیش از چهل شبکه تلویزیونی خصوصی و ده‌ها شبکه رادیویی خصوصی است. برخی از این شبکه‌ها همچون شبکه تلویزیونی طلوع، از کیفیت و استانداردهای بالایی برخوردار بوده و توانسته شمار زیادی بیننده به خود جلب کند. بسیاری از رسانه‌های افغانستان به دست منتقدان داخلی اداره می‌شود و بنابراین شدیدترین نقدها را به دولت وارد می کنند. از سوی دیگر، برخی‌شان هم در واقع به دفاع از کشورهای غربی‌ای می‌پردازند که هزینه‌شان را تامین می کنند. رسانه‌های افغانستان (چه نوشتاری، چه شنیداری و چه دیداری) عموماً رویکرد انتقادی نسبت به ایران و شیوه رفتارش با افغانستان، به‌ویژه مهاجران افغانستانی در ایران دارند و بسیاری اوقات در این زمینه دچار بزرگ‌نمایی می‌شوند.

بنابراین تولید کالاهای فرهنگی مورد نیاز این کشور یا همکاری در تولید آنها (از فیلم و سریال گرفته تا کتاب و...) نه تنها مایه نزدیکی بیشتر دو کشور می‌شود، بلکه از یکسو منبع درآمد قابل توجهی نیز برای ایران در پی خواهد داشت و از سوی دیگر، به تلطیف فضای افغانستان در برابر ایران می‌انجامد. به سخن دیگر، همراهی در این زمینه می‌تواند به افزایش قدرت نرم ایران نیز بینجامد.

و) فروش کالاهای غیرفرهنگی

نبود تولیدات بومی قابل توجه در افغانستان، دست نیاز این کشور را به سوی کشورهای دیگر دراز کرده است. در این میان کالاهای ایرانی همچنان جایگاه درخور توجهی در این کشور دارند. اما نبود

نظارت کافی باعث تولید کالاهای بی کیفیت به نام کالای ایرانی در این کشور شده که در برخی موارد، محصولات ایرانی را در چشم مصرف کننده افغانستانی نامطلوب جلوه داده است. البته تمنا (۱۳۸۷: ۹) شکست کالاهای ایرانی در رقابت با کالاهای چینی و پاکستانی را نه در شرایط بازار افغانستان، بلکه در کنترل نشدن کیفیت کالاهای ایرانی می‌داند. چین اکنون اصلی‌ترین رقیب تجاری ایران در افغانستان است و در برخی موارد به دلیل ارزان‌تر بودن و گاه کیفیت بالاتر کالاهای چینی نسبت به کالاهای مشابه ایرانی (همچون پارچه‌های چینی که اکنون ۷۰ درصد بازار پارچه افغانستان را در اختیار گرفته)، بازرگانان افغانستانی، چین را جایگزین ایران کرده‌اند (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۲۰۹-۲۱۰ به نقل از نجفی و همکاران. ۱۳۸۹).

از سوی دیگر، توان ایران برای حضور در بازارهای این کشور بسیار بیشتر از حد کنونی است و گاهی این توان، خود را نشان می‌دهد. برای نمونه در سال‌های ۱۳۹۴ و ۱۳۹۵ موفق شد با عرضه تقریباً یک پنجم واردات افغانستان، از پاکستان پیشی گرفته و جایگاه نخست را در افغانستان به دست آورد. از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۵، صادرات ایران به افغانستان از ۵۱۵ میلیون دلار به بیش از دو میلیارد و چهارصد و پنجاه میلیون دلار رسید که رشد تقریباً پنج برابری را نشان می‌دهد. در سوی دیگر و در همین بازه زمانی، صادرات افغانستان به ایران نیز بیش از دو برابر رشده کرده است (از ۸٫۸ میلیون دلار به ۲۰ میلیون دلار) (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۱۹۸ به نقل از سازمان توسعه تجارت ایران. ۱۳۹۶). اما با دور تازه تحریم‌های امریکا علیه ایران، این صادرات نیز دوباره کاهش یافت.

همانگونه که یکبار دیگر نیز اشاره شد، «آمادگی یک کشور برای پذیرش کالا و خدمات مختلف و جاذبه بازار این کشور برای شرکت‌های خارجی به چند عامل متفاوت بستگی دارد. این عوامل به ۶ دسته تقسیم می‌شود (کاتلر، ۲۰۰۳) که عبارتند از: محیط جمعیتی، محیط اقتصادی، محیط طبیعی (اقلیمی)، محیط فن‌آوری، محیط سیاسی- قانونی، محیط فرهنگی- اجتماعی». دانایی‌فرد، رجب‌زاده و خلیلی (۱۳۸۹) پس از بیان نقل قولی که آمد، نشان داده‌اند که ایران در هر شش دسته عوامل، جایگاه خوبی در افغانستان دارد؛ به‌ویژه در زمینه محیط سیاسی-قانونی (نبود موانع قانونی چندان مهم) و محیط فرهنگی- اجتماعی (زبان و فرهنگ و تاریخ همسان). اما تاکنون از این ظرفیت و توانمندی گسترده، استفاده کامل و کافی نشده است. هرچند نباید فراموش کرد که موانعی بیرون از کنترل و اراده ایران نیز بر سر این راه وجود دارد. برای نمونه، با فشار امریکا بر بازرگانان افغانستانی، آنان از خرید برخی کالاهای ارزان‌تر ایرانی همچون مصالح ساختمانی کناره‌جویی کرده‌اند (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۲۱۴ به نقل از تیشه‌یار. ۱۳۹۱). به سخن دیگر، تا زمانی که اختیار بسیاری از امور افغانستان به دست امریکا باشد و روابط ایران با امریکا نیز بهبود نیابد، نمی‌توان هیچ دستورالعمل واقعی تجویز کرد.

ز) توسعه زیرساخت‌ها

نبود زیرساخت‌های صنعتی، اقتصادی و حمل و نقل در افغانستان، فرصت‌های سرمایه گذاری بی‌بدیلی را در اختیار ایران قرار داده است. به‌ویژه در زمینه راه‌سازی که نبود آن، یکی از مهمترین مسائل در این کشور است.

ضعف شدید اقتصادی در این کشور باعث شده طرح‌های صنعتی و اقتصادی چشمگیری در این کشور احداث نشده باشد و جنگ‌های داخلی هم باعث ویرانی همان معدود طرح‌های اقتصادی شده است. به گونه‌ای که اکنون هیچ کارخانه تولیدی مهمی را نمی‌توان در این کشور سراغ گرفت. نبود کارخانه‌های تولیدی و صنعتی برجسته در این کشور باعث شده علاوه بر اینکه فرصت‌های شغلی بالقوه از میان برود، این کشور از نظر صنعتی وابستگی کامل به کشورهای دیگر داشته باشد.

جاده/ سَرَک و راه‌های نامناسب نیز، یکی از انواع زیرساخت‌هایی است که نبودش در افغانستان شدیدا احساس می‌شود. آدام ایستر[1] زیرساخت حمل و نقل در افغانستان را به خوبی تشریح کرده که در اینجا چکیده‌ای از آن برگردان شده است:

توسعه آینده افغانستان به شکل ویژه اگر بخواهد از راه معادن باشد، بی‌گمان بدون گسترش زیرساخت حمل و نقل نخواهد بود. در طی چند دهه جنگ، نا امنی و فقر، کشور نتوانسته زیرساخت حمل و نقل و راه‌آهن را پشتیبانی و بازسازی کند. از این رو بر پایه رده‌بندی بانک جهانی در سال ۲۰۱۴، افغانستان در میان ۱۶۰ کشور رده ۱۵۸ را از نگاه LPI که به بررسی کیفیت تجارت و حمل و نقل وابسته به راه و همچنین رسیدن مرسوله به مقصد در مدت زمان برنامه‌ریزی شده یا در زمان مورد نظر، می‌پردازد کسب کرد.

زیرساخت حمل و نقل افغانستان با وجود پیشرفت‌هایی که در سال‌های اخیر داشته، همچنان نامناسب است. در سال‌های پس از طالبان تا سال ۲۰۱۴ تقریباً ۲٫۲ میلیارد دلار در افغانستان برای بهبود زیرساخت حمل و نقل مصرف شده است که این میزان از نظر حجم دومین حوزه کمک‌های آمریکا در افغانستان بوده است (سیگار. اگوست ۲۰۱۴).

در این میان، مهمترین پروژه زیرساخت راه در افغانستان «شاهراه حلقوی» نام دارد که از هرات آغاز شده و به جنوب به سمت استان‌های فراه، نیمروز، قندهار، زابل، غزنی، وردک، کابل، پروان، بغلان، بلخ، جوزجان، فاریاب، بادغیس و نهایتا دوباره به هرات می‌رسد و به گونه‌ای طراحی شده که از همه شهرهای بزرگ افغانستان بگذرد و ۳۰۵۸ کیلومتر را دربر می گیرد (اسماکر. ۲۰۰۹). اهمیت این پروژه آنقدر هست که تقریباً ۷۵ درصد بودجه‌ای که به زیرساخت راه اختصاص می‌یابد، در این مسیر خرج می‌شود (قیوم

1. Adam Easter, (2015) Transportation Infrastructure, Building the Path to a Better Afghanistan Managing Afghanistan's Mineral Wealth, p.48

سروش. ۲۰۱۵). با این همه، اگرچه که از سال ۱۹۶۰، همه دولت‌های افغانستان تلاش داشته‌اند تا این مسیر را به پایان برسانند، اما مشکلات موجود مانع از انجام این کار بوده است. برای نمونه، مسیر سالنگ که شامل ۲,۷ کیلومتر تونل است، در سال ۱۹۶۴ به کمک شوروی به انجام رسید. شاهراه کابل–قندهار نیز که ۴۸۳ کیلومتر است با کمک ۳۹,۳ میلیون دلاری آمریکا در سال ۱۹۶۶ به پایان رسید (سیگار. اگوست ۲۰۱۴).

راه‌آهن نیز در افغانستان وضعیت بهتری ندارد. از سویی نیاز به ارتباط با قطار در آسیای میانه به شدت رو به فزونی است و همچنین ایران نیز از آنجا که در سمت غرب به ترکیه و اتحادیه اروپایی متصل است، تمایل بسیاری دارد تا افغانستان و آسیای میانه را نیز به این مسیر متصل کند که این دو خود فرصت مناسبی برای افغانستان خواهد بود. از سوی دیگر افغانستان می‌تواند از راه پاکستان به سامانه راه‌آهن مشهور هندوستان نیز متصل شود.[1]

با توجه به اینکه افغانستان یک کشور محصور در خشکی است، هرگونه توسعه در این کشور به گمرک پاکستان وابسته است. قرارداد ترانزیتی سال ۱۹۶۵ که گمرک‌ها، مسیرها و شیوه حمل و نقل میان دو کشور را مشخص می کند، هنوز هم در مرز افغانستان و پاکستان، پابرجاست (ارسلایی. ۲۰۰۸). ولی با اینکه تجارت با پاکستان برای افغانستان یک امر حیاتی است، اما در سال‌های اخیر، رابطه دو کشور رو به تیرگی بوده که این فرصت را برای ایران فراهم ساخت تا نخست روابط تجاری خود با افغانستان را سر و سامان بخشیده و آنگاه با تمرکز بر روی بند چابهار راه ارتباطی افغانستان با کشورهای حوزه خلیج فارس و همچنین هندوستان را تسهیل کند (ارسلایی. ۲۰۰۸).

روی هم رفته، بدون وجود یک سامانه حمل و نقل فراگیر و امن که سراسر نقاط افغانستان را پوشش داده و مسیر ورود و خروج کالا و محصولات را به خوبی نشان دهد، تقویت و پیشبرد توسعه افغانستان (به‌ویژه در حوزه‌هایی همچون صنایع معدنی) تقریباً ممکن نیست. از سوی دیگر، پوشش سراسری و بین‌المللی راه و راه‌آهن در افغانستان، جابجایی کالا را در چهارسوی افغانستان نیز ممکن ساخته و آسیای میانه را به خلیج فارس و شبه قاره می‌رساند.[2]

همانگونه که بیان شد، مهمترین راه ارتباطی در این کشور که به «سرک حلقوی» شناخته می‌شود، از هرات آغاز شده، پس از گذر از استان/ولایت‌های شمالی چون میمنه و فاریاب و بلخ، از بغلان به کابل و از آنجا به میدان وردک، غزنین، قندهار و هلمند، دوباره به هرات وصل می‌شود. این سرک در برخی از مناطق به دلیل نا امنی، تقریباً مورد استفاده قرار نمی گیرد. برای نمونه چنانچه کسی بخواهد از هرات به بلخ/مزارشریف برود، هرگز از مسیر مستقیم این سرک استفاده نمی کند، بلکه به کابل رفته و از

۱. البته یادآوری می‌شود که عرض ریل راه‌آهن در این سه حوزه با هم متفاوت است.

۲. این چکیده را آقای احمد حقی به فارسی برگردانده است.

آنجا به مزار خواهد رفت. جاده مستقیم هرات به مزار به جز نا امنی گسترده‌اش، تقریباً در بیشتر بخش‌ها خاکی/خام است. همان مسیر هرات به کابل هم بیشتر توسط خطوط هوایی طی می‌شود (روزانه چهار پرواز رفت و برگشت) و از راه زمینی توسط کسانی مورد استفاده قرار می‌گیرد که توانایی مالی نداشته و ریسک بسیار بالای بازرسی توسط نیروهای طالبان یا دیگر گروه‌های شورشی و راهزن را به جان می‌خرند. انفجار هزاران مین کنار جاده‌ای باعث شده جاده‌های این کشور و به‌ویژه سرک حلقوی بسیار نامناسب و همراه با دست‌اندازها و چاله‌های بزرگ باشد.

این ویژگی‌های جاده‌ها باعث شده مردم مجبور به استفاده از هواپیما شده و یا برای مسیرهای کوتاه، علی‌رغم پذیرش انواع ریسک‌ها، ساعات طولانی را در اتوبوس‌های نامناسب بنشینند.[۱] طرح‌های راه‌سازی نیز به دلیل ناامنی در کشور عموماً یا نیمه‌کاره رها می‌شوند و یا اگر با وجود زمان‌بر بودن، ساخته شوند، به زودی توسط مین‌های کنار جاده‌ای ویران می‌شوند. نبود جاده مناسب در بسیاری موارد دیگر، از جمله جابجایی محصولات کشاورزی نیز خود را نشان می‌دهد. این محصولات که پس از برداشت باید در کمترین زمان ممکن به شهرها و بازارها برسد، در نبود جاده‌های مناسب، بسیاری اوقات با مشکل روبرو می‌شوند(Liaboe. 2010: 31) . همچنین نبود راه‌های مناسب باعث می‌شود نه تنها دولت برای رساندن نیروهای امنیتی در مواقع لازم و نیز خدمت‌رسانی به مناطق مختلف با مشکلات جدی روبرو باشد، بلکه ارتباط بین مردمان مناطق مختلف نیز با مشکل روبرو است و نبود ارتباطات قوی را می‌توان یکی از دلایل باقی اختلافات قومی و قبیله‌ای گسترده در کشور دانست.

تداوم نا امنی و جنگ و نبود چشم‌انداز اقتصادی مثبت باعث تداوم همین وضعیت شده و همچنان وابستگی صنعتی حتی در موارد جزئی و ساده به کشورهای دیگر، بیکاری گسترده و نبود فرصت‌های شغلی برای جوانان، آمار بالای کشته‌شدگان در اثر انفجار مین‌های کنار جاده‌ای و تصادف‌های رانندگی، راه‌زنی و آدم‌ربایی در جاده‌ها، عدم امکان دسترسی سریع به مناطق بحرانی در مواقع لزوم وجود نداشته باشد.

اینها فرصت‌های ارزشمندی را در اختیار ایران قرار می‌دهد تا به همکاری در ساخت یا به‌سازی زیرساخت‌ها در افغانستان بپردازد. تقریباً همه پروژه‌های عمده زیرساختی و جاده‌ای در افغانستان توسط کشورهای خارجی پیش می‌رود (همچون سرک هرات تا مرز دوغارون/ایران یا سرک در حال احداث چابهار تا سرک حلقوی). بنابراین در این زمینه نیز به دلیل نیازهایش مجبور است در روابط خارجی، وابسته به کشورهایی باشد که در این زمینه یاری‌رسان هستند. اما تاکنون در این زمینه کامیاب

---

۱. برای نمونه در سال ۱۳۹۲ نگارنده برای رفتن جاده ۱۷۰ کیلومتری کابل به بامیان، هفت ساعت را در اتوبوسی نامناسب گذرانده.

نبوده است. بنی‌یعقوب (۱۳۹۶: ۶۹) نشان می‌دهد که در اثر اهمال‌کاری‌های ایرانیان، آنها نمی‌توانند پروژه‌های عمرانی بزرگ را در افغانستان به دست آورند و این جای خالی را امریکا و ترکیه پر می‌کنند؛ چرا که مسئولین افغانستانی از تجربیات پیشین کار با پیمانکاران ایرانی، از کندی کار آنها و اهمال‌شان ناراضی‌اند.

در رسانه‌های افغانستان هم اخبار زیادی می‌توان درباره این مسئله خواند. برای نمونه همین رسانه‌ها خبر دادند که دولت افغانستان شرکت برق‌رسانی ایرانی «صانیر» را به خاطر دیرکرد بیش از حد در کشیدن برق از ترکمنستان به ولایت/استان بادغیس، یک میلیون دلار جریمه کرده است. در حالی که این شرکت از پرداخت یک‌باره این جریمه سرباز زده و ناامنی موجود را دلیل این کار دانسته است. ادعایی که مسئولان پلیس و معاون استاندار بادغیس آنرا رد می کنند.[1] اما از سوی دیگر، فساد اداری در افغانستان که این کشور را در سال ۱۳۹۶ به‌عنوان چهارمین کشور فاسد جهان معرفی کرد، باعث بی‌اعتمادی سرمایه‌گذاران ایرانی شده است (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۲۰۲). وگرنه در سال ۱۳۸۵ ایران ۱۲۷ شرکت فعال در افغانستان داشت که ۷۳ شرکت آن کاملا ایرانی بوده و ۵۴ شرکت دیگر در همکاری با طرف‌های افغانستانی، ایتالیایی، انگلیسی و امریکایی بودند و به‌طور کلی رتبه نخست از نظر تعداد شرکت‌های فعال در افغانستان و میزان سرمایه ثبت‌شده را داشتند (اتاق مشترک ایران و افغانستان. ۱۳۸۵: ۳۵).

البته حتی کشورهای غربی‌ای که به نام توسعه به افغانستان پا نهادند نیز، مشکلاتی از جمله حیف و میل بودجه‌ها را داشته‌اند. برای نمونه، بنی‌یعقوب (۱۳۹۴) به‌طور مفصل به ان‌جی‌اوهای خارجی‌ای می‌پردازد که آمده‌اند مثلا برای یاری افغانستانی‌ها، اما خودشان پول‌ها را برای مصارف شخصی حیف و میل می‌کنند. آن هم در شرایطی که بسیاری از افغانستانی‌ها حتی نان خشک هم برای خوردن نداشتند. آمارها تا سی هزار ان‌جی‌اوی غربی را در افغانستان گزارش می‌دهد (ص: ۲۹۹)؛ اما بسیاری از مصاحبه‌شوندگان این کتاب انتقادات جدی به این نهادها دارند. نخستین انتقاد این است که نهادهای مردمی باید از دل مردم بیرون آمده باشد نه توسط کشورهای غربی که فرهنگ‌شان کاملاً متفاوت با افغانستانی‌ها است، برای آنها تعیین شود (ص: ۱۶۱). نکته دوم این است که این نهادها اصلی‌ترین هدر دهنده بودجه‌هایی است که جامعه جهانی برای بازسازی افغانستان در نظر گرفته است. کارمندان این نهادها در خانه‌هایی که اجاره‌شان چند ده هزار دلار است ساکن شده و سوار خودروهای لوکس چندصدهزار دلاری و خودشان هم حقوق‌هایی گاه تا شصت هزار دلار دریافت می‌کنند (ص: ۲۶۷) که همه اینها از محل همان اعتبارها هزینه می‌شود. کارمندان بومی‌ای که در این نهادها استخدام شدند

1. https://goo.gl/wpXTZZ

حقوق ماهانه هشتصد تا هزار دلاری داشتند که در مقایسه با حقوق پنجاه دلاری کارمندان دولت، باعث ایجاد یک شکاف طبقاتی بزرگ در جامعه شد.

اما به هر ترتیب به نظر می‌آید موفقیت و کامیابی کشورهای دیگر، با پذیرش همه کاستی‌ها و دخل و تصرف‌ها در منابع مالی، بسیار بیشتر از ایران بوده است. به‌عنوان نکته پایانی در این باره، یادآوری می‌شود که امریکا در طرح بازسازی افغانستان قراردادها را به شرکت‌های ایرانی واگذار نمی‌کرد (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۲۱۴ به نقل از نجفی و همکاران. ۱۳۸۹) و بنابراین نباید این مانع را نیز دست کم گرفت.

ح) ارائه خدمات در زمینه‌های گوناگون

در برخی زمینه‌ها همچون حمل و نقل و جابجایی مسافر، ایران به دلیل در اختیار داشتن منابع سوخت ارزان‌بها و فراوانی برخی وسایل حمل و نقل عمومی، در صورت تامین امنیت در افغانستان می‌تواند بازار بسیار خوبی به دست آورد. اکنون هزینه بلیط اتوبوس و هواپیما در بیشتر مسیرهای افغانستان بین سه تا چهار برابر همان مسیر در ایران است.

هم بهای بلیط هواپیما و هم بهای بلیط اتوبوس در این کشور بالا است که بخشی از آن به دلیل اقدامات امنیتی و هزینه‌هایی است که صرف می‌کنند[1] و هم به دلیل وارداتی بودن سوخت. بلیط هواپیما برای بیشتر مسیرهای داخلی (فرق چندانی نمی‌کند کدام مسیر. مثلا کابل به بامیانِ نزدیک باشد یا کابل به هراتِ دور) تقریباً یکصد دلار می‌شود. اما بهای بلیط اتوبوس بسته به نوع مسیر متفاوت است (برای نمونه هرات به کابل با اتوبوس‌های نامناسب که نزدیک به شصت صندلی دارند، بسته به نوع اتوبوس و شرکت اتوبوس‌رانی، ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ افغانی[2] می‌شود).

در همین زمینه جابجایی مسافر، با توجه به نامناسب بودن ناوگان جابجایی زمینی مسافر در افغانستان و گران بودن بلیط هواپیما در این کشور، ایران می‌تواند پس از برقراری امنیت در راه‌ها و نیز ساخت جاده‌های مناسب، بخشی از جابجایی مسافران زمینی و هوایی را بر عهده بگیرد که بی گمان در این زمینه هم با استقبال افغانستانی‌ها و هم با سود خوبی روبرو خواهد شد. ایران می‌تواند به دلیل دسترسی به بنزین ارزان هواپیما، خطوط هوایی در این کشور راه‌اندازی کند که ضمن ارزان بودن و جلب مشتری، سود سرشاری همچنان نصیب خطوط هوایی ایران خواهد کرد. البته راه‌اندازی خطوط غیرمستقیم هوایی، راه دیگری است که ایران می‌تواند در پیش بگیرد. برخی پروازهای ایرانی در گذشته، در چندین شهر

۱. برای نمونه، شایع است که تعاونی احمدشاه بابا که جزو فعال‌ترین و معتبرترین شرکت‌های اتوبوس‌رانی است، به راهزنان و نیروهای شورشی در راه رشوه پرداخت می‌کند.

۲. در بهار ۱۴۰۰، هر افغانی برابر با ۳۳۰ تومان بود.

افغانستان فرود داشتند. گسترش همین پروازها می‌تواند مسافران داخلی را نیز با خود همراه کند. برای نمونه، پرواز تهران یا مشهد به هرات، از هرات به کابل، از کابل به بامیان و از بامیان به مزارشریف و برعکس. بنابراین مسافری که می‌خواهد از کابل به مزارشریف یا بامیان برود، می‌تواند همراه این پرواز شود.

ط) ترانزیت کالا

افغانستان کشوری است که از هر چهار سو در خشکی محصور شده و بنابراین به آب‌های آزاد دسترسی ندارد. در حالی‌که نیاز بسیاری به دسترسی به این آب‌ها دارد. چه برای صادرات کالاهای خود (که عموماً محدود به میوه‌های خشک یا کالاهایی همچون فرش دست‌بافت، پوست و... می‌شود) و چه برای واردات نیازمندی‌های خود. این کشور دو راه معقول برای دسترسی به آب‌های آزاد دارد: پاکستان (با اولویت بندر کراچی) و ایران (با اولویت بندر چابهار[۱]).

اختلافات ارضی و مرزی این کشور با پاکستان باعث شده در چند دهه اخیر پس از استقلال پاکستان از هند، این کشور هر از چند گاه نیاز افغانستان به ترانزیت از پاکستان را به‌عنوان اهرم فشار مورد استفاده قرار داده و با بستن مرز یا اجرای قوانین دست و پا گیر، مسئولین افغانستانی را در فشار قرار دهد. نا امنی‌های گاه و بی‌گاه در پاکستان را نیز باید بر موانع ترانزیت افغانستان از این کشور افزود. «هرچند موافقت‌های دو جانبه زیادی بین دو کشور [افغانستان و پاکستان] به هدف زدودن مشکلات ترانزیتی و تجاری به امضا رسید، اما همواره دولت پاکستان از پذیرفتن مسئولیت‌های ناشی از این موافقت‌نامه‌ها طفره رفته و تن به این موافقت‌نامه‌ها نداده است» (زمین‌پرداز، خسرویان و زمانی. **۱۳۹۵: ۹۸**).

در نقطه مقابل، مسیر ایران وجود دارد که به چند دلیل مناسب‌تر است: نخست اینکه هندوستان به‌عنوان یک شریک تجاری بسیار مهم برای افغانستان و رقیب پاکستان، تمایل شدیدی دارد به توسعه ترانزیت از ایران به افغانستان و در این راه بخش عمده‌ای از هزینه‌ها را بر دوش گرفته است (از جمله توسعه بندر چابهار، جاده ترانزیتی از این بندر تا مرز میلک و ادامه جاده در خاک افغانستان (هاشمی مقدم. **۱۳۹۳** ب). یادآوری می‌شود طرح ترانزیت چابهار، جزو انگشت‌شمار پروژه‌هایی است که امریکا آنرا در فهرست تحریم‌های خود علیه ایران قرار نداده و بنابراین فرصتی استثنایی است.[۲]

به جز اینها می‌توان به مسیر آسیای میانه اشاره کرد که چندان مقرون به‌صرفه نیست. به‌هرحال اکنون کامیون‌های افغانستانی از هر دو راه ترانزیتی ایران و پاکستان استفاده می‌کنند. با توجه به اینکه اختلافات افغانستان و هند با پاکستان بسیار جدی‌تر از این است که به زودی حل شود و به‌ویژه طرف افغانستانی در

۱. هرچند اکنون بخش عمده ترانزیت این کشور از بندرعباس صورت می‌گیرد.
2. https://www.bbc.com/persian/iran46121407-

هفت دهه گذشته از زمان استقلال پاکستان نشان داده نسبت به مسئله مرزی خود کوتاه نمی‌آید، بنابراین به نظر می‌آید اختلافات میان پاکستان و دو همسایه شرقی و غربی‌اش همچنان تداوم یافته و افغانستان ناچار به استفاده از راه ترانزیتی ایران شود. در این زمینه هند نیز تلاش می‌کند با فراهم آوردن زمینه‌های لازم و نیز میانجی‌گری میان ایران و افغانستان، این سناریو را پیش ببرد. توسعه بندر چابهار برای ترانزیت کالاهای هندی به افغانستان (از راه مرز میلک ایران) در این راستا قابل ارزیابی است. این کشور ۷۰ میلیون دلار در راه‌سازی بین شهرهای زرنج تا دلارام و ۸۰ میلیون دلار نیز در سد سلما در نزدیکی هرات سرمایه‌گذاری کرده است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت سرمایه‌گذاری هند در افغانستان نوعی بروز تمایل هندوستان به تاثیرگذاری در روندهای آینده منطقه است (اسمیت. ۲۰۱۵). پس از جدی شدن بحث ترانزیت کالاهای افغانستان از بندر چابهار، ایران به بررسی پیامدهای لغو مصوبه ممنوعیت تردد کامیون‌های افغانستانی در محور چابهار-میلک پرداخت. مصوبه یادشده در سال ۱۳۸۰ و در دوره حکومت طالبان در کشور افغانستان و برای افزایش ضریب امنیت استان سیستان و بلوچستان منظور گردید. همچنین از سال ۱۳۸۸ کلیه اتباع افغانستانی از استان سیستان و بلوچستان اخراج شدند و حضور این اتباع در این استان ممنوع شد. بنابراین با توجه به اینکه دولت قصد داشت بندر چابهار را توسعه دهد و از این راه به توسعه استان محروم سیستان و بلوچستان نیز یاری برساند، در صدد لغو این مصوبه قدیمی بر آمد. بدین وسیله ترانزیت کالاهای افغانستانی که تا پیش از این از محور بندرعباس صورت می‌گرفت، از این پس از محور چابهار انجام می‌شود. بر پایه یافته‌های پژوهشی که در این باره انجام شد (هاشمی مقدم. ۱۳۹۳ب)، برخلاف تصور، توسعه این محور نه مایه افزایش قاچاق مواد مخدر یا کالا می‌شود، نه تنش‌های فرهنگی میان رانندگان افغانستانی و بومیان ایجاد می‌کند، نه فرصت‌های شغلی بومیان را اشغال می‌نماید و نه پیامدهای جدی دیگری دارد؛ مگر در زمینه افزایش تصادفات در این محور؛ چرا که از یکسو محور چابهار-میلک فعلاً استانداردهای لازم برای جاده ترانزیتی را ندارد، از سوی دیگر رانندگان بومی که در این مسیر رفت و آمد می‌کنند عادت کرده‌اند به دلیل عدم حضور پلیس با سرعت بسیار بالا و خطرناکی رانندگی کنند (که معمولاً منجر به تصادف‌های مرگ‌بار می‌شود) و در نهایت اینکه رانندگان افغانستانی در برخی موارد بسیار جوان و کم‌تجربه بوده و این موضوع احتمال بروز سوانح در این مسیر را افزایش می‌دهد.

حجم ترانزیت در این مسیر پیشنهادی به اندازه‌ای است که می‌تواند هم اشتغال فعلی رانندگان افغانستانی (که تاکنون در مسیر بندرعباس-میلک فعال بودند) را حفظ کرده و هم رانندگان ایرانی مایل به فعالیت در این مسیر (به‌ویژه دارندگان ۸۰۰ دستگاه کامیون با پلاک منطقه آزاد چابهار) به کار گیرد. چرا که به ۱٫۵ میلیون تن حجم ترانزیت فعلی از ایران به افغانستان، ترانزیت کالاهای هندی نیز (که تمایل دارد به جای پاکستان، از چابهار به افغانستان ترانزیت شود) افزوده خواهد شد. نه تنها از

این طریق تعدادی شغل در استان ایجاد می‌شود، بلکه مشاغلی دیگر همچون تعمیرگاه‌های میان‌راهی، رستوران‌داری، فروشگاه و... نیز می‌تواند دست‌کم چندصد شغل ایجاد کند.

از سوی دیگر برای توسعه این طرح قرار بود ایران امکانات زیادی در اختیار سرمایه‌گذاران افغانستانی قرار دهد. برای نمونه، زمین برای ساخت انبار کالا و دفتر شرکت‌های تجاری در چابهار، روادید بلندمدت برای تجار افغانستانی و خانواده‌شان، دسترسی این تجار به خدمات مورد نیاز (همچون امکان ثبت‌نام فرزندان‌شان در مدارس) و... . با این وجود در پژوهش‌های میدانی مشخص شد که تجار افغانستانی تقریباً در همه موارد به بن‌بست خورده و محدودیت‌های اداری و قانونی از سر راه‌شان برداشته نشده است و این مایه دلسردی بسیاری‌شان بود.[1]

در صورت لغو این مصوبه و صدور مجوز تردد لازم است اقداماتی برای کاهش تاثیرات منفی آن در دستور کار قرار گیرد که عبارتند از: اصلاح برخورد برخی مأموران و کارمندان با رانندگان، تجار و سرمایه‌گذاران افغانستانی؛ بررسی و حل مشکلات تجار، سرمایه‌گذاران و رانندگان افغانستانی (به‌ویژه با توجه به این نکته که امریکا و پاکستان از یکسو بر افغانستان فشار می‌آورند تا ترانزیتش را به جای ایران از محورهای پاکستان منتقل کند و از سوی دیگر امریکا برای محورهای پاکستان حاضر به سرمایه‌گذاری به نفع افغانستان است و اینها می‌تواند افغانستان را ترغیب به جایگزینی محورهایی دیگر به جای ترانزیت از ایران کند)؛[2] کاهش برخی از هزینه‌های گزافی که از رانندگان افغانستانی دریافت می‌شود؛ توسعه زیرساخت‌های چابهار به‌ویژه در زمینه پارکینگ و امکانات اقامتی برای رانندگان کامیون‌ها؛ به‌سازی جاده چابهار-میلک؛ کنترل بیشتر رعایت مقررات رانندگی در این جاده؛ توسعه زیرساخت‌های مرزی در مرز میلک؛ استفاده از سامانه‌های ایکس‌ری و سگ‌های موادیاب برای کاهش قاچاق مواد مخدر و کالا؛ و ترمیم سامانه‌های گمرکی و صدور گذرنامه در این پایانه مرزی.

با توجه به اینکه ایران پس از سال‌ها که از طرح این گزینه می‌گذرد، همچنان برنامه‌ریزی و تصمیم درستی در این باره نگرفته و هنوز از یکسو با انعقاد قرارداد با طرف‌های هندی و افغانستانی و از سوی دیگر محدودیت‌های فراوانی که در عمل اعمال می‌کند، بنابراین، این امکان نیز وجود دارد که افغانستان همچنان از هر دو مسیر ایران و پاکستان استفاده کند؛ هرچند در این صورت نیز گزینه ایران با توجه به شرایط موجود و تفاهم‌های بیشتری که به دست آمده، کفه سنگین را به خود اختصاص خواهد داد.

---

۱. نگارنده دست کم یکی از این تجار افغانستانی را از نزدیک می‌شناسد که پس از چندین بار سفر به این استان برای راه‌اندازی تجارت مرتبط با ترانزیت محور چابهار، به واسطه محدودیت‌ها خسته و پشیمان شد و سرمایه‌اش را در تجارت با چین سرمایه‌گذاری کرد.

۲.-به‌ویژه اینکه چین و پاکستان نیز تاکنون بارها تلاش کرده‌اند در برابر ترانزیت از چابهار، محور بندر گوادر در پاکستان را فعال کنند و در این راه پیشنهادهای قابل توجهی به طرف افغانستانی داده‌اند (فرهنگ. ۱۳۹۵: ۱۲۴).

همین عامل باعث وابستگی شدید افغانستان به دو همسایه جنوبی و غربی خود شده است. این امر تا جایی پیش رفته که گاهی افغانستان مجبور شده برای دسترسی‌اش به راه ترانزیتی جنوب، کمی دیدگاهش را در برابر پاکستان تعدیل کند. اما به نظر می‌آید با تکمیل پروژه جاده ترانزیتی چابهار، روابط خارجی افغانستان با پاکستان وارد فاز تازه‌ای شده و مواضع افغانستان در برابر پاکستان تندتر شود.

اما نکته دیگر، نیاز ایران به توسعه ترانزیت افغانستان، به‌ویژه در استان‌ها و صفحات شمالی این کشور است. اکنون تنها راه دسترسی ایران به آسیای میانه، ترکمنستان است. در حالی‌که افغانستان با سه کشور آسیای میانه و همچنین چین[1] مرز زمینی دارد، ترکمنستان تنها راه دسترسی ایران به این منطقه شده است. به همین دلیل است که ترکمنستان هر از چند گاهی با سیاست‌های غیرمنطقی و یکباره خود، ایران را در معرض فشارهایی قرار می‌دهد که راه گریزی در ظاهر برای آن نیست. برای نمونه، در سال ۱۳۹۴ دولت ترکمنستان در اقدامی شگفت، ورود مسافران ایرانی از مرز باجگیران را ممنوع ساخت و برای کامیون‌های ایرانی که قصد ورود به خاک این کشور داشتند نیز، عوارض ورودی را به‌طور یک‌جانبه از پانصد دلار به هزار و هشتصد دلار (یعنی تقریباً چهار برابر) رساند. این رفتار دولت ترکمنستان را اگر در کنار دیگر رفتارهایش در برابر ایرانیان قرار بدهیم (زندانی کردن تعداد زیادی از رانندگان ترانزیت ایرانی به بهانه‌های واهی؛ برخوردهای خشن با ماهی‌گیران ایرانی در محدوده آب‌های مرزی –علیرغم اینکه تقریباً همه این ماهی‌گیران، هم‌تباران ترکمن خودشان، اما با ملیت ایرانی هستند– سخت‌تر کردن صدور روادید برای ایرانیان و مشروط کردن آن به رزرو هتل‌های لوکس در این کشور و...)، می‌توان به سیاست‌های ایران‌ستیزانه یا سَرکِشانه در منش مسئولین این کشور پی برد. به نظر می‌آید بخشی از این سیاست‌ها به دلیل نفوذ عربستان در کشورهای آسیای میانه باشد که در نبود برنامه منسجم فرهنگی از ایران، سعودی‌ها از یکسو و ترکیه‌ای‌ها از دیگرسو به خوبی در حال پر کردن این خلأ هستند. این در حالی است که ایران از زمان استقلال این کشور، کمک‌های نقدی و غیرنقدی بسیاری به آن کرده بود و حتی در دوره ریاست جمهوری آقای رفسنجانی، کشورمان تأمین کل گندم مورد نیاز این کشور را برای دوره‌ای بر عهده گرفت.

تک‌مسیره بودن خط ترانزیت ایران به آسیای میانه، حکم همان اقتصاد تک‌محصولی را دارد که با کمترین نوسانی، دچار بحران می‌شود. در شرایط کنونی نیز ایران نه می‌تواند از صادرات و ترانزیت خود به آسیای میانه چشم‌پوشی کند و نه می‌تواند زیان رفتارهایی همچون یک هزار و سیصد دلار افزایش عوارض ورودی به ازای هر کامیون را تحمل نماید. بهترین راه شاید در این زمینه، جایگزین کردن مسیری دیگر به جای ترکمنستان از سوی دیگر باشد.

---

۱. البته مرز زمینی افغانستان با چین، به دلیل کوهستانی و دشوار گذر بودن، فعلا قابل استفاده نیست و هیچ راه حتی خاکی‌ای هم به مرز چین ندارد.

دو راه جایگزین برای دسترسی ایران به آسیای میانه وجود دارد: از راه قفقاز به روسیه و از آنجا به قزاقستان و سپس سایر کشورهای مورد نظر (که این راه به دلیل دوری و هزینه‌های زیادی که ایجاد می‌کند، به هیچ‌وجه اقتصادی و مقرون به‌صرفه نیست). راه دیگر، مسیر شمال افغانستان است. افغانستان کشوری نا امن است که ولایت‌های شمالی آن از زمان روی کار آمدن دولت اشرف غنی، بیش از پیش نا امن شده است. همچنین رانندگان ترانزیت ایرانی که مسیر مرز دوغارون–اسلام‌قلعه تا هرات را می‌پیمایند نیز از سختی‌ها و گاه گروگان‌گیری‌ها در همین راه شکایات فراوانی داشته‌اند. این جاده اکنون آنچنان ناامن است که حتی کمتر افغانستانی‌ای در آن رفت و آمد می‌کند. اما اصلی‌ترین دلیل چنین ناامنی‌ای در درجه نخست، نداشتن قدرت کافی و لازم از سوی دولت مرکزی و در درجه بعدی، عدم همکاری جدی و واقعی نیروهای خارجی همچون ناتو برای تامین امنیت در خاک این کشور است؛ چه اینکه وجود تروریست‌ها می‌تواند بهانه کافی برای تداوم حضور و دخالت در این کشور باشد. بنابراین چنانچه یک دولت خارجی در هماهنگی کامل با دولت، ارتش و نیروهای مردمی برای تامین امنیت در این کشور تلاش کند، بی‌گمان موفقیت‌های چشمگیری به دست خواهد آمد. به‌ویژه اگر منابع آن کشور خارجی نیز در این کشور، آن هم تنها یک منطقه خاص درگیر باشد. به‌هرحال و با وجود همه موانع، به نظر می‌آید ترانزیت از مسیر استان‌های شمالی افغانستان، توانمندی‌هایی هم داشته باشد.

نخست اینکه در ولایت‌های شمالی، رهبران محلی قدرتمندی هستند که در دوره فعالیت‌شان توانسته‌اند امنیت نسبی را در منطقه برقرار کنند. این رهبران محلی عموماً در بین اهالی منطقه نیز از اعتبار کافی برخوردارند. امیراسماعیل خان در هرات، ژنرال دوستم در شبرغان و میمنه و نهایتاً استاد عطا در ولایت بلخ هم قدرت و نفوذ کافی دارند و هم توانمندی‌شان را در برقراری امنیت نسبی نشان داده‌اند. نکته مهم دیگر این است که این رهبران عموماً یا همچون امیراسماعیل خان به ایران نزدیک‌اند؛ یا مانند ژنرال دوستم موضع منفی‌ای نسبت به ایران ندارند و یا همچون استاد عطا، از سوی مخالفانش متهم به مهره ایران بودن هستند (این ادعا عموماً از سوی حلقه‌های قومی خاص، به تاجیک‌های هم‌تبار و هزاره‌های هم‌مذهب افغانستان نسبت داده می‌شود تا واگرایی‌ها و فاصله‌ها را بیش از پیش کنند).

از هرات تا بلخ جاده‌ای نامناسب وجود دارد که بخشی از جاده مشهور به «سرک حلقوی» را تشکیل می‌دهد. ایران در این زمینه می‌تواند از تجربه هندوستان استفاده کند. همانگونه که در بالا بیان شد، هند برای دسترسی‌اش به بازار افغانستان و صادرات کالاهایش به این کشور، مسیر بندر چابهار را برگزید که پس از وصل شدن این بندر به مرز میلک در نزدیکی زابل، آنرا تا لشکرگاه ادامه می‌دهد. هزینه به‌سازی این جاده را تماماً هندوستان بر عهده گرفته است. اما تفاوت عمده‌ای که بین این جاده با جاده مورد اشاره ما در استان‌های شمالی افغانستان وجود دارد این است که استان‌های شمالی به‌طور کلی دارای

امنیت نسبی بیشتری نسبت به استان‌های جنوبی هستند.

البته در سال ۱۳۸۲ پیمان‌نامه‌های سه جانبه‌ای میان ایران-افغانستان با تاجیکستان و ایران-افغانستان با ازبکستان امضا شد که بر پایه‌ی آنها قرار بود دالان حمل و نقل آسیای میانه از راه شهرهای مزارشریف و هرات افغانستان به مرزهای دوغارون و ملیک ایران رسیده و از آنجا به خلیج فارس و دریای عمان وصل گردد (ستاد افغانستان. ۱۳۸۳: ۹-۸). اما این پیمان‌ها رنگ واقعیت به خود نگرفت.

همچنین راه جدید ابریشم را نباید از یاد برد. چین تمایل دارد تا در راه‌سازی و به‌ویژه گسترش ایده «راه ابریشم نوین» نیز سرمایه‌گذاری کند. این کمربند منطقه‌ای از شهر خیان چین آغاز شده و تا قلب اروپا ادامه خواهد داشت (اسمیت. ۲۰۱۵). باید به یاد داشت «با نگاهی به تحولات اخیر در مسیر به اصطلاح ابریشم جدید می‌توان دریافت که افغانستان و دو محور اصلی آن (هرات- قندهار- کویته و مزارشریف- کابل- پیشاور) کانون مهمی برای این شبکه حمل و نقل و ارتباطی جدید، که در حال توسعه سریع می‌باشد، قلمداد می‌شوند. حتی اگر خود افغانستان میزان چشمگیری از منابع استراتژیک را در دسترس قرار ندهد، امکان ارائه انواع متعددی از منابع استراتژیک نظیر نفت و گاز را فراهم می‌آورد» (گلر و استاهل. ۱۳۸۳: ۸۶). به جز کنار نهاده شدن ایران از راه ابریشم جدید (که باید تلاش کرد ایران نیز به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین گذرگاه‌های راه ابریشم از دوره باستان، همچنان جایگاه خود را در راه جدید ابریشم نیز به دست آورد)، توانمندی افغانستان و استفاده از ظرفیت‌های این کشور در نقشه راه جدید ابریشم، نباید از دید مسئولین ایرانی دور بماند؛ بلکه حتی در صورت کنار گذاشته شدن نهایی ایران از این طرح، کشورمان می‌تواند از توانمندی افغانستان در این زمینه استفاده کند.

به هر روی در زمانه‌ای که کشوری همچون ترکمنستان اصول اولیه ترانزیت و تجارت بین‌الملل، قراردادهای موجود و حُسن همجواری را زیر پا نهاده و تجربه چندین ساله نشان می‌دهد تمایلی هم به اصلاح رفتارهایش ندارد، ایران می‌تواند طی قراردادی با دولت افغانستان، هم به‌سازی بخش مربوطه از سرک حلقوی را بر عهده بگیرد و هم با همکاری نیروها و فرماندهان محلی امنیت این جاده را برای کامیون‌های ترانزیت ایرانی تأمین نماید. بی‌گمان مردم این استان‌های شمالی افغانستان (که به‌طور تاریخی بخشی از خراسان بزرگ و ایران بزرگ فرهنگی بوده‌اند) نیز به‌واسطه عبور راه بین‌المللی ترانزیت از محل زندگی‌شان و امنیت نسبی و منافعی که برای‌شان که پدید می‌آید، در تأمین امنیت همکاری‌های لازم را خواهند داشت.

با همه اینها ایران چنانچه نگران امنیت رانندگان ترانزیت خود باشد، می‌تواند ترانزیت کالاهای ایرانی را از مرز افغانستان، به رانندگان افغانستانی واگذار کند. بدین روش، دست‌کم صادرات و ترانزیت ایران متوقف نمی‌شود.

البته آشکار است که به‌سازی جاده و به‌ویژه برقراری امنیت نسبی در آن خطه نیز سال‌ها به درازا خواهد کشید. اما اگر ما سال‌ها پیش که به ترانزیت از راه ترکمنستان تکیه کرده بودیم، اینچنین آینده‌نگری‌هایی داشتیم، امروز در برابر ترکمنستان مستأصل نمی‌شدیم. بی‌گمان با این شیوه رفتاری مسئولین ترکمنستان، چند سال دیگر باید برای بحران‌هایی جدی‌تر برنامه‌ریزی کرد.

نکته دیگر اینکه راه‌آهن خواف-هرات با همکاری ایران دارد تکمیل می‌شود. بخشی از هزینه این کار را ایران به درستی بر دوش گرفته است. چنانچه این راه‌آهن بر پایه برنامه‌ای که برای توسعه در استان‌های شمالی افغانستان تهیه شده، پیش برود، بنابراین بخشی از ترانزیت ایران نیز می‌تواند با راه‌آهن انجام شود.

به هر ترتیب در زمینه ترانزیت افغانستان و دسترسی این کشور به آب‌های آزاد، ایران از موقعیت خوبی برخوردار است. اما ناهماهنگی میان مسئولین ایرانی و نهادهای مختلفی که هر یک با دستورالعمل‌های بعضا مختلف در این امر دخیل‌اند، مانع از پیشرفت مناسب شده است. برای نمونه، ترانزیت مسیر چابهار به افغانستان پیامدهای سودمند زیر را می‌تواند در پی داشته باشد:

یکم. تقویت مناسبات تجاری میان ایران و هندوستان؛ دوم، افزایش اشتغال در استان سیستان و بلوچستان که یکی از محروم‌ترین مناطق کشور است؛ سوم، تکمیل این پروژه می‌تواند افزایش ترانزیت به افغانستان را در پی داشته باشد که این امر به افزایش درآمد گمرکی ایران منتهی می‌شود؛ چهارم، ترانزیت این مسیر می‌تواند قدرت چانه‌زنی ایران را در زمینه حق‌آبه هیرمند افزایش دهد؛ پنجم، همکاری در این زمینه می‌تواند الگویی باشد برای همکاری‌های آینده افغانستان در زمینه ترانزیت کالاهای ایرانی از این کشور.

ی) افغانستان به‌عنوان کشوری رقیب

در کنار توانمندی‌های همکاری دو کشور در زمینه‌های گوناگون، نباید از نظر دور داشت که این دو کشور در برخی زمینه‌ها رقیب یکدیگر نیز به شمار می‌آیند که چنانچه این رقابت سالم باشد، به توسعه هر دو کشور می‌انجامد و چنانچه به نوعی کشمش تبدیل شود، آسیب‌زا خواهد بود. با توجه به اینکه امید می‌رود دیر یا زود افغانستان آرام آرام بر ریل توسعه و پیشرفت قرار بگیرد، بنابراین طبیعی است که خواه ناخواه در حوزه‌های فراوانی ورود خواهد کرد که ایران در آن حوزه‌ها فعال است و بنابراین رقابت شکل خواهد گرفت. ترانزیت انرژی و بار، صادرات قالی، زعفران، پسته و... برخی از زمینه‌های رقابت کنونی دو کشور است که دور از انتظار نیست در آینده‌ای نه چندان دور، این حوزه‌های رقابتی گسترش بیشتری یابد.

برای نمونه، اگرچه درست است که اکنون ایران در کنار ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان، بخش

عمده برق افغانستان را تولید می کند،[۱] اما در بحث انرژی و ترانزیت آن، نکات دیگری نیز نهفته است. این امر به‌ویژه در زمینه خط لوله تاپی که چندین سال است آسیای میانه و آسیای جنوبی با آن درگیر است، به چشم می‌خورد. «خط لوله انتقال گاز [TAPI] ۱۶۸۰ کیلومتر طول دارد که ۱۴۵ کیلومتر آن در ترکمنستان، ۷۳۵ کیلومتر در خاک افغانستان، ۸۰۰ کیلومتر در خاک پاکستان و ۸ کیلومتر آن در خاک هندوستان احداث خواهد شد. هزینه ساخت این خط لوله گاز بیش از ۸ میلیارد دالر برآورده شده» (رحیمی. ۱۳۹۳: ۱۵۴). این خط لوله ابتدا قرار بود از ایران بگذرد. گذر از ایران هم با سرعت بیشتر و هزینه کمتری انجام می‌شد، هم امنیت بیشتری داشت. اما با فشارهای امریکا برای حذف ایران از این پروژه، تنها گزینه موجود، افغانستان است. در حالی‌که از آغاز نام ایران به جای افغانستان به چشم می‌خورد، اما در چند سال گذشته که فشار برای جایگزینی افغانستان به جای ایران مطرح شده، باعث شده افغانستان احساس کند ایران می‌خواهد جای این کشور را در این طرح بگیرد. تا آنجا که پژوهشگران وزارت امور خارجه این کشور می‌نویسند: «ایران نیز تلاش دارد تا پروژه انتقال پایپ لاین از ترکمنستان را از مسیر بندر چابهار برای هند ممکن سازد. عملا این کشور به یکی از رقبای افغانستان در اجرای این پروژه تبدیل شده است» (رحیمی. ۱۳۹۳: ۱۵۵). البته طبیعی است که این خط لوله گاز ترکمستان با سالانه ۲۰۰ میلیون دلار سودی که عاید کشور افغانستان می کند(Liaboe. 2010: 30) ، برای این کشور اهمیت بالایی هم داشته باشد. هرچند لیابو (همانجا) به خطرات و ریسک‌های بسیاری که خط لوله گاز ترکمنستان را در خاک افغانستان تهدید می کند اشاره کرده است. این پروژه ۸ میلیارد دلاری اگر از افغانستان بگذرد، می‌تواند باعث کمک به بهبود زیرساخت‌های افغانستان شود (نیک اسنو. ۲۰۱۴). نکته دیگر اینکه «از دیدگاه استراتژیک، کنترل منابع نفتی آسیای مرکزی به منزله کنترل چین و هند در درازمدت می‌باشد» (گلر و استاهل. ۱۳۸۳: ۸۹).

افغانستان به هرحال کشوری است که آسیای میانه را به آسیای جنوبی وصل می کند و در این زمینه، کوتاه‌ترین راه است. همین است که برخی پروژه‌های مشابه دیگر نیز برای گذر از افغانستان در دست بررسی است. برای نمونه، کاسا–۱۰۰۰ نام پروژه‌ای است که قرار است از طریق آن ۱۰۰۰–۱۳۰۰ مگاوات برق تولید شده در تاجیکستان و قرقیزستان از طریق افغانستان به سوی پاکستان هدایت شود (کاسا۱۰۰۰–۲۰۱۱). این دو جمهوری پیشین شوروی در ماه‌های تابستان توانایی تولید حجم بالایی از انرژی اضافه بر مصرف داخلی دارند که می‌تواند نیاز پاکستان و تا اندازه‌ای افغانستان را برطرف کند.

---

۱. تولید برق در افغانستان در سال ۲۰۰۹ حدود ۲۸۵٫۵ میلیون کیلو وات ساعت بود؛ اما مقدار برق وارداتی در سال ۲۰۰۸ نزدیک ۱۲۰ میلیون کیلو وات ساعت بود که یعنی افغانستان کمتر از نیمی از برق مورد نیاز خود را می‌توانست تولید کند. در این میان، تقریباً نیمی از ۱۶۰ کیلو وات برق وارداتی افغانستان از ایران دریافت و در مناطقی همچون هرات، زرنج و دیگر مناطق مرزی افغانستان که نزدیک ایران است، مصرف می‌شد (علی‌آبادی. ۱۳۹۵).

البته اگرچه که در ماه‌های زمستان با کمبود برق روبرو خواهند بود، اما درآمدی که در تابستان از این راه به دست خواهد آمد، کاستی حاصله را جبران خواهد کرد (Smith. 2015: 68).

چنانچه ایران در دیگر زمینه‌ها بتواند از فرصت‌های موجود در افغانستان استفاده کند، سود حاصل از آنها می‌تواند بر نادیده گرفتن پروژه‌هایی همچون تاپی که احتمال رقابت و اختلاف دو کشور را در پی دارد، چیره شود.

بحث صادرات زعفران نیز در سال‌های اخیر به حوزه رقابت دو کشور تبدیل شده است. اگرچه نخستین بار دولت افغانستان در سال ۱۳۵۲ به کشت آزمایشی زعفران پرداخت، اما این طرح رها شد تا آنکه در سال ۱۳۷۱ که گروهی از پناهجویان افغانستانی از ایران به کشورشان بازگشتند، پیاز زعفران ایران را با خود به هرات برده و در آنجا کشت کردند. اما نقطه عطف، ۱۰ سال بعد، یعنی سال ۱۳۸۱ بود که ۲۸ تن پیاز زعفران به صورت قاچاق از مرز زاهدان ایران به افغانستان برده و کشت شد. پذیرش این نکته که چنین حجمی از پیاز زعفران بدون هماهنگی دولت این کشور یا نهادهای بین‌المللی فعال در افغانستان انجام شده باشد، منطقی به نظر نمی‌آید. اما به هر رو کشت زعفران در این کشور با استقبال چشمگیری روبرو شده و در سال‌های گذشته گسترش فراوان یافت. به گونه‌ای که از کشت چند هزار متری در سال ۱۳۸۱ به کشت چندصد هکتاری رسیده و باز هم در حال گسترش یافتن است. کشورهای گوناگونی همچون امریکا، انگلستان، دانمارک، هلند، ایتالیا، فرانسه، آلمان و... در زمینه توسعه کشت و برداشت زعفران، به‌عنوان محصولی پر سود و جایگزین خشخاش، به افغانستان کمک‌های چشمگیری می‌کنند (میرلطفی، علوی‌زاده و صفرپور. ۱۳۹۲: ۱۰۲). زعفران افغانستان با اینکه در پرتوی شهرت زعفران ایران، در حاشیه قرار گرفته، اما تا همینجا هم بازار و مشتریان خود، به‌ویژه در کشورهای امریکا، ایتالیا، هلند و دانمارک را دارد (همان: ۱۰۹). البته چنانچه کشت زعفران جایگزین کشت خشخاش شود و بنابراین تولید و قاچاق تریاک در این کشور کاهش یابد، به نوعی به سود ایران نیز خواهد بود و اگرچه ممکن است فروش زعفران ایران در رقابت با زعفران افغانستان کاهش یابد، در عوض هزینه های جانی و مالی و روانی قاچاق مواد مخدر از افغانستان به ایران نیز کاهش می یابد.

قالی افغانستان نیز طرفداران خود را دارد که اکنون پاکستان بخشی از فرش‌های دستباف خود را به نام قالی افغانستان صادر می‌کند. اما چنانچه امنیت و توسعه در افغانستان برقرار گردد، می‌تواند دوباره به صادرات جدی قالی‌های خود بپردازد که در این زمینه می‌تواند رقیبی برای قالی ایرانی باشد که شهرت جهانی دارد. همچنین این بحث رقابت می‌تواند به کالاهای دیگری که اکنون شاید چندان پیش‌بینی‌پذیر نباشند نیز کشیده شود که لازم است ایران از اکنون نسبت به کلیت این موضوع آمادگی لازم را داشته باشد.

بخش پنجم

نتیجه گیری

شاید در جهان کمتر بتوان دو کشوری را یافت که همچون ایران و افغانستان، این‌چنین مشترکات فراوان تاریخی، فرهنگی، زبانی و دینی با یکدیگر داشته باشند. تا آنجا که بسیاری اوقات، جدا کردن و مرز کشیدن میان این عناصر برای این دو کشور ممکن نیست، جز از راه مصادره به سود خود و دامن زدن به اختلافات. اما این همه مشترکات عمدتا نادیده گرفته شده و استفاده چندانی از آن نمی‌شود. مسکوب (۱۳۷۸: ۱۰) درباره ایران در سده‌های نخستین اسلام، از «وحدت فرهنگی بدون وحدت سیاسی؛ یگانگی در ریشه و پراکندگی در شاخ و برگ» سخن می گوید. این وحدت فرهنگی تا دو سده پیش، یعنی تقریباً زمان شکل‌گیری حکومت مستقل در افغانستان، میان ایران امروزی و افغانستان امروزی که هر دو بخشی از ایران بزرگ فرهنگی هستند، پا برجا بود. اما کم کم گسست در آن راه یافت و همچنان در حال پیشروی است و چنانچه مدیریت و کنترل نشود، جدایی‌ها بیش از این خواهد شد. این جدایی‌ها نه تنها از نگاه فرهنگی است، بلکه می‌تواند بر مسائل امنیتی، سیاسی و اقتصادی میان دو کشور نیز سایه افکند. بنابراین در این بخش پایانی، راهکارها و پیشنهادهایی برای نزدیکی بیشتر دو کشور و استفاده از توانمندی‌ها و ظرفیت‌های یکدیگر بیان می‌شود. ابتدا به عمده‌ترین مسائل و مشکلات در زمینه روابط میان ایران و افغانستان می‌پردازیم. یعنی مسائلی که با وجود آنها ایران نمی‌تواند در هیچ یک از زمینه‌های فرهنگی، امنیتی-سیاسی و اقتصادی، آنگونه که شایسته و بایسته است به افغانستان نزدیک شود.

روشن شدن نسبت و زاویه ما با افغانستان

آنچنانکه در بخش دوم اشاره شد، بیشتر نقاط مشترک میان دو کشور، نادیده گرفته شده است. این نادیده گرفتن یا دست کم گرفتن‌ها تا حد زیادی به دو نکته بستگی دارد: نخست اینکه میان ما با افغانستان چه نسبتی وجود دارد؟ و دوم اینکه افغانستان در چشم‌انداز کوتاه‌مدت و بلندمدت ما چه جایگاهی دارد؟

برای برنامه‌ریزی در راستای دیپلماسی فرهنگی، یکی از نخستین گام‌ها پاسخ دادن به پرسش «ما کیستیم؟» است (اسماعیلی‌فرد. ۱۳۹۳: ۳۳). به سخن دیگر، «دوستی یا دشمنی و رقابت یا همکاری در روابط بین‌المللی از تعریفی که از هویت و منافع وجود دارد حاصل می‌شود» (قاسمی. ۱۳۹۰: ۷۳ به نقل از متقی. ۱۳۸۶: ۲۳۹). بخش قابل توجهی از مشکلات و مسائل میان ایران و افغانستان، به همین تعریف و برداشت جمهوری اسلامی از هویت ایران و ایرانی باز می گردد.

بسیاری از مسئولان ایرانی پس از انقلاب، عموماً امت‌گرایی را در برابر ملی‌گرایی و اسلام را در برابر ایران قرار داده و همیشه گزینه دوم قربانی گزینه نخست شده است (احمدی. ۱۳۸۳؛ نفیسی. ۱۳۸۷). هرچند به نظر می‌آید گاهی شکست این سیاست، به تجدید نظرهایی منجر شده باشد. بنابراین به افغانستان تنها به‌عنوان کشوری مسلمان نگاه شده است و نه کشوری با مشترکات فرهنگی بسیار (که اسلام، تنها بخشی از آن است). برای نمونه، موسسه ابرار معاصر (۱۳۹۳: ۷) در پیشگفتاری که بر کتاب «درآمدی بر دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران» نوشته، مخاطبین دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران را در این چهار گروه دسته بندی کرده است: «الف) شیعیان سراسر جهان؛ ب) مسلمانان غیرشیعه در سراسر جهان؛ ج) ملل محروم و مستضعف در جوامع عقب‌مانده و کمتر توسعه‌یافته؛ د) مردم غیرمسلمان کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه». در این دسته‌بندی، هیچ نشانی از کشورهایی همچون افغانستان با آن پیشینه اشتراکات و همسانی‌های فرهنگی، تاریخی، زبانی و... دیده نمی‌شود.

رمضانی در کتابش[1] سوگیری سیاست خارجی ایران پس از انقلاب را به سه دوره دسته‌بندی می‌کند: «عدم تعهد ملی‌گرایانه که لیبرال‌ها در اوایل انقلاب آن را دنبال می‌کردند، رویارویی آرمان‌گرایانه که مذهبی‌ها از آن پیروی می‌کردند و سازش واقع‌گرایانه که عمل‌گرایان به‌ویژه پس از به قدرت رسیدن رئیس جمهور هاشمی رفسنجانی از آن حمایت می‌کردند» (شفیعی. ۱۳۸۲: ۸۳۳). در همین راستا، شفیعی (۱۳۸۲: ۸۳۴-۸۳۳) که مفصل‌ترین بحث را درباره سیاست ایران در برابر افغانستان مطرح کرده است، سوگیری سیاست خارجی ایران پس از انقلاب درباره افغانستان را اینگونه دسته‌بندی می‌کند: دوره آرمان‌گرایانه که حمایت از نهضت مقاومت افغانستان، بخشی از اهداف بزرگتری همچون حمایت از مستضعفین و مسلمانان در برابر مستکبرین بود. دوره آرمان‌گرا-واقع‌گرا که اگرچه حمایت از نهضت مقاومت افغانستان همچنان تداوم می‌یافت، اما شیعیان و فارس‌زبان‌ها در اولویت بودند، چرا که تلاش می‌شد آرمان‌ها بر پایه واقعیت‌ها تطبیق یابد. و بالاخره دوره واقع‌گرا-آرمان‌گرا که بر پایه واقعیت‌های موجود، آرمان‌های انقلاب مورد بازتفسیر قرار گرفت و توافق با اجلاس بن در ۲۰۰۱، نتیجه آن بود.

البته او (شفیعی. ۱۳۸۲: ۸۳۶-۸۳۵) اشاره می‌کند که در همه دوره‌ها و گاه به‌طور همزمان، چهار نگرش فکری در دستگاه سیاست خارجی ایران نسبت به افغانستان وجود داشته: ۱- ژئوپولتیک، که افغانستان را کشوری در همسایگی ایران می‌داند و بنابراین باید با هر حکومتی در آنجا کنار آمد؛ تا آنجا که حتی اقلیتی در حکومت جمهوری اسلامی، درباره به رسمیت شناختن طالبان هم فکر کرده بودند. ۲- سیاست سرزمینی-فرهنگی که تلاش دارد گروه‌های شیعه و فارس‌زبان همسو با ایران قدرت را در

---

۱. رمضانی، روح‌الله (۱۳۸۰)، چارچوب تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، برگردان علیرضا طیب، نشر نی.

این کشور به دست بگیرند. ۳- ژئو استراتژیک که تلاش دارد «مانع رخنه و نفوذ قدرت‌های متخاصم از جمله امریکا در افغانستان شود» و بالاخره ۴- ژئو اکونومیک که ثبات و توسعه افغانستان را از هر سو برای ایران خوش‌فرجام می‌داند. در واقع همه این چهار نگرش در سوگیری عملی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به افغانستان به چشم می‌خورد که باعث شده سیاست‌گذاری‌مان «نه خطی و نه دیالکتیکی، بلکه ملون و رنگارنگ» بوده باشد. این رنگارنگ بودن سیاست‌های ایران در برابر افغانستان، نکته‌ای است که کارشناسان دیگری (همچون جعفریان ۱۳۹۱) نیز به آن اشاره داشته‌اند و مانع از دستیابی به یک سیاست منسجم و یکپارچه درباره این کشور می‌شود. این رنگین کمانی بودن سیاست‌ها در برابر افغانستان و در واقع سردر گمی، از یکسو به تعارض نهادهای گوناگون تصمیم‌گیر ایرانی در زمینه افغانستان باز می‌گردد که جداگانه به آن می‌پردازیم، و از سوی دیگر به نبود یک دیدگاه و نظریه منسجم در این زمینه باز می‌گردد.

نیاز به یک دیدگاه و نظریه منسجم از سوی ایرانیان درباره افغانستان، نه تنها از سوی حکومت، بلکه از سوی روشنفکران ایرانی نیز عموماً نادیده گرفته شده است. بیشتر تولیدات فکری نویسندگان و روشنفکران ایرانی در زمینه‌هایی همچون هویت ملی، امنیت ملی، اقتصاد منطقه‌ای و... بدون کوچکترین نگاه و گوشه چشمی به افغانستان نگارش یافته‌اند. این در حالی است که در همه اینها خواه ناخواه افغانستان نقش پر رنگی دارد که نادیده گرفتن آن، آسیب‌های فراوانی را در پی دارد. البته در این زمینه، شاید بتوان چنگیز پهلوان را استثنا کرد که پس از سال‌ها پژوهش درباره افغانستان، دیدگاه «حوزه تمدن ایرانی» خود را در مجموعه مقالات جداگانه‌ای در نشریات که بعدها در قالب کتاب «افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان» مطرح کرد. او مفهوم تمدنی را از مفهوم منطقه‌ای جدا کرده که نخستی بیشتر نظری است و دومی، کاربردی و عملی. روابط منطقه‌ای کشورها، از جمله ایران، باید بر پایه و برگرفته از مفهوم نظری تمدنی باشد. یعنی کشورها باید روابط‌شان را با یکدیگر بر پایه حوزه تمدنی‌شان تنظیم و برنامه‌ریزی کنند.

او پس از سال‌ها بررسی و فعالیت در «مرکز اسناد فرهنگی آسیا» که خودش در یونسکو راه‌اندازی کرده بود، به این نتیجه رسید که برخلاف تصور اولیه‌اش، آسیا آنچنان منطقه یکدستی نیست که بتوان به پشتوانه آن در برابر هجوم تمدن غرب ایستادگی کرد؛ بلکه در این قاره حوزه‌های تمدنی گوناگونی همچون حوزه تمدن چینی، هندی، عربی و... وجود دارد و حوزه تمدنی ایرانی نیز یکی از اینهاست. او دو نقد به گرایش‌های ایران‌اندیش رایج در کشور وارد می‌کند: نخست اینکه بیشتر توجه و تمرکزشان بر قفقاز و بحرین بود و دوم اینکه در پی باز گرداندن آنها به مام میهن بودند (۱۳۷۷: ۹). چه اینکه آسیای میانه و به‌ویژه افغانستان در این گرایش‌ها جایگاهی ندارد. ضمن آنکه این کشورها اکنون با

وضعیت سیاسی و شرایط متفاوت از یکدیگر، در برابر هرگونه جذب به کشوری دیگر و از دست دادن همه یا بخشی از استقلال‌شان مقاومت می‌کنند. از سوی دیگر، پهلوان اشاره می‌کند یکی نشدن کشورهای حوزه تمدنی به سود این حوزه است؛ چه اینکه چنانچه در آینده برای یک یا چند کشور این حوزه مشکل بنیادین پیش بیاید، کشورهای دیگر عضو این حوزه از این تمدن پاسداری می‌کنند. و یا شهروندان کشورهای استبدادی این حوزه می‌توانند به کشورهای آزادتر این حوزه پناه ببرند. او همچنین به سیاست‌های خارجی ایران که متوجه جهان و تمدن اسلامی است نیز انتقاد دارد. همین نادیده انگاشتن حوزه تمدنی ایرانی باعث شده که ایران به افغانستان و فلان کشور مسلمان افریقایی به یک چشم نگاه کند و یا حتی شیعیان افغانستان اهمیتی کمتر از شیعیان لبنان داشته باشند.

در میان مسئولین ما گروهی بیشتر توجه‌شان به غرب است و گروهی دیگر که عمدتا قدرت را در دست دارند، نگاه‌شان به شرق است. اما این شرق یا در روسیه و چین و پیروی از سیاست‌های آنان در منطقه خلاصه می‌شود و یا توجه به جهان عرب (که این را هم بیشتر بر پایه هماهنگی با روسیه پیش می‌برند). بنابراین توجه به افغانستان و آسیای میانه که جایگاه تاریخی فرهنگ و تمدن ایرانی است، در حاشیه مانده است.

باز گردیم به دیدگاه تمدنی پهلوان. از نگاه او، ایران به‌عنوان وارث اصلی تمدن و فرهنگ ایرانی باید جایگاه اصلی و مادر برای کشورها و اقوام این حوزه را داشته باشد و بنابراین در بحث افغانستان، ایران باید پشتیبان همه اقوام این کشور، از تاجیک و هزاره گرفته تا ازبک و ترکمن و پشتون و بلوچ باشد. همچنین نگاه مذهبی در این حوزه آسیب‌زاست و توجه صرف به شیعیان می‌تواند به گریز از مرکز اهل سنت این کشور و غلتیدن‌شان به دامان وهابیت بینجامد. او اشاره دارد که طلاب افغانستانی در حوزه‌های علمیه ایران مورد توجه قرار می‌گیرند، اما از آنجا که بخشی از مهاجران سنی‌مذهب هستند، بنابراین در صورت تمایل به آموزش دینی به پاکستان یا عربستان می‌روند. نکته‌ای که مسئولین ایرانی به آن بی‌توجه‌اند.

پهلوان (۱۳۷۷: ۵۷–۵۸) پیشنهاد می‌کند ایران در استان‌های شرقی کشور، به‌ویژه شهرهایی که ترکیب جمعیتی سنی دارند، دانشگاهی ویژه مهاجران و بلکه همه فارسی‌زبانان راه‌اندازی کند که در آغاز با رشته‌های انسانی و سپس فنی و پزشکی کار خود را پیش ببرد. این دانشگاه‌ها و دانش‌آموختگان آنها می‌توانند پاسداران و مروجان تمدن ایرانی باشند.

بی‌گمان می‌توان نقدهایی بر دیدگاه پهلوان وارد کرد. برای نمونه به نظر می‌آید او علیرغم اشاره‌اش به اقوام دیگر، بیش از حد بر تاجیکان (فارسی‌زبانان) افغانستان تاکید دارد و در کتاب یادشده نیز از دولت مجاهدین (به رهبری استاد ربانی و احمدشاه مسعود) به شدت پشتیبانی نموده و دیگر گروه‌ها

(به‌ویژه شهید مزاری و نیروهای وی که هزاره‌های شیعه بودند) را به شدت نقد می‌کند. همین نگاه باعث انتقادات فراوان بر این کتاب و دیدگاه‌های پهلوان در افغانستان، به‌ویژه از سوی شیعیان شده است. با این همه کلیت دیدگاه تمدنی وی و اینکه ایران مسئول اصلی پشتیبانی از تمدن ایرانی در منطقه و به‌ویژه افغانستان بوده و فعالیت‌های در این راستا در درازمدت مصالح و منافع خود ایران را در پی دارد، درست و قابل دفاع است. کوتاه سخن آنکه ایران بدون یک دیدگاه نظری منسجم و تعیین نسبت خود با افغانستان، هر چقدر که برای این کشور هزینه کند، دستاورد چشمگیری به دست نخواهد آورد.

ایران در منطقه‌ای جای گرفته که حوزه‌های فرهنگی و تمدنی به شدت در حال تلاش برای نفوذ در دیگر حوزه‌ها و جذب و هضم آنها هستند. اینکه اردوغان در یکی از سخنرانی‌هایش ترکیه را بزرگتر از ترکیه می‌داند، اشاره‌ای گذرا دارد به فعالیت‌های این کشور و جمهوری آذربایجان برای استفاده از ترک‌زبانان کشورهای دیگر (و از جمله ایران و افغانستان) در راستای توسعه حوزه نفوذ خودشان. «اتحادیه کشورهای عرب» که در سال ۱۳۲۴ با ۶ کشور سنگ بنایش نهاده شد و سپس به ۲۲ کشور رسید، همچنین «شورای همکاری کشورهای ترک‌زبان» که در سال ۱۳۸۸ با پنج کشور رسما آغاز به کار کرد، بسیار بر حوزه تمدنی ایران اثرگذار هستند و کشورهای این حوزه چاره‌ای ندارند جز آنکه در برابر این اتحادیه‌ها آرایش نیروهای خود را داشته باشند. وگرنه همه یا بخشی از آنها درون این اتحادیه‌ها هضم خواهند شد. آنچنانکه افغانستان به تازگی (بهار ۱۴۰۰) درخواست عضویت ناظر به شورای همکاری کشورهای ترک‌زبان داده است. با این همه حوزه تمدنی ایرانی یک ویژگی و برجستگی نسبت به دو اتحادیه دیگر دارد و آن هم اینکه برخلاف آنها تنها بر پایه زبان نیست (اگرچه پاسداری و گسترش زبان فارسی که روزگاری زبان میانجی در حتی کشورهای ترک‌زبان هم بوده، از وظایف اصلی‌اش است) و برخی از کشورهای همان اتحادیه‌ها، برای نمونه جمهوری آذربایجان و ازبکستان می‌توانند عضو این حوزه تمدنی (با هر نامی که برگزیده شود) باشند.

همچنین احزاب ما نیز ارتباطی با احزاب افغانستان ندارند؛ چرا که در واقع می‌توان مدعی شد در هیچ یک از این دو کشور، حزب به معنای واقعی و با کارکرد واقعی آن شکل نگرفته است. حتی اگر احزاب‌مان معنای واقعی حزب داشته باشند نیز، عموماً احزاب سیاسی و بدون نگاه به حوزه تمدنی هستند. این را می‌توان مقایسه کرد با احزاب ملی‌گرای کشورهای دیگر. نمونه آن، حزب ملی‌گرا و افراطی «م.ح.پ» در ترکیه که نسبت به وضعیت ترک‌زبان‌های دنیا همیشه واکنش فوری نشان می‌دهد و به بهانه دفاع از ترک‌زبانان ایران تاکنون بارها برای کشورمان خط و نشان کشیده است. اگرچه این خط و نشان کشیدن‌ها به ظاهر خطر مستقیمی برای کشورمان نداشته، اما شهروندان ترکیه را نسبت به

وضعیت ترک‌زبانان ایران حساس کرده است.[۱]

ناهماهنگی نهادهای گوناگون در امور افغانستان

نکته دیگر که در بخش‌های گوناگون کتاب بارها به آن اشاره رفت، وجود نهادها و سازمان‌های فراوان در زمینه روابط با افغانستان و ناهماهنگی گسترده میان همین نهادهاست. این البته تنها ویژه نهادهای تصمیم‌گیرنده درباره افغانستان نیست؛ بلکه مشکل کلی دیپلماسی خارجی ایران است. تنها در بخش دیپلماسی فرهنگی، آنگونه که اسماعیلی‌فرد (۱۳۹۳: ۴۱) می‌نویسد، سی نهاد فعال و موازی کار داریم:

> «علیرغم تلاش‌ها برای تبدیل سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی به ستاد فرماندهی دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، در حال حاضر شاهد حضور سی نهاد و موسسه دولتی و غیردولتی در عرصه فعالیت‌های فرهنگی در خارج از کشور هستیم. این نهادها و موسسه‌ها به لحاظ جایگاه قانونی، اهداف و وظایف، تداخل و موازی‌کاری‌های متعددی با یکدیگر دارند. جایگاه قانونی آنها متفاوت و وضعیت فعالیت‌های حاکمیتی و اجرایی آنها نیز مبهم و نامشخص است... برخی از سازمان‌ها همچون سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی با وجود بهره‌مندی از بودجه دولتی، به دلیل تصویب اساسنامه توسط رهبری ملزم به پاسخگویی به مجلس نیستند».

همین است که با شیوه کنونی و آنگونه که نتایج نشان می‌دهد، ایران موفقیت اندک و محدودی در دیپلماسی فرهنگی دارد (گلشن‌پژوه. ۱۳۹۳: ۲۱). چرا که چهارمین عامل موفقیت در این امر، «هماهنگی میان بخشی و تمرکز در تصمیم‌گیری است» (آدینه‌وند. ۱۳۹۳: ۸۲). ایرانشاهی (۱۳۹۳: ۱۰۴) نیز به این مشکل نبود تمرکز در دیپلماسی فرهنگی کشور و مشخص نبودن حیطه اختیارات نهادهای گوناگون تصمیم گیر و مجری در این زمینه اشاره کرده است. همین است که به باور پهلوان (۱۳۷۷: ۴۶۷) به جای اینکه در ایران با «ساختار سیاست خارجی» روبرو باشیم، با «ساختارهای سیاست خارجی» سر و کار داریم که عموماً ناهماهنگ و گاه کاملا در تضاد با یکدیگر عمل می کنند.

سازمان‌های تصمیم‌گیر در سیاست خارجی ایران، به جای تعامل و ارتباط با یکدیگر، ناهماهنگ

---

۱. البته حزب میهن‌دوست «مهستان ایران» در خرداد ۱۳۹۹ و در پی انتشار اخباری که ادعا می‌کرد مرزبانان ایرانی برخی از مهاجران افغانستانی را به رودخانه هریرود انداخته و غرق کرده‌اند (ادعایی که البته هیچگاه اثبات نشد)، نامه سرگشاده‌ای به رئیس جمهور وقت، حسن روحانی نوشت و درخواست توجه بیشتر به وضعیت مهاجران افغانستانی در کشور و همچنین همتباران افغانستانی در آن سوی مرز داشت. با توجه به ناشناخته بودن حزب مهستان در فضای کشور، معلوم نیست آیا این نامه به دست رئیس جمهور رسید یا نه؟ و اگر می‌رسید، آیا مورد توجه قرار می‌گرفت؟ مشکل اینجاست که احزاب نسبتا اثرگذار ایرانی به این موضوعات توجهی ندارند و احزابی همچون مهستان که توجه دارند، نه شناخته شده‌اند و نه اثرگذار. بی‌گمان بسیاری از خوانندگان بار نخست است که نام این حزب را در جایی می‌بینند.

و گاه رقیب یکدیگر هستند که در زمینه افغانستان این مورد بسیار آسیب زده است[۱] (شفیعی. ۱۳۸۲: ۸۳۵). شفیعی این مسئله را بسیار آسیب‌زا برای ایران می‌داند که این نهادها حتی در گردآوری داده‌های میدانی از افغانستان و یا برقراری ارتباط با طرف افغانستانی نیز، دچار گروه‌بندی و رقابت و تعارض و ناهماهنگی‌اند و همین مایه بی‌اعتمادی طرف افغانستانی و دست بالا داشتن در برخورد با طرف ایرانی می‌شود (شفیعی. ۱۳۸۲: ۸۴۱–۸۴۰).

در زمینه افغانستان نیز این مشکل حتی با شدت بیشتری پابرجاست. برای نمونه پس از سقوط طالبان به دست نیروهای بین‌المللی و به رهبری امریکا، ایران نیز برای بازسازی افغانستان اعلام آمادگی نمود. در همین زمینه نمایندگان دفتر رهبری، وزارت خارجه، وزارت دفاع، وزارت کشور، وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران بیشترین سهم را بر دوش گرفتند که در راستای هماهنگی میان این نهادها، ستاد یا قرارگاه امور افغانستان ایجاد گردید و نمایندگی‌های این قرارگاه در استان‌های خراسان و سیستان و بلوچستان ایجاد شد (دهقان، یزدانی و کاظمی. ۱۳۹۷: ۱۵۲). اما با گذشت زمان مشخص شد که نه تنها هر یک از

---

۱. شاید بیان یک تجربه شخصی در این زمینه خالی از سود نباشد. در سال ۱۳۹۲ پیشنهاده/پروپوزالی درباره جذب گردشگران درمانی افغانستانی به ایران نوشته و آنرا به آقای تابش، ریاست دفتر رئیس وقت سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری تحویل دادم. حدودا نیم ساعتی هم درباره اهمیت این ایده که گردشگران درمانی افغانستانی می‌توانند چقدر برای ایران و مراکز درمانی‌مان سودآور بوده و از سوی دیگر برای همان افغانستانی‌ها هم که عمدتا برای درمان به هند و ترکیه می‌روند، صرفه‌جویی در پی خواهد داشت، توضیح دادم. در یکی از روزهای بهار ۱۳۹۳ از طرف سازمان میراث فرهنگی و بر پایه همان پیشنهاده، به من تلفن زده و گفتند فردا صبح جلسه‌ای در این زمینه برگزار می‌شود که اگر من هم دوست دارم، می‌توانم شرکت کنم! در حالی که من ساکن مازندران بودم و انتظار می‌رفت در جلسه‌ای که بر پایه ایده خودم هست، نقش محوری را داشته باشم. به هر ترتیب خودم را به تهران رسانده و نیمه دوم جلسه را توانستم حضور یابم. نمایندگانی از وزارت اطلاعات، وزارت بهداشت، وزارت کشور، نیروی انتظامی و سازمان میراث فرهنگی در آن جلسه حضور داشتند. در دقایق پایانی جلسه، چند دقیقه‌ای هم با اکراه وقت صحبت به من دادند. در پایان جلسه که پرسیدم نتیجه این جلسه چه می‌شود، گفتند خبر می‌دهند. و دیگر خبری نشد. بعدها و در تابستان ۱۳۹۴ وزارت امور خارجه نشستی درباره افغانستان با حضور کارشناسان ادارات مختلف برگزار کرد که من نیز به نمایندگی از مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری در این جلسه حضور یافتم. در آن جلسه نماینده سازمان میراث فرهنگی هم حضور داشت و به دیگران توضیح داد که این سازمان دو سال است طرحی را برای جلب گردشگران درمانی افغانستان در دست بررسی دارد! البته ایشان نمی‌دانست من نویسنده همان ایده و طرح هستم و من نیز چیزی نگفتم. یعنی سازمان میراث فرهنگی ایده مکتوب مرا دریافت کرد و مرا از آن حذف نموده، تلاش داشت به نام خودش آنرا پیش ببرد. و اکنون که هفت سال از آن تاریخ می‌گذرد، هنوز خبری از دستاوردها و نتایج این طرح مصادره شده‌ام در دست نیست. به همین سادگی یک ایده خوب و پخته را تنها برای آنکه به نام خودشان باشد، قربانی کردند. آن هم در حالی که من جزو معدود ایرانیانی هستم که درباره گردشگری افغانستان به‌طور تخصصی فعالیت دارم و برای نمونه، مدخل «گردشگری افغانستان» در دائره‌المعارف بین‌المللی گردشگری (انتشارات اسپرینگر. ۲۰۱۶) را من نوشته‌ام.

این نهادها ترجیح می‌دهد به تنهایی کارهایش را پیش ببرد، بلکه نهادها و سازمان‌های دیگری نیز به این جمع پیوست که آنان نیز همان الگوی تک‌روی را در پیش گرفتند. چنانچه همه نهادها و سازمان‌های درگیر در امور افغانستان، فعالیت‌های‌شان را نه تنها در زمینه بازسازی افغانستان، بلکه در همه امور و کارهای مربوط به این کشور با هماهنگی و زیر مدیریت ستاد امور افغانستان (یا نهادی مشابه) پیش ببرند، اکنون بی‌گمان وضعیت دیپلماسی ما در امور افغانستان اینگونه نبود.

از سوی دیگر و در زمینه دیپلماسی فرهنگی ایران در افغانستان، ظاهرا سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی پیشرو است و حتی برخی نویسندگان (برای نمونه ایرانشاهی. ۱۳۹۳: ۱۰۴) پیشنهاد می‌دهند که همه فعالیت‌های مرتبط با دیپلماسی فرهنگی ایران زیر مدیریت این نهاد انجام شود. اما مشکل اینجاست که این نهاد شوربختانه از اصلی‌ترین دلایل ناکامی دیپلماسی فرهنگی ایران در عرصه بین‌المللی است. همان مشکل اولویت قرار دادن ایدئولوژی اسلامی و عملا نادیده گرفتن تمدن ایرانی، در میان سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و رایزنان فرهنگی سفارتخانه‌ها که از سوی این سازمان فرستاده می‌شوند، به شدت احساس می‌شود.[1] اما پاسخ به این انتقادات، از شعارهای ایدئولوژی‌زده‌ای که ناکارآمدی‌شان چهار دهه است اثبات شده، فراتر نمی‌رود.

۱. نگارنده شش سال در آنکارا و از نزدیک فعالیت‌های رایزنی فرهنگی ایران در ترکیه را پیگیری می‌کرد و بارها در رسانه‌ها نسبت به کم‌کاری‌ها و سیاست‌های نادرست این رایزنی یادداشت نوشته که گاه با واکنش این رایزنی روبرو شده است. اصلی‌ترین فعالیت رایزنی فرهنگی ایران در ترکیه، برگزاری دعای کمیل در پنجشنبه شب‌هاست که به جز کارمندان خود سفارت و رایزنی فرهنگی، شمار دیگر شرکت‌کنندگان عموماً زیر تعداد انگشتان یک دست است. این در حالی است که از یکسو بر پایه آمار، بیشترین شمار مهاجران ایرانی در ترکیه به سر می‌برند و از سوی دیگر به‌واسطه تاثیر زبان و ادب فارسی بر زبان و ادبیات ترکی (به‌ویژه دوره عثمانی و سلجوقیان روم)، علاقه به فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در میان شهروندان این کشور بسیار بالاست. رایزنی فرهنگی ایران در آنکارا در پاسخ به این انتقادات، به فعالیت‌های فرهنگی دیگر همچون اجرای کنسرت موسیقی، برگزاری برنامه‌هایی همچون شب چله و نوروز و... اشاره می‌کند. اما دو نکته را در این زمینه نادیده می‌گیرد: نخست اینکه نسبت برگزاری این برنامه‌های فرهنگی به برنامه‌های مذهبی، کمتر از ۱ به ۱۰ است (یعنی به ازای هر ۱۰ برنامه مذهبی، ۱ برنامه فرهنگی هم برگزار نمی‌شود) و از سوی دیگر میزان استقبال شهروندان ایرانی و ترکیه از برنامه‌های فرهنگی، بسیار بیشتر از استقبال‌شان از برنامه‌های مذهبی است؛ اما رایزنی فرهنگی چشمش را بر روی این واقعیات می‌بندد. این البته ویژگی کلی رایزنی‌های فرهنگی ایران در سراسر دنیاست. برای نمونه، تجربه آشنایی نگارنده با فعالیت رایزنان فرهنگی ایران در آسیای میانه نیز نتایج مشابهی را نشان داده که درباره آنها نیز نوشته‌ام. اما همچنان در بر همان پاشنه می‌چرخد.

ایدئولوژی‌گرایی و امریکا ستیزی

پیش از ورود به این بحث باید به دو نکته اشاره کرد: نخست اینکه این مبحث، به نوعی ایدئولوژی رسمی نظام جمهوری اسلامی ایران است و نگارنده به خوبی می‌داند که حاکمیت ایران دست کم به این زودی‌ها از این ایدئولوژی خود کوتاه نمی‌آید. اما به هرحال به‌عنوان یک مانع جدی، بایسته است که مورد اشاره قرار گیرد. نکته دوم اینکه نقد این ایدئولوژی به معنای درست بودن رفتارهای امریکا نیست. کیست که نداند این کشور در تاریخ کوتاه خود همواره با جنگ‌طلبی و لشکرکشی به کشورهایی همچون افغانستان که ۱۲ هزار کیلومتر از آن فاصله دارند و دخالت در امور کشورهای دیگر و اعمال تحریم‌های فلج‌کننده که حتی مغایر منشور سازمان ملل متحد است و...، آغازگر این تنش‌هاست؟ اما واقع‌گرایی و در نظر گرفتن منافع و مصالح یک کشور چیز است و پافشاری بر حق و حقوق چیزی دیگر. چه بسا با این پافشاری‌ها بر برخی مواضع به حق خود، چندین برابر از حقوق دیگر خود را از دست داده‌ایم. مورد افغانستان، خود نمونه‌ای گویاست در این زمینه که به برخی موارد آن در زیر اشاره می‌شود.

به‌واسطه فشار امریکاست که خط لوله تاپی که قرار بود از ایران بگذرد، اکنون از افغانستان و پاکستان می‌گذرد که اگرچه هزینه‌ای بسیار بیشتر برای کشورهای درگیر این طرح دارد، اما بدون اجازه امریکا نمی‌توانند چنین کاری کنند. هدف امریکا نیز دور زدن ایران و محروم کردن کشورمان از منافع این طرح است.

به خاطر فشار و دستور مقامات امریکایی است که بخش دولتی و بخش خصوصی ایران نمی‌تواند در بسیاری از پروژه‌های بازسازی افغانستان شرکت کند. آنچنانکه نشان دادیم، امریکا مستقیما و آشکارا مسئولین افغانستانی را از ارائه بسیاری از پروژه‌های عمرانی خود به ایران منع کرده است. آن هم با جودی که ایران در بازسازی افغانستان کمک‌های بلاعوض بسیاری کرده بود. همانگونه که در بخش چهارم اشاره کردیم، در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ با میانجی‌گری امریکا بود که افغانستان از شوروی فاصله گرفت و بیشتر مایل به ایران گردید. در همین دوره، امریکا میانجی قراردادهای بازرگانی و عمرانی میان ایران و افغانستان شد که هم اوضاع اقتصادی و معیشتی افغانستان بهبود یافت و هم نفوذ سیاسی و تجاری ایران در این کشور تقویت گردید (یوسف‌زهی، فرزانه‌پور و بخشی. ۱۳۹۷: ۱۹۴ به نقل از عباسی و رنجبردار. ۱۳۹۰ و فرهنگ. ۱۳۹۵). اما اکنون که سیاست ما بر پایه ایدئولوژی امریکا ستیزی است، همان امریکا مانع دستیابی ما به اهداف به حق‌مان می‌شود. همچنین دوباره یادآوری می‌شود اگر طرح ترانزیت کالاهای افغانستانی از بندر چابهار اجرایی شده، به خاطر این است که امریکا در پی درخواست دولت‌های افغانستان و هندوستان، این بندر را در فهرست تحریم‌هایش علیه ایران قرار نداده است.

به‌واسطه ترس از امریکا و به دست آوردن خشنودی این کشور است که رسانه‌های افغانستان نه تنها جرأت دفاع از فعالیت‌های انسان‌دوستانه ایران و کمک‌هایش به افغانستان را ندارند، بلکه چشم‌شان را بر آنها بسته و نادیده می‌گیرند. همچنین برای همین دلیل است که می‌بینیم رفتارهای گاه نادرست مسئولین ایرانی با مهاجران قانونی یا غیرقانونی، برجسته‌سازی شده و برنامه‌های تلویزیونی و گزارش‌های روزنامه‌ای فراوان با محوریت آنها ساخته می‌شود. بگذریم از مواردی که اتهامات بی‌پایه و اساس در این زمینه به ایران وارد می‌شود، بی‌آنکه بتوانند آنها را اثبات کنند. آنچنانکه در بخش فرهنگ اشاره شد، حتی دوست‌داران ایران در افغانستان هم نمی‌توانند دیدگاه‌های واقعی‌شان را در این زمینه بروز دهند.

به نظر می‌آید برای همین ویژگی امریکاستیزی طالبان است که برخی از مسئولین ایرانی آشکارا از این گروه پشتیبانی کرده، آنان را جنلش اصیل منطقه خوانده که با طالبان بیست سال پیش فرق دارند و... . و همین جملات و دیدگاه‌هاست که باعث نفرت بیشتر بسیاری از افغانستانی‌ها از مسئولین و حکومت کشورمان می‌شود و خوراک فراوان برای رسانه‌های ایران‌ستیز، چه در افغانستان و چه در کشورهای دیگر فراهم می‌آورد.

به نظر می‌آید برای اینکه دولت افغانستان بیشتر به دامان امریکا نغلتد، ایران در برخی موارد (همچون حقابه قانونی کشورمان از هیرمند و هریرود) کوتاه می‌آید و سخنان درشت رئیس جمهوری افغانستان که حتی در کشور خودش هم با بحران مشروعیت جدی روبرو است را تحمل می‌کند. که اگر این ایدئولوژی در بدنه حاکمیت‌مان اینچنین پر رنگ نبود، ایران نه تنها خودش می‌توانست حقوق قانونی‌اش را خیلی ساده‌تر به دست آورد، بلکه در صورت لزوم می‌توانست به حکمیت بین‌المللی و کشورهای دیگر ارجاع دهد.

به خاطر همین ویژگی است که امریکا بیشتر اهداف خود در زمینه افغانستان را با هماهنگی و از راه پاکستان انجام می‌دهد. آن هم در حالی که می‌داند پاکستان پشتیبان و در واقع آفریننده طالبان بود و اکنون نیز مداخلاتش در این کشور، در بسیاری موارد در تضاد با اهداف امریکا در افغانستان است. با همه اینها، امریکا پاکستان را بر ایران ترجیح می‌دهد و منافع پاکستان در افغانستان نیز، کاملا در تضاد با منافع و مصالح ایران قرار می‌گیرد.

و موارد بسیار بی‌شمار دیگری که امریکا مستقیم یا غیرمستقیم، منافع ما را در خاک افغانستان سوزانده یا حتی افغانستان را علیه ایران ترغیب کرده است. حتی برخی نوشته‌هایی (همچون مرادی و ترکاشوند. ۱۳۸۹) که نگاه ایدئولوژیک و عموماً غیر مستند به افغانستان دارند و بحث امریکا را بیشتر برجسته می‌کنند نیز اذعان دارند اگر ایران بر پایه ایدئولوژی‌اش با امریکا سر ستیز داشته و کوتاه نیاید، «شرایط ایران در افغانستان دشوار خواهد ماند و چه بسا دشوارتر هم بشود».

آنچه در بالا آمد، سه مشکل بنیادین در زمینه دیپلماسی ایران نسبت به افغانستان است که سال‌هاست گریبان روابط‌مان با افغانستان را گرفته و پیامدهای زیان‌بارش را بدون اغراق، هر روز می‌بینیم و تجربه می‌کنیم. البته نگاهی به آنچه در بالا آمد نشان می‌دهد هر سه مورد، تنها ویژه‌ی افغانستان نیست و به‌طور کلی نه تنها در سیاست خارجی ما، بلکه حتی در مسائل داخلی نیز با همین مشکلات دست به گریبانیم. یعنی در واقع یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد مشکلات ما در زمینه روابط با افغانستان، نمونه و مثالی است از همین مشکلات در زمینه روابط‌مان با بیشتر کشورهای جهان و حتی مردمان خودمان در ایران. تا زمانی که این رویه‌ها اصلاح نشده و مشکلات‌شان برطرف نشود، نمی‌توان انتظار ارائه راهکارهایی داد که معجزه کنند. عموماً نهادهای دولتی و رسمی در ایران از پژوهشگران انتظار دارند بدون اینکه محدودیت‌ها برداشته شود، سیاست‌های نادرست اصلاح گردد، اشتباهات گذشته پذیرفته و جبران شود و...، راهکارهایی ارائه دهند که باعث ایجاد شرایطی ایده‌آل و عالی گردد. محمد فاضلی در دیدگاهی که محسن رنانی نام «افسانه پیل و پراید» بر آن نهاد، به خوبی به این مسئله پرداخته است. از نگاه او چنین انتظاری از پژوهشگران و اهل اندیشه ایران، مانند اینست که از کسی بخواهیم یک فیل چند تُنی را سوار بر پراید کند. در حالی که نه فیل در پراید جا می‌شود و نه اگر جا شود، پراید توانایی جابجایی فیل را دارد. بنابراین امید می‌رود مسئولین و دست‌اندرکاران ایرانی دیر یا زود به برطرف کردن این موانع در زمینه رابطه میان ایران و افغانستان (که البته در روابط‌مان با دیگر کشورها نیز وجود دارد) بپردازند تا بتوان انتظار پیشرفت در این روابط داشت.

اکنون و در ادامه به پیشنهادهایی در سه حوزه بررسی‌شده در این کتاب، یعنی فرهنگی، سیاسی–امنیتی و اقتصادی می‌پردازیم. هرچند بسیاری از این پیشنهادها در لابلای صفحات کتاب، آشکار یا در پرده اشاره شده‌اند، اما در اینجا به‌صورت چکیده دوباره بیان می‌شوند. باید دوباره به این نکته اشاره کرد که بسیاری از این پیشنهادها را نمی‌توان از یکدیگر تفکیک و جداسازی کرد؛ همانگونه که برای نمونه بسیاری از مسائل فرهنگی نمی‌تواند بدون توجه به مسائل اقتصادی یا سیاسی و امنیتی وجود داشته باشد، بسیاری از پیشنهادهای فرهنگی نیز اگر مورد توجه قرار بگیرند، خواه ناخواه گشایش‌هایی در زمینه‌های اقتصادی یا سیاسی و امنیتی نیز خواهند داشت.

در زمینه فرهنگی، به نظر می‌آید پیش از واگذاری این بازی و رقابت به کشورهایی همچون ترکیه، عربستان، امریکا و...، ایران باید راهکارهای زیر را به‌طور جدی سرلوحه خود قرار دهد:

- پیش و بیش از هر چیز، راه‌اندازی مرکز افغانستان‌شناسی و بررسی همه ابعاد مرتبط با افغانستان؛[1]

---

۱. البته نزدیک ۱۵ سال است که مرکز افغانستان‌شناسی در دانشگاه بیرجند راه‌اندازی شده، اما هنوز هیچ وبسایتی برای معرفی ندارد، هیچ گزارش عملکردی از فعالیت‌هایش در این سال‌ها منتشر نشده، هیچ برنامه‌ای برای فعالیت‌های آینده‌اش

- تربیت نیروهای کارشناس و متخصص در زمینه افغانستان و استفاده از تخصص آنها از سوی نهادهای تصمیم‌گیر یا مجری در زمینه افغانستان؛
- پشتیبانی از پایان‌نامه‌های مرتبط با موضوع افغانستان و هدایت دانشجویان تحصیلات تکمیلی برای کار بر روی موضوعات مهم مرتبط با افغانستان؛
- پشتیبانی از زبان فارسی و تقویت آن در افغانستان؛
- یاری رساندن به زبان پشتو و تاکید بر هم‌ریشه و نزدیک بودن این زبان با زبان فارسی (که هر دو جزو خانواده زبان‌های ایرانی هستند)؛
- تاکید بر ریشه‌های تاریخی/فرهنگی/زبانی و دینی مشترک؛
- ثبت مشترکات تاریخی، فرهنگی و ادبی به‌صورت مشترک با افغانستان و پیشگیری از اختلاف‌زایی این مشترکات؛[1]
- توجه به حساسیت‌ها در این زمینه (مانند اجتناب از بیان مسائلی همچون «افغانستان بخشی از ایران بوده که جدا شد» و به جای آن بیان مواردی همچون «افغانستان و ایران یک سرزمین با فرهنگ و تاریخ یکسان بودند که دو پارچه شدند» و...)؛
- نظارت بر اخبار رسانه‌های ایران و امکان پیگیری حقوقی مطالب خلاف واقع علیه افغانستانی‌ها و به‌ویژه مهاجرین؛
- پشتیبانی از آثار ادبی و تاریخی همسو با تمدن و میراث مشترک‌مان که در افغانستان نوشته می‌شود؛
- پشتیبانی از قشر نویسنده، روزنامه‌نگار، فیلم‌ساز، هنرمند و... افغانستانی؛
- اعطای بورس تحصیلی به نخبگان این کشور؛
- برگزاری تورهای فرهنگی در ایران برای استادان دانشگاه‌ها و روزنامه‌نگاران افغانستانی؛
- برنامه تبادل استاد یا فرستادن استادان پروازی به دانشگاه‌های بزرگ افغانستان؛
- راه‌اندازی رسانه‌های نوشتاری (همچون روزنامه) و دیداری (همچون کانال تلویزیونی) مشترک؛
- اعطای شهروندی به نخبگان افغانستانی؛
- اعطای شهروندی به مهاجران افغانستانی که دست‌کم سه نسل است در ایران زندگی کرده و کاملا ایرانی شده‌اند؛

در دست نیست و... .

۱. بهتر است ایران از این راه تلاش کند از واگرایی و نفرت بیشتر افغانستانی‌ها نسبت به ایران بکاهد. چنانچه این همکاری‌های مشترک رخ ندهد، بی‌گمان کشورهای دیگر این خلأ را پر خواهند کرد. آنچنانکه اکنون دولت ترکیه مرمت و بازسازی خانه و خانقاه پدر مولانا که زادگاه مولانا نیز بوده، در بلخ را بر دوش گرفته است. بی‌گمان در پی چنین موقعیت‌هایی، دست ایران از ادعا بر اینگونه میراث‌های فرهنگی کوتاه خواهد بود.

- صدور بخشنامه به ادارات مربوطه (همچون اداره امور اتباع خارجه وزارت کشور) و به‌ویژه نیروی انتظامی در راستای حفظ کرامت انسانی مهاجرین؛
- نظارت بیشتر بر رفتار و برنامه‌های سفارت و کنسولگری‌های ایران در شهرهای مختلف افغانستان که گاهی در برابر صدور روادید ایران، شروط غیرقانونی‌ای مطرح می‌کنند و...

در زمینه سیاسی-امنیتی، نبود امنیت در افغانستان باعث شده مرزهای شرقی ما نیز جزو مرزهای ناامن به شمار آمده و هزینه‌های بسیاری برای تامین امنیت در این منطقه بر کشورمان تحمیل شود. مشارکت جدی ایران در تأمین امنیت در افغانستان (دست‌کم آنگونه که در سوریه در کنار حکومت این کشور و در برابر گروه‌های تندرو همچون داعش و... عمل کرد و موفقیت قابل توجهی در این زمینه داشت)[1] می‌تواند چندین دستاورد برای‌مان داشته باشد: نخست اینکه چنانچه امنیت در این کشور تامین شود، نیازی به حضور نیروهای خارجی، به‌ویژه امریکایی‌ها در همسایگی ایران نیست. در کنار این، چنانچه ایران در تامین امنیت افغانستان موفق شود، به‌طور ناخودآگاه موفقیتش در این زمینه با ناکامی امریکایی‌ها و غربی‌ها مقایسه شده و جایگاه برجسته‌ای به ایران می‌بخشد. دوم، تامین امنیت افغانستان می‌تواند از حضور میلیون‌ها افغانستانی که از ناامنی در این کشور گریخته و بار مالی و اجتماعی قابل توجهی بر ایران تحمیل کرده‌اند، پیشگیری کند. سوم، برقراری امنیت در افغانستان می‌تواند مسیر ترانزیتی ایران به آسیای میانه و شرق دور را از تک‌مسیره بودن و وابستگی به ترکمنستان به چند گزینه بودن تبدیل کند. اما مهمترین پیشنهادها در زمینه امنیتی-سیاسی اینهاست:

- عدم تلاش برای تطهیر نیروها و گروه‌هایی که نزد دولتمردان و به‌ویژه مردم افغانستان منفور هستند (همچون طالبان)؛
- شناسایی جریان‌های سیاسی نزدیک به ایران یا دست کم جریان‌هایی که دشمنی آشکار با ایران نداشته و پشتیبانی از آنان؛[2]
- در اولویت بودن منافع و مصالح ایران، حتی اگر همسو با منافع دشمنان (برای نمونه امریکا) و مخالف منافع دوستان (برای نمونه روسیه) باشد؛
- پیگیری و رصد فعالیت کشورهای دیگر (همچون امریکا، روسیه، چین، هند، پاکستان، عربستان، ترکیه و...) در افغانستان؛

---

۱. اتفاقا به نظر می‌آید ایران چنانچه همکاری‌های امنیتی‌اش با افغانستان را به درستی مدیریت کند، موفقیت بیشتری نسبت به حضورش در سوریه و عراق داشته باشد.

۲. شوربختانه همانگونه که نشان داده شد، ایران در این زمینه کارنامه خوبی ندارد و در برابر جریان‌های ایران‌ستیزی که در افغانستان قد می‌کشند، از جریان‌های ایران‌گرا یا حتی خنثی پشتیبانی نمی‌کند. بگذریم از اینکه گاه آشکار یا پنهان و در اثر ناآشنایی، از جریان‌های ایران‌ستیز پشتیبانی کرده است.

- کمک به دولت و کشاورزان افغانستانی برای توسعه کشت جایگزین خشخاش؛
- تلاش برای پذیرش همه یا بخشی از نیروهای نظامی افغانستان برای گذراندن دوره‌های آموزشی؛

تسهیل، اما نظام‌مند کردن ارائه روادید به افغانستانی‌ها، و در عین حال ضمانتی کردن بازگشت آنان به کشورشان؛

- توجه بیشتر به طلاب دینی اهل سنت افغانستان و پذیرش آنان در مدارس و حوزه‌های علمیه اهل سنت ایران برای پیشگیری از غلتیدن‌شان به دامان افراط‌گرایی دینی؛
- فشار بر دولت افغانستان برای نظارت بیشتر بر روی مرزهای مشترکش با ایران و پیشگیری از ورود قاچاقی شهروندانش به کشورمان؛
- کشاندن مسئولان افغانستانی پای میز مذاکره و تاکید بر اجرای معاهدات پیشین در زمینه حقابه ایران؛
- ساماندهی طرح خانواده‌های مهاجر و اعمال محدودیت‌های بهداشتی بر فرزندآوری بیش از حد آنان؛[1]

در زمینه اقتصادی ایران آنچنانکه نشان دادیم، تاکنون هزینه‌های بسیاری پرداخته و تقریباً چیز درخوری که درو نکرده، هیچ، همچنان نیز متهم است و دارد هزینه‌های دیگری (همچون انتقادات فراوان دولت و مردم افغانستان) می‌پردازد. به نظر می‌آید چنانچه حکومت ایران از سیاست‌های نادرست خود عقب‌نشینی کرده و راهکارهایی همچون آنچه در زیر اشاره می‌شود را در پیش بگیرد، دست‌کم هم هزینه کمتری می‌پردازد و هم برداشت بیشتری خواهد داشت. و البته این یک معامله دو سو بُرد خواهد بود که به جز حکومت و مردم ایران، چه مهاجران افغانستانی در ایران و چه ساکنان افغانستان از آن سود خواهند برد.

- گسترش مشاغلی که مهاجران افغانستانی امکان فعالیت قانونی در آن دارند، تا بخش نخبه مهاجران نیز متناسب با توانایی خود بتواند خدمت‌رسانی کند؛
- قانونی کردن خرید و فروش خودرو، سیم کارت تلفن همراه، خرید ملک (دست کم برای نسل سوم مهاجران!)؛

---

۱. این اصلا به معنای پیشگیری از فرزندآوری مهاجران نیست و نباید مایه سوءبرداشت شود. بلکه بخش قابل توجهی از افغانستانی‌ها هرگونه پیشگیری از بارداری را خلاف خواست الهی می‌دانند و بخشی از مهاجران نیز این دیدگاه را با خود به ایران می‌آورند. بنابراین در حالی که شوربختانه عموماً از نظر اقتصادی سطح بسیار پایینی دارند، شمار قابل توجهی فرزند می‌آورند. برای نمونه یادآوری می‌شود مادر ستایش، دختر شش ساله‌ای که توسط یک نوجوان ۱۷ ساله ایرانی مورد تجاوز و قتل قرار گرفت، هشت فرزند دیگر هم داشت و با ستایش ۹ فرزند می‌شدند؛ آن هم در حالی که در آن زمان تنها ۳۴ سال داشت. طبیعی است که چنین مادری نتواند از فرزندانش آنگونه که نیاز است مراقبت کند و به جز داغ دیدن خودش، هزینه‌های سیاسی زیادی برای ایران نیز ایجاد کند.

- امکان افتتاح حساب بانکی برای مهاجران افغانستانی و برخورد با دستورالعمل‌های میلی و غیرقانونی بانک‌ها که هر چند وقت یکبار با مسدود کردن حساب‌های قانونی مهاجران به بهانه‌های گوناگون، مایه دردسر و نارضایتی آنان را فراهم می‌کند؛
- ساخت بیمارستان در مناطق شرقی کشور برای جذب گردشگران درمانی افغانستان، در کنار تسهیل صدور روادید درمانی؛
- حذف موانع جدی سرمایه‌گذاری افغانستانی‌ها در بندر چابهار (علیرغم آنکه بر روی کاغذ ظاهرا مانعی نیست)؛
- پشتیبانی بیشتر دولت از بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری در افغانستان، آنگونه که دولت‌های چین، هند، ترکیه و... انجام می‌دهند؛
- حضور گسترده‌تر بخش دولتی ایران در بخش معادن افغانستان در زمینه‌های گوناگون (از آموزش نیروهای بومی گرفته تا صادرات ماشین‌های معدن، اجاره و برداشت از معادن این کشور، زمینه‌سازی انتقال مواد خام معدنی به ایران برای استحصال و باز گرداندن آنها به افغانستان و...)؛
- مشارکت در ساخت راه‌ها و جاده‌های این کشور، به‌ویژه بخش شمالی سرک حلقوی؛
- نظارت بر تولیدات بخش دولتی و خصوصی ایرانی در افغانستان (برای پیشگیری از کاهش کیفیت خدمات و بدنام کردن کالاها و خدمات ایرانی)؛
- اجرای دستور رهبری مبنی بر ثبت‌نام کودکان حتی غیرقانونی افغانستانی در مدارس، بدون قید و شرط؛
- هدایت دانشجویان مهاجر افغانستانی به سوی رشته‌هایی که در آینده افغانستان کاربرد داشته باشد (همچون معدن، ارتباطات و...)؛
- ساماندهی سیستمی برای جذب گروه‌های گوناگون گردشگر افغانستانی (درمانی، فرهنگی، زیارتی، علمی و...)، بدون قوانین دست و پا گیر کنونی؛
- شناخت بهتر فضای فرهنگی افغانستان و تولید کالاهای فرهنگی و غیرفرهنگی متناسب با این فضا (همچون فیلم و سریال، نشریات فرهنگی ویژه بانوان، اجرای کنسرت موسیقی توسط هنرمندان ایرانی در شهرهای بزرگ افغانستان و...)

منابع

آدینه‌وند، احمد (۱۳۹۳)، ظرفیت‌ها و زمینه‌های تاثیرگذاری دیپلماسی فرهنگی در سیاست خارجی ایران، حاجیانی، ابراهیم و ایرانشاهی، حامد (تدوین)، درآمدی بر دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. تهران: ابرار معاصر. ۷۳-۸۸.

ابراهیمی، افسانه (۱۳۹۱)، تلاش‌های چند جانبه ایران در افغانستان بعد از سقوط طالبان (۲۰۰۱-۲۰۱۱)، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی، استاد راهنما: سیدمحمد کاظم سجادپور، مشاور: محمدجواد ظریف، دانشکده روابط بین‌المللی وزارت امور خارجه.

ابراهیمی، شهروز و مجیدی نژاد، سیدعلی (۱۳۹۵)، تبیین تهدیدات امنیتی توافقنامه مشارکت استراتژیک امریکا-افغانستان بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، مطالعات انقلاب اسلامی، سال ۱۳، شماره ۴۵، تابستان. صص: ۱۸۸-۱۶۹.

ابراهیمی، نعمت‌الله، مصعب عمر و محمد عرفانی (۱۳۹۴)، رسانه‌های اجتماعی و بیان روایت‌های افراطی در افغانستان، به سفارش انیستیتوت مطالعات استیراتژیک افغانستان.

ابوطالب بن محمد اصفهانی (۱۳۸۳)، مسیر طالبی یا سفرنامه میرزا ابوطالب خان (۱۲۱۳-۱۲۱۸ هـ ق)، به کوشش حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی. چاپ چهارم.

اتاق مشترک ایران و افغانستان (۱۳۸۵)، به بهانه حضور رئیس جمهور افغانستان در ایران، نشریه اتاق بازرگانی، صنایع و معادن ایران، شماره ۳. صص: ۳۵-۳۴.

احمدی، حمید (۱۳۸۳)، «هویت ملی ایرانی: ویژگی‌ها و عوامل پویایی آن»، در میرمحمدی، داود، گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران، تهران: تمدن ایرانی. ۱۸۹-۲۱۲.

احمدیار، وحدت (۱۳۹۱)، افغانستان و محیط زیست، مشهد: بدخشان.

اداره مرکزی احصائیه (۱۳۹۴)، افغانستان در آئینه آمار. قابل دسترسی در:

http://cso.gov.af/Content/files/Afghanistan درصد۲۰at درصد۲۰a درصد20Glance.pdf

اداره ملی احصائیه و معلومات (۱۳۹۷)، سالنامه احصائیوی ۱۳۹۶، کابل.

اداره ملی احصائیه و معلومات (۱۴۰۰)، سالنامه احصائیوی ۱۳۹۹، شماره ۴۲، حمل.

ارزگانی، مسیح (۱۳۹۰)، افغانستان: رنگین کمان اقوام، کابل: انتشارات صبح امید.

اسماعیلی، حبیب‌الله و صیامیان (۱۳۹۲)، چالش‌های همگرایی بین فارسی‌زبانان (گفتگو)، در اسماعیلی، حبیب‌الله،

رسولیان، قهار و معرفتی، شادی، چشم‌اندازهای ایران فرهنگی، تهران: خانه کتاب. صص: ۵۵۹-۵۷۵.

اسماعیلی‌فرد، مریم (۱۳۹۳)، دیپلماسی فرهنگی و جایگاه آن در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، حاجیانی، ابراهیم و ایرانشاهی، حامد (تدوین)، درآمدی بر دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران. تهران: ابرار معاصر. ۲۳-۴۷.

اشنایدر، توبیاس (۱۳۹۷)، لشکر فاطمیون: جنگجویان افغان در جنگ داخلی سوریه، برگردان و انتشار: انستیتوت مطالعات استراتژیک افغانستان، کابل.

امان، دیتر (۱۳۶۷)، بختیاری‌ها: عشایر کوه‌نشین ایرانی در پویه تاریخ، برگردان محسن محسنیان، مشهد: آستان قدس رضوی.

امیر احمدی، هوشنگ (۱۳۷۷)، بحران افغانستان و سیاست منطقه ای ایران، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره‌های ۱۴۳-۱۳۳، صص: ۹-۴.

امیری، علی (۱۳۷۸)، سراب تمدن: مروری گذرا به کتاب افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان اثر چنگیز پهلوان، سراج، سال ششم، شماره ۱۸، پاییز. صص: ۲۵۲-۲۳۲.

انوشه، حسن (۱۳۸۲)، افغانستان در غربت، انتشارات بین‌المللی الهدی.

ایرانشاهی، حامد (۱۳۹۳)، چالش‌ها و راهبردهای جمهوری اسلامی ایران در فرایند دیپلماسی فرهنگی، حاجیانی، ابراهیم و ایرانشاهی، حامد (تدوین)، درآمدی بر دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، تهران: ابرار معاصر. ۸۹- ۱۱۱.

باورساکس، گری و چمبرلین، بونیتا ای. (۱۳۸۴)، گوهرسنگ‌های افغانستان، برگردان بهروز زرمهری. مشهد: ارسطو.

بشکنی، غلامحسین (۱۳۹۷)، افغانستان؛ تلاقی و تباین طالبان، حکمتیار و داعش، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، سال ۱۹، شماره ۲، تابستان. صص: ۱۰۰-۶۱.

بنی‌یعقوب، ژیلا (۱۳۹۴)، افسوس برای نرگس‌های افغانستان، تهران: کویر.

بولوردی، مجید (۱۳۸۴)، تولید مواد مخدر در افغانستان و تاثیر آن بر امنیت جمهوری اسلامی ایران، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ۱۳، دوره ۴، شماره ۴۹، بهار. صص: ۲۱۶-۲۰۵.

بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۸۲)، اختلافات ارضی افغانستان و پاکستان (بر اساس اسناد تاریخی وزارت امور خارجه ایران)، تهران: مرکز اسناد و خدمات پژوهشی وزارت امور خارجه.

بهمنی قاجار، محمد علی (۱۳۸۲)، ژنرال ایوب خان و پیشنهاد تشکیل کنفدراسیون ایران پاکستان و افغانستان، تاریخ روابط خارجی، شماره ۱۴، بهار. صص: ۷۶-۶۱.

بهمنی قاجار، محمدعلی (۱۳۸۵)، ایران و افغانستان: از یگانگی تا تعیین مرزهای سیاسی، تهران: مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی.

بهمنی قاجار، محمد علی (۱۳۸۶)، نظریه حوزه تمدن ایرانی و بازتاب های منطقه‌ای آن، گفتگو، شماره ۵۰، دی ماه. صص: ۲۰۰-۱۸۰.

بیات، رفعت (۱۳۸۸)، زنان و مسند وزارت در گفتگو با رفعت بیات: الان افغانستان هم وزیر زن دارد، گزارش، سال هجدهم، شماره ۲۱۱، شهریور. ص: ۶۸.

بیگدلی، علی (۱۳۸۳)، سیر تحول و تکوین هویت ملی در ایران، در میرمحمدی، داود، گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران، تهران: تمدن ایرانی.

بی‌نا (۱۳۰۶)، افغانستان و خطر زرد، مجله آینده، شماره ۱۲، اسفند.

بی‌نا (۱۳۸۸)، امام خمینی و افغانستان، حضور، شماره ۶۹، تابستان. صص: ۲۴۷-۲۴۲.

پاپلی یزدی، محمد حسین و وثوقی، فاطمه (۱۳۹۰)، نگاهی به دیپلماسی آب در ایران: هیدروژئوپلتیک، تهران: پاپلی.

پهلوان، چنگیز (۱۳۷۷)، افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان، تهران: قطره.

تمنا، فرامرز (۱۳۸۷)، افغانستان جدید و منافع ملی جمهوری اسلامی ایران: نگاه افغانی (گزارش راهبردی)، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

جعفریان، محمدحسین (۱۳۹۱)، در پایتخت فراموشی، تهران: سوره مهر. چاپ دوم.

جلال زاده، سید مجتبی (۱۳۹۶)، بررسی تأثیر پیمان‌های استراتژیک (۲۰۱۲) و امنیتی (۲۰۱۴) افغانستان – آمریکا بر روابط افغانستان با کشورهای همسایه در چارچوب حقوق بین‌الملل، فصلنامه سیاست، سال چهارم، شماره سیزدهم. صص: ۷۰-۵۱.

جمالی، جواد (۱۳۹۳)، امکان سنجی حضور و نفوذ داعش در افغانستان، مطالعات راهبردی جهان اسلام، شماره ۵۹، پاییز. صص: ۱۵۳- ۱۸۰.

حاجیان، خدیجه (۱۳۹۴)، دیپلماسی فرهنگی: مطالعه موردی کشورهای افغانستان و تاجیکستان، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۳)، تحلیل کارکردی مرز بین‌المللی: مرز ایران و افغانستان، فصلنامه مدرس علوم انسانی، دوره ۸، شماره ۴، زمستان. صص:۷۸-۶۹.

حبیبی، عبدالحی (۱۳۸۹)، تاریخ مختصر افغانستان، پیشاور پاکستان: اداره نشریاتی دانش.

حبیبی، عبدالحی (۱۳۹۰)، جغرافیای تاریخی افغانستان، کابل: بنگاه انتشارات میوند.

حمیدی، محمد محسن (۱۳۸۳)، ایران و افغانستان: گفتگویی درون یک تمدن، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره های ۲۰۹ و ۲۱۰، بهمن و اسفند. صص: ۷۷-۷۲.

خلیل‌زاد، زلمی (۱۳۹۵)، فرستاده، برگردان مصطفی احمدی. تهران: کتاب کوله پشتی.

خیرخواه، سیدمحمد (۱۳۷۹)، مهاجرین خسته و بی‌پناه افغانستان، تهران: نویسنده با همکاری بخش مهاجرین سفارت افغانستان در ایران.

دانایی‌فرد، حسن؛ رجب زاده، علی؛ خلیلی، غلام‌نبی (۱۳۸۹)، بررسی عوامل مؤثر بر صادرات کالاهای ایرانی به افغانستان (مطالعه موردی مواد شوینده ، آرایشی و بهداشتی)، پژوهش‌های مدیریت، سال سوم ، شماره هشتم، تابستان. صص: ۹۶-۶۹.

داودی، علی اصغر (۱۳۹۳)، دیپلماسی علم و فنآوری ایران در افغانستان: فرصت‌ها و چالش‌ها، فصلنامه

پژوهش‌های راهبردی سیاست، سال ۳، شماره ۱۱، زمستان. صص: ۱۲۷-۱۰۳.
دفتر مقابله با مواد مخدر و جرم سازمان ملل (۱۳۸۹)، گزارش ارزیابی وضعیت کشت خشخاش و تولید تریاک در افغانستان زمستان ۱۳۸۹، ترجمه محمدرضا نبوتی، تهیه و تنظیم: کمیته مستقل مبارزه با مواد مخدر مجمع تشخیص مصلحت نظام.
دهقان، یدالله؛ یزدانی، عنایت‌الله؛ کاظمی، مهدی (۱۳۹۷)، بررسی نقش و جایگاه افغانستان در روابط استراتژیک ایران و هند، مطالعات شبه قاره، سال دهم، شماره ۳۴، بهار و تابستان. صص: ۱۶۶-۱۴۷.
رسولی، یاسین (۱۳۸۶)، پاسخ سنت به سکولاریسم در افغانستان، تهران: عرفان.
روح‌زنده، جمیله (۱۳۸۴)، گذری بر تاریخ روابط سیاسی ایران و افغانستان، تهران: صبحدم.
ریتزر، جورج (۱۳۸۰)، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، برگردان محسن ثلاثی، تهران: علمی. چاپ پنجم.
زرقانی، سیدهادی؛ اعظمی، هادی؛ لطفی، امین (۱۳۹۲)، بررسی شیوه‌ها و سیاست‌های مدیریت مرزها و نقش آن در امنیت مرز؛ نمونه موردی: مرزهای شرقی ایران، خراسان رضوی-افغانستان، جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای، شماره ۲۰، بهار و تابستان. صص: ۱۰۸-۸۳.
زمان، رابرت و عبدالهادی خالد (۱۳۹۴)، روند افراط‌گرایی در صفوف پولیس ملی افغانستان، به سفارش انیستیتوت مطالعات استراتیژیک افغانستان.
زمین‌پرداز، مصطفی؛ خسرویان، محبوبه؛ زمانی، مسعود (۱۳۹۵)، تحلیل سیاسی و حقوقی آثار ورود افغانستان به سازمان تجارت جهانی، پژوهش ملل، دوره اول، شماره ۷، تیر. صص: ۱۰۱-۸۷.
ستاد افغانستان وزارت امور خارجه ایران (۱۳۸۳)، ایران و بازسازی افغانستان، تهران. وزارت امور خارجه.
سیدامامی، کاووس (۱۳۸۳)، نقش زبان و ادبیات فارسی در شکل گیری هویت ملی، در میرمحمدی، داود، گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران، تهران: تمدن ایرانی.
شاملو، احمد (۱۳۸۲)، مدایح بی‌صله. تهران: نگاه.
شفیعی، نوذر (۱۳۸۲)، ارزیابی راهبردی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال ششم، شماره چهارم، شماره ۲۲، زمستان، صص: ۸۵۱-۸۲۷.
شفیعی فر، نوذر (۱۳۸۶)، گفتگوی علمی: بررسی چشم انداز تحولات آینده افغانستان. موسسه مطالعات راهبردی.
شهباز بگیان، محمدرضا؛ باقری، علی؛ موسوی شفایی، سیدمسعود (۱۳۹۵)، تحلیل ساز و کارهای منجر به برداشت آب رودخانه هیرمند در افغانستان با تاکید بر پروژه دولت‌سازی در آن کشور، فصلنامه ژئوپلتیک، سال ۱۲، شماره ۳، پاییز. صص: ۱۹۰-۱۶۸.
شهرکی، عبدالعزیز؛ شهرکی، محمدامیر و چهکندی، مهدی (۱۳۹۱)، پروژه تحقیقاتی آثار و علل ازدواج اتباع بیگانه با بانوان ایرانی در استان سیستان و بلوچستان، اداره کل امور اتباع و مهاجرین خارجی استانداری سیستان و بلوچستان.
صالحی مالستانی، حسین (۱۳۹۰)، بازتاب ارتحال امام خمینی و بسترهای آن در افغانستان، حضور، شماره ۷۷،

تابستان. صص: ۱۱۷-۸۸.
طاهری، محمد (۱۳۸۰)، فرصت‌های تجاری در افغانستان- گفتگو، بررسی‌های بازرگانی، شماره ۱۷۴، صص: ۴۶-۴۲.
طباطبایی، سید جواد (۱۳۹۰)، سقوط اصفهان به روایت کروسینسکی، تهران: نگاه معاصر. چاپ چهارم.
عالیشاهی، عبدالرضا؛ تاجیک، هادی؛ فروزان، یونس (۱۳۹۶)، بررسی دلایل حضور گروهک تروریستی- تکفیری داعش در افغانستان بر اساس تئوری دومینوی ویلیام بولیت، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ۱۳، شماره ۱، بهار. صص: ۱۹۵ - ۱۷۳.
عظیمی، محمدعظیم (۱۳۹۱)، درآمدی بر جغرافیای طبیعی افغانستان، کابل: انتشارات خراسان. چاپ دوم.
علی‌آبادی، علیرضا (۱۳۹۵)، جامعه و فرهنگ افغانستان، انتشارات بین‌المللی الهدی.
علی‌بابایی، علی (۱۳۹۲)، بررسی هویت‌سازی در کشورهای پیرامونی ایران فرهنگی بر مبنای تقابل با فرهنگ ایرانی، در اسماعیلی، حبیب‌الله، رسولیان، قهار و معرفتی، شادی، چشم‌اندازهای ایران فرهنگی، تهران: خانه کتاب. صص: ۹۱۴-۹۲۴.
غازی، زلمی محمود (۱۳۵۵)، افغانستان در پنجاه سال اخیر و روابط ایران و افغانستان، مجله یغما، سال ۲۹ شماره دوم (مسلسل ۳۳۲)، اردیبهشت، صص: ۷۶-۶۵.
غبار، میرغلام محمد (۱۳۹۰)، افغانستان در مسیر تاریخ، تهران: عرفان. جلد دوم (ویرایش جدید).
غنی، اشرف (۱۳۸۷)، قوه اجرایی، نزدیکتر از خویش، افغانستان: از ویژگیهای طبیعی تا خصوصیات انسانی، مقالاتی از دائره‌المعارف ایرانیکا، برگردان سعید ارباب شیرانی و هوشنگ اعلم، نشر کتاب مرجع. تهران، صص: ۲۹۱-۳۱۷.
غوثی، محمد عارف (۱۳۵۶)، مراحل و نقاط عطف در سیر تحول اقتصاد افغانستان در طول یک قرن، تحقیقات اقتصادی، شماره‌های ۳۸ و ۳۷، بهار و تابستان. صص: ۱۱۶-۹۴.
فرنان، ابرژونوا (۱۳۳۹)، افغانستان یا محل تلاقی دو شط منات و دلار، برگردان علی محمد امیری، مجله یغما، سال سیزدهم مهر ۱۳۳۹ شماره ۷ (پیاپی ۱۴۷)، صص: ۳۵۳-۳۴۸.
فرهنگ، عبدالهادی (۱۳۹۵)، تجارت میان افغانستان و ایران، یک دهه روابط، تهران: عرفان.
قاسمی، حاکم (۱۳۹۰)، تاثیر نظام بین‌المللی بر همگرایی ملت‌ها در حوزه ایران فرهنگی، در نظری، علی اشرف (گردآورنده)، فرهنگ، هویت و تمدن از چشم‌انداز ایران فرهنگی، تهران: انتشارات تمدن ایرانی. صص: ۷۸-۴۷.
کاتب، فیض محمد (۱۳۳۱)، سراج التواریخ، کابل: مطبعه حروفی. جلد نخست.
کاظمی، محمدکاظم (۱۳۹۰)، همزبانی و بی‌زبانی، تهران: عرفان. چاپ دوم.
کریمی، حسین‌علی و غلامرضا ابراهیمی (۱۳۹۴)، نگرش و برداشت مردم افغانستان از گفتگوهای صلح دولت با طالبان، به سفارش انیستیتوت مطالعات استراتیژیک افغانستان.
کفاش جمشید، محمدرضا (۱۳۸۱)، معرفی پایان‌نامه: بررسی علل شکل‌گیری و تداوم بحران افغانستان و تاثیر آن بر امنیت ملی- نوشته سلیمان ابید، سیاست دفاعی، شماره ۳۹-۳۸، بهار و تابستان. صص: ۲۵۴-۲۴۹.

کوزه‌گر کالجی، ولی (۱۳۹۵)، نقش و جایگاه حوزه‌های تمدنی و فرهنگی مشترک در مقابله با جریان‌های سنتی و نوین افراط‌گرایی در حوزه جغرافیایی اکو، تاریخ روابط خارجی، شماره ۶۶، بهار. صص: ۱۵۱ – ۱۶۸.

کوهکن، علیرضا؛ باقری، سامیه (۱۳۹۴)، زمینه‌های شکل‌گیری گروه داعش در آسیای مرکزی، پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، شماره ۱۶، پاییز. صص: ۱۸۳–۲۰۷.

کیفر چ. م و مورگنستیونه، گ (۱۳۸۷)، زبان‌ها، نزدیک‌تر از خویش، افغانستان: از ویژگی‌های طبیعی تا خصوصیات انسانی، مقالاتی از دائره‌المعارف ایرانیکا، برگردان سعید ارباب شیرانی و هوشنگ اعلم، نشر کتاب مرجع. تهران، صص: ۶۵–۱۱۵.

گافمن، اروینگ (۱۳۸۶)، داغ ننگ، برگردان مسعود کیانپور، تهران: مرکز.

گلر، آرماندو و استاهل، آلبرت (۱۳۸۳)، بازی بزرگ جدید به نفع چه کسی: منابع استراتژیک در آسیای میانه و افغانستان، برگردان سعید تقی زاده، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال ۱۳، دوره ۴، شماره ۴۷، صص: ۹۴–۸۳.

گلشن‌پژوه، محمود رضا (۱۳۹۳)، دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران از نگاهی تطبیقی، حاجیانی، ابراهیم و ایرانشاهی، حامد (تدوین)، درآمدی بر دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، تهران: ابرار معاصر. ۱۱–۲۲.

گیدنز، آنتونی (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی، برگردان منوچهر صبوری، تهران: نی. چاپ ششم.

لعل‌زاد، عبدالعلی (۱۳۹۱)، تاجیکان در منابع تاریخ، کابل: انتشارات سعید.

مارسدن، پیتر (۱۳۹۴)، طالبان: جنگ، مذهب و نظم نوین در افغانستان، تهران: مرکز.

مایل هروی، نجیب (۱۳۷۱)، تاریخ و زبان در افغانستان: علل تشتت فرهنگی و اجتماعی، بنیاد موقوفات افشار. چاپ دوم.

محسنی، محمدآصف (حکمت) (۱۳۹۰)، زنان در افغانستان: فرصت‌ها، چالش‌ها و راهکارها، قم: مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی.

محمدپور، مجید (۱۳۸۶)، افغانستان: فرصت‌ها و تهدیدها، تهران: جاجرمی.

محمدی، عبدالاحد، مصعب عمر و محمد محق (۱۳۹۴)، جریان افراط‌گرایی در مدارس دینی غیررسمی افغانستان، به سفارش انیستیتوت مطالعات استراتیژیک افغانستان.

محمدی شاری، شوکت علی (۱۳۹۲)، نظریه‌ای نو در هویت ملی هزاره‌ها: بررسی نظریه‌های هزاره‌پژوهی، بلاغ، شماره‌های ۴۲ و ۴۳، صص: ۲۵۹–۲۸۳.

محمودی، زهرا؛ ملازهی، پیرمحمد (۱۳۹۵)، داعش در افغانستان؛ ماهیت، اهداف و چشم‌انداز آن، پژوهشنامه رسانه بین‌الملل، سال اول، شماره اول، تابستان. صص: ۱۴۲–۱۱۹.

مرادی، بهرام و ترکاشوند، جلال (۱۳۸۹)، افغانستان جدید و امنیت جمهوری اسلامی ایران، برآیند پویش.

مژده، وحید (۱۳۸۷)، بازی قدرت‌ها در افغانستان و شکل‌گیری طالبان، گفتگو از محمدعطایی، چشم‌انداز ایران، شماره ۵۳، دی و بهمن. صص: ۷۸–۶۷.

موسی‌زاده، رضا؛ خسروی، بهنام (۱۳۹۶)، خدمات ایران به پناهجویان افغانستانی و بازتاب رسانه‌ای آن، پژوهشنامه رسانه بین‌الملل، سال دوم، شماره ۲، پاییز. صص: ۲۵۰–۲۱۹.
موسسه ابرار معاصر (۱۳۹۳)، پیشگفتار، حاجیانی، ابراهیم و ایرانشاهی، حامد (تدوین)، درآمدی بر دیپلماسی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، تهران: ابرار معاصر. ۵–۸.
موسسه اطلاعات اقتصادی (۱۳۷۵)، اقتصاد افغانستان و ۱۵ سال جنگ، برگردان اسدالله شفایی، سراج، سال سوم، شماره ۹–۱۰، صص: ۲۹۶–۲۶۳.
مهدی‌پور تملی، فاطمه (۱۳۸۴)، بازارشناسی افغانستان، بررسی‌های بازرگانی، شماره ۱۳، مرداد و شهریور. صص: ۱۰۶–۹۴.
میرزایی، حسین (۱۳۸۶)، بررسی انسان‌شناختی سبک زندگی مهاجرین هزاره افغانستانی شهرک قائم قم، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته انسان‌شناسی دانشگاه تهران. استاد راهنما ناصر فکوهی.
میرلطفی، محمودرضا؛ علوی زاده، سیدامیر محمد؛ صفرپور، نیما (۱۳۹۲)، ارزیابی انتشار فضایی و عوامل تاثیرگذار بر بازاریابی بین‌المللی زعفران در افغانستان، پژوهش و برنامه‌ریزی روستایی، شماره سوم، بهار و تابستان، صص: ۱۱۳–۹۷.
نجف‌زاده، علی؛ خلیفه، مجتبی (۱۳۸۹)، تاسیس شهبندری ترکیه در مشهد و نقش محمد سامی بیک در اتحاد سه‌گانه اسلامی ایران، ترکیه و افغانستان، تاریخ ایران، سال ۵، شماره ۶۵، تابستان. صص: ۱۵۶–۱۳۷.
نصر اصفهانی، آرش (۱۳۹۷)، در خانه برادر: پناهندگان افغانستانی در ایران، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
نصری مشگینی، قدیر (۱۳۷۷)، استیلای طالبان بر افغانستان و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شش ۱۳۳ و ۱۳۴، صص: ۲۵–۱۶.
نظری، حمید (۱۳۶۸)، بازگشت آوارگان افغانی، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۸. صص: ۳۲–۲۹.
نفیسی، رسول (۱۳۸۶)، چند ملاحظه انسان‌شناسانه در باب فرهنگ ایران، در میرمحمدی، داود، گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران، تهران: تمدن ایرانی. صص: ۱۹۹–۲۲۴.
نوریان، رضا (۱۳۸۳)، اولین میزگرد مشترک ایران و افغانستان، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال سیزدهم، دوره چهارم، شماره ۴۶، تابستان. صص: ۲۱۸–۲۰۵.
واعظی، حمزه (۱۳۸۱)، افغانستان و سازه‌های ناقص هویت ملی، تهران: عرفان.
وزارت مبارزه علیه مواد مخدر (۱۳۹۴)، پلان کاری صد روزه (از ۲۳ ثور تا ۳۰ اسد ۱۳۹۴).
ویژه‌نامه رصد (روزنامه خراسان)، (۱۳۹۳)، «ما و مهاجران افغان»، شماره ۲۷. تابستان.
هاشمی مقدم، امیر (۱۳۸۹)، ارزیابی تاثیرات اجتماعی ساخت کمپ اسکان کارگری در منطقه ۲۱ تهرانسر، مجموعه مقالات همایش ملی ارزیابی تاثیر اجتماعی، جلد ۱، تهران: معاونت امور اجتماعی و فرهنگی شهرداری. صص: ۸۸۵–۸۶۵.
هاشمی مقدم، امیر (۱۳۹۳ الف)، رفتارشناسی ایرانیان با مهاجران افغان، ویژه‌نامه رصد (روزنامه خراسان)، شماره ۲۷. تابستان. صص: ۷–۳۶.

هاشمی مقدم، امیر (۱۳۹۳ ب)، تحلیل آثار صدور مجوز تردد خودروهای ترانزیتی افغانستان در استان سیستان و بلوچستان، به سفارش معاونت مطالعات کاربردی دفتر هیئت دولت و مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست‌جمهوری، تابستان.

هاشمی مقدم، امیر (۱۳۹۵)، موضوعات موثر در چشم‌انداز افغانستان، به سفارش مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری.

هاشمی مقدم، امیر (۱۳۹۶)، سفر به سرزمین آریایی‌ها: سفرنامه افغانستان، مشهد: سپیده‌باوران.

هاشمی مقدم، امیر (۱۴ دی ۱۳۹۴)، ایران‌هراسی در افغانستان: بخش سوم، خبرگزاری ایسنا، به آدرس:
http://www.isna.ir/news/93101407038

هاشمی مقدم، امیر (۲۲ اردیبهشت ۱۳۹۴)، حضور عربستان در افغانستان به‌مثابه تقابل با نفوذ ایران در یمن، شبکه مطالعات سیاستگذاری عمومی، به آدرس:
http://npps.ir/ArticlePreview.aspx?id=11252

هاشمی مقدم، امیر (۲۲ آذر ۱۳۹۴)، ایده‌های نژادپرستانه در مجلس، وبسایت خبری تحلیلی فرارو، به آدرس:
http://fararu.com/fa/news/255481

هاشمی مقدم، امیر (۶ شهریور ۱۳۹۵)، لزوم اصلاح نگاه افغانستانی‌ها به ایران، شبکه مطالعات سیاستگذاری عمومی، به آدرس:
http://npps.ir/ArticlePreview.aspx?id=91676

هاشمی مقدم، امیر (۸ شهریور ۱۳۹۵)، افغانستان، جایگزینی برای تک‌جاده ترانزیتی ترکمنستان، شبکه مطالعات سیاستگذاری عمومی، به آدرس:
http://npps.ir/ArticlePreview.aspx?id=91679

هدایتی شهیدانی، مهدی؛ پادروند، مهدی؛ عزتی، محسن (۱۳۹۶)، بررسی هم‌پوشانی سیاست خارجی روسیه و ایران در افغانستان با توجه به تحولات نوین خاورمیانه (۲۰۱۶– ۲۰۱۷)، آفاق علوم انسانی، شماره ۷، آبان. صص: ۶۶–۵۵.

وزارت صحت عامه (۱۳۸۹)، «استراتیژی ملی صحت روانی ۹۴–۸۹»، ریاست عمومی طب وقایوی، دیپارتمنت صحت روانی و کاهش تقاضای مواد نشه‌آور.

یوسف‌زهی، ناصر؛ فرزانه‌پور، حسین؛ بخشی، احمد (۱۳۹۷)، آسیب شناسی روابط بازرگانی ایران افغانستان از منظر رهیافت اقتصاد سیاسی: ۲۰۱۸–۲۰۰۱، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال سیزدهم، شماره دوم، بهار. صص: ۲۲۴–۱۸۷.

Caetano, T.R. (2015). Security and Stability in Afghanistan Involving Afghans in Protecting Their Communities. Managing Afghanistan's Min-

eral Wealth, p.73.
Caren, R. (2015). Ethnic Relations Examining Ethnic Divisions Across Afghanistan. Managing Afghanistan's Mineral Wealth.
Hashemi Moghaddam, Amir (2016). Afghanistan. Jafari, J. and Xiao, H. (eds). Encyclopedia of Tourism. Springer Pub: Switzerland. Pp: 13-14. 2nd edition.
ILO (International Labour Organization). (2012). Afghanistan: Time to move to Sustainable Jobs Study on the State of Employment in Afghanistan. accessed at:
https://www.ilo.org/asia/publications/WCMS_182253/lang--en/index.htm
NewYork Times (2009), Many Sources Feed Taliban's War Chest, October, 18, accessed at: https://www.nytimes.com/2009/10/19/world/asia/19taliban.html
Smith, Anthony D. (2007), Nations and Nationalism in a Global Era, Cambridge: Polity Press.
Smith, M. L. (2015). International Diplomatic Concerns Afghanistan's Place on the Global Stage. Managing Afghanistan's Mineral Wealth.
United Nations (2013). World Economic Situation and Prospects. New York: United Nations.
World Bank 2012 Afghanistan: Interactive Data Visualization Tool Annex (access at 28 November 2014)
http://siteresources.worldbank.org/AFGHANISTANEXTN/Resources/305984-1326909014678/8376871-1334700522455/
World Bank 2019 Population, Total: Afghanistan https://data.worldbank.org/indicator/SP.POP.TOTL?locations=AF&most_recent_value_desc=true (2 March 2021).

ایران و افغانستان را حتی اگر دو بدن با یک جان، دو عضو جداشده از یک خانواده یا حتی اعضای قطع‌شده و جدا افتاده از یک بدن بدانیم، باز هم شاید حق مطلب را نتواند به خوبی ادا کند. کمترین دو کشوری را در جهان می توان یافت که به اندازه ایران و افغانستان از نظر تاریخی، فرهنگی، زبانی، دینی و... به یکدیگر نزدیک باشند. با همه اینها، نه همکاری‌های فرهنگی، نه سیاسی-امنیتی و نه اقتصادی میان این دو کشور هرگز آنچنان که باید، توسعه نیافته است. ایران بیشتر توجه و تمرکز خود را به همسایگان غربی‌اش معطوف کرده و افغانستان نیز عموما عرصه دخالت ابرقدرت‌های شرق و غرب بوده است. در این کتاب تلاش شده ابتدا یک آسیب‌شناسی در زمینه روابط دو کشور در سه حوزه فرهنگی، سیاسی-امنیتی و اقتصادی صورت گرفته و سپس پیشنهادهایی در راستای توسعه این روابط مطرح شود.



درباره نویسنده: امیر هاشمی مقدم، متولد ۱۳۶۰، کارشناسی خود را در رشته مردم‌شناسی از دانشگاه مازندران، کارشناسی ارشد خود را در رشته ایران‌شناسی فرهنگی از دانشگاه شهید بهشتی، و دکترای خود را در رشته انسان‌شناسی از دانشگاه حاجت‌تپه ترکیه دریافت کرده است. افغانستان، یکی از اصلی‌ترین حوزه‌های پژوهشی اوست که سال‌هاست درباره‌اش می‌خواند و می‌نویسد. سفرنامه افغانستان وی تاکنون چندین بار تجدید چاپ شده است.



مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری

کتاب راهبر